



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

دَرِسْنَامَه ۳

مستوان دانش آموزی دوره متوسطه دوم



وزاره معارفین طرح تابستانی، نشاط معنوی

سازمان اوقات فراغت و امور تفریحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درسنامه : محتوای دانش آموزی دوره ابتدایی ویژه مبلغان طرح نشاط معنوی

نویسنده:

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

ناشر چاپی:

اسوه - سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	درسنامه : محتوای دانش آموزی دوره ابتدایی ویژه مبلغان طرح نشاط معنوی جلد ۳
۲۵	مشخصات کتاب
۲۵	اشاره
۲۹	فهرست درس ها
۴۳	مقدمه
۴۴	چند نکته درباره درسنامه ها
۴۷	درس اول: باورهای واقعی
۴۷	بهبانۀ ارتباط
۴۷	اشاره
۴۷	پاسخ
۴۸	تبیین متن و محتوا
۴۸	اشاره
۴۹	داستان مرگ صدساله
۵۲	پیامهای کاربردی
۵۲	اشاره
۵۳	تقوا یعنی چی؟
۵۴	دعا و نیایش
۵۵	درس دوم: پوست خربزه
۵۵	بهبانۀ ارتباط
۵۵	اشاره
۵۵	آش؛ آش نخورده و دهان سوخته
۵۶	علاج؛ علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد
۵۶	شتر؛ شتر دیدی، ندیدی

۵۶	بشنو؛ بشنو و باور مکن
۵۶	تبیین متن و محتوا
۵۶	اشاره
۵۷	فلفل؛ فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه
۵۷	پوست خربزه؛ زیر پای کسی پوست خربزه گذاشتن
۵۸	همان آتش و همان کاسه
۵۸	پیامهای کاربردی
۵۸	اشاره
۵۹	راه های دور شدن از شیطان
۶۰	فرمول های ماندگار
۶۰	دعا و نیایش
۶۳	درس سوم؛ کرامت و معجزه
۶۳	پهانه ارتباط
۶۳	ذهن خوانی
۶۴	تبیین متن و محتوا
۶۴	اشاره
۶۵	چند نمونه از کرامات
۶۵	اشاره
۶۵	امام حسن (علیه السلام)؛ دانه های خرما
۶۶	امام باقر (علیه السلام)؛ شفای نابینا
۶۷	امام جواد (علیه السلام)؛ طی الارض
۶۹	یک پرسش و چند پاسخ
۷۱	پیامهای کاربردی
۷۱	دعا و نیایش
۷۳	متن مطالعاتی
۷۳	تفاوت اعجاز و کرامت

۷۴	چند نمونه دیگر از کرامات
۷۴	آتش در اطاعت امام صادق(علیه السلام)
۷۵	خبر از شهادت برخی یاران
۷۶	آگاهی از غیب
۷۶	زنده کردن گاو مرده
۷۷	معجزه ای از امام هادی(علیه السلام)
۷۸	سخن گفتن به زبان ترکی
۷۸	نشانه امامت
۷۹	خبردادن از آینده
۷۹	استجاب دعا
۸۱	درس چهارم: قضاوت ممنوع
۸۱	بهانه ارتباط
۸۳	تبیین متن و محتوا
۸۳	اشاره
۸۴	داستان شیخ ارده شیره
۸۷	پیامهای کاربردی
۸۸	دعا و نیایش
۸۹	متن مطالعاتی
۸۹	قضاوت حضرت مهدی(علیه السلام) بر اساس واقعیات
۹۱	درس پنجم: تابلو
۹۱	بهانه ارتباط
۹۲	تبیین متن و محتوا
۹۲	اشاره
۹۴	تابلوهای خدا برای سعادت
۹۴	اشاره
۹۵	تابلوی اول: عفو و گذشت

- ۹۶ تابلوی دوم خداوند: سبقت ممنوع
- ۹۶ تابلوی سوم: پارک ممنوع
- ۹۷ تابلوی چهارم: احتیاط
- ۹۷ تابلوی پنجم: پیچ خطرناک
- ۹۸ شیوه پیدا کردن رمز جدول:
- ۹۹ پیامهای کاربردی
- ۹۹ تابلوی دورگردان
- ۹۹ دعا و نیایش
- ۱۰۲ درس ششم: شاخص قیمت
- ۱۰۲ بهانه ارتباط
- ۱۰۴ تبیین متن و محتوا
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۵ شاخص دل بستن
- ۱۰۶ پیامهای کاربردی
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۷ قیمت: بهشت
- ۱۰۷ خریدار: خداوند
- ۱۰۷ مراقب باشیم!
- ۱۰۸ دعا و نیایش
- ۱۱۰ درس هفتم: خانه دیگران
- ۱۱۰ بهانه ارتباط
- ۱۱۲ تبیین متن و محتوا
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ مصادیق این خانه ساختن در زمین دیگران:
- ۱۱۲ یک: دوستی های بدون خدا
- ۱۱۳ دو: فرار از خانه

- سه: فرار از احکام شرعی و مسائل دینی ----- ۱۱۴
- چهار: چشم امید داشتن به کفار ----- ۱۱۵
- پیامهای کاربردی ----- ۱۱۵
- اشاره ----- ۱۱۵
- شیوه تکمیل جدول ----- ۱۱۶
- خشت های گناه ----- ۱۱۷
- دعا و نیایش ----- ۱۱۹
- متن مطالعاتی ----- ۱۲۰
- الف: خانه دیگران در بیان شهید مطهری(رحمه الله) ----- ۱۲۰
- ب: گر بگریزی ز خراجات شهر ----- ۱۲۱
- درس هشتم:ملامت ----- ۱۲۵
- بهانه ارتباط ----- ۱۲۵
- اشاره ----- ۱۲۵
- روند اجرای مسابقه ----- ۱۲۵
- اشاره ----- ۱۲۵
- جدول اول: اسامی چهار حرفی ----- ۱۲۶
- جدول دوم: اسامی سوره های قرآنی ----- ۱۲۶
- جدول سوم: اسامی شهرهای سه حرفی ----- ۱۲۸
- تبیین متن و محتوا ----- ۱۳۰
- اشاره ----- ۱۳۰
- ملامت در قرآن..... ----- ۱۳۰
- انواع ملامت ----- ۱۳۰
- یک: مثبت(ملامت درونی) ----- ۱۳۰
- اشاره ----- ۱۳۰
- وجدان درد بت پرستان ----- ۱۳۲
- دو: منفی(ملامت بیرونی) ----- ۱۳۳

- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ هودج کسایی
- ۱۳۵ استقامت و نگاه به افقهای آینده، راز موفقیت
- ۱۳۶ ملامت اهل ایمان؛ شگرد شیطان
- ۱۳۷ پیامهای کاربردی
- ۱۳۷ استقامت، پادزهر ملامت
- ۱۳۸ کاپیتان فضای مجازی
- ۱۴۰ دعا و نیایش
- ۱۴۱ متن مطالعاتی
- ۱۴۱ آیاتی درباره ملامت
- ۱۴۴ درس نهم: عینک دودی زشت
- ۱۴۴ بهانه ارتباط
- ۱۴۵ تبیین متن و محتوا
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۷ داستان پر ماجرای إفک
- ۱۴۹ اجرای یک مسابقه ساده و جالب
- ۱۵۰ پیامهای کاربردی
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۰ قرار گرفتن در جایگاه تهمت
- ۱۵۱ همنشینی با دوستان بد
- ۱۵۱ آخرین نکته؛
- ۱۵۱ بدترین سوء ظن
- ۱۵۲ دعا و نیایش
- ۱۵۴ درس دهم: رفاقت
- ۱۵۴ بهانه ارتباط
- ۱۵۵ تبیین متن و محتوا

- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۶ رفقای خوب
- ۱۵۷ شرط رفاقت با این چهار گروه
- ۱۵۹ فراموش خانه
- ۱۵۹ شهید بابایی
- ۱۶۰ پیامهای کاربردی
- ۱۶۲ دعا و نیایش
- ۱۶۳ متن مطالعاتی
- ۱۶۳ رفاقت های بهشتی
- ۱۶۴ شأن نزول آیه رفاقت
- ۱۶۴ هشت عمل برای رفاقت با خوبان
- ۱۶۵ رفقای بد
- ۱۶۶ جدایی از رفیق بد
- ۱۶۸ درس یازدهم: تست کیفیت
- ۱۶۸ بهانه ارتباط
- ۱۷۱ تبیین متن و محتوا
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۲ رجبعلی خیاط
- ۱۷۳ داستان نوجوان پاک
- ۱۷۶ پیامهای کاربردی
- ۱۷۷ دعا و نیایش
- ۱۷۸ متن مطالعاتی
- ۱۷۸ یک: عظمت علامه جعفری
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۸ متأثر شدن دکتر حسابی
- ۱۷۹ عنایات اهل بیت (علیهم السلام)

۱۸۰	دو: داستانی از پاکان
۱۸۰	داماد شاه عباس
۱۸۴	درس دوازدهم: درجات و درکات
۱۸۴	بهبانه ارتباط
۱۸۵	تبیین متن و محتوا
۱۸۵	اشاره
۱۸۶	درجات متفاوت مؤمنان
۱۸۷	پیامهای کاربردی
۱۸۷	راههای ارتقای درجه
۱۸۷	درجه مثبت
۱۸۹	درجه منفی
۱۹۲	پیام مناسبتی
۱۹۲	دعا و نیایش
۱۹۴	متن مطالعاتی
۱۹۴	درجات بهشت و درکات جهنم
۱۹۵	درجات ایمان
۱۹۶	برکات و درجات؛ در احسان به والدین
۱۹۶	بوسیدن دست پدر و مادر
۱۹۷	شهاب الدین!
۱۹۸	تبسم سیدالشهدا(علیه السلام)
۲۰۰	درس سیزدهم: تمدن خیالی
۲۰۰	بهبانه ارتباط
۲۰۲	تبیین متن و محتوا
۲۰۴	پیامهای کاربردی
۲۰۵	دعا و نیایش
۲۰۸	درس چهاردهم: مخلصین

- ۲۰۸ بهانه ارتباط
- ۲۱۱ تبیین متن و محتوا
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ مخلص
- ۲۱۲ چه کشکی چه پشمی
- ۲۱۳ مخلص
- ۲۱۴ پیامهای کاربردی
- ۲۱۴ پاکی، شاخصه مخلصین
- ۲۱۴ یک پیام فراگیر و مهم
- ۲۱۵ شرط سربازی
- ۲۱۶ دعا و نیایش
- ۲۱۸ متن مطالعاتی
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ ویژگی های مخلصین در قرآن کریم
- ۲۱۹ الف: شیطان از گمراه کردن این گروه ناتوان است؛
- ۲۲۰ ب: این گروه ستایش خدا را آن طور که مناسب است، انجام می دهند؛
- ۲۲۰ ج: این گروه از سؤال و حساب و حشر و میزان در قیامت معاف هستند؛
- ۲۲۰ د: پاداش و جزای این گروه به مقدار عملشان نمی باشد، بلکه پاداش بی حد و حصر منتظرشان است؛
- ۲۲۳ درس پانزدهم: جوانمردان
- ۲۲۳ بهانه ارتباط
- ۲۲۵ تبیین متن و محتوا
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۵ جوانمرد کیست؟
- ۲۲۶ جوانمردان قرآنی
- ۲۲۷ ارتباط مناسبتی
- ۲۲۷ جوانمردان اسلام

- ۲۲۹ علی (علیه السلام)؛ مولای جوانمردان
- ۲۳۱ پیامهای کاربردی
- ۲۳۱ دوری از گناه، نشانه جوانمردان
- ۲۳۲ تقوا چیست؟
- ۲۳۴ دعا و نیایش
- ۲۳۵ متن مطالعاتی
- ۲۳۵ یک: چند روایت در باب فتوت و جوانمردی
- ۲۳۶ دو: لذت ایمان، با چشم بستن بر گناه
- ۲۳۷ سه: اصحاب کهف، از یاران خاص امام زمان (عج)
- ۲۳۸ درس شانزدهم: از خاتم تا خاتم
- ۲۳۸ بهانه ارتباط
- ۲۴۵ تبیین متن و محتوا
- ۲۴۷ پیامهای کاربردی
- ۲۵۰ دعا و نیایش
- ۲۵۱ متن مطالعاتی
- ۲۵۱ خشت آخر از خانه ای زیبا
- ۲۵۲ خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله وسلم)
- ۲۵۳ آیات پیرامون گسترهی تبلیغ و نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)
- ۲۵۴ خاتم الأوصیاء
- ۲۵۶ درس هفدهم: راهزنان ایمان
- ۲۵۶ بهانه ارتباط
- ۲۵۸ تبیین متن و محتوا
- ۲۵۸ حفظ آب باریکه با خدا
- ۲۵۹ عاقبت فضیل
- ۲۶۰ یک نمونه دیگر (راهزن نمازخوان)
- ۲۶۱ پیامهای کاربردی

- یک: راهزن های ایمان ۲۶۱
- اشاره ۲۶۱
- راهزنان مدرن ۲۶۲
- سنجش میزان سرقت ۲۶۲
- دو: مراقب باشیم! ۲۶۳
- دعا و نیایش ۲۶۳
- متن مطالعاتی ۲۶۵
- اهمیت و فضیلت امانتداری ۲۶۵
- ترک گناه؛ نشانه نماز مقبول ۲۶۶
- نماز و تقویت معنویت ۲۶۸
- سه: تا آخرین لحظه ۲۶۸
- خوش عاقبتی فضیلت ۲۷۲
- درس هجدهم: بدتر از گناه ۲۷۳
- بهانه ارتباط ۲۷۳
- اشاره ۲۷۳
- مال بی ارزش یا کم ارزش ۲۷۳
- پیدا کردیم چه کار کنیم؟ ۲۷۴
- چطوری اعلام کنیم؟ ۲۷۴
- اگر صدقه دادیم و مالک پیدا شد! ۲۷۴
- حالا یک سؤال دیگر: ۲۷۴
- مثال دوم: ۲۷۵
- تبیین متن و محتوا ۲۷۶
- مثال سوم: واکنش های پس از گناه ۲۷۶
- سیره ی شهدا و اهل ایمان ۲۷۷
- پیامهای کاربردی ۲۷۹
- بدتر از گناه ۲۷۹

۲۷۹	اشاره
۲۷۹	یک: استحقاق
۲۸۰	دو: افتخار
۲۸۱	سه: شادمانی کردن به گناه
۲۸۱	چهار: اصرار بر گناه
۲۸۲	دعا و نیایش
۲۸۴	متن مطالعاتی
۲۸۴	اشاره
۲۸۵	خطر گناهان کوچک
۲۸۷	درس نوزدهم: سبک زندگی
۲۸۷	بهبانۀ ارتباط
۲۸۸	تبیین متن و محتوا
۲۸۸	اشاره
۲۸۸	پس از شنیدن نظرات....
۲۸۸	زندگی قیفی ها
۲۹۰	زندگی شیپوری ها
۲۹۱	پیامهای کاربردی
۲۹۱	اشاره
۲۹۲	خواندن دعای غریق
۲۹۴	متن مطالعاتی
۲۹۴	دستآورد اجابت به آموزه های دینی
۲۹۵	پیامدهای اجابت نکردن
۲۹۹	درس بیستم: هفت حرف حمد
۲۹۹	بهبانۀ ارتباط
۳۰۰	تبیین متن و محتوا
۳۰۰	اشاره

- یک سؤال: ۳۰۰
- ویژگی ممتاز(از زبان بندگان) ۳۰۱
- از حمد تا شفاء ۳۰۱
- دست بریده ۳۰۱
- پیامهای کاربردی ۳۰۲
- هفت آیه، بدون هفت حرف ۳۰۲
- شرح کوتاه هفت حرف ۳۰۳
- حرف «ث» اشاره به «ثبور» (هلاکت و عذاب) ۳۰۳
- اشاره ۳۰۳
- فرار از ثبور ۳۰۳
- حرف «ج» اشاره به «جحیم» (یعنی دوزخ و جهنم/ جحیم نام یکی از درکات دوزخ) ۳۰۵
- حرف «خ» اشاره به «خبیث» (ناپاک) ۳۰۶
- حرف «ز» اشاره به «زقوم» (غذای بسیار تلخ دوزخ) ۳۰۶
- حرف «ش» اشاره به «شقاوت» (بدبختی) ۳۰۶
- حرف «ظ» اشاره به «ظلمت» (تاریکی) ۳۰۷
- حرف «ف» اشاره به «فراق» است ۳۰۷
- پیام نهایی ۳۰۷
- دعا و نیایش ۳۰۷
- متن مطالعاتی ۳۰۹
- نکاتی درباره سوره حمد ۳۰۹
- چرا سوره حمد؟ ۳۱۰
- درس بیست و یکم: شانس و توفیق ۳۱۱
- بهانه ارتباط ۳۱۱
- تبیین متن و محتوا ۳۱۲
- اشاره ۳۱۲
- شانس یعنی چی؟ ۳۱۲

- ۳۱۲ اشاره
- ۳۱۳ نمونه شماره یک
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۵ پشت پرده حوادث
- ۳۱۶ نمونه شماره دو
- ۳۱۸ نمونه شماره سه
- ۳۱۸ نمونه شماره چهار
- ۳۱۹ دست اندازهای زندگی
- ۳۲۰ پیامهای کاربردی
- ۳۲۰ رابطه شانس و موفقیت
- ۳۲۱ راز موفقیت ابن سینا
- ۳۲۲ دعا و نیایش
- ۳۲۵ متن مطالعاتی
- ۳۲۵ یک: دیدگاه شهید مطهری در مورد شانس
- ۳۲۷ دو: علل گرایش به شانس
- ۳۲۷ اشاره
- ۳۲۷ الف: تبلیغات رسانه ها
- ۳۲۷ ب: ضعف ایمان
- ۳۲۸ سه: شانس ایرانیان
- ۳۳۰ درس بیست و دوم: حجاب
- ۳۳۰ بهانه ارتباط
- ۳۳۰ ربط کلمات به هم یا جمله سازی
- ۳۳۱ تبیین متن و محتوا
- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۱ در متن اول:
- ۳۳۲ در متن دوم:

- ۳۳۳ در متن سوم:
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۳ آفرینش متفاوت زن و مرد
- ۳۳۶ شیوه پیدا کردن رمز جدول:
- ۳۳۶ پیام های کاربردی
- ۳۳۶ اشاره
- ۳۳۷ راه اول: انتخاب پوشش مناسب
- ۳۳۷ راه دوم: حفظ نجابت و حیا
- ۳۳۸ راه سوم: رابطه با نامحرم، ممنوع؛
- ۳۳۸ راه چهارم: افزودن انس و دوستی با خدا؛
- ۳۳۹ راه پنجم: یک تفاوت قاطعانه؛
- ۳۳۹ دعا و نیایش
- ۳۴۰ متن مطالعاتی
- ۳۴۰ نگاهی به تفاوت های زن و مرد در خلقت
- ۳۴۳ درس بیست و سوم: لذت بزرگ
- ۳۴۳ بهانه ارتباط
- ۳۴۸ تبیین متن و محتوا
- ۳۴۸ اشاره
- ۳۴۹ فرمول فراگیر
- ۳۵۰ سه نمونه
- ۳۵۱ داستان گوهرشاد
- ۳۵۲ پیامهای کاربردی
- ۳۵۲ چگونه به این لذت برسیم؟
- ۳۵۴ دعا و نیایش
- ۳۵۵ متن مطالعاتی
- ۳۵۵ راه رسیدن به لذت برتر

- درس بیست و چهارم: بیماری خطرناک ۳۵۷
- بهبانۀ ارتباط ۳۵۷
- اشاره ۳۵۷
- یک: بیماری جسمی ۳۵۷
- دو: بیماری روحی ۳۵۸
- اشاره ۳۵۸
- حسادت: ۳۵۸
- ریاکاری: ۳۵۹
- اسراف: ۳۵۹
- ظلم: ۳۵۹
- سه: بیماری معنوی ۳۵۹
- اشاره ۳۵۹
- نشانه اول: « زَوَالُ خَلَاوَةِ الطَّاعَةِ ؛ از بین رفتن شیرینی عبادت» ۳۶۰
- نشانه دوم: « وَ عَدَمُ مَرَارَةِ الْمَغْصِيَةِ ؛ تلخ نشدن معصیت» ۳۶۱
- اشاره ۳۶۱
- حلاوت گناه در دل ۳۶۱
- نشانه سوم: « وَ الْتِبَاسُ عِلْمِ الْخَلَالِ وَ الْحَرَامِ؛ فرق نگذاشتن در حلال و حرام» ۳۶۲
- پیامهای کاربردی ۳۶۲
- اشاره ۳۶۲
- نسخه درمان ۳۶۵
- دعا و نیایش ۳۶۶
- متن مطالعاتی ۳۶۷
- یک: پیرامون استغفار ۳۶۷
- دو: نشانه های بیماران روحی ۳۶۸
- الف: ریاکاران ۳۶۸
- اشاره ۳۶۸

- داستانی از ریا ۳۶۹
- ب: حسادت ۳۷۰
- ج: تکبر و غرور ۳۷۳
- درس بیست و پنجم: رسم الخط مبارزه ۳۷۵
- بهانه ارتباط ۳۷۵
- نوشتن جملات بدون نقطه ۳۷۵
- تبیین متن و محتوا ۳۷۶
- اشاره ۳۷۶
- برد تلخ و گریه آور ۳۷۶
- شکست افتخار آفرین ۳۷۷
- پیروز جنگ عاشورا ۳۷۹
- شیوه پیدا کردن رمز جدول: ۳۷۹
- پیامهای کاربردی ۳۸۰
- اشاره ۳۸۰
- رسم الخط مبارزه ۳۸۱
- دعا و نیایش ۳۸۲
- متن مطالعاتی ۳۸۳
- محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به امام حسین (علیه السلام) ۳۸۳
- جلوه ای از مبارزه معصومین (علیهم السلام) ۳۸۴
- نمونه ای از اعتراضها و مخالفتها ۳۸۶
- در مقابل معاویه ۳۸۷
- اعتراض به ولایت عهدی یزید ۳۸۷
- خطبه امام سجاد (علیه السلام) ۳۸۸
- درس بیست و ششم: سکوی هشدار ۳۹۱
- بهانه ارتباط ۳۹۱
- تبیین متن و محتوا ۳۹۲

- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۲ چند هشدار اصلی خدا
- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۳ یک: زندگی حیوانی
- ۳۹۳ اشاره
- ۳۹۵ رفع یک شبهه
- ۳۹۵ دو: مثل چوب
- ۳۹۶ سه: دل‌های سنگی
- ۳۹۷ پیام‌های کاربردی
- ۳۹۷ اشاره
- ۳۹۷ شیوه پیدا کردن رمز جدول:
- ۳۹۸ آخرین هشدار
- ۳۹۹ دعا و نیایش
- ۴۰۱ درس بیست و هفتم: کارنامه درخشان
- ۴۰۱ بهانه ارتباط
- ۴۰۲ تبیین متن و محتوا
- ۴۰۲ اشاره
- ۴۰۳ کارنامه و برنامه
- ۴۰۳ کارنامه پیامبران
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۶ یک: خیرخواهی و دلسوزی
- ۴۰۷ دو: صراحت و قاطعیت و کوتاه نیامدن از اصول
- ۴۰۸ پیام‌های کاربردی
- ۴۰۹ دعا و نیایش
- ۴۱۰ درس بیست و هشتم: بوسه شیطان
- ۴۱۰ بهانه ارتباط

- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۱ یک خالکوبی متفاوت
- ۴۱۱ تبیین متن و محتوا
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۵ خطر عادت به گناه
- ۴۱۵ گر لذت ترک لذت بدانی
- ۴۱۸ چند مثال عینی و ملموس
- ۴۱۹ یک تمثیل زیبا
- ۴۲۰ بوسه شیطان
- ۴۲۱ شیوه پیدا کردن رمز جدول:
- ۴۲۳ دعا و نیایش
- ۴۲۴ متن مطالعاتی
- ۴۲۴ یک: فرصت جوانی در نگاه رهبری
- ۴۲۴ اشاره
- ۴۲۴ تمتع از جوانی یعنی جوانی را در اطاعت خدا گذراندن
- ۴۲۵ دو: نگاهی به خالکوبی و تتو
- ۴۲۷ درس بیست و نهم: میلیاردر متحرک
- ۴۲۷ بهانه ارتباط
- ۴۲۷ اشاره
- ۴۲۷ مسابقه گروهی
- ۴۲۷ اشاره
- ۴۲۸ مرحله اول
- ۴۲۸ مرحله دوم
- ۴۲۸ اشاره
- ۴۲۸ قطعه اول
- ۴۲۸ قطعه دوم

- ۴۲۹ قطعه سوم
- ۴۳۰ تبیین متن و محتوا
- ۴۳۰ اشاره
- ۴۳۰ مرحله دوم مسابقه
- ۴۳۱ مرحله سوم
- ۴۳۴ پیامهای کاربردی
- ۴۳۴ اشاره
- ۴۳۵ حالا یک سؤال خصوصی:
- ۴۳۶ دعا و نیایش
- ۴۳۷ درس سی ام: عاشقان بند کیف
- ۴۳۷ بهانه ارتباط
- ۴۳۸ تبیین متن و محتوا
- ۴۳۸ اشاره
- ۴۳۹ متن داستان
- ۴۴۱ پیامهای کاربردی
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۲ فرمول های انتخاب دوست
- ۴۴۲ اشاره
- ۴۴۳ ۱ - خداوند متعال، دوستی عاقل است؛
- ۴۴۳ ۲- خداوند متعال دوستی صادق است؛
- ۴۴۳ ۳- خداوند متعال دوستی خیر خواه است؛
- ۴۴۴ ۴- خداوند متعال دوستی ستار و عیب پوش است؛
- ۴۴۴ ۵- خداوند متعال دوستی بخشنده است؛
- ۴۴۵ دعا و نیایش
- ۴۴۷ درباره مرکز

درسنامه : محتوای دانش آموزی دوره ابتدایی ویژه مبلغان طرح نشاط معنوی جلد ۳

مشخصات کتاب

محتوای دانش آموزی دوره ابتدایی ویژه مبلغان طرح نشاط معنوی

- سازمان اوقاف و امور خیریه -

ناشر، تهیه و تنظیم: مجتمع فرهنگی آموزشی معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

سرپرست نویسندگان: رضا اخوی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات اوقاف

نوبت چاپ: اول/ بهار ۱۳۹۷

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی

مجتمع فرهنگی آموزشی معاونت فرهنگی اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

امور خیریه، معاونت فرهنگی و اجتماعی و لوشاتو، سازمان اوقاف آدرس: تهران، خیابان نوفل

تلفن: ۰۲۵-۳۸۱۸۷۱۵۶

سایت سازمان www.oghaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

ص: ۱

اشاره

مقدمه	۱۳
چند نکته درباره درسنامه ها	۱۴
درس اول: باورهای واقعی	۱۷
بهبانۀ ارتباط	۱۷
تبیین متن و محتوا	۱۸
پیام کاربردی	۲۲
دعا و نیایش	۲۴
درس دوم: پوست خریزه	۲۵
بهبانۀ ارتباط	۲۵
تبیین متن و محتوا	۲۶
پیامهای کاربردی	۲۸
دعا و نیایش	۳۰
درس سوم: کرامت و معجزه	۳۳
بهبانۀ ارتباط	۳۳
تبیین متن و محتوا	۳۴
پیامهای کاربردی	۴۱
دعا و نیایش	۴۱
متن مطالعاتی	۴۳

درس چهارم: قضاوت ممنوع.....	۵۱
بهبانۀ ارتباط.....	۵۱
تبیین متن و محتوا.....	۵۳
پیام های کاربردی.....	۵۷
دعا و نیایش.....	۵۸
متن مطالعاتی.....	۵۹
درس پنجم: تابلو.....	۶۱
بهبانۀ ارتباط.....	۶۱
تبیین متن و محتوا.....	۶۲
پیامهای کاربردی.....	۶۸
دعا و نیایش.....	۶۸
درس ششم: شاخص قیمت.....	۷۱
بهبانۀ ارتباط.....	۷۱
تبیین متن و محتوا.....	۷۳
پیامهای کاربردی.....	۷۵
دعا و نیایش.....	۷۷
درس هفتم: خانه دیگران.....	۷۹
بهبانۀ ارتباط.....	۷۹
تبیین متن و محتوا.....	۸۱
پیامهای کاربردی.....	۸۴

دعا و نيايش..... ۸۸

متن مطالعاتی ۸۹

ص: ۶

درس هشتم: ملامت	۹۳
بهبانۀ ارتباط	۹۳
تبیین متن و محتوا	۹۶
پیامهای کاربردی	۱۰۲
دعا و نیایش	۱۰۵
متن مطالعاتی	۱۰۶
درس نهم: عینک دودی زشت	۱۰۹
بهبانۀ ارتباط	۱۰۹
تبیین متن و محتوا	۱۱۰
پیام های کاربردی	۱۱۵
دعا و نیایش	۱۱۷
درس دهم: رفاقت	۱۱۹
بهبانۀ ارتباط	۱۱۹
تبیین متن و محتوا	۱۲۰
پیام های کاربردی	۱۲۵
دعا و نیایش	۱۲۷
متن مطالعاتی	۱۲۸
درس یازدهم: تست کیفیت	۱۴۳
بهبانۀ ارتباط	۱۴۳
تبیین متن و محتوا	۱۳۶

پیام های کاربردی ۱۴۱

دعا و نیایش ۱۴۲

متن مطالعاتی ۱۴۳

ص: ۷

درس دوازدهم: درجات و درکات	۱۴۹
بهبانۀ ارتباط	۱۴۹
تبیین متن و محتوا	۱۵۰
پیامهای کاربردی	۱۵۲
دعا و نیایش	۱۵۷
متن مطالعاتی	۱۵۹
درس سیزدهم: تمدن خیالی	۱۶۵
بهبانۀ ارتباط	۱۶۵
تبیین متن و محتوا	۱۶۷
پیامهای کاربردی	۱۶۹
دعا و نیایش	۱۷۰
درس چهاردهم: مخلصین	۱۷۳
بهبانۀ ارتباط	۱۷۳
تبیین متن و محتوا	۱۷۶
پیامهای کاربردی	۱۷۹
دعا و نیایش	۱۸۱
متن مطالعاتی	۱۸۲
درس پانزدهم: جوانمردان	۱۸۷
بهبانۀ ارتباط	۱۸۷
تبیین متن و محتوا	۱۸۹

پیامهای کاربردی ۱۹۴

دعا و نیایش ۱۹۷

متن مطالعاتی ۱۹۸

ص: ۸

درس شانزدهم: از خاتم تا خاتم	۲۰۱
بهبانۀ ارتباط	۲۰۱
تبیین متن و محتوا	۲۰۸
پیامهای کاربردی	۲۱۰
دعا و نیایش	۲۱۳
متن مطالعاتی	۲۱۴
درس هفدهم: راهزنان ایمان	۲۱۹
بهبانۀ ارتباط	۲۱۹
تبیین متن و محتوا	۲۲۱
پیامهای کاربردی	۲۲۴
دعا و نیایش	۲۲۶
متن مطالعاتی	۲۲۸
درس هجدهم: بدتر از گناه	۲۳۵
بهبانۀ ارتباط	۲۳۵
تبیین متن و محتوا	۲۳۸
پیامهای کاربردی (بدتر از گناه)	۲۴۱
دعا و نیایش	۲۴۴
متن مطالعاتی	۲۴۶
درس نوزدهم: سبک زندگی	۲۴۹
بهبانۀ ارتباط	۲۴۹

تبيين متن و محتوا ۲۵۰

پيامهاى كاربردى ۲۵۳

متن مطالعاتى ۲۵۶

ص: ۹

درس بیستم: هفت حرف حمد	۲۶۱
بهبانۀ ارتباط	۲۶۱
تبیین متن و محتوا	۲۶۲
پیام های کاربردی	۲۶۴
دعا و نیایش	۲۶۹
متن مطالعاتی	۲۷۱
درس بیست و یکم: شانس و توفیق	۲۷۳
بهبانۀ ارتباط	۲۷۳
تبیین متن و محتوا	۲۷۴
پیامهای کاربردی	۲۸۲
دعا و نیایش	۲۸۴
متن مطالعاتی	۲۸۶
درس بیست و دوم: حجاب	۲۹۱
بهبانۀ ارتباط	۲۹۱
تبیین متن و محتوا	۲۹۲
پیامهای کاربردی	۲۹۶
دعا و مناجات	۲۹۹
متن مطالعاتی	۳۰۰
درس بیست و سوم: لذت بزرگ	۳۰۳
بهبانۀ ارتباط	۳۰۳

تبيين متن و محتوا ۳۰۸

پیامهای کاربردی ۳۱۳

دعا و نیایش ۳۱۴

متن مطالعاتی ۳۱۵

ص: ۱۰

درس بیست و چهارم: بیماری خطرناک ۳۱۷

بهبانۀ ارتباط ۳۱۷

پیام های کاربردی ۳۲۲

دعا و نیایش ۳۲۵

متن مطالعاتی ۳۲۶

درس بیست و پنجم: رسم الخط مبارزه ۳۳۳

بهبانۀ ارتباط ۳۳۳

تبیین متن و محتوا ۳۳۴

پیام کاربردی ۳۳۸

دعا و نیایش ۳۴۰

متن مطالعاتی ۳۴۱

درس بیست و ششم: سکوی هشدار ۳۴۹

بهبانۀ ارتباط ۳۴۹

تبیین متن و محتوا ۳۵۰

پیامهای کاربردی ۳۵۵

دعا و نیایش ۳۵۷

درس بیست و هفتم: کارنامه درخشان ۳۵۹

بهبانۀ ارتباط ۳۵۹

تبیین متن و محتوا ۳۶۰

پیامهای کاربردی ۳۶۵

دعا و نیایش.....۳۶۶

ص: ۱۱

- درس بیست و هشتم: بوسه شیطان ۳۶۷
- بهبانۀ ارتباط ۳۶۷
- تبیین متن و محتوا ۳۶۸
- پیام های کاربردی ۳۷۴
- دعا و نیایش ۳۷۷
- متن مطالعاتی ۳۷۸
- درس بیست و نهم: میلیاردر متحرک ۳۸۱
- بهبانۀ ارتباط ۳۸۱
- تبیین متن و محتوا ۳۸۴
- پیامهای کاربردی ۳۸۸
- دعا و نیایش ۳۹۰
- درس سی ام: عاشقان بند کیف ۳۹۱
- بهبانۀ ارتباط ۳۹۱
- تبیین متن و محتوا ۳۹۲
- پیامهای کاربردی ۳۹۵
- دعا و نیایش ۳۹۹

از ارزش مندترین دوران زندگی انسان، سنین نوجوانی و جوانی است. دوران پرباری که با قدرت و تحرّک، سازندگی و بالندگی، شور و نشاط و مهربانی و اثرپذیری همراه است. در عین حال، دوران جوانی از پیچیده ترین مراحل زندگی است، به گونه ای که هنوز هیچ یک از متخصصان امر تعلیم و تربیت، ادعای دست یابی به همه ی مسایل و اسرار این مرحله را ندارد. تنوع احوال، دگرگونی های دم به

دم رفتار، خواسته ها، موضع گیری ها، حساسیت ها و عاطفی بودن ها و... موجب گردیده که روان شناسان، ناگزیر این مرحله از حیات را مرحله ی بحرانی معرفی کنند.

از طرفی، این دوران با توجه به قدرت و نیروی جوان، فرصتی طلایی و بلکه از بزرگ ترین فرصت ها و نعمت های خداوندی است که در سایه ی تربیت صحیح می تواند خیر و سعادت جوان و جامعه را تأمین کند. (۱)

یکی از ویژگی های ممتاز دوران نوجوانی و جوانی، گرایش های مذهبی و روحیه دین پذیری است که اگر با اقناع، منطق و بیان صحیح همراه شود، جوان را مشتاق و استوار در این مسیر می سازد.

در روایات، حضرات معصومین (علیهم السّلام)، فرصت جوانی را فرصتی استثنایی و زمینه ای مناسب برای برداشتن گام های بلند و حرکت به سوی کمال مطلوب می دانند. ایشان ضمن بیان اهمیت

ص: ۱۳

دوران جوانی، خواستار برخورد مهربانانه با جوانان شده و به مدارا و سازش با او سفارش نموده اند. رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: «أوصيكم بالشبان خيرا فإنهم أرق أفئدة، إن الله بعثني بشيرا ونذيرا فحالفني الشبان وخالفني الشيوخ؛ سفارش می کنم شما را که با جوانان به خوبی و نیکی رفتار کنید، چرا که آنان نازک دل ترند، خداوند مرا به پیامبری برانگیخت جوانان به من گرویدند یاری ام کردند و بزرگ سالان به مخالفت برخاستند».(۱)

امام علی(علیه السلام) نیز فرمود: «إنما قلب الحداث كالأرض الخاليه ما ألقى فيها من شيء قبلته؛ همانا دل جوان، مانند زمین آماده ای است که هر آنچه در آن کاشته شود، می پذیرد».(۲)

امام صادق(علیه السلام) نیز به یکی از یاران خود - مؤمن الطاق - فرمود: «عليك بالأحداث فإنهم أسرع إلى كل خير؛

بر تو باد به جوانان (و به دنبال آنها رفتن) که آنان در (پذیرش) هر نیکی و خیری با شتاب ترند».(۳)

آنچه اهمیت و ضرورت دارد، استحکام پایه های ایمان و دینداری در جوانان از طریق برخورد و بیان صحیح و همراه با چاشنی منطق و عاطفه است تا بتوان آنها را با زیبایی های آموزه های دینی آشنا نمود.

بر این باور، بنیان و خط فکری اصلی درسنامه های جوانان، تولید ایمان، تعمیق و تقویت باورها، اصلاح نگرش ها و رفتارها، زدودن شبهات و غبارهای ذهنی و... در راستای افزایش انس و دوستی با پروردگار متعال، تعریف شده است.

چند نکته درباره درسنامه ها

یک: محتواها بر اساس زمان ۴۵ دقیقه تا یک ساعت چینش شده است؛ اگرچه ممکن است برخی محتواها بیشتر از این زمان نیاز داشته باشند، در این صورت مبلغ گرامی باید به گونه ای

ص: ۱۴

۱- سفیهالبحار، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲- نهج البلاغه، نامه ی ۳۱، قسمت چهارم.

۳- کافی، ج ۸، ص ۹۳.

مدیریت زمان داشته باشد که در انتقال پیامهای اصلی، خللی وارد نشود.

دو: در هر درسنامه، ابتدا بهانه ای برای ارتباط گیری با مخاطب جهت پویایی جلسه و همراه کردن آنان تعریف و پس از آن محتوای اصلی تبیین و نکات کاربردی و مصادیق عینی و ملموس برای ارتقای سبک زندگی و اصلاح رفتارها ارائه می گردد.

سه: تلاش شده است مناسبت های دینی در تدوین درسنامه ها لحاظ گردد، از این رو شایسته است مبلغ گرامی متن درسنامه ها را تا انتها مطالعه و موضوع مورد نظر را متناسب با جلسه مناسبتی، انتخاب نماید.

چهار: در پایان بسیاری از درسنامه ها، متن مطالعاتی که در واقع پشتیبان علمی مبلغان گرامی برای افزایش اطلاعات درباره موضوع جلسه است، تدوین شده است. ضمن اینکه همین اطلاعات فراتر از متن اصلی، می تواند دستمایه منبر و سخنرانی مبلغان گرانقدر گردد.

پنج: نکته ای که نباید از آن غفلت کرد اینکه، مصالح یک ساختمان اگر بالاترین کیفیت و زیباترین ظاهر را داشته باشند، باز این معمار و بنای کاربلد و خلّاق است که با چینش درست و استفاده درست از آن، بنایی زیبا خواهد ساخت؛ همانگونه که توپ زیبا و زمین با کیفیت ورزش را توانایی ها و خلاقیت های بازیکنان است که زیبا و همراه با موفقیت و سربلندی می سازد.

به عبارت دیگر، نقش اساسی مبلغان گرامی در ارائه بهینه محتواها و جذاب سازی متن کلاس، غیرقابل انکار و بی بدیل است. این مبلغ محترم است که با توانایی و اخلاص مثال زدنی خود، نوشتار را به نطق وامی دارد و بر کارآیی و تأثیرگذاری آن، مُهر تأیید می زند.

بر خود لازم می دانم که از نویسندگان ارجمندی که در این مسیر یاریگر ما بودند، به ویژه حجت الاسلام و المسلمین حامد تقی راد و حجت الاسلام محمدعلی امینی، تشکر و قدردانی نمایم.

با احترام؛ رضا اخوی

در ابتدای جلسه، پس از سلام و احوالپرسی دوستانه با مخاطبان، معمای زیر از آنان پرسیده می شود.

یک معما: دو برادری که در یک سال به دنیا آمدند و در یک سال هم مردند، ولی یکی ۵۰ و دیگری ۱۵۰ سال داشت؟

پس از شنیدن پاسخ دانش آموزان، مبلغ گرامی جواب تکمیلی را بیان می کند.

پاسخ

هشام بن عبدالملک،^(۱) امام باقر (علیه السلام) را از مدینه به شام تبعید کرد، امام (علیه السلام) در مدت حضور در شام، در میان مردم می نشست و سؤالات آنان را پاسخ می داد. روزی مشاهده نمود که عده ای از

مسیحی ها به بالای کوهی می روند، امام فرمود: این گروه به کجا می روند؟ مردم پاسخ دادند:

آنها در هر سال یک روز به نزد دانشمند خود می روند و سؤالاتشان را از او می پرسند. امام (علیه السلام) از

ص: ۱۷

۱- هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵) پنجمین خلیفه معاصر امام بود.

علم و دانش او پرسید، مردم در پاسخ عرض کردند: او عالم ترین آنهاست.

آن حضرت به اتفاق اصحاب اش همراه با مسیحی ها به بالای کوه رفتند. وقتی نزد آن عالم مسیحی رسیدند، او از امام پرسید: آیا تو از ما مسیحی ها هستی یا از امت مرحومه (مسلمانان)؟

امام فرمودند: از امت مرحومه هستم.

پرسید: آیا از دانشمندان آنان هستی یا از جاهلین آنها؟

امام فرمود: از جاهلین آنها نیستم.

پس آن مسیحی رو به امام عرض کرد: آیا می‌پرسی یا بپرسم؟

امام فرمود: بپرس.

هر سؤالی که نصرانی پرسید، امام (علیه السلام) جوابش را بیان فرمود، از جمله این سؤال را پرسید که:

دو برادر در یک زمان متولد می‌شوند و در یک ساعت می‌میرند و در قبر واحدی دفن می‌شوند، ولی یکی از آنان ۱۵۰ سال عمر کرده و دیگری ۵۰ سال، این دو برادر چه کسانی هستند؟

امام فرمود: این دو برادر «عزیر» و «عزره» هستند که سی سال با هم زندگی کردند، پس به امر خدا «عزیر» صد سال مرد، ولی «عزره» زندگی می‌کرد، پس خداوند «عزیر» را زنده کرد و بیست سال با هم زندگی کردند و با هم از دنیا رفتند.

در این لحظه دانشمند نصرانی رو به مسیحی ها کرد و گفت: «ما رایتُ أَحَدًا قَطُّ أَعْلَمَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ؛ هرگز احدی را عالم تر از این مرد ندیده‌ام.» «لَا تَسْأَلُونِي عَنْ حَرْفٍ وَ هَذَا بِالشَّامِ؛ تا زمانی که این مرد در شام است، در مورد هیچ حرفی از من سؤال نکنید.» (۱)

تبیین متن و محتوا

اشاره

پاسخی که امام باقر (علیه السلام) دادند، برگرفته از قرآن کریم است.

تذکر: بهتر است مبلغ گرامی برای انس بیشتر با قرآن، خود یا یکی از دانش آموزان، این آیات

ص: ۱۸

را از روی قرآن قرائت کند.

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَأَلَ بَيْلُ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ یا مانند آن که از کنار یک آبادی می گذشت؛ در حالی که دیوارهایش به روی سقفهای آن فرو ریخته بود؟ [و اجساد و استخوانهای آن در هر سو پراکنده بود، او با خود] گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ زنده

می کند؟

خداوند یکصد سال او را می راند و سپس زنده کرد. به او فرمود: چقدر درنگ کردی؟ عرض کرد: یک روز یا قسمتی از یک روز؟ فرمود: [نه]؛ بلکه توقف تو یکصد سال بود. به غذا و نوشیدنی ات نگاه کن؛ بین هیچ گونه تغییر نیافته است؟ [و بدان خدایی که چنین مواد سریع الفسادی را در طول این مدت حفظ کرده، بر همه چیز قادر است]؛ ولی به الاغ خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی شده] این برای آن است که تو را نشانه ای [در امر معاد] برای مردم قرار

دهیم. اکنون به استخوانهای (مرگب خود) نگاه کن که چگونه آنها را بلند کرده، به هم پیوند می دهیم. سپس گوشت بر آن می پوشانیم؟! هنگامی که [این حقایق] بر او آشکار شد، گفت: می دانم که خداوند بر هر چیزی قادر است.» (۱)

داستان مرگ صدساله

ماجرا از این قرار بود که عزیر در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراک همراه داشت، از کنار یک آبادی گذشت. آبادی که به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوانهای پوسیده ساکنان آن، به چشم می خورد. عزیر

ص: ۱۹

هنگامی که این منظره وحشت زار را دید، گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟!

البته این حرف او از روی انکار یا تردید نبود، بلکه از روی تعجب بود. در این هنگام خداوند جان او را گرفت. الاغش نیز همین طور. بدنش پوسید و از هم متلاشی شد و استخوانهایش نیز هر یک به گوشه ای افتاد.

یک صد سال بعد، خداوند او را زنده کرد و از او پرسید: چقدر در این بیابان بوده ای؟

عزیر (علیه السلام)، نگاهی به اطراف کرد و همه چیز را تغییر یافته دید. اثری از الاغش نبود، اما مشتی

استخوان دید که در گوشه و کنار او پراکنده شده بودند.

عزیر (علیه السلام) که از همه جا بی خبر بود و نمی دانست چه اتفاق مهمی در زندگی او افتاده است،

اندکی فکر کرد و گفت: «یک روز یا کم تر».

به او خطاب شد: «صد سال اینجا بوده ای! اکنون به غذا و آشامیدنی خود (که گفته شده انجیر و نوعی آب میوه و هر دو فاسد شدنی بود) (۱) نظری بیفکن و ببین چگونه در طول این مدت،

به فرمان خدا در آنها هیچ تغییری ایجاد نشده است.

حال برای اینکه بدانی و باور کنی که یکصد سال از مرگ تو گذشته است، نگاهی به مرکب سواری خود (الاغ که امکان عمر طولانی دارد) کن و ببین که برعکس غذا و نوشیدنی تو، از هم متلاشی و پراکنده شده و ذرات آن، در این بیابان متفرق شده است. پس خوب دقت کن و ببین چگونه اجزای پراکنده آن حیوان را جمع آوری و زنده می کنیم».

عزیر (علیه السلام)، هنگامی که این منظره را دید، گفت: «می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.

یعنی اکنون آرامش خاطر یافته ام و در نظر من زنده شدن مردگان، شکل حسی به خود گرفت» (۲).

خداوند متعال برای آسان کردن فهم برخی باورهای ناب و حقیقی، مثالها و نمونه هایی را پیش چشمان انسان قرار داده است تا هر دل با ایمان و باورمند به خدای متعال، آن به راحتی باور کند

ص: ۲۰

۱- قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ص ۴۱۴.

۲- نک: قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ص ۴۱۴-۴۱۳؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۹۴.

و سبک زندگی خود را بر همان اساس هماهنگ نماید. باور به آخرت و اینکه روزی دوباره زنده شده و به حیات واقعی و زندگی جاودان خواهیم رسید، یکی از این نمونه ها است که چون فهم و درک آن برای انسان مادی آسان نبود، لذا خداوند برای اطمینان و آرامش قلبی آنان، مثالهای

فراوانی در قرآن ذکر است. از جمله این مثالها همین داستان عزیر است که بیان شد.

نمونه دیگر، داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) و کشتن چهار پرنده و مخلوط کردن گوشت آنان و قرار دادن آنها روی چهار کوه جداگانه است که همه می دانید و شنیده اید. (۱)

نمونه دیگر قرآنی، داستان اصحاب کهف است که ۳۰۹ سال مردند و بعد به اذن الهی زنده شدند. (۲)

نمونه دیگر که شاید کمتر شنیده باشید، در ماجرای فرار بنی اسرائیل اتفاق افتاده است. این ماجرای قرآنی درباره گروهی است که هزاران نفر بودند و از ترس مرگ، خانه و دیار خود را ترک کرده، فرار کردند؛ ولی این فرار، باعث نجات آنها نشد و به فرمان خدا، همه در چنگال مرگ

گرفتار شدند و سپس خداوند، آنها را زنده کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ؛ آیا ندیدی (آگاهی نیافتی) نسبت به کسانی که از ترس مرگ از خانه هایشان خارج شدند در حالی که هزاران نفر بودند، و خداوند به آنها فرمود:

ص: ۲۱

۱- «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُتُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْ بِهِمْ إِلَىٰكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ به خاطر بیاور، هنگامی را که ابراهیم گفت: خدایا! به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر [به معاد] ایمان نیاورده ای؟ عرض کرد: آری آورده ام، ولی می خواهم قلبم آرام یابد [آرامشی که از احساس و شهود برخیزد]. فرمود: پس چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را [پس از ذبح کردن] قطعه قطعه کن [و در هم بیاویز]. سپس بر هر کوهی [که در اطراف تو است] قسمتی از آن را قرار ده. بعد آنها را بخوان [به فرمان خدا زنده می شوند و] به سرعت به سوی تو می آیند، و بدان خداوند، توانا و حکیم است. «سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۲- در سوره کهف، این داستان طی چهارده آیه بیان شده و چنین نتیجه گیری شده است: «وَكَذَٰلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا؛ و این گونه ما مردم را از حال آنها (اصحاب کهف) آگاه ساختیم تا بدانند وعده خدا حق است و در قیامت و رستاخیز شکی نیست. «سوره کهف، آیه ۲۱.

بمیرید [و آنها مردند] سپس آنها را زنده کرد.» (۱)

به گفته مفسران، آنها گروهی از بنی اسرائیل بودند که برای فرار از وبا و یا طاعون از دیار خود گریختند؛ ولی چیزی نگذشت که به همان بیماری از جهان رفتند. یکی از پیامبران بنی اسرائیل به نام «حزقیل» از آنجا عبور کرد و از خدا خواست آنها را زنده کند و خداوند آنها را به عنوان

نمونه ای از احیای مردگان در برابر منکران زنده کرد.

بهار طبیعت و سرسبزی و شکوفایی سبزه ها و درختان، نمونه دیگری است که خداوند برای امکان و حتمی بودن زنده کردن دوباره چیزهای مرده مثال می زند و می فرماید: «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ؛ خداوند، آن کس است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند. ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده ای می رانیم و به وسیله آن، زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم. رستاخیز نیز همین گونه است.» (۲)

پیامهای کاربردی

اشاره

دوستان من!

یکی از شاخصه های متقین، ایمان به غیب است. سوره بقره آیه ۲ و ۳ را کسی حفظ است؟

یادآوری: برای حدس و خواندن آیات به دانش آموزان فرصت داده شود و در صورت امکان، به فرد برتر هدیه ای داده شود.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ؛ یعنی آخرت و قیامت را کسی باور می کند که اهل پاکی و تقوا باشد، ولی افراد گنه کار و آلوده

ص: ۲۲

۱- سوره بقره، آیه ۲۴۳.

۲- سوره فاطر، آیه ۹. همچنین در سوره ق، آیه ۱۱ می فرماید: «وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ؛ و به وسیله باران، زمین مرده را زنده کردیم. آری، زنده شدن مردگان نیز همین گونه است.»

به انواع زشتی ها، هر روز که می گذرد، از ایمان آنها به آخرت کاسته می شود و هر روز شک و شبهه جدیدی برای خود می بافند. لذا خداوند می فرماید: «آخرت را مخفی کردم، تا اهل عمل را بشناسم؛ نه اهل ادعا و حرافان پر ادعای مغرور و تهی از یقین را». (۱)

لذا شهدا چه می کنند و چه کرده اند؟ همین شهدای مدافع حرم، آیا جز یقین و پاکی آنهاست که باعث می شود از همه چیز بگذرند؛ از زن و فرزند و مال و زندگی خود چشم پوشند و خود را در میدان مبارزه حاضر کنند. آیا چیزی جز یقین و ایمان به آخرت است؟

ما هم اگر می خواهیم به این یقین برسیم، باید پاک باشیم و از گناه دوری کنیم تا آخرتی آباد داشته باشیم.

یک سؤال: برای آبادی آخرت خودمان چه کنیم؟

تذکر: بهتر است مبلغ گرامی متن روایت را روی تابلو بنویسد تا دانش آموزان هم یادداشت کنند.

جواب: حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک فرمول و قاعده کوتاه و زیبا ذکر کرده اند: «التَّقْوَى خَيْرُ زَادٍ لِلْمَعَادِ؛ تقوا عالی ترین توشه برای روز معاد می باشد». (۲)

تقوا یعنی چی؟

جواب: امام صادق (علیه السلام): «التَّقْوَى أَنْ لَا يَفْقُدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ؛ تقوا آن است که هر گاه خداوند به تو دستوری داد تو را غایب نیابد و چون تو را باز دارد حضرت نبیند». (۳)

یعنی همان انجام واجبات و ترک محرمات و گناهان.

شاید بعضی بگویند: با این همه مشکلات و گرفتاریها، با این همه جذابیتهایی که در فضای

ص: ۲۳

۱- «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى؛ به طور قطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود». سوره طه، آیه ۱۵.

۲- غررالحکم، ص ۲۷۲ (یک جلدی).

۳- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵.

مجازی و حقیقی هست، چگونه خودمان را کنترل کنیم؟ خیلی اوقات آخرت را فراموش می کنیم، یا در بودنش شک می کنیم، حتی خیلی ها شبهه های متفاوتی نقل می کنند که جوابش را نمی دانیم، چه کنیم؟

جواب خداوند: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ؛ پس تو صبر کن که همانا وعده خدا بر حق است و آن کسانی که یقین ندارند، تو را سست نسازند».^(۱)

دعا و نیایش

خدایا!

باور ما را به قیامت، همراه با یقین و آرامش قلبی قرار بده!

ما را در مسیر پاک زیستن و پاک ماندن، یاری فرما!

ما را خوش عاقبت و سعادت‌مند بگردان!

ما را همنشین خوبان و سیدالشهدا(علیه السلام) قرار بده!

رهبر عزیز ما را حفظ و حمایت بفرما!

آمین

ص: ۲۴

تذکر: در ابتدای جلسه، مبلغ گرامی برای اجرای مسابقه ضرب المثل ها، چند نفر از دانش آموزان را انتخاب و پای تابلو می آورد. می توان برای جذابیت بیشتر، به صورت گروهی اجرا شود و هر کدام باید با شنیدن کلمه مورد نظر، ضرب المثلی را ذکر کنند که آن کلمه در آن وجود دارد.

یادآوری این نکته ضروری است که مبلغ گرامی می تواند به تناسب زمان جلسه، ریشه ضرب المثل یا مفهوم و پیام کاربردی آن را به صورت کوتاه بیان کند و تعداد ضرب المثل ها را نیز متناسب با تشخیص خود از زمان و مخاطب جلسه، کاهش داده یا زیاد کند.

دوستان عزیز! همه شما ضرب المثل های زیادی شنیده یا در ذهن خودتان حفظ کرده اید.

کسانی که فکر می کنند در مسابقه ما شرکت کنند، برای سنجش و محک خود اعلام آمادگی کنند.

آش؛ آتش نخورده و دهان سوخته

پیام کوتاه : باید مراقب باشیم با هر کسی دوستی و رفاقت نکنیم، چون وقتی انسان را همراه و

همنشین بدان و افراد لاابالی ببینند، درباره اش قضاوت بد می کنند، در حالی که شاید واقعاً او اهل این چیزها نباشد و چه بسا تازه رفاقت را شروع کرده باشند.

علاج؛ واقعه قبل از وقع باید کرد

پیام کوتاه : مبنای آموزه های دینی بر پیشگیری است. حرام بودن نگاه به نامحرم و ضرورت کنترل نگاه، پرهیز از دوستی با جنس مخالف، دوری از لمس و ارتباط بدنی با نامحرم و... همه برای این است که انسان را از پرتگاه دور کند، چون خیلی از اتفاقات ناگوار، شروعش بر اثر همین سهل انگاریها بوده است.

شتر؛ شتر دیدی، ندیدی

پیام کوتاه : انسان اگر از دوست مؤمن و خوبش رفتار ناپسندی دید، نباید او را رسوا کند، بلکه مثل خداوند که پرده پوش و آبرونگه دار است، او هم باید آبرویش را حفظ کند.

بشنو؛ بشنو و باور مکن

پیام کوتاه: خیلی حرفها، شایعات و مطالب دروغ و غیرواقعی در رسانه ها و به ویژه فضاهای مجازی و شبکه های اجتماعی زده می شود، انسان عاقل کسی است که فوراً باور نکند و عاقل تر کسی که آن را فوری انتشار ندهد و یک کلاغ چهل کلاغ نشود.

تبیین متن و محتوا

اشاره

تذکر: مبلغ گرامی به توجه به اهمیت برخی مباحث برای جوانان، دو ضرب المثل نهایی را با تبیین و توضیح بیشتری ارائه می کند.

ص: ۲۶

پیام کوتاه: انسان نباید کارهای کوچک یا خطاها و گناهان کوچک خودش را ناچیز فرض کند.

وقتی یک شعله کوچک کبریت می تواند باعث آتش گرفتن و سوختن جنگل شود؛ یا یک لحظه جرقه ی سیمهای برق، می تواند آتشی به پا می کند که ساختمانی چندین طبقه و بتنی را آوار نماید، یا مقداری دینامیت چنان قدرتی دارد که می تواند ساختمان چند طبقه را در عرض چند ثانیه تخریب کند؛ یا وقتی یک ته سیگار، زبانه های سوزان آتش را در پمپ بنزین شعله ور می سازد، حتماً چند تار

موی ناچیز و یک پوشش و آرایش به ظاهر ساده دختران و زنان، یا نگاه چند ثانیه ای به تصاویر و فیلمهای مستهجن و فاسد هم می تواند طوفانی در دل جوانان ایجاد نماید و بالون افکار و تخیلات او را در آسمان هوا و هوس به پرواز در بیاورد و ساختمان ایمان نوجوان و جوان بیچاره را با آتش شهوت فرو بریزد و همان تصاویر تا ساعتها و روزها، جلوی چشمان او رژه برونند تا با وسوسه های پیوسته شیطان، تخریب ساختمان معنویت را رقم بزند و او را آلوده به گناه نماید.

پوست خریزه؛ زیر پای کسی پوست خریزه گذاشتن

پیام کوتاه: یکی از دام های شیطان برای فریب و گمراهی انسان، «إِزْلال» است. إِزْلال به معنی لغزاندن است که با زلزله از یک خانواده است. گویی شیطان برای گمراه نمودن انسان زلزله پا می کند.

اولین پوست خریزه را در بهشت و زیر پای آدم و حوا گذاشت و چنان زلزله ای به پا کرد که آنها را از مقام خودشان به مراتب پایین تر کشاند. قرآن می فرماید: «-

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ؛

پس شیطان ایشان را از بهشت لغزاند، پس خارجشان کرد از آنجایی که در آن بودند.»(۱)

ص: ۲۷

بعد از آدم، شیطان به کمک اعوان و انصار جنی و انسی خود،^(۱) برای همه انسانها متناسب با موقعیت و روحیات آنها، دامهای متفاوتی پهن می کند و زیر پایشان پوست خربزه های زیاد و متفاوتی قرار می دهند تا هر جور شده آنان را زمین زده، از رفتن به سوی خدا بازدارد. خود شیطان چنین می گوید: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ گفت: پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی و زیباییها و لذتهای دنیا را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت.»^(۲)

پیامهای کاربردی

اشاره

وقتی در منزل یا پنجره اتاق باز باشد، خواه ناخواه مقداری خاک و گرد و غبارهای بیرون وارد فضای زندگی می شود. به همین جهت است که بسیاری از مادران خاک گیری را در برنامه های هفتگی یا روزانه خود قرار می دهند.

چشم و فضای ذهن و فکر انسان هم همانند درب و پنجره ای است که به سوی اطلاعات و محتوای بسیار زیادی گشوده شده و از این مسیر، خیلی از مطالب وارد ذهن او می شود. خواه ناخواه برخی از این مطالب، تصاویر و فیلمها، نامناسب و شهوت انگیز است که ذهن انسان را

درگیر و غبارهای شک و تردید بر روی باورها، دانسته ها و شنیده های انسان می نشانند. به این منظور باید گردگیری و غبارزدایی از فکر و ذهن را هم در اولویت برنامه های خود قرار دهیم، تا سیستم ایمان و معنویت انسان دچار ویروس شبهات یک طرفه و بی پاسخ نشود، همانگونه که

روی رایانه و دیگر سیستم های خود، آنتی ویروس نصب کرده و هر از گاهی مطالب اضافی آن را پاک می کنیم.

ص: ۲۸

۱- «الَّذِي يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» ..

۲- سوره حجر، آیه ۳۹.

برای دور شدن و نجات از وسوسه ها و دامهای شیطان، باید خود را مجهز و آماده کنیم. از آنجایی که تمام هم و غم شیطان، گمراهی انسانها و کشاندن آنان به سوی دوزخی است که خود نیز در آن تا ابد خواهد سوخت؛ آموزه های اسلامی راه های دور کردن شیطان را ترسیم نموده

است. خداوند متعال در آیه ۲۲ سورۃ لقمان راه نجات از وسوسه های شیطان را تسلیم خدا شدن و انجام کار نیک می داند. همچنین یاد خدا؛ (۱) ایمان به آخرت؛ (۲) اطاعت از پیامبر اکرم (۳) و

جانشینان حضرت؛ (۴) ازدواج؛ (۵) دعا و نیایش و... از جمله راه های رهایی از مکر و فریب شیطان هستند.

در روایت آمده که آن هنگام که شیطان سوگند خورد از چهار طرف در کمین انسان باشد تا او را منحرف یا متوقف کند، فرشتگان از روی دلسوزی گفتند: پروردگارا! این انسان چگونه رها خواهد شد؟

در این هنگام خداوند وحی فرستاد: « أَنَّهُ بَقِيَ لِلْإِنْسَانِ جَهَّتَانِ: الْفُوقَ وَ التَّحْتَ فَإِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى فَوْقَ فِي الدُّعَاءِ عَلَى سَبِيلِ الْخُضُوعِ أَوْ وَضَعَ جَبْهَتَهُ عَلَى الْأَرْضِ عَلَى سَبِيلِ الْخُشُوعِ غَفَرْتُ لَهُ ذَنْبَ سَبْعِينَ سَنَةً؛ (۶) دو راه از بالای سر و پایین او باز است و هر گاه دست به دعا بردارد، یا صورت بر خاک نهد، گناهان هفتاد ساله اش را می بخشایم.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: « ثَلَاثَةٌ مَعْصُومُونَ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ: الذَّاكِرُونَ لِلَّهِ، وَ الْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَ الْمُسْتَغْفِرُونَ بِالْأَسْحَارِ؛ سه گروه از شر شیطان و لشکر او مصون اند: ذاکران الهی،

ص: ۲۹

۱- سوره زخرف، آیه ۳۶.

۲- سوره انعام، آیه ۱۱۳.

۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۷، ص ۲۰۰.

۴- الغیبه، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، مؤسسه معارف اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۹۰.

۵- حکمت نامه پیامبر اعظم (عربی)، محمد مهدی ری شهری، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۹ ش، ج ۱۲، ص ۳۴۲.

۶- مفاتیح الغیب، فخر الدین رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۴، ص ۲۱۵.

گریه کنندگان از خوف خدا و استغفار کنندگان در سحرها.» (۱)

فرمول های ماندگار

تذکر: بهتر است مبلغ گرامی این سه نکته را روی تابلو نوشته و از دانش آموزان نیز بخواهد یادداشت کنند.

این سه نکته را فراموش نکنید:

یک: بهترین راه مقابله با تزلزل شیطان، مقاوم سازی خانه دل است، باید خانه دل خویش را چنان مستحکم کنیم تا شیطان با سخت ترین زلزله ها نیز نتواند دل ما را تکان دهد.

دو: مراقب قدم هایتان باشید؛ وقتی گام در همان مسیر و فضایی می گذارید که شیطان می خواهد، آن وقت است که احتمال لغزش و زمین خوردن زیاد است.

سه: شیطان از لغزش های پیشین آدمی، پلی برای انحرافات آینده می زند و او را به اشتباهات و گناهان بیشتر می کشاند، تا جایی که حتی در مقابل امام و رهبر جامعه هم می ایستد و هیچ پند و اندرز را قبول نمی کند، مثل خیلی از سیاستمداران و مسئولینی که به خاطر لجاجت، نادانی، تکبر و کج فهمی و آلودگی های دیگری که داشتند، در مقابل نظام و رهبر انقلاب ایستادند و دیگر

آن حرف شنوی و تبعیت را نداشتند. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا؛ جز این نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهایی که مرتکب شده بودند لغزاند.» (۲)

دعا و نیایش

خداوندا!

ص: ۳۰

۱- مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۵۵.

ما از شر شیطان محافظت بفرما!

ما را در مسیر بندگی و عبادت خودت قرار بده!

ما را در شناخت دامهای شیطان موفق بگردان!

عزم و اراده ما برای مقابله با شیطان را مستحکم فرما!

ما را در شناخت فریب های شیطان و یارانِ اِنسی او، موفق گردان!

ما را تابع و اطاعت پذیر در مقابل امام و رهبر جامعه اسلامی قرار بده!

در ظهور امام زمان(علیه السّلام) تعجیل بفرما.

آمین

ص: ۳۱

ذهن خوانی

در ابتدای جلسه، از چند دانش آموزان دعوت می شود تا نزد مبلغ محترم آمده و رو به دانش آموزان بایستند. سپس مبلغ گرمی کاغذهایی که از قبل آماده کرده را به هر یک از آنها می دهد و به ترتیب، دانش آموزان باید پس از مشاهده آن متن یا جمله، آن را در ذهن خود تصور کنند و

بدون هیچ حرف و یا حرکتی، فقط به آن کلمات فکر کنند.

در این حال از دانش آموزان خواسته می شود که فکر ذهنی او را بیان کنند؛ اینکه به چه چیزی فکر می کرده است!

یادآوری: این جملات می تواند از موارد متنوع که قابلیت طنز و شاداب کردن فضای کلاس دارند، انتخاب شوند، مانند: دستکش دروازه بان، قورباغه ای زیر آب، زنبور عسل، پاشنه کفش، دست کردن در دماغ، عدد ۶ و ۴ و... .

تذکر: روشن است که دانش آموزان نخواهند توانست ذهن خوانی کنند و از آنچه در فکر و ذهن آنها می گذرد، خبر دهند. هدف از این کار، رسیدن به همین نکته است که انسانهای عادی

نمی‌توانند از آنچه در فکر دیگران می‌گذرد، خبر دهند.

تبیین متن و محتوا

اشاره

همه انسانها از کارهای شگفت‌انگیز و خارق‌العاده متعجب و حیران می‌شوند. اساساً نوع نگاه انسان به گونه‌ای است که هر چیزی را فوق‌توانایی و قدرت عادی بشمارد، از آن متعجب می‌شود؛ خواه کارهایی شبیه کارهای مرتاضان باشد، یا ویژگی‌های فردی و منحصر به فرد برخی افراد در یادگیری مثلاً چندین زبان، یا توانایی‌های ورزشی، علمی، هنری و مانند آن.

اما کسانی بودند که واقعا توانایی‌هایی ممتازی داشتند؛ از هر آنچه انسان در ذهن خود تصور کند، آنان توانایی انجام آن را داشتند. البته آنها یک تفاوت مهم با دیگران داشتند. فرق اساسی آنان با دیگر مدعیان کارهای شگفت‌انگیز این بود که همیشه یک چیز می‌گفتند: «یاذن الله».

می‌گفتند: هر کاری که ما انجام می‌دهیم، توسط پروردگار و به خواست و اجازه او انجام می‌شود و نتیجه تمرین یا ریاضت و مانند آن نیست.

توانایی آنان یک بُعدی نبود (برخلاف امثال مرتاضان) و در تمام جهات و هر آنچه به ذهن‌خطور کند، توانایی داشتند؛ از زنده کردن مرده، طی الارض، فهم زبان و سخن گفتن به زبان‌های گوناگون، اطلاع دقیق از کتاب‌های پیشینیان، ذهن خوانی، خبر دادن از آینده، تبدیل خاک و

سنگ به طلا و....

یعنی این توانایی را خدا در اختیار آنان قرار داده بود تا افراد دودل و کسانی که حقیقت برایشان آشکار نشده بود، یا کسانی که هنوز تردید داشتند، با دیدن این معجزات و کرامات، بهانه‌ای برای فرار و نپذیرفتن خداوند متعال نداشته باشند.

چند نمونه از کرامات(۱)

در قرآن کریم، درباره معجزات انبیا که بسیار نقل شده است؛ مثل شفای کورمادرزاد و زنده کردن مرده توسط حضرت عیسی (علیه السلام)(۲)، آوردن تخت بلقیس در یک چشم بر هم زدن در زمان سلیمان پیامبر(علیه السلام) و توسط آصف بن برخیا،(۳) فهمیدن زبان حیوانات توسط حضرت سلیمان(۴) و

همین روند درباره ائمه(علیهم السلام) هم ادامه داشت و ایشان به اذن الهی دارای کرامت و توانایی های فوق العاده بودند تا واسطه ای باشند برای ترمیم و تقویت دل‌های مردد و گره گشایی از قلبهای دردمند و گرفتار.

تعداد این کرامات بسیار گسترده است، از این رو به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم.

امام حسن(علیه السلام)؛ دانه های خرما

بعد از گذشت شش ماه از امامت، امام حسن(علیه السلام) برای حفظ خون شیعیان و مصالح دیگر، با

شرائطی صلح نامه ای با معاویه امضاء کرد. هنوز لشکرگاه خود را در «نخيله» ترک نکرده بود که معاویه وارد شد، و در آنجا به بحث و گفتگو پرداختند. در این میان، پسر هند از امام حسن(علیه السلام)

ص: ۳۵

۱- این درسنامه در مناسبت های ایام ولادت و شهادت ائمه(علیهم السلام) قابل اجرا می باشد.

۲- «وَأُورِي الْمَأْتَمَةَ وَالْمَأْرُصَ وَأُحْبِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ؛ و به اذن خدا نایبای مادرزاد و پسر را بهبود می بخشم و مردگان را زنده می گردانم». سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۳- «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ؛ (سلیمان) گفت: «ای بزرگان! کدامی ک از شما تخت او را برای من می آورد، پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟». «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛ (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که سلیمان آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید (به زیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است». سوره نمل، آیات ۴۰-۳۸.

۴- نک: سوره نمل، آیات ۲۸-۱۶.

پرسید: ای ابا محمد! شنیده ام که رسول خدا از عالم غیب خبر می داد! مثلاً می گفت: این درخت خرما چه مقدار میوه و رطب دارد! آیا شما نیز در این موارد علمی دارید؟ زیرا شیعیان شما عقیده دارند که هر چه در آسمانها و زمین است، از شما پوشیده نیست و شما از همه آنها آگاهی دارید!

حضرت در جواب معاویه فرمود: «ای معاویه! اگر رسول خدا از نظر مقدار و کیل این قبیل ارقام را تعیین می کرد، من می توانم به صورت دقیق، تعداد آن را مشخص سازم».^(۱)

در این وقت، معاویه به عنوان آزمایش سؤال کرد: این درخت چند دانه رطب دارد؟ حضرت فرمود: دقیقاً چهار هزار و چهار عدد. معاویه دستور داد دانه های خرماي آن درخت را چیدند و به طور دقیق شمردند و با کمال تعجب دیدند تعداد آنها چهار هزار و سه عدد است!!

حضرت فرمود: آنچه را گفته ام درست است. سپس بررسی دقیق تری کردند و دیدند که یک دانه خرما را «عبدالله بن عامر» در دست خود نگه داشته است! آن گاه، حضرت فرمود: ای معاویه! من به تو اخباری می دهم که تعجب کنی که من چگونه این اخبار را در دوران کودکی از

پیامبر آموختم! و آن اینکه تو در آینده زیاد بن ایبه را برادر خود می خوانی! و حجر بن عدی را مظلومانه به قتل می رسانی! و سرهای بریده را از شهرهای دیگر برای تو حمل می کنند».^(۲)

امام باقر(علیه السلام)؛ شفای نابینا

ابوبصیر از شاگردان برجسته امام باقر(علیه السلام) بود. او از بینایی محروم بود و از این جهت شدیداًرنج می برد. روزی به حضور امام باقر(علیه السلام) رفت و از آن حضرت پرسید: آیا شما وارث پیامبر هستید؟
امام: بلی.

- آیا رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) وارث تمام پیامبران و وارث علوم و دانش های آنان بود؟

ص: ۳۶

۱- «ان رسول الله کان یخرص کیلا و انا اخرص عددا».

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۰۰ - ۳۲۹، ح ۹؛ جلاءالعیوان، شبر، ج ۳، ص ۳۳۴؛ تجلیات ولایت، ص ۳۳۵.

امام: بلی.

- شما می توانید مرده را زنده کنید و کور مادرزاد را معالجه نمایید و از آنچه که مردم در خانه هایشان می خورند، خبر دهید؟

امام: بلی. ما همه اینها را به اذن خداوند انجام می دهیم.

او می گوید: در این هنگام امام باقر(علیه السلام) فرمود: ای ابابصیر! نزدیک بیا. من نزدیک حضرت

رفتم. آن حضرت با دست مبارک خود روی چشمان مرا مسح نمود. در این حال من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و هرچه در شهر بود همه را دیدم.

آن گاه به من فرمود: آیا می خواهی که این چنین باشی و در روز قیامت حساب تو مانند بقیه مردم باشد و خداوند هرچه را اراده فرمود، همان شود یا می خواهی به حال اول برگردی و بدون حساب به بهشت بروی؟! ابوبصیر گفت: می خواهم به حال اول برگردم.

پیشوای پنجم بار دیگر دست بر چشمان ابوبصیر کشید و چشمان او به حال اول برگشت. (۱)

امام جواد(علیه السلام)؛ طی الارض

شخصی به نام «علی بن خالد» می گوید: زمانی که در سامرا بودم، خبر آوردند که مردی که مدعی نبوت است را از شام آورده و زندانی کرده اند. برای من شنیدن چنین سخنی گران بود.

تصمیم گرفتم به زندانبانان محبت کرده(قلب آنان را به دست آورم) از این رو با آنان رابطه برقرار کردم و آنان اجازه دادند تا با وی ملاقات کنم. چون به نزد او رفتم، برخلاف شایعات پخش شده، او را فردی عاقل و فرهیخته یافتم.

به او گفتم: فلانی به تو نسبت ادعای نبوت داده اند و به همین دلیل نیز زندانی شده ای. او گفت: هرگز چنین ادعایی نکرده ام. ماجرای من از این قرار است که در موضع معروف به رأس الحسین شام، جایی که سر مبارک حضرت حسین(علیه السلام) را در آنجا نصب کرده اند، مشغول عبادت

ص: ۳۷

بودم که ناگهان شخصی به نزد من آمد و گفت: برخیز برویم.

بلند شدم و به همراه وی حرکت کردم، کمی که راه رفتیم خودم را در مسجد کوفه دیدم، فرمود: اینجا را می شناسی؟ گفتم: بله مسجد کوفه است. او در آنجا نماز خواند و من هم نماز خواندم. سپس با هم از آنجا بیرون آمدیم. کمی راه رفتیم، ناگهان خود را در مسجد مدینه مشاهده کردم. وی به رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) سلام کرد و نماز خواند، من نیز با او نماز خواندم. سپس از آنجا خارج شدیم. مقداری با هم قدم زدیم که ناگاه خود را در مکه دیدم، او کعبه را طواف کرد، من نیز طواف کردم. سپس از آنجا خارج شدیم، چند قدمی راه نرفته بودیم، که خود را در جای نخست، در شام و در حال عبادت الهی مشاهده کردم.

وقتی آن مرد رفت، در شگفتی فرو رفته بودم که خدایا این چه کسی و این چه کرامتی بود؟

یک سال از این واقعه گذشت که باز همان مرد آمد. از دیدن او خوشحال شدم. از من خواست که با وی همراه شوم و چون سال گذشته مرا به کوفه، مدینه و مکه برد و به شام بازگرداند. وقتی خواست برود، به او گفتم: تو را به خداوندی که چنین قدرتی را به تو عطا کرده است سوگند

می دهم که بگویی کیستی؟

فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر(جوادالائمه) هستم. من این ماجرا را به دوستان

و آشنایان بازگو کردم و این ماجرا پخش شد، تا اینکه مرا دستگیر و به ادعای نبوت به اینجا آوردند.

گفتم: جریان تو را با محمد بن عبدالملک زیات(وزیر اعظم معتصم عباسی) در میان می گذارم.

گفت: بازگو کن!

من نامه ای به وزیر نوشتم و موضوع را با او در میان گذاشتم.

وی در زیر نامه من چنین نوشت: نیازی به آزاد کردن او از سوی ما نیست. به کسی که در یک شب او را از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و سپس به شام بازگرداند، بگو تا وی را از زندان رهایی بخشد.

علی بن خالد می گوید: پس از مشاهده پاسخ وزیر و ناامید شدن از نجات او، با خود گفتم:

باید نزد او رفته و او را دلداری دهم. وقتی به زندان رفتم، ماموران زندان مضطرب و پریشان از این سو به آن سو می دویدند.

جریان را پرسیدم، گفتند: زندانی مدعی نبوت که در غل و زنجیر در پشت درهای بسته و قفل شده بود، معلوم نیست به آسمان پر کشیده یا زیر زمین فرو رفته و یا مرغان هوا او را شکار کرده اند!

علی بن خالد که خودش فردی زیدی مذهب بود با مشاهده چنین واقعه ای به امامت امام جواد (علیه السلام) معتقد و از پیروان حضرت شد. (۱)

تذکر: مبلغ گرامی به تناسب ظرفیت زمان و حوصله مخاطبان، کرامات را با زبان جذاب و داستانی، بیان می کند.

یک پرسش و چند پاسخ

یک سؤال: چرا خیلی ها که این معجزات را هم دیدند، ایمان نیاوردند؟

پس از شنیدن نظرات دانش آموزان....

۱. خیلی ها ایمان آوردند، چه بسا بیشترشان ایمان آوردند و رهرو راه سعادت شدند؛

۲. شما گاهی یک غذای خیلی خوشمزه آماده می کنید، ولی مریض از آن لذت نمی برد و آن را پس می زند، یعنی گاهی وقت ها، دلها بر اثر گناه، چنان آلوده و بیمار است که زیبایی را تشخیص نمی دهد و از دیدن آن لذت نمی برد و آن را نمی پذیرد؛

۳. معروف است که خوابیده را می توان بیدار کرد، ولی کسی که خودش را به خواب زده، نه!

خیلی از کسانی که ایمان نیاوردند، کسانی بودند که اصلاً بنا نداشتند ایمان بیاورند؛

۴. جواب بعدی اینکه:

ص: ۳۹

تذکر: مبلغ گرامی این کلمات را روی تابلو می نویسد یا تصاویر آن را به نمایش می گذارد:

ساعت، تایپیست، توریست، حرم، زائر.

به نظر شما چه رابطه ای بین این کلمات است؟

یادآوری: مبلغ محترم پس از شنیدن نظرات مخاطبان، محتوا را تبیین می کند.

اینکه برخی دانشمندان یا کسانی که معجزه و کرامت را با چشم خود دیده اند، ولی با این حال ایمان نیاوردند، دلیلش این است که به تعبیر قرآن: «وَكَأَيُّنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

؛ و چه بسیار نشانه در آسمان ها و زمین که بر آن می گذرند، در حالی که از آن روی گردانند» (۱).

یعنی خیلی ها فقط به ظاهر نگاه می کنند؛ موقع خرید ساعت، نگاه به کیفیت و ظاهر ساعت می کنند، نه زمان آن!

یا مثل یک تایپیست که به محتوا کاری ندارد و تمام همتش این است که متن را صحیح و بدون غلط تایپ کند!

یا مثل توریستها که فقط به جذابیتها و کارهای هنری و تاریخی نگاه می کنند و از سابقه و مذهب و تمدن هم که می پرسند، برای ایمان آوردن یا کشف حقیقت نیست، بلکه بیشتر برای افزایش اطلاعات است!

یا مثل برخی ها که فقط برای تفریح به زیارت می روند و تنها به فکر شمردن چراغهای لوستر هستند و به ظاهر در و دیوار بقعه و زیارتگاه نگاه می کنند و از شخصیت بزرگ و عظمت امام یا امامزاده مدفون در آنجا غافل می شوند.

ص: ۴۰

با توجه به آموزه های قرآنی (۱) و روایی و نیز معارف دینی، امام معصوم (علیهم السّلام)، زنده و مرده ندارد، حیات و مماتش یکی است؛ چنانکه در زیارت امام حسین (علیه السّلام) می گوئیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ تُزَوِّقُ فَاسْأَلُ رَبِّكَ وَ رَبِّي فِي قَضَاءِ حَوَائِجِي؛ یا ابا عبدالله! گواهی می دهم که تو مرا می نگری و سختم را می شنوی و تو نزد پروردگارت زنده ای و روزی می خوری. پس از پروردگار خودت و پروردگار من برآورده شدن حاجاتم را بخواه.» (۲)

یا در زیارت امام رضا (علیه السّلام) می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي تَسْمَعُ كَلَامِي تَزُدُّ سَلَامِي؛ شهادت می دهم که تو ای حجت خدا مرا می بینی، کلام می شنوی و جواب سلام مرا می دهی».

این همه شفاگرفتن و روا شدن حاجتها در طول سالهای بسیار زیاد، همگی نشان از این حقیقت دارد که روح بزرگ و متعالی و واصل و وابسته به حق ایشان، از چنان حقانیت و واقعیتی برخوردار است که حتی پس از مرگ نیز قدرت خود را نمایان می کند و راهنمای گمشدگان و نجات بخش گرفتاران می گردد.

حال اگر کسی باور ندارد، یا این کرامات و معجزات خارق العاده را نمی بیند، باید ایراد گیرنده خودش را برطرف کند و پرده ها را کنار بزند تا نور عنایت امامان بر جانش بتابد و او را هم سرسبز و زنده نماید.

دعا و نیایش

خدایا!

ما را پذیرای حقایق دنیا بگردان!

ص: ۴۱

۱- مثل آیاتی که بر زنده بودن شهید تأکید دارد.

۲- بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۹۵ و مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، آداب زیارت امام حسین (علیه السّلام).

ما را با واقعیات دین خودت بیشتر آشنا کن!

توفیق شناخت بیشتر نسبت به انبیا و اولیای را نصیب ما بگردان!

ما را قدردان نعمت ولایت و پشتیبان ولی فقیه قرار بده!

نور ایمان و معرفت را در دل‌های ما بتابان!

ظهور امام زمان (علیه السلام) را هر چه زودتر مقرر بفرما.

آمین

ص: ۴۲

تفاوت اعجاز و کرامت

معجزه در اصل از عجز گرفته شده، به معنی عاجز کردن است، بنابراین کارهای خارق العاده ای که از اولیای بزرگ رخ می دهد و دیگران از انجام آن عاجز هستند، به آن معجزه می گویند، مانند زنده کردن مرده، شفا دادن بیمار مبتلا به بیماری بی درمان و امثال آن.

اصل معجزه از پیامبران است که برای صدق نبوت خود، معجزه از خود نشان می دادند و موجب ایمان و اعتقاد مردم به توحید و نبوت می شدند. چنان که قرآن از دو معجزه بزرگ موسی(ع) در برابر فرعونیان یعنی معجزه عصا و ید بیضاء، تعبیر به برهان کرده و می فرماید:

«فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ؛ این دو (عصا و ید بیضاء) دو برهان از طرف پروردگارت می باشند.» (۱)

و درباره ناقة صالح معجزه حضرت صالح پیامبر، می فرماید: «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ؛ این شتر الهی برای شما معجزه ای است.» (۲)

امّا واژه کرامت: در اصل به معنی بزرگواری و عظمت معنوی است و در اصطلاح علم کلام، کارهای خارق العاده ای که از پیامبران برای اثبات نبوت صادر می گردد با نام معجزه خوانده

ص: ۴۳

۱- سوره قصص، آیه ۳۲. برهان به معنی روشن کردن است، از آنجا که معجزه روشن کننده صداقت پیامبران، و روشنی بخش راه راست است، به آن برهان می گویند.

۲- سوره اعراف، آیه ۷۳، واژه آیه به معنی علامت و نشانه است، زیرا معجزه، نشانه صداقت پیامبران می باشد.

می شود، همین گونه کارها از غیر پیامبران، با نام کرامت ذکر می شود.

بنابراین، کرامت اصطلاحی در گفتار متکلمین به علم کلام، همان معجزه ای است که درباره امور خارق العاده غیر پیامبران، از اولیاء خداوند و امامان(ع) استعمال می شود. چرا که نشانه عظمت و بزرگواری آنها در پیشگاه خداوند است، بر همین اساس امام صادق(ع) فرمود:

«الْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ؛ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كِذْبِ الْكَاذِبِ؛ معجزه نشانه ای برای خداست که خداوند آنرا به کسی جز پیامبران و رسولان و حجّت هایش عطا نمی کند، و هدف از آن این است که به وسیله آن راستگویی راستگو از دروغگویی دروغگو شناخته شود.» (۱)

چند نمونه دیگر از کرامات

آتش در اطاعت امام صادق(علیه السلام)

یکی از اصحاب امام صادق(علیه السلام) بنام مامون رقی نقل کرده است که: در محضر سرور و مولایم امام صادق(علیه السلام) بودم، سهل بن حسن از شیعیان خراسان وارد شد و سلام کرد و نشست، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا کرامت و بزرگی از آن شماسست، شما خاندان امامت، چرا بر این حق خود سکوت کرده و قیام نمی کنید و حال آن که هزاران نفر از شیعیان شما آماده شمشیر زدن در رکاب شما هستند.

امام(علیه السلام) فرمود: ای خراسانی! لحظه ای درنگ کن. پس امر فرمود که تنور را روشن کنند، هنگامی که آتش شعله ور شد، به سهل فرمود: داخل تنور شو، سهل گفت: ای پسر رسول خدا!

مرا از این کار معاف بدار، در این هنگام هارون مکی یکی از اصحاب با وفای امام(علیه السلام) وارد شد، در حالی که کفش های خود را در دست گرفته بود، س-لام کرد و جواب شنید، امام به او فرمود:

کفش های خود را بر زمین بگذار و داخل تنور شو، او بدون هیچ درنگی وارد تنور شد و در میان

ص: ۴۴

شعله های آتش نشست.

امام صادق(علیه السلام) رو به خراسانی کرد و از حوادث خراسان برای او گفت، انگار امام(علیه السلام) در آن جا

حاضر بوده است، سپس فرمود: داخل تنور را نگاه کن. مامون رقی می گوید: من هم جلو رفتم و داخل تنور را مشاهده کردم، هارون مکی در میان آتش نشسته بود و برخاست و از تنور خارج شد.

امام به سهل فرمود: در خراسان چند نفر مانند او می شناسی؟ عرض کرد: به خدا قسم احدی را نمی شناسم، امام(علیه السلام) حرف او را تأیید نمود و فرمود: در زمانی که ما حتی پنج نفر از این گونه یاران نداریم چگونه قیام کنیم؟ (۱)

خبر از شهادت برخی یاران

از ابوبصیر نقل شده است: روزی در محضر امام صادق(علیه السلام) نشسته بودم که صحبت از «معلی

بن خنیس.» به میان آمد، ایشان فرمودند: «ابا محمد! مطلب مهمی را در مورد او به تو می گویم،

آن را از دیگران مخفی نگه دار؛ او به مقام واقعی خود نمی رسد مگر زمانی که از طرف «داود بن علی.» مورد تعرض قرار خواهد گرفت.»

پرسیدم: داود با او چه خواهد کرد؟ فرمودند: «او را دعوت کرده، گردنش را می و بدن او را به دار می آویزد.»

عرض کردم: این حادثه در چه زمانی واقع خواهد شد؟ امام فرمودند: «در سال آینده.»

ابوبصیر می گوید: سال بعد داود والی مدینه شد و معلی را به پیش خود فراخواند و از او خواست که اسامی یاران امام صادق(علیه السلام) را برایش بنویسد، معلی از این کار امتناع ورزید، داود عصبانی شد و گفت: اگر اسامی آنها را کتمان کنی تو را خواهم کشت، معلی بن خنیس گفت:

آیا مرا به کشته شدن تهدید می کنی؟! به خدا قسم هرگز چنین کاری نخواهم کرد. داود خشمگین

ص: ۴۵

شد و او را به شهادت رساند و جسد مطهرش را به دار آویخت. (۱)

آگاهی از غیب

ابراهیم بن مهزم می گوید: از محضر امام صادق (علیه السلام) جدا شدم و به منزل رفتم، شب هنگام بین

من و مادرم مشاجره ای رخ داد، بر سر او فریاد زدم و با تندی با او سخن گفتم، صبح شد، نماز را خواندم و بلافاصله نزد امام آمدم، همین که داخل شدم فرمود: ای پس مهزم! چرا بر سر مادر خود فریاد زدی؟ آیا نمی دانی که او تو را در شکم خود نگهداری کرد و در دامن خود پروراند و با شیر خود تو را تغذیه نمود؟ عرض کردم: آری. ایشان فرمودند: پس هیچ وقت با تندی با او سخن

مگو. (۲)

زنده کردن گاو مرده

در سفر امام جواد (علیه السلام) از مدینه به بغداد، وقتی حضرت به سرزمین زباله (منطقه واقع در نزدیکی کوفه) رسیدند، زن وضعیفی را مشاهده کردند که بر بالای جسد گاوی مرده در کنار راه نشسته و گریه می کند. حضرت علت گریستن زن را از او پرسید. زن در جواب گفت: یابن رسول الله، من زنی وضعیفم، قدرت هیچ کاری را ندارم و این گاو همه سرمایه زندگی ام بود که اکنون مرده است.

حضرت فرمود: اگر خدای متعال آن را زنده کرد، چه خواهی کرد؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! همواره سپاسگزار او خواهم بود.

آن گاه حضرت دو رکعت نماز بجای آورد و دعا کرد؛ سپس با پای مبارک خود به پهلوئی گاو زد و حیوان زنده شد.

ص: ۴۶

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۰۹ .

۲- بصائر الدرجات، صفار قمی، منشورات مکتبه آیت الله النجفی، ص ۲۴۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۲۹.

در این هنگام زن فریاد زد که این آقا عیسی بن مریم است. حضرت فرمود: نه، بلکه او بنده ای از بندگان مورد عنایت خداست، این از اوصیای پیامبران است. (۱)

معجزه ای از امام هادی (علیه السلام)

یکی از نگهبانان متوکل می گوید: مرد شعبده بازی را از هند آورده بودند که کارهای خارق العاده انجام می داد. متوکل که دوست داشت امام هادی را خجالت زده کند، به شعبده باز گفت: اگر علی بن محمد را سرافکنده کنی هزار دینار خالص به تو می دهم.

شعبده باز گفت: دستور بده نان های سبک و نازکی بپزند و در سفره بگذارند و مرا کنار او جای بده.

سفره گسترده شد. شعبده باز کنار پستی ای که عکس شیری بر آن نقش بسته بود نشست.

هنگام غذا امام هادی (علیه السلام) دست برد که نانی بردارد، اما با شعبده آن شخص، نان از زمین به هوا

بلند شد. بار دیگر امام خواست نان دیگری بردارد که آن نان هم از سفره بلند شد و همه حضار در مجلس خندیدند.

در این هنگام امام هادی (علیه السلام) دست خویش را به پستی زد و به نقش شیر روی پستی فرمود:

«این مرد را بگیر.» در همان لحظه، نقش شیر به صورت شیر درند ای زنده شد و بیرون پرید و آن مرد را بلعید، آنگاه باز سر جای خودش قرار گرفت و مثل سابق به صورت نقشی درآمد.

همگان متحیر و ترسان شدند. امام هادی (علیه السلام) برخاست تا از مجلس خارج شود. متوکل گفت:

درخواست می کنم بنشینید و این مرد را دوباره برگردانید.

امام فرمود: «سوگند به خدا دیگر او را نمی بینی، آیا می خواستی دشمنان خدا را بر اولیاء خدا مسلط کنی؟» حضرت این را گفت و از مجلس متوکل خارج شد و از آن مرد شعبده باز دیگر

ص: ۴۷

اثری دیده نشد. (۱)

سخن گفتن به زبان ترکی

ابوهاشم جعفری می گوید: در دوران حکومت واثق، هنگامی که بغا (یکی از فرماندهان متوکل) با لشکرش از بیرون مدینه می گذشت، امام هادی (علیه السلام) فرمود: «بیاید از شهر خارج شویم تا لشکر این فرمانده ترک را تماشا کنیم».

ما از مدینه خارج شدیم. در این هنگام، یکی از ترک ها از مقابل ما عبور کرد. امام هادی (علیه السلام) با

زبان ترکی به او چیزی گفت. او از اسب پیاده شد و سُم اسب امام را بوسید.

من آن شخص ترک را سوگند دادم و از او پرسیدم: امام هادی به تو چه گفت؟

او پرسید: آیا این مرد پیامبر است؟

گفتم: نه، پیامبر نیست.

گفت: او مرا با نامی که در کودکی در شهر خودمان مرا با آن می خواندند، صدا می زد. از آنها که اکنون با من اند، هیچ کس از این نام خبر ندارد. (۲)

نشانه امامت

نصیر خادم می گوید: چندین مرتبه شنیدم که امام عسکری (علیه السلام) با غلامان ترک و رومی و غیر

آن به زبان خودشان سخن می گفت. من تعجب کردم و با خودم گفتم: امام (علیه السلام) در مدینه متولد

شده و تا هنگام رحلت پدر بزرگوارش به جایی نرفته و کسی او را ندیده است، پس چگونه به زبان های مختلف سخن می گوید؟ در همین فکر بودم، ناگاه حضرت به من رو کرد و فرمود:

خداوند حجت خود را در همه چیز بر سایر مردم امتیاز بخشیده و آگاهی به زبان ها، شناخت

ص: ۴۸

۱- بحار الانوار، ج ۵۰ ص ۱۴۶.

۲- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۴.

نسب‌ها و حوادث آینده را به او عطا فرموده است. اگر چنین نبود، تفاوتی میان امام و حجت خدا و سایر مردم نبود؛ «وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّهِ وَالْمَحْجُوجِ فَرْقٌ» (۱).

خبر دادن از آینده

«ابوهاشم جعفری» هنگامی که زندانی شد، مخفیانه نامه ای به امام عسکری (علیه السلام) نوشت و از

وضع شکنجه در زندان به حضرت شکایت کرد. حضرت در پاسخ او نوشتند: «تو امروز آزاد می شوی و نماز ظهرت را منزل خودت می خوانی». همانگونه که امام (علیه السلام) فرموده بود، وی همان روز آزاد شده و نماز ظهرش را در منزل خواند.

ابوهاشم می گوید: پس از رهایی از زندان از نظر تأمین هزینه های زندگی در تنگنا بودم. از این رو تصمیم گرفتم که در ضمن نامه ای چند دینار از امام (علیه السلام) درخواست کنم؛ ولی شرم می کردم. طولی نکشید که امام (علیه السلام) صد دینار برایم فرستاد و برایم نوشته: «هرگاه محتاج شدی، خجالت نکش و پروا مکن. از من بخواه که به خواست الهی به خواسته ات می رسی» (۲).

استجاب دعا

محمد بن حسن می گوید: از امام عسکری (علیه السلام) در ضمن نامه ای تقاضا کردم در مورد شفای درد یکی از چشمهایم دعا کند. زیرا یک چشم کور شده و چشم دیگرم شدیداً درد می کرد و در آستانه کوری بود. حضرت در پاسخ نوشت: «خداوند چشمت را برایت نگه دارد». همین دعای حضرت موجب شفای چشمم شد. آن حضرت در پایان نامه نوشته بود: «أَجْرَكَ اللَّهُ وَ أَحْسَنَ ثَوَائِكَ؛ خداوند به تو اجر و پاداش نیکو دهد» من از این جمله امام ناراحت شدم؛ زیرا می دانستم که یکی از خویشاوندانم از دنیا رفته است که امام به من تسلیت می گوید. پس از چند

ص: ۴۹

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۰۹.

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۰۸.

روز، خیر وفات پسر را دریافت کردم و به راز تسلیت امام آگاهی یافتم. (۱)

ص: ۵۰

۱- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۵.

تذکر: در ابتدای جلسه، مبلغ گرامی موضوع جلسه را با استفاده از روش ابهام و داستان گویی برای مخاطبان بازگو می کند.

روزی امام علی (علیه السلام) با جمعی از یاران خود از کنار خرابه ای می گذشتند که ناگهان مردی در

حالی که کاردی در دست داشت و دست های او آغشته به خون بود، از خرابه بیرون آمد.

همراهان امام آن مرد را دستگیر نمودند و وقتی به خرابه رفتند، با جسد خونین مردی رو به رو شدند.

یاران امام به حضرت عرض کردند: یا امیر المؤمنین! این مرد قاتل است و باید قصاص شود.

امام از مرد پرسید: در این باره چه می گویی؟ چه کسی او را کشته است؟

مرد گفت: یا امیر المؤمنین! من او را کشتم.

حضرت فرمود: چرا او را کشتی؟

مرد در حالی که این پا و آن پا می کرد گفت: به علت کار خلافی که انجام داده بود.

حضرت دستور داد که مقدمات قصاص قاتل فراهم شود.

همین که قاتل را برای قصاص می بردند، ناگهان مردی شتابان آمد و در دست و پای جلاد افتاد و گفت: او را نکشید. او قاتل نیست. من قاتل آن مرد هستم و باید مرا قصاص کنید، نه او را.

مردم آن مرد را پیش علی (علیه السلام) بردند. او نیز در حضور حضرت، اقرار کرد که خودش آن مرد را کشته است.

حضرت، مرد اول را که قرار بود قصاص شود به حضور طلبید و از او پرسید: تو که قاتل نبودی، چرا اقرار به قتل کردی؟

مرد گفت: یا امیر المؤمنین!

من در حالی از خرابه بیرون آمدم که کاردی در دست داشته و دست هایم آغشته به خون بود و اگر می خواستم انکار کنم، هیچ کس از من قبول نمی کرد.

سپس عین ماجرا را توضیح داد و گفت: من در حال ذبح گوسفندی در خانه ام بودم، ناگهان صدای ناله و درخواست کمک شنیدم. با همان کاردی که گوسفند را ذبح کرده بودم و با دست های خون آلود، به کمک او رفتم که قاتل با دیدن من فرار کرد و با همان حال از خرابه بیرون

آمدم و با آن نشانه ها، دیگر هیچ کس حرف مرا قبول و باور نمی کرد. من هم برای این که مورد ضرب و شتم مردم قرار نگیرم، مجبور به اقرار شدم.

امام علی (علیه السلام) پس از شنیدن این ماجرا، به یاران خود رو کرد و فرمود: حکم این مسأله چیست؟

یاران امام عرض کردند: نفر اول را آزاد کنید و دومی را قصاص نمایید.

امام (علیه السلام) فرمود: این حکم بر خلاف حقیقت است.

آن گاه به آنان فرمود: این دو نفر را به نزد فرزندم حسن (علیه السلام) ببرید و حکم مسأله را از او پرسید.

یاران حضرت آن دو را نزد امام حسن (علیه السلام) برده و ماجرا را برای حضرتش نقل نمودند.

امام حسن (علیه السلام) فرمود: به امیر المؤمنین (علیه السلام) بگویید که اگر این مرد دوم (قاتل واقعی) کسی را

کشته، در عوض کسی دیگر (مرد اول) را احیا نموده و از مرگ رهایی بخشیده است و خداوند می فرماید: «... و «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر

کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است» (۱).

بنابراین نباید مرد دوم را قصاص نمود.

یاران امام علی (علیه السلام) جریان قضاوت امام حسن (علیه السلام) را به اطلاع حضرت علی (علیه السلام) رساندند. امام علی (علیه السلام) پس از شنیدن پاسخ فرزندش امام حسن (علیه السلام)، به عنوان تأیید و تنفیذ حکم صادره، این آیه را تلاوت فرمود: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛ آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که از نظر پاکی و تقوا و فضیلت همانند یکدیگر بودند» (۲).

آن گاه حضرت دستور آزادی آن دو نفر را صادر فرمود و مقرر فرمود تا دیه مقتول را از بیت المال پرداخت کنند (۳).

تبیین متن و محتوا

اشاره

انسانها عادت دارند خیلی زود درباره آنچه با چشم می بینند، قضاوت کنند، در حالی که خیلی از اوقات واقعیت چیز دیگری است و تنها زمانی حقیقت روشن می شود که پرده ها کنار رفته و آفتاب حقیقت نمایان گردد. به همین دلیل است که در آموزه های دینی به ما آموخته اند که

زود درباره همه هر آنچه می بینید، قضاوت نکنید.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ: همانا خدای -تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان نموده است» (۴).

یک: أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَضِي بِغَرْنِ شَيْئٍ مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ خشنودی و رضایت خود را در میان طاعت ها مخفی کرده، پس هیچ طاعتی را کوچک

ص: ۵۳

۱- سوره مائده، آیه ۳۲.

۲- سوره آل عمران، آیه ۳۴.

۳- ماهنامه بشارت سال چهارم، شماره ۲۲، ص ۴۶، به نقل از: وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۰۷؛ جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۲۰۷.

۴- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۸؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۳۱.

مشمار که بسا خشنودی خداوند در همان باشد و تو ندانی.

یعنی ممکن است گاهی کارهای خیلی زیادی انجام دهد و به خیال خودش همه هم برای خدا بوده، در وقتی دیگری کار نیک به ظاهر کوچکی انجام داده است که خودش هم روی آن حساب نکرده است. حضرت علی (علیه السّلام) می فرمایند: کارها را با کمیت آن نسنجید، چه بسا کاری

کوچک مورد قبول واقع شود، ولی کارهای بزرگتر، نه. مثل اقامه، نماز کمک به والدین، دستگیری از نیازمندان، وقف یک مهر یا تسبیح برای مسجد یا حرم امامان و امام زادگان و...

امام خمینی (قدس سره) می گویند: شب بعد از دستگیری (۱)، در مسیر راه به سمت تهران به سربازان گفتم: نماز صبح نخوانده ام و یک جایی نگه دارید که من وضو بگیرم.

گفتند: ما اجازه نداریم. گفتم شما که مسلح هستید، من اسلحه ای ندارم؛ ضمناً چند نفر هستید، من تنها هستم و کاری نمی توانم بکنم. گفتند: ما اجازه نداریم.

فهمیدم که فایده ای ندارد.

گفتم خوب لااقل نگه دارید تا من تیمم کنم! گوش کردند و ماشین را نگه داشتند، ولی اجازه پیاده شدن به من ندادند.

من همین طور که توی ماشین مأمورین نشسته بودم، از توی ماشین خم شدم و دست خود را به زمین زدم و تیمم کردم. نمازی که خواندم پشت به قبله بود، چرا که از قم به تهران می رفتیم و قبله در جنوب بود. نماز با تیمم و پشت به قبله و ماشین در حال حرکت! این طور نماز خودم را

خواندم. شاید همین دو رکعت نماز من مورد رضای خدا واقع شود! (۲)

داستان شیخ ارده شیره

همچنین از حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی نقل شده که ایشان می فرمودند: در قم

ص: ۵۴

۱- در سحرگاه پانزده خرداد ۴۲.

۲- امام در سنگر نماز، ص ۱۳.

شیخی بود معروف به شیخ ارده شیره.

جهت معروف شدنش به این نام آن بود که او به ارده شیره بسیار علاقه داشت و حتی کتابی در وصف ارده شیره نوشته بود. آدم فقیری بود خانه و منزلی نداشت. در حقیقت تارک دنیا بود. یک شب در زمستان در میان مقبره میرزای قمی در قبرستان شیخان قم خوابید.

صبح برای نماز بلند شد، دید برف زیادی آمده پشت در را گرفته، شیخ هر کاری کرد در باز نشد، ماند در میان مقبره. از طرفی وسیله وضو حتی وسیله تیمم هم نبود، چون مقبره با گچ و سیمان و سایر مصالح ساختمانی پوشیده شده بود.

نزدیک طلوع آفتاب شد، دید نمازش قضا می شود، با همان حال بدون وضو و تیمم صحیح نماز را خواند. بعد از نماز رو کرد به طرف آسمان و دستها را بلند نموده، به شوخی به خداوند عرض کرد: خدایا! تا به حال تو به من هر چه دادی من چیزی نگفتم و قبول کردم؛ گاهی نان و

ارده شیره دادی شکر کردم، گاهی هم نان دادی و اصلاً خورش ندادی، باز هم قبول کردم، خدایا! تو هم امروز این یک نماز بی طهارت را از من قبول کن و مرا مؤاخذه مکن.

آقای مرعشی می گوید: بعد از وفات شیخ، یکی از دوستان صالحش او را در خواب دید پرسید: خداوند با تو چگونه رفتار کرد؟

گفته بود: خدا مرا به واسطه همان یک نماز بخشید. (۱)

دو: «وَ أَحْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَضِعِرَنَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ قُرْبَمَا وَافَقَ سَخَطُهُ مَعْصِيَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ»

و خشم خود را در میان گناهان پنهان کرده. پس هیچ گناهی را کوچک مپ ندارد که شاید خشم خدا در همان باشد و تو ندانی.

اینکه انسان بگوید این که چیزی نیست، حالا یک گناه کوچولو ما انجام دادیم دیگه! مردم این همه گناهان بزرگ می کنند!

ص: ۵۵

حالا- من یک نگاه حرام کردم، یک متلکی به نامحرم انداختم، یک کلیپ خاک بر سری نگاه کردم و... مال مردم که نخوردم!!! (۱)

این توجیحات و فریبهای شیطانی، چه بسا از اصل گناه بدتر باشد، لذا حضرت علی (علیه السلام) فرمود: هیچ گناهی را کوچک نشمار و از همه ی کارهای بد پرهیز کن.

سه: «وَ أَخْفَىٰ إِجْرَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَمَّا تَشْتَصِرْ غَرَنَ شَيْئًا مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجْرَابَتَهُ وَ أَنْتَ لِمَا تَعَلَّمُ» و اجابت خویش را در میان دعاهایش پنهان نموده. پس هیچ دعایی را کوچک مدار که بسا همان دعای مستجاب باشد و تو ندانی.

البته برخی زمانها مانند بعد از نمازها، شب جمعه، سحرها، هنگام بارش باران و... و برخی مکانها مانند حرم ائمه و امامزادگان، کعبه و... برای اجابت دعا سفارش شده اند، ولی منظور این است که گاهی انسان یک حس و حال معنوی خوبی پیدا می کند و یک دعای دلی انجام می دهد و همان مستجاب می گردد. پس انسان نباید دعا کردن را دست کم بگیرد.

چهار: «وَ أَخْفَىٰ وَ لِيَّهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَشْتَصِرْ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا يَكُونُ وَ لِيَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعَلَّمُ» (۲)

و ولی و دوست خود را در میان بندگان خود پنهان داشته، پس به هیچ بنده ای از بندگان خدا با

ص: ۵۶

۱- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «لَا تُحَقِّرَنَّ ذَنْبًا وَ لَا تُصَغِّرَنَّهٗ وَ اجْتَنِبِ الْكِبَائِرَ فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا نَظَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَىٰ ذُنُوبِهِ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ قَيْحًا وَ دَمًا يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَىٰ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا. «وَيَحِذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِيَادِ (سوره آل عمران، آیه ۳۰)؛ هیچ گناهی را خوار و کوچک مشمار از گناهان کبیره پرهیز، چون در روز قیامت بنده به گناهان خود می نگرد، از دو چشمش خون و چرک می ریزد، خدای متعال می فرماید: «روزی که هر کس کارهای نیک و بد خویش را حاضر شده می یابد و آرزو می کند کاش میان او و آن (کارهای بد) فاصله ای دور بود». (کافی، ج ۲، باب الکبیره).

۲- یادآوری: با توجه به اینکه شروع درسنامه با نام امام حسن (علیه السلام) و تبیین درس نیز بحث پنهان بودن برخی امور است، می توان این درسنامه را در ایام ولادت امام حسن (علیه السلام) و نزدیک شبهای قدر اجرا کرد و به یکی از دلایل مخفی بودن شب قدر اشاره کرد.

چشم حقارت منگر که شاید همان ولی خدا باشد و تو ندانی.

نقل شده است: بچه خردسالی که روی دست و پا راه می رفت مادرش در بام او را تعقیب می کرده که بگیرد، بچه به سمت ناودان آمد، مادر بچه فریاد و ناله می کرد و عبور کنندگان در کوچه تماشا می کردند و کاری از دست شان ساخته نبود.

ناگهان بچه از بام افتاد، در همان لحظه، بزرگی از اهل ایمان و تقوا حاضر بود و گفت: خدایا! او را بگیر.

ناگهان بچه در هوا متوقف شد تا آن که آن مؤمن بچه را گرفت و بر زمین گذاشت.

مردم اطراف آن بزرگ را گرفته، روی دست و پای او افتادند. آن بزرگ گفت: مردم! چیز تازه و عجیبی واقع نشده است، عمری است این بنده روسیاه اطاعت او را کرده ام، اگر یک دفعه او (خدا) عرض بنده اش را اجابت فرماید، تعجبی ندارد. (۱)

پیامهای کاربردی

قضاوت بر اساس سوءظن و بدبینی مطلق، بد است و انسان مؤمن نباید این ویژگی منفی را داشته باشد، چون ممکن است به این واسطه بسیاری از دوستان خوب را از دست بدهد، یا اینکه با بدبینی مداوم خود، آرامش خود را از دست داده، پیوسته ذهن و فکرش مشغول چیزهایی باشد که ارزش و واقعیت خارجی ندارد و تنها ساخته و پرداخته ذهن بدبین اوست، با این همه، اگرچه

باید از قضاوت زود هنگام و بدون دلیل دوری کرد، ولی...

ولی وقتی فضا بد شد، افراد بد زیاد شدند، دوستان ناسالم زیاد شدند و خیانت و دروغ و دغل فراگیر شد، آن موقع دیگر انسان حق ندارد خوش بین باشد، آنجا دیگر می توان قضاوت منفی کرد، اصلاً باید بنا را بر قضاوت منفی گذاشت.

به فرموده امام علی (علیه السلام): «هرگاه فساد بر روزگار و مردم آن حاکم شود و کسی به دیگری

ص: ۵۷

خوشبین باشد، خود را فریب داده است».(۱)

وقتی یک به ظاهر دوست، شما را به گناه، به دیدن تصاویر و فیلم های آلوده، به مجالس و جشن های مختلط، به هرزه گردی در کوچه و خیابانهای واقعی یا کوچه پس کوچه های فضاهای مجازی و شبکه های اجتماعی دعوت می کند، اینجا دیگر نمی توانیم نیتش را درست و خیرخواهانه بدانیم، بلکه باید با سوءظن نسبت به او قضاوت کنیم.

اینجا دیگر جای توجیه و مصلحت اندیشی نیست و باید قاطعانه «نه» گفت و راه خود را از او جدا کرد؛ و گرنه مردم ما را به یک چشم می بینند و به فرموده امام صادق(علیه السلام) «مَنْ جَالَسَ اَهْلَ الرَّيْبِ فَهُوَ مُرِيْبٌ ؛ کسی که با مردم متهم همنشینی کند، خودش نیز متهم می گردد».(۲)

دعا و نیایش

خدایا!

ما را از قضاوتهای نانجا و نادرست دور کن!

دوستان مؤمن، اهل نیکی و عمل صالح روزی ما بگردان!

چشم و دل ما را از گناه و ناپاکی رها کن!

ما را شرمنده امام زمان(علیه السلام) قرار نده!

ص: ۵۸

۱- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷.

قضاوت حضرت مهدی (علیه السلام) بر اساس واقعیات

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِّنِّي يَحْكُمُ بِحُكُومِهِ آلِ دَاوُدَ وَ لَا يَسْأَلُ بَيْنَهُ يُعْطَى كُلَّ نَفْسٍ حَقَّهَا؛ دنیا متلاشی نمی شود تا اینکه مردی از ما قیام کرده و بر اساس حکومت آل داوود، (۱) قضاوت می کند. او بدون اینکه بینه ای بطلبد، حقوق افراد را بر اساس استحقاق بدهد.» (۲)

قضاوت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مانند محاکم قضائی کنونی، بر اساس شاهد و قسم نیست، تا برخی با اجیر کردن شاهد و قسم دروغ، حق دیگران را ضایع کنند، بلکه حضرت بر اساس علم غیب قضاوت می کند و بدون اینکه از کسی شاهد بطلبد، حقوق افراد را

به آنها خواهد داد.

در دولت مهدوی اگر کسی زناکار باشد، بدون اینکه شهودی بر زنا او شهادت دهند، به سزای کردارش می رسد و اگر کسی زکات ندهد، با اظهار نامه های تقلبی نمی تواند از زیر بار زکات فرار کند، بلکه حضرت بر اساس واقعیت و علم غیب قضاوت کرده و حقوق افراد را به

ص: ۵۹

۱- به گفته روایات، حضرت داود به باطن مردم آگاه بوده و بر اساس آن با مردم برخورد می کرده و حکم صادر می کرده است.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

حسن بن ظریف می‌گوید: در ذهن خود دو سؤال داشتم، آنها را برای امام عسکری (علیه السلام) نوشتم

و چنین سؤال کردم: «اذا قام القائم و اراد ان يقضى اين مجلسه الذى يقضى فيه بين الناس؟ فجاء الجواب: سالت عن القائم، فاذا قام يقضى بين الناس بعلمه، كقضاء داود، و لا يسال البينه؛ وقتى حضرت مهدى (علیه السلام) قیام کرد، از چه مقام و جایگاهی بین مردم حکم خواهد کرد؟ جواب آمد [و امام در آن جواب فرمود]: سؤال از قائم کردی، پس هر گاه [مهدی (علیه السلام)] قیام کند، در بین

مردم به علم خود قضاوت می‌کند، شبیه قضاوت حضرت داوود و از شاهد و بینة سؤال نمی‌کند.» (۲)

ص: ۶۰

۱- «فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَكَمَ فِيهِمَا بِحُكْمِ اللَّهِ لَا يُرِيدُ عَلَيْهِمَا بَيْنَهُ الزَّانِي الْمُحْصَنُ يَرْجُمُهُ وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ يَضْرِبُ عُنُقَهُ.» کافی، ج ۳، ص ۵۰۳.

۲- الثاقب فی المناقب، طوسی، محمد، موسسه انصاریان، ص ۵۶۵.

بهبانۀ ارتباط

تذکر: در آغاز جلسۀ، مبلغ محترم با ورود به فضای ادبیاتی نوجوانان و جوانان، بستر ارتباط و تبیین محتوا را فراهم می آورد. نوجوانان و جوانان در فضای شاد و مفرح خود، چه بسا ادبیاتی را به کار می برند که چندان خوشایند بزرگترها نیست و از این گونه عبارات ناراحت و دلگیر شده و در برخی موارد، مقابله و توبیخ می کنند.

مثل چی؟

تذکر: مبلغ محترم لازم است هنگام نقل مصادیق احتمالی توسط دانش آموزان، مثال های آنان را با رعایت حریم کلاس بشنود و در صورت بیان کلمات ناپسند، از شیوه ی تغافل و نادیده انگاری بهره بجوید و مراقبت نماید تا در دام شوخی ها و لودگی احتمالی برخی دانش آموزان

نیفتد. مهم آن است که به تناسب ظرفیت، فضا و زمان کلاس، به تعدادی از این کلمات اشاره شود و در پایان، کلمه «تابلو» نوشته شود.

خفن: بی نقص خوب و تحسین برانگیز یا برای هر نوع اغراق به کار می رود

ص: ۶۱

تریپ: قیافه، سبک، شیوه

بچه مثبت: آدم سر به راه

در حد المپیک

پایه: اهلش هست همراهی می کند

سوتی: خرابکاری واضح

دودره: کلک زدن حقه بازی کلاه گذاشتن سر کار گذاشتن کسی

سیریش: سمج

سوتی دادن: ضایع کردن خراب کردن انجام دادن کاری بر خلاف قاعده معقول

قات زدن: قاتی کردن جوش آوردن آشفته و عصبانی شدن

آیکيو: باهوش زرننگ یا برای مسخره کردن هوش طرف به کار می رود

بچه راکفلر: بچه پولدار

بچه پاستوریزه: بسیار تمیز و مرتب

تی تیش: به کسانی گفته می شود که خیلی وسواس دارند و در هر کاری خیلی حساس هستند

کل کل کردن: لجبازی کردن

گیر سه پیچ: سماجت بسیار

آمپر چسبوند: عصبانی شد

آویزون: به کسی گفته می شود که به کسی وابسته است.

تابلو: انگشت نما، مشهور

تبیین متن و محتوا

اشاره

یکی از این کلمات تابلو است. مثلاً- وقتی معتادی را می بینند، بلافاصله می گویند: طرف قیافش تابلوست؛ یعنی از سر و ریختش پیداست که اهل منقل و وافور است؛ یا وقتی از چیز واضحی سؤال شود، می گویند: اینکه جوابش تابلوئه!

ص: ۶۲

قیافه برخی جوانان هم تابلو است؛ نه از جهت تیپ و شکل ظاهری، یا سیاه و سفید بودن، مدل مو لباس و... بلکه از رنگ و بوی معنوی تابلو است.

تذکر: مبلغ محترم کلمه رنگ پریده را روی تابلو بنویسد.

حتماً شما هم دیده اید که وقتی پس از مدتی قاب عکس یا ساعت از روی دیوار برداشته می شود، رنگ و روی دیوار به سبب تحمیل تابلو و نبود هوای لازم، دچار تغییر و زردی شده و تصویری متفاوت و ناخوشایند را به نمایش گذارده است.

حال و روز نوجوان و جوانی که برای مدتی طولانی، تابلوی عادت به گناه جنسی بر دیوار وجودش نصب شده و جلوی نفس کشیدن معنوی او را گرفته باشد نیز، زرد و نازیبا خواهد شد.

چه بسا یکی از علت های رنگ پریدگی و چهره زرد گونه برخی نوجوانان و جوانان، نرسیدن هوای معنوی به آنان باشد! چرا که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: «کسی که بیشترین فکر و تلاشش

رسیدن به تمایلات جنسی باشد، به تدریج شیرینی ایمان از دل او کنده می شود».^(۱) امام علی (علیه السلام)

نیز می فرمود: «کسی که شهوترانی خود را ترک نکند، پیوسته و دردمند خواهد بود».^(۲)

البته کسانی که چشم باطن و حقیقت بین دارند، واقعیتها را خوب تشخیص می دهند، ولی از لحاظ ظاهری هم افرادی که به این گناه عادت کرده اند، رنگ پریده، ضعیف و رنجور می شوند و از لحاظ معنوی هم نورانیت و جذابیت خود را از دست می دهند.

تابلوهای خدا برای سعادت

اشاره

معنای عرفی و رایج تابلو، ضایع شدن است که در بین جوانان رواج دارد، و گرنه معنای اصلی تابلو، واضح و معلوم بودن است. یعنی چیزی که جلوی چشم انسان است و انسان آن را به راحتی می بیند و مفهوم آن را درک می کند. مثل تابلوهای نقاشی، تابلوهای راهنمایی و رانندگی که پلیس راه

ص: ۶۳

۱- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲- علی بن محمد اللیثی الواسطی، عیون الحکم والمواعظ، ص ۴۲۷.

در جاده ها نصب می کند تا انسان مسیر و انتخابی درست داشته باشد و به راحتی به هدف برسد.

خداوند هم برای سعادت و خوشبختی انسان، در مسیر زندگی او تابلوهای زیادی قرار داده است که تنها با انتخاب درست می توان به مقصد و هدف نهایی رسید.

حالا چند تا از این تابلوها را با هم مرور می کنیم.

تذکر: مبلغ محترم همزمان با توضیحات، تیترو موضوعات را در تابلو بنویسد و سپس شرح کوتاهی همراه با بیان مصادیق عینی و ملموس ارائه کند.

تابلوی اول: عفو و گذشت

بسیاری از رانندگان وقتی در جاده قرار می گیرند، بی تابی کرده و با کوچکترین مسأله ای ناراحت و عصبی شده، واکنش نشان می دهند، در حالی که با صبر و حوصله و نیز گذشت و صبوری می توان به اهداف رسید و از مسافرت خود لذت بیشتری برد. در مسیر زندگی هم عفو و

گذشت آثار زیادی دارد و می توان با بهره جستن از این فرمول، از وقوع حوادث تلخ و غیر قابل جبران پیشگیری نمود. این همه قتل، جر و بحث، دعوا و درگیری و...، بخاطر نداشتن روحیه گذشت و عفو است که باعث واکنش تند و پشیمانی می شود. ولی خدا می فرماید: اگر دنبال آرامش و خوشی هستید، از رفتارهای نادرست یکدیگر بگذرید؛ « فَاَعْفُوا وَاصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟ »

عفو کنید و از جرم ضارب چشم بپوشید، آیا دوست ندارید که خداوند نیز از خطاها و گناهان شما درگذرد؟» (۱)

روح این دستورات به این برمی گردد که انسان نباید سختگیر باشد. انسان باید اهل گذشت باشد و از خطاهای دیگران صرف نظر کند؛ البته این حرف به این معنا نیست که انسان همیشه باید چشم پوشی کند، بلکه در مواردی مثل ظلم به دیگران یا احقاق حق، انسان نباید گذشت و

سکوت نماید و با بی تفاوتی از کنار مسأله بگذرد.

ص: ۶۴

تابلوی دوم خداوند: سبقت ممنوع

پلیس همواره هشدار می دهد که نباید سبقت غیرمجاز داشته باشید و یکی از دلایل مهم و اصلی آمار بالای تصادفات و مرگ و میرها، بی توجهی به همین مسأله است. خداوند هم می فرماید که نباید در مسیر زندگی، سبقت غیر مجاز داشته باشید. مثل چی؟

یادآوری: می توان از نظرات دانش آموزان استفاده کرد.

مثل سبقت از پدر و مادر

یعنی چی؟ یعنی اینکه درست است که برخی از پدر و مادرها حوصله شنیدن حرف های فرزندشان را ندارند و چه بسا نمی توانند او را به خوبی درک کنند، ولی این مسأله باعث نمی شود که انسان از آنها بگذرد و بی اعتنایی نماید و بدتر از آن، نسبت به آنان بی احترامی یا توهین داشته باشد.

لذا خداوند تأکید می کند که انسان به هیچ وجه و بهانه ای، حق توهین ندارد و باید در هر حالی، احترام و ادب نسبت به آنان را رعایت نماید و حتی آداب ظاهری را هم مراعات کند؛ مثلاً پایش را جلوی آنان دراز نکند، جلوتر از آنان راه نرود، به اسم صدا نزند و

تابلوی سوم: پارک ممنوع

حتماً شما هم دیده اید که خیلی جاها این تابلو نصب شده است. خداوند هم می فرماید در مسیر زندگی خودتان این تابلو را نصب کنید و اجازه ندهید محبت و دوستی غیر خدا در دل شما رسوخ پیدا کند؛ چون وقتی محبت دیگران به جای خدا نشست، رفته رفته جای خدا را می گیرد و

شما را نسبت به خواسته های خداوند بی تفاوت می نماید.

یکی از پارک ممنوع ها، پارک عشق و محبت جنس مخالف در دل است که ممنوع است و نباید به آن دامن زد.

تابلوی چهارم: احتیاط

چه چیزهایی در راهنمایی و رانندگی نمایگر این احتیاط است؟

چراغ زرد، سرعت گیرها، و.... برای اینکه گاهی چنان با سرعت می تازیم که اگر چیزی مانع ما نشود، چنان با شدت به مانع برخورد می کنیم که چیزی از ما باقی نمی ماند.

خدا هم تابلوی احتیاط گذاشته؛ احتیاط در محدوده دوستی ها، احتیاط در رفت و آمدها، احتیاط در پذیرش دعوت های مشکوک، احتیاط در انتخاب رفیق و همنشین و....

چون :

تابلوی پنجم: پیچ خطرناک

یکی دیگر از تابلوهای نصب شده در جاده ها، تابلوی پیچ خطرناک یا تابلوی لغزنده بودن جاده به ویژه در روزهای بارانی و برفی است.

جاده جوانی هم لغزنده و خطرناک است؛ باید از هر چیزی که باعث لغزنده شدن این جاده و افزایش خطر تصادف و سقوط می شود، خودداری کرد. همانند گردش بیهوده و دور زندهای بی فایده در سایتها، کانالها و دیگر شبکه های اجتماعی و فضاهای مجازی که باعث تحریک جنسی

و افزایش شهوت و میل به آلودگی در جوان می شود.

بدون شک، بارش مناظر شهوانی و وزش افکار جنسی، باعث ایجاد توفان شهوت در دل و یخ زدگی و کندی مسیر حرکت به سوی خدا می شود؛ از این رو باید در طول مسیر، با زنجیر ایمان حرکت کرد تا از پیامدها و خطرات در امان ماند و به سلامت به مقصد رسید.

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرمود: «تمایلات ناروا و شهوات نفسانی را ترک گوئید که شما را به وادی

گناهکاری می کشاند و غافلگیرانه، شما را در آغوش گناهان و زشتی ها می افکند» (۱).

ص: ۶۶

۱- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۴۳؛ علی بن محمد الیثی الواسطی، عیون الحکم والمواعظ، ص ۸۹. والمواعظ، ص ۸۹.

جمله امام جواد(علیه السلام) هم خیلی زیبا و واقع گرایانه است. جمله ای که جا دارد همیشه آن را به یاد داشته باشیم.

این جمله حضرت را خودتان از میان این جدول پیدا کنید و به یادگار داشته باشید.

س ا و ی ق

ک ت ا و ب

ح س ط ش ت

ت ر ه م

شیوه پیدا کردن رمز جدول:

ابتدا حرف اول (س) را نوشته و با رمز چهار به صورت افقی شروع به شمارش کنید، یعنی به عنوان مثال، دومین حرف به دست آمده (ق) خواهد بود و همی نظور ادامه دهید تا ۱۹ حرف که کامل شد، با آنها جمله مورد نظر را بسازید. توجه داشته باشید که خانه آخر که با شکل ساعت

مشخص شده است، جزء شمارش جدول نیست و نباید شمرده شود.

جمله رمز: سقوط راکب شهوت، حتمی است.

امام جواد(علیه السلام) می فرمود: «رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تُقَالُ عَثْرَتُهُ؛ کسی که بر مرکب شهوات خویش سوار است (و خودسرانه می تازد)، هرگز از لغزش و سقوط رهایی نخواهد داشت». (۱)

ص: ۶۷

آخرین نکته اینکه: امروزه در جاده ها و مسیرها مشاهده می کنید که در مثلا- یک اتوبان، میانبرها و دور برگردانهایی برای جبران مسیر اشتباه قرار می دهند تا اگر مسیر را به اشتباه انتخاب کرده، با هزینه و وقت کمتری بتواند با استفاده از میانبرها به مسیر اصلی برگردد.

خداوند هم برای اینکه انسان در زندگی تابلو نشود و کارش به وخامت نینجامد، تابلوهای دوربرگردان یا همان توبه و بازگشت به سمت خود را در سراسر جاده زندگی قرار داده است تا هر جا فهمید اشتباه کرده است، فرمان را به سمت جاده بندگی بچرخاند و با یک نماز و مناجات

عاشقانه، با یک حضور در بقاع متبرکه و واسطه قرار دادن امام یا امامزادگان بزرگوار، دوباره به مسیر اصلی برگردد.

ایام محرم و صفر، روزهای آخر هفته، شب جمعه، ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان، روز عرفة، و دیگر اعیاد و مناسبتها، فرصت خوبی برای بازگشت است و انسان می تواند با استفاده از میانبر محبت اهلیت (علیهم السّلام) و دوستی با خاندان پیامبر و بویژه حضور و عزاداری و گریستن بر عزای حسین و یادآوری یاد و مرام و سبک زندگی آن حضرت، دوباره به مسیر ایمان و دوستی با

خدا و اهل بیت (علیهم السّلام) بازگردد و با آمرزش گناهان، زندگی جدیدی را آغاز کند.

امام رضا (علیه السّلام) فرمود: «إِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أُذْنَبْتَهُ» ؛ اگر بر حسین بگریی، چندانکه اشک هایت بر گونه ات جاری شود، خداوند تمام گناهانت را می آمرزد». (۱)

دعا و نیایش

خدایا!

ص: ۶۸

ما را در مسیر بندگی خودت ثابت قدم بدار!

ما را در جاده ایمان و پاکی استوار بگردان!

ما را از تابلو شدن بواسطه گناهان و بی آبرویی و رسوایی نجات بده!

گناهان آشکار و پنهان ما را به لطف خودت ببخش و بیامرز.

آمین

ص: ۶۹

بهبان ارتباط

تذکر: در ابتدای جلسه، مبلغ گرامی با چند پرسش و توضیح کوتاه، زمینه تبیین محتوای اصلی را مهیا می کند.

دوستان من!

شاید خیلی از شماها حساب بانکی یا کارت بانکی داشته باشید. برخی هم به مناسبت جشن تولد یا موفقیت های دیگری که داشته اند، کارت هدیه گرفته اند.

یک حساب بانکی یا یک کارت عابر بانک را چه چیزی با ارزش می کند؟

احسنت! وقتی اعتبار مالی داشته باشد و پول درون آن باشد؛ و گرنه اگر انسان صد حساب بانکی یا دهها عابر بانک داشته باشد، ولی پولی درونشان نباشد، یا تاریخ انقضای آنها گذشته باشد، ارزشی نخواهند داشت.

آنچه به آنها اعتبار و ارزش می دهد، پشتوانه مالی و وجوهی است که در حساب خود ذخیره کرده اند.

می گویند یک روز کارمند بانک از دختری خواستگاری کرد و ابراز عشق و علاقه کرد. دختر

که انتظار چنین چیزی را نداشت، از او پرسید: ما که همدیگر را نمی شناسیم، شما چطور وقتی

مرا ندیده اید، عاشق من شده اید؟

کارمند بانک گفت: درست است شما که شما را ندیده ام، ولی در حساب پدر شما چیزهای خوبی دیده ام!!

بله! واقعیت این است که یک کارت را موجودی آن یا حتی یک لامپ را نور و روشنایی آن ارزشمند می کند، و گرنه اگر هزاران مدل لامپ و کلید برق وجود داشته باشد، ولی کنتور برق و منبع انرژی وجود نداشته باشد که آن را روشن و نورانی کند، ارزشی نخواهند داشت.

حالا یک سؤال: انسان را چه چیزی قیمت دار و ارزشمند می کند؟

پس از شنیدن نظرات دانش آموزان....

لباس زیبا و با برند معتبر

پدر و مادر خوب

پول و ثروت

ماشین با کلاس

مدرک و پز عالی

موبایل و تبلت به روز و آخرین مدل

و....

تذکر: مبلغ گرامی می تواند به توجه به ظرفیت جلسه، توضیح و تاه و گذرایی درباره این موارد بدهد که یک نمونه آن در ذیل بیان شده است.

توضیح مختصر درباره پول: بعضی ها می گویند اگر پول داشته باشی، همه ی مشکلات شما حل می شود! اما این حرف درست نیست، می دانید چرا؟ چون خیلی جاها دیگر پول جواب نمی دهد؟ کجاها؟ (۱)

ص: ۷۲

آفرین! پول ممکن است، مدرک جعلی بیاورد، ولی نمی تواند تخصص و علم حقیقی بیافریند.

پول نمی تواند هوش و حافظه و جدیت و پشتکار ایجاد نماید، که اتفاقاً در بیشتر موارد برعکس است؛ چرا که غالباً فرزندان افراد دارا، با توجه به احساس بی نیازی ای که دارند، از دیگران عقب تر هستند؛ از این رو همواره سعی دارند تا با به رخ کشیدن ثروت و دارایی شان، بر روی این ضعف سرپوش بگذارند.

ضمن اینکه پول و ثروت نمی تواند جلوی مصائب و بلاها را بگیرد، نمی تواند جلوی مرگ را بگیرد، نمی تواند عزت و محبت واقعی ایجاد کند، بلکه ممکن است عده ای بله قربان گو و متملق دور و بر او جمع شوند، ولی همین که بفهمند قدرت و ثروتش تمام شده، فوراً او را ترک می کنند

و...

تبیین متن و محتوا

اشاره

چه چیزهایی باعث ارزشمندی و قیمت دار شدن انسان می شود؟

علامه محمد تقی جعفری (رحمت الله علیه) می گفتند: عده ای از جامعه شناسان برتر دنیا در دانمارک جمع شده بودند تا پیرامون موضوع مهمی به بحث و تبادل نظر بپردازند. موضوع این بود: «ارزش واقعی انسان به چیست؟»

برای سنجش ارزش خیلی از موجودات، معیار خاصی داریم. مثلاً معیار ارزش طلا به وزن و عیار آن است. معیار ارزش بنزین به مقدار و کیفیت آن است. معیار ارزش پول، پشتوانه آن است؛ اما معیار ارزش انسانها در چیست؟

هر کدام از جامعه شناسان صحبت‌هایی داشتند و معیارهای خاصی را ارایه دادند. بعد وقتی نوبت به بنده رسید، گفتم: اگر می خواهید بدانید یک انسان چقدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می ورزد. کسی که عشقش یک ساختمان دو طبقه است،

در واقع ارزشش به مقدار همان ساختمان است. کسی که عشقش ماشین است، ارزشش به همان

میزان است؛ اما کسی که عشقش خدای متعال است، ارزشش به اندازه معیارهای الهی است.

من این مطلب را گفتم و پایین آمدم. وقتی جامعه شناسان صحبت‌های مرا شنیدند، برای چند دقیقه روی پای خود ایستادند و کف زدند. وقتی تشویق آنها تمام شد، من دوباره بلند شدم و گفتم: عزیزان! این کلام از من نبود؛ بلکه از شخصی به نام علی (علیه السلام) است. آن حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ؛ ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که آن را دوست می‌دارد.» (۱)

وقتی این کلام را گفتم، دوباره به نشانه احترام به وجود مقدس امیر المؤمنین، علی (علیه السلام) از جا بلند شدند و چند بار نام آن حضرت را بر زبان جاری کردند.

علامه جعفری در ادامه می‌گفتند: عشق حلال به این است که انسان (مثلاً) عاشق پنجاه میلیون تومان پول باشد. حال اگر به انسان بگویند: آی پنجاه میلیونی! چقدر بدش می‌آید؟ در واقع می‌فهمد که این حرف توهین در حق اوست. حالا که تکلیف عشق حلال اما دنیوی معلوم

شد، ببینید اگر کسی عشق به گناه و معصیت داشته باشد، چقدر پست و بی ارزش است!

اینجاست که ارزش و مفهوم «ثارالله» معلوم می‌شود. ثارالله اضافه تشریفی (۲) است؛ یعنی خونی است که آنقدر شرافت و ارزش پیدا کرده که فقط با معیارهای الهی قابل ارزش گذاری است و ارزش آن به اندازه خدای متعال است. (۳)

شاخص دل‌بستن

انسان به هر چیزی علاقه مند و دل‌بسته باشد، ارزش او به همان میزان خواهد بود؛ اگر

ص: ۷۴

۱- نهج البلاغه، حکمت ۸۱.

۲- در ادبیات عرب برای اهمیت دادن، بزرگ جلوه کردن و ارزش دادن به مطلب یا چیزی، آن را اضافه می‌کنند به چیزی که از تقدس و ارزش به سزایی برخوردار است، تا مضاف با توجه به ارزش مضاف الیه، شرافت و منزلت و فضیلت و تقدس پیدا یابد.

۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۹۰/۷/۲۷.

معنویات و ارزشهای والای انسانی و الهی بود، قدر و قیمتش اوج می گیرد،^(۱) و اگر هم دلبسته شکم و شهوت بود، به همان اندازه شاخص قیمتی اش سقوط می کند!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ»؛ هر کس همتش آنچه داخل شکمش می رود باشد، ارزش و قیمتش آن چیزی است که از شکمش خارج می شود.^(۲)

کسانی که تمام همتشان را صرف به دست آوردن لذتهای شهوانی و ارضای غریزه جنسی می کنند، مشخص است که قدر و منزلتشان تا کجاهاست!! حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «مَا رَفَعَ إِمْرَأًا كَهِمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز مانند همت، انسان را بالا نمی برد و هیچ چیز مانند شهوت، انسان را بر زمین نمی زند و خوار و ذلیل نمی گرداند».^(۳)

انسان با شخصیت در کشاکش شهوات بر سر دو راهی قرار می گیرد که یا باید به خواسته شهوانی دل خود برسد، یا اینکه شخصیت و احترام اجتماعی خود را حفظ کند که در اغلب موارد جمع میان این دو غیر ممکن است و غالباً افراد برای رسیدن به امیال و خواسته های خود، کرامت، شخصیت و آبروی خود را فدای شهوت خود کرده، موجب خواری و ذلت خود می شوند.^(۴)

پیامهای کاربردی

اشاره

شاخص قیمت انسان فراز و فرود دارد؛ بالا و پایین دارد. برخی انسانها آن قدر خوبند که قیمتی روی آنها نمی توان گذاشت، برخی دیگر آن قدر سقوط می کنند و بی ارزش می شوند که

ص: ۷۵

۱- امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ آخِرَتَهُ كَفَاهُ اللَّهُ هِمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا؛ هر کس همتش آخرتش باشد، خداوند اندوه و گرفتاری دنیایش را برطرف خواهد کرد». کافی، ج ۸، ص ۳۰۷.

۲- غررالحکم، ص ۱۴۳، ش ۲۵۷۷.

۳- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۴۶۵.

۴- حضرت علی (علیه السلام) در این باره می فرماید: «زِيَادَةُ الشَّهْوَةِ تُزْرِى بِالْمُرُوَّةِ»؛ زیاد شدن شهوت، شخصیت انسان را لکه دار می کند». بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۲۲؛ عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۷۷.

باز هم نمی توان برای آنها قیمت تعیین کرد.

تذکر: در صورتی که این درسنامه برای دختران اجرا می شود، میتوان این روایت را اضافه کرد: امام صادق (علیه السلام): «لَيْسَ لِامْرَأَةٍ حَظٌّ وَلَا لِصَالِحَتِهِنَّ وَلَا لِطَالِحَتِهِنَّ...»؛ برای زن بهایی نمی توان تعیین کرد، نه برای خوب آنها و نه برای بدشان؛ اما صالح ایشان با طلا و نقره قابل قیمت گذاری نیستند، چون ارزش آنان بیشتر از طلا و نقره است و گمراهشان با خاک قابل قیمت گذاری نیستند، چون خاک با ارزش تر از آنان است». (۱)

دوستان من!

بر اساس آموزه های دینی، قیمت و مشتری انسان مشخص است.

قیمت: بهشت

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: ارزش و قیمت تو، چیزی کمتر از «بهشت» نیست: «إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»؛ بهای وجود شما جز بهشت نیست؛ پس خود را جز در ازای آن نفروشید». (۲)

خریدار: خداوند

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ؛ همانا خداوند، خریدار اموال و جان های مؤمنان در ازای بهشت است». (۳)

مراقب باشیم!

مراقب باشیم خودمان را ارزان نفروشیم، به یک نگاه، به یک دوستی با جنس مخالف، به

ص: ۷۶

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۳۱.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۳- سوره توبه، آیه ۱۱۱.

لحظات و ساعاتی یک شادی و نشاط آلوده، به رابطه های مجازی و حقیقی ناپاک، به دل بستن های آلوده به گناه و...

قرآن می فرماید: یوسف (علیه السلام) را به قیمت ارزان و بی ارزشی فروختند: «وَشَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ؛

و او را به بهای کمی - چند درهم - فروختند» (۱).

یعنی قیمت واقعی یوسف این نبود، او خیلی گرانقیمت و ارزشمند بود، ولی چون ارزش او را نمی دانستند، با چند پول سیاه معاوضه کردند تا به خوشی و شادی خودشان برسند.

دوستان جوان من!

نکند ما هم برای خوشی خودمان، یوسف فاطمه امام زمان عجل الله تعالی فرجه را را با قیمت ناچیزی معاوضه کنیم و محبت و عنایت حضرت را به دوستی های آلوده، به خلوت های ناپاک، به نگاه های حرام و ... مانند آن بفروشیم. خیلی مراقب خودمان باشیم، چون به قول حافظ:

یار مفروش به دنیا که بسی سود

آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

دعا و نیایش

خداوندا!

ما را آشنا و قدردان نعمتهایی که به ما داده ای، بگردان!

ما را از کم فروشی و نشناختن قدر و قیمت خود، مصون بدار!

ما را شرمنده امام زمان (علیه السلام) قرار نده!

عاقبت ما را بهشت و نعمتهای جاودان آن قرار بده!

ما را در مقابل فریبهای شیطان و نفس اماره آگاه و هوشیار بگردان.

آمین

ص: ۷۷

بهبان ارتباط

تذکر: مبلغ گرامی در ابتدای جلسه با بیانی دلنشین و همراه با ابهام یک داستان واقعی، فضای تبیین محتوا را فراهم می کند.

مهندس مشغول ساختن خانه ای سه طبقه بود. یک روز شخص موجه و محترمی آمد و پس از چند دقیقه بررسی و قدم زدن در آن فضا، نزد مهندس پروژه آمد و بعد از کمی خوش و بش و پرسش و پاسخ رایج درباره کار و ساختمان، خطاب به مهندس پروژه گفت: شما که اینجا مشغول

کار هستید و همه امکانات و مصالح را هم فراهم کرده اید، بیایید و این زمین کناری بنده را هم بسازید.

مهندس، با یک حساب سرانگشتی فهمید که سود زیادی از این ساختن نصیب او خواهد شد؛ چرا که کارگران، مصالح و دیگر وسائل مورد نیاز آماده هستند و با کمی جابجایی و افزایش مصالح ساختمانی، خانه آن فرد هم ساخته خواهد شد. از این رو قبول کرد و کار ساختن آن خانه

هم آغاز شد و دست خطی هم به عنوان سند کاری بین آنها امضا شد.

مدتی گذشت و ساختمان هم تقریباً آماده شده بود که آن شخص با حالت ناراحتی آمد و

گفت: من به خاطر موقعیت شغلی مجبورم از این شهر مهاجرت کنم و در شهرستان ساکن شوم.

حالا که زحمت ساخت آن را شما کشیده اید، اگر دوست داشته باشید خود شما این ساختمان را از من بخرید. اگر خواستید خودتان ساکن شوید یا اینکه به هر کسی دوست داشتید، بفروشید.

من هم چون تصمیم قطعی به مهاجرت دارم، سر قیمت با شما کنار می آیم.

بالاخره پس از صحبت های رایج در معاملات، سر قیمت مشخصی توافق کردند و دوباره با نوشتن سند بین خودشان، خریدار بخش عمده پول مثلاً چیزی حدود ۸۰ درصد پول ساختمان را پرداخت کرد.

مهندس بنده خدا خوشحال و سرمست از این معامله و سود فراوان آن بود که ناگهان سر و کله فردی پیدا شد. او کنار ساختمان آمد و با تعجب پرسید: این ساختمان را چه کسی اینجا ساخته است؟

مهندس به گمان مشتری بودن او، خود را معرفی کرد و شروع به تعریف از ساختمان، مصالح درجه یک، زیبایی خانه و امثال آن کرد.

آن شخص گفت: ولی شما در زمین من خانه ساخته اید، چه کسی به شما اجازه چنین کاری داده؟

مهندس که شوکه شده بود، با تعجب پرسید: زمین شما؟!!

گفت: بله! این هم سندش. من مدتی اینجا نبودم و امروز برای دیدن زمین آمدم که دیدم این ساختمان در آن بنا شده است.

خلاصه اینکه وقتی حقیقت ماجرا کشف شد و شاید بودن آن فرد اول مشخص شد، مهندس بیچاره تلاش کرد تا صاحب زمین واقعی را راضی کند، ولی او به هیچ قیمتی راضی نشد و گفت:

زمین را نیاز دارم، شما مصالح را بردار و هرجا می خواهی ببر!

در نهایت آنچه برای مهندس باقی ماند، ندامت و پش-یمانی از رفتار اشتباه و ضرر دوچندانی

بود که کرده بود، هم پول ساختن خانه و هم پولی که بابت خرید، به آن شخص داده بود.

مشابه این اتفاقها چه بسا برای ما هم واقع شود و خواسته و ناخواسته کارهایی انجام می دهند

که در نهایت چیزی ضرر و پشیمانی عایدشان نمی گردد. مثل چی؟

تذکر: مبلغ محترم از نظرات دانش آموزان بهره برده و سپس مصادیق این خانه سازی در زمین

دیگران را تبیین می کند.

مصادیق این خانه ساختن در زمین دیگران:

یک: دوستی های بدون خدا

یکی از نمونه های خانه سازی در زمین دیگران، بنا کردن ساختمان دوستی در زمین کسانی است که از خدا دور هستند. این گونه دوستان شاید خیلی جذاب و شیک هم باشند، و انسان نتواند از آنها دل بکند، ولی پایان این دوستی های بدون خدا، جز حسرت و ندامت نخواهد بود؛

چرا که انسان رفته رفته مجبور می شود مثل آنها رفتار کند و به خاطر آنها، از خدا بگذرد و کارهایی انجام دهد که نه تنها در قیامت حسرت و ندامت به بار می نشاند، بلکه چه بسا در همین دنیا نیز تاثیرات نامطلوبی بر زندگی او بگذارد؛ مانند شرکت در نزاع ها و دعوای دسته جمعی و

ضرب و جرح و قتل احتمالی، یا شرکت در جشنهای آلوده و مختلط و دستگیری و پرونده سازی، کشیده شدن به سمت اعتیاد و....

ملاحت و چسب برای اس-تحکام این دوستی های بدون خدا را هم خود شیطان فراهم می کند، همانطور که به دوستی با خودش هم فرا می خواند، ولی نتیجه و ثمره اش در قیامت، بی تفاوتی و نامردی مطلق شیطان است که می گوید: «فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْمُوا أَنفُسِي كُمْ؛ مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را سرزنش کنید»^(۱) من فقط دعوت کردم، خودت عقل داشتی می خواستی قبول

ص: ۸۱

نکنی!

جمله ای شبیه همین دوستی های دنیایی که وقتی گیر می افتند، همه چیز را به عهده دوست خود می اندازند یا به هیچ قیمتی حاضر نمی شود نقش خود را در بدبخت او دوستش بپذیرد!

پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: « إِنَّ مِنْ أَسْرِّ النَّاسِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدًا أَذْهَبَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ؛ بدترین مردم از نظر مقام نزد خداوند در روز قیامت، کسی است که آخرتش را برای دنیای دیگران بفروشد.» (۱)

بنابراین، اینکه انسان خدا را بگذارد و دوستانش را انتخاب کند و بخاطر آنها خیلی از خلافتها و کارهای ناپسند را مرتکب شود، یا در اشتباهات آنان شریک شود... این بنای دوستی، عاقبت خوبی نخواهد داشت....

دو: فرار از خانه

برخی نوجوانها و جوانها - به ویژه دختران- به خیال خودشان می خواهند از دست گیر دادنه های مدام پدر و مادر رها شوند و خودشان برای آینده شان تصمیم بگیرند، فرار از خانه را انتخاب می کنند و به جای ساختن آینده در خانه پدر و مادر - که با همه گیردادنها و اذیت کردنه های احتمالی و ناخوشایند با مذاق فرزندان، چیزی جز و خیر و صلاح آنان را نمی خواهند-، می خواهند آینده شان را در کوچه و خیابان یا پارک و مانند آن بسازند که نتیجه و پیامدش،

چیزی جز پشیمانی و غلط کردن نخواهد بود. همانطور که دهها و صدها نفر مثل او چنین فکری کردند و عاقبت به جاهایی رسیدند که به پدر و مادرشان التماس می کردند آنها را نجات دهند!

آری:

بیابان شود هر که ز خراجات

بارکش شاه غول گریزد

چی؟

ص: ۸۲

کسی می تواند این شعر را بخواند؟

البته کلمات این شعر در هم است و باید آنان را منظم کنید.

تذکر: مبلغ محترم به دانش آموزان لحظات و دقایقی فرصت می دهد تا با شعر را تکمیل کنند و به نفر برگزیده جایزه اهدا می کند.

هر که گریزد ز خراجات شاه

بارکش غول بیابان شود

چیزی شبیه همان ضرب المثل معروف؟

کدام ضرب المثل؟

از چاله به چاه افتادن؛ یعنی از یک وضعیت بد به وضعیت بدتر گرفتار شدن.

سه: فرار از احکام شرعی و مسائل دینی

نمونه دیگر خانه ساختن در زمین دیگران، بی اعتنایی به احکام شرعی و آموزه های دینی است. برخی گوششان به سخنان غربیها و فلاّن دکتر و دانشمند است. همین که چیزی را بیان کنند، باور می کنند، در حالی که علم و دانش حقیقی نزد خداوند است و آنچه خدا فرموده،

پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) برای مردم تفسیر و تبیین کرده اند و دانشمندان پس از صدها سال تازه به

گوشه هایی از آن پی برده اند.

یک مثال ساده و کوچک، خون است. قبلاً اگر مثلاً هنگام خیاطی سوزن در انگشت دستشان می رفت، خونی مختصری که می آمد را می مکیدند، یا به شلوار و لباس خود می مالیدند، در حالی که امروز با پیشرفت علم و بروز بیماریهایی مانند ایدز که از طریق خون منتقل می شود، به

شدت مراقبند نوک سوزنی از خون فرد مبتلا و آلوده به ایدز، به آنان برخورد نکند و خیلی زود آن را می شستند. همین قاعده و فایده در مورد دیگر احکام نیز وجود دارد و اگر امروزه عقل و درک انسان به آن قد نداده، انسان معتقد و باورمند به خدا و برگزیدگان الهی، با چشم اعتماد و تسلیم به آن می نگرند و عمل می کنند.

چهار: چشم امید داشتن به کفار

یکی از مصادیق این خانه ساختن در زمین دیگران این است که مسئولان کشور، ایران و ایرانی را رها کنند و در زمین آمریکا و غریبها خانه بسازند و به وعده های دروغ آنان دل ببندند.

یک مسئول انقلابی و آزادمرد مسلمان، نباید در مسائل سیاسی، خانه آرزوها و آمال خود را به کشورهایی بند کند که خیرخواه کشور نیستند و تنها به دنبال منافع خود هستند. این امید بستن به غیر، نتیجه اش پشیمانی و عقب ماندگی است، در حالی که به فرموده رهبر معظم انقلاب، علاج این مشکل اجرای اقتصاد مقاومتی است؛ حال اگر مسئولی به جای ساختن کشور با این فرمول

مورد تأیید اقتصاددانان و دانشمندان اقتصادی کشور، چشم امید به کشورهای دیگر داشته باشد، مصداق همان خانه ساختن در زمین دیگران است. (۱)

پیامهای کاربردی

اشاره

یکی از مصادیق ساختن خانه که نقش مهمی در چگونگی زندگی و نوع رفتارها و واکنشهای ما دارد، زمینی است که خدا در اختیار انسان قرار داده است تا ساختمانی مستحکم و زیبا بنا کند.

شما می توانید از طریق جدول زیر، پیام مدنظر را استخراج کنید.

یادآوری: مبلغ محترم همزمان با صحبتها، جدول را ترسیم و سپس چگونگی یافتن پیام را توضیح می دهد.

ب ع ر ن

ن ش ز د

ا ق م ل

ص: ۸۴

۱- امام سجاده (علیه السلام) در دعای عرفه به ما می آموزد که از خداوند بخواهیم ما را از التماس اهل فسق و گناه دور نگاه دارد؛ «و ذُبْنِي عَنِ التَّمَّاسِ مَا عِنْدَ الْفَاسِقِينَ»؛ [پروردگارا!] مرا از دراز کردن دست نیاز به سوی اهل فسق و گناه نگهدار!»

شما باید در این جدول، آن پیام را در مدت زمان ۵ دقیقه کشف کنید و به نفرات برتری که بتوانند صحیح و کامل پاسخ دهند، جوایزی اهدا خواهد شد.

شیوه تکمیل جدول

حرف اول را نوشته (ب) از خانه دوم شروع به شمردن می کنیم. به خانه ی چهارم (که در شمارش دور اول، خانه شماره پنج و حرف «ن» است) که رسیدیم، حرف آن را کنار حرف دیگر قرار می دهیم و به همین صورت با رمز ۴ ادامه می دهیم تا ۱۵ حرف کامل شود.

در این هنگام دانش آموزان باید با این حروف، جمله مورد نظر را تکمیل نموده و در اختیار مربی قرار دهند.

توجه: خانه ی آخر که به شکل ساعت مشخص شده است، در شمارش محاسبه نمی شود.

مبلغ محترم باید این نکته را قبل از شروع به شمارش تذکر دهد.

رمز جدول: عدد ۴ پاسخ جدول: بنای عشق، در زمین دل

دوستان من!

خداوند زمین را (یعنی دل) داده (۱) و مصالح را هم در اختیار انسان قرار داده است، این انسان است که می تواند با استفاده از مصالحی مانند عبادت، نماز و ذکر و دعا، خدمت به مردم، کمک به نیازمندان، و دهها و صدها عمل نیک و صالح دیگر، عشق به پروردگار را معنا ببخشد و برای

خدا، خانه محبت و عشق بسازد.

حال اگر چنین نکند و در خانه و زمین خدا، ساختمانی برای حضور شیطان بسازد، آن وقت است که زندگی به کام او تلخ می شود، حتی اگر بیشترین ثروت و دارایی را داشته باشد، اما باز

ص: ۸۵

۱- امام صادق: (علیه السلام) «الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهِ فَلَا تُسَيِّكُنْ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ؛ دل حرم خداست، پس در حرم خدا، غیر خدا را ساکن - مکن». بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵.

احساس کمبود و ضعف می کند. زیرا دل حریم خداست، شیطان جایش آن جا نیست و فطرت انسان هم شیطان را پس می زند، لذا احساس ناآرامی و نارضایتی می کند، درست مثل لحظه های گناه و معصیت که احساس خوبی ندارد.

خشت های گناه

برای چیدن دیوار، آجرهای آن را یکی یکی روی هم میگذارند تا وقتی که به اندازه مدنظر برسد. حال اگر تنها مشغول به کار باشد، زمان بیشتری نیاز است، ولی اگر همکارانی برای تکمیل دیوار همراه و همدست او باشند، چیدن دیوار سرعت بیشتری می یابد و زودتر به پایان می رسد.

تلخی حادثه زمانی است که پس از پایان کار، انسان متوجه شود که خود را پشت این دیوار محبوس کرده و فضای تنفس و خروج را به روی خود بسته است.

ص: ۸۶

بر مبنای آموزه های دینی، هر گناه به مثابه آجر و خشتی است که انسان گناهکار با روی هم چیدن آنها، دیوار فاصله بین خود و خدا ایجاد می نماید. و سخت تر آنکه در این چینش تنها نیست و نفس اماره و شیطان، دست در دست یکدیگر، دیوار بدبختی انسان را تکمیل می کنند.

آدمی نمی داند که با پایان کار، خود اوست که پشت این دیوار ساخته شده از شهوتها و هوسها، زندانی می گردد و زندگی را بر خود تنگ و نفس گیر کرده، از تنفس معنوی محروم می گردد و بین او خدایش فاصله میافتد. به همین دلیل است که انسانهای دور از خدا همیشه احساس کمبود و ناراحتی دارند، زیرا اکسیژن معنوی به آنان نمی رسد و همین مسئله زندگی آنان را تلخ و نفس گیر کرده است؛ به تعبیر قرآن کریم: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا؛ و هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگی»

[سخت و] تنگی خواهد داشت». (۱)

بنابراین، انسانی که محبت خدا را رها کند و در زمین شیطان خانه بسازد، یا اهل بیت (علیهم السلام) را

رها کند و در خانه دیگران خانه دوستی و محبت بسازد، یا عشق و محبت امام حسین (علیه السلام) را رها

کند، محبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه را رها کند و به کارها و عشق های دیگر مشغول

ص: ۸۷

شود، جز حسرت و پشیمانی نصیب او نخواهد شد. لذا قرآن در پایان آیه: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» می فرماید: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ او را روز قیامت کورم‌حشور می‌کنیم؛ یعنی چنین کسی راه را گم می‌کند، کور و نابینای حقیقی می‌شود و به جای

آنکه خانه آخرت را آباد کند، فقط دنیایش را زیبا می‌کند و خداوند هم البته مانع او نمی‌شود، (۱)

ولی این زیبا سازی فایده‌ای برایش نخواهد داشت. (۲)

دعا و نیایش

خدایا!

دل و قلب ما را آباد از یاد خودت قرار بده!

دل ما را خرابه‌ای از گناه و معصیت قرار مده!

شیطان را از دل ما بیرون و یاد خودت را در آن جایگزین بفرما!

توفیق عبادت و بندگی به ما عنایت کن!

ما را در راه آبادی آخرت و شناخت و جلب رضایت اهل بیت (علیهم‌السلام) و به ویژه امام زمان (علیه‌السلام) موفق

بدار.

آمین

ص: ۸۸

۱- «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلَّاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا» *وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا؛ هر کس خواهان دنیای زودگذر است به زودی هر که را خواهیم از آن می‌دهیم آن گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد برای او مقرر می‌داریم و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد آنانند که تلاش آنها مورد حق شناسی واقع خواهد شد. سوره اسراء، آیات ۱۸ و ۱۹.

۲- «وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسُدُّ لَهُ عَذَابًا صَعَدًا»؛ و هر کس از یاد پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و فزاینده‌ای گرفتار می‌سازد. سوره جن، آیه ۱۷.

الف: خانه دیگران در بیان شهید مطهری (رحمه الله)

یکی دیگر از مصادیق ساختن خانه در زمین دیگران، تلاش های بیهوده ای است که انسان انجام می دهد و در نتیجه به جای آنکه به خدا نزدیک شود، به شیطان نزدیک می شود و موقعی متوجه می شود که عمرش پایان یافته و سوت پایان زندگی به صدا در می آید.

شهید مطهری (رحمه الله) می گوید: تمثیل خیلی خوبی مولوی دارد: فرض کنید انسان زمینی جهت ساختمان برای خودش تهیه کرده، به هر علتی نمی رود آن جا ساختمان کند. هنگام شب عمله و بنا و مهندس و مصالح می فرستد آن جا تا یک ساختمان بسازند برای آنکه در آن سکونت بکند.

پوله اخرج میکند، خانه ای می سازند مکمل و مجهز و او هم خاطرش جمع که خانه خیلی خوبی برای خودش ساخته است. آن روزی که حرکت می کند برود داخل خانه، وقتی نگاه می کند می بیند خانه را در زمین دیگران ساخته؛ خانه را ساخته ولی نه در زمین خودش، در زمین دیگران. زمین خودش چطور؟

لخت و عور آنجا مانده. چه حالتی به انسان دست می دهد؟ می گوید این، حالت همان آدمی است که وارد قیامت می شود، خودش را می بیند مثل یک زمین سخت؛ آن که برایش کار نکرده خودش است و آن که برایش کار کرده او نبوده.

در زمین دیگران خانه مکن

کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه، تن خاکی تو

کز برای اوست غمناکی تو

تا تو تن را چرب و شیرین می دهی

گوهر جان را نیابی فربهی

گر میان مشک، تن را جا شود

وقت مردن گند آن پیدا شود

اگر این بدن را همیشه توی مشک بگذاری، همین قدر که مرد، دو روز که بگذرد عفونت می گیرد و مردم مجبورند برای فرار از عفونتش آن را دو متر زیر خاک مخفی کنند.

مشک را بر تن نزن، بر جان بمال ***مشک چه بود نام پاک ذوالجلال (۱)

ب: گر بگریزی ز خراجات شهر

سعدی شیرازی در گلستان این حکایت را نقل کرده که معنایش به زبان ساده این است: در بیابان اسیر کفار شدم و آنها مرا به کارگل وادار کردند. روزی یکی از حاکمان حلب که سابقه دوستی بین ما بود، از آن جا عبور کرد و مرا شناخت و به ده سکه مرا از دست دشمنان خلاص

کرد و به حلب برد و دختر خود را با مهریه صد سکه به عقد من در آورد.

دختر ستیزه جو و بدخو بود. روزی به من گفت: تو آن کسی هستی که پدر من به ده سکه آزادت کرد و من گفتم: آری به ده سکه آزاد کرد و به صد سکه به دام تو گرفتارم کرد و از چاله به چاهم انداخت.

حالا هر گاه کسی از حالی به حال بدتر از آن گرفتار شود این مثل حکایت حالش می شود.

شبيه این شعر:

هر که گریزد ز خراجات شاه

بار کش غول بیابان شود

این شعر در غزلیات مولانا به این شکل آمده است:

خشم مرو خواجه! پشیمان

جمع نشین، ورنه پریشان شوی

طیره مشو خیره مرو زین چمن

ورنه چو جگدان سوی ویران

ص: ۹۰

۱- مرتضی مطهری،- فلسفه اخلاق، ص ۱۷۸-۱۷۹.

گر بگریزی ز خراجات شهر

بارکش غول بیابان شوی

گر تو ز خورشید حمل سر

بفسری و برف زمستان شوی

روی به جنگ آ و به صف شیروار

ورنه چو گربه تو در انبان شوی

کم خور ازین پاچه گاو، ای ملک

سیر چریدی، خر شیطان شوی

کافر نفست چو زبون تو شد

گر همه کفری همه ایمان شوی

روی مکن ترش ز تلخی یار

تا ز عنایت گل خندان شوی (۱)

ناگفته نماند که برخی نیز این شعر را این گونه نقل کرده اند:

هر که گریزد ز خرابات شهر

بارکش غول بیابان شود

که البته در انتقال پیام مورد نظر خللی وارد نمی کند.

ص: ۹۱

بها نه ارتباط

اشاره

تذکره: مبلغ گرامی در ابتدای جلسه، پس از سلام و احوالپرسی صمیمانه با مخاطبان، آنان را به مسابقه اطلاعات عمومی همراه با سرعت و دقت دعوت می کند.

روند اجرای مسابقه

اشاره

انتخاب سه گروه حداقل سه نفره (تعداد گروه ها با توجه به تعداد مخاطبان قابل افزایش است)

کپی از برگه های مخصوص مسابقه که در آنها جدول های مسابقه ترسیم شده است.

نوشتن حروف (م ل ا م ت) به ترتیب مسابقه در ابتدا، وسط و انتهای ستون جدولها

تحویل دادن برگه ها به گروه ها

تعیین مدت زمان مشخص (مثلا ۵ دقیقه)

اعلام برندگان و اهدای جوایز

جدول اول: اسامی چهار حرفی

اسم از میم (محمد، موسی، معین، مانی، محرم، میثم، مسلم، مظفر، مسیب و...)

اسم دختر از لام (لیلا، لیلی، لعیا)

اسم پسر یا دختر از الف (اکبر، اصغر، احمد، امین، افسر، ایران، و...)

اسم از حرف ت (تورج، تراب)

یادآوری: در تمامی جدولها، حرف میم دوبار ذکر شده است که به جهت استخراج موضوع مورد نظر جلسه است.

تذکر: حروف (م ل ا م ت) در ستون اول جدول نوشته می شود.

جدول

م

ل

ا

م

ت

جدول دوم: اسامی سوره های قرآنی

تذکر: حروف (م ل ا م ت) در ستون وسط نوشته می شود.

جوابها به ترتیب عبارتند از:

حمد

قلم (یا بلد)

ناس

قمر

فتح

جدول

م

ل

ا

م

ت

جدول سوم: اسامی شهرهای سه حرفی

تذکر: حروف (م ل ا م ت) در ستون آخر نوشته می شود.

جوابها به ترتیب عبارتند از:

قشم

آمل

فسا (یا نکا)

قشم (۱)

رشت (یا شفت)

جدول

م

ل

ا

م

۱- فشم، یکی از شهرهای استان تهران است که در شهرستان شمیرانات قرار گرفته. این شهر در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی تهران قرار دارد و آب و هوای خیلی خوبی دارد.

اینک یک سؤال درباره جدولها: با ترکیب و کنار هم قرار دادن حروف ستون اول جدول اول، ستون وسط جدول دوم و ستون آخر جدول سوم، چه کلمه‌های به دست می‌آید؟ «ملامت»

تبیین متن و محتوا

اشاره

ملامت یعنی سرزنش و سرکوفت زدن. اینکه انسان به سبب کارهای بدی که انجام می‌دهد، مورد ملامت و شماتت قرار بگیرد، یا آن گاه که نتیجه و پیامد اشتباهات خود را می‌بیند، افسوس و حسرت دامنگیر او می‌شود و بر خطاهای انجام شده، خود را ملامت کند.

بی‌گمان همه انسانها در زندگی مرتکب اشتباهاتی می‌شوند و برخی مسیرها و انتخابها را نادرست برمی‌گزینند و به سبب همان لغزش و خطا، مورد توبیخ و بازخواست قرار می‌گیرند.

ملامت در قرآن....

انواع ملامت

یک: مثبت (ملامت درونی)

اشاره

همان وجدان درد معروف خودمان!

خداوند متعال نه تنها در سرشت انسان میل به خوبی و انزجار از بدیها را نهاده، بلکه نفس سرزنش کننده ای به بشر داده است که هنگامی که انسانها از آن گامی فراتر نهادند، آنان را به شدیدترین وضعی ملامت و سرزنش می‌کند، آن جا که می‌فرماید:

«لَمَّا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ؛ سَوْ كُنْدَ بِه رُوزِ قِيَامَتِ * «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ؛ وَ سَوْ كُنْدَ بِه وَجْدَانِ بِيَدَارِ انْسَانٍ □ و نَفْسِ مَلَامَتِ كُنْدَه» (۱).

انسان گناه مرتکب می‌شود، بعد خودش را ملامت می‌کند. این ملامت وجدان یعنی چه؟

١- سورة معارج، آيات ١ و ٢.

این وجدان همانند چراغ کوچکی است در نهاد تمام انسانها روشن است و حتی آنان که اعتقادی به آخرت و قیامت هم ندارند، در درون خود سرزنش کننده ای دارند و آنها را به سبب ارتکاب کارهای ناشایست، سرزنش و ملامت می کند.

وجدان درد بت پرستان

قرآن مجید، ضمن شرح مبارزات پی گیر ابراهیم بت شکن، در آیه کوتاهی به نیروی وجدان اشاره نموده است و مضمون آیه، مربوط به قضات دادگاهی است که برای محکوم کردن ابراهیم تشکیل شده بود. ابراهیم، بتهای بتکده را یکی پس از دیگری شکست و تلی از چوب در وسط بتکده پدید آورد و سپس تبر را بر دوش بت بزرگ نهاد و بتخانه را ترک گفت.

برای سران قوم از قراین معلوم بود که شکستن بتها کار ابراهیم است و بس؛ وی به دادگاه احضار شد و در برابر هیأت قضات قرار گرفت. وقتی از وی شرح ماجرای بتکده را پرسیدند، وی گفت: جریان را از بت بزرگ پرسید. در این موقع، هیئت دادرسی در بن بست عجیبی قرار گرفت؛ زیرا اگر بگویند بت بزرگ درک و شعوری ندارد، ابراهیم به آنان اعتراض خواهد کرد که چگونه موجودی را که چیزی نمی فهمد، پرستش می کنید. اگر بگویند او می فهمد و سخن

می گوید، خواهد گفت: پس چرا از من می پرسید؟!

در این موقع، وجدان خفته آنان بیدار شد و همدیگر را ملامت کردند و گفتند: شما ظالم و ستمگرید. قرآن مجید این صحنه سرشکستگی و محکومیت وجدانی را چنین نقل می کند: «فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِكُمْ فَاصْأَلُوا إِنكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ *» «ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ؛ (۱)»

آنان به وجدان خود مراجعه کردند و همدیگر را ملامت نمودند و گفتند: شما ظالم و ستمگر هستید؛ سپس سرهای خود را از شرمندگی به زیر افکندند و گفتند: تو که می دانی بتها

بنابراین، اگر انسان قدر این نور درون را بداند و آن را با کارهای نیک و گوش دادن به نصیحت‌هایش، روشن نگه دارد، همین نگهدارنده درونی از انجام بسیاری از خلافها جلوگیری می‌کند؛ ولی اگر به آن بی‌اعتنایی کند، رفته رفته نور آن کم سو و چه بسا خاموش می‌گردد؛ آن

و موقع است که از جنایت هم لذت می‌برد، از کشتن و زجر دادن دیگران خرسند می‌شود (۲).

دو: منفی (ملامت بیرونی)

اشاره

نوع دیگر سرزنشهایی که انسان با آن مواجه می‌شود، ملامت به واسطه رفتارهایی است که خوشایند دیگران نیست و آنان چون این شیوه را نمی‌پسندند، از این رو زبان به شماتت و سرزنش باز می‌کنند تا عقده‌های درونی خود را تخلیه کنند.

هودج کسایی

کسائی (یکی از علمای مشهور ادبیات عرب) می‌گوید: در ایام تحصیل، با فقر و تنگدستی روزگار می‌گذراندم. هر بامداد هنگام اذان صبح لباس پوشیده به مدرسه می‌رفتم.

در رهگذر من بقال فضولی بود که هر روز به من کنایه زده می‌گفت: ای هرزه گرد! کجا می‌روی؟ این کارهای بیهوده را رها کن و به کاری بپرداز که نان بخور و نمیر از آن بدست بیاوری.

روزی به من گفت: هنوز وقت آن نشده که این کاغذ پاره‌ها را در چاله‌ای بریزی و بر آن آب بندی تا سبز شود؟!

ص: ۹۸

۱- نک: جعفر سبحانی، نظام اخلاقی اسلام، ص ۷۱-۷۹.

۲- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «أَنْتَ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ. لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ؛ کسی که برای او واعظ و اندرزدهی از درون نباشد، (که او را از کارهای زشت باز دارد) هرگز برای چنین شخصی، پند دادن و نصیحت کردن از خارج سودمند نخواهد افتاد، و گفتار دیگران درباره او مؤثر واقع نخواهد شد». نهج البلاغه عبده، خطبه ۷۸.

اما من با سرزنش های او دلسرد نشدم و به تلاش و کوشش خود ادامه دادم تا اینکه در رشته های مختلف علم به درجات بلندی رسیدم، اما با این همه از لحاظ مادی چنان بودم که حتی قدرت تهیه لباسی را هم نداشتم.

در همسایگی ما شخصی زندگی می کرد که او هم مرا آزار می داد. روزی از خانه بیرون آمدم و دیدم بر سر کوچه کوشکی (اتاق بلندی که به صورت مجزا می ساختند) ساخته و راه را به گونه ای تنگ کرده که شخص سواره از آن جا نمی توانست عبور کند.

گفتم: در این راه من هم حق دارم چرا این کوشک را ساخته ای؟

گفت: هر زمان هودج تو خواست از این جا عبور کند بگو تا آن را خراب کنم!

من بر این طعنه ها و اذیت ها صبر کردم، تا اینکه روزی در منزل بودم که کاردار امیر بصره آمد و گفت: امیر مرا از پی شما فرستاده است.

پرسیدم: با من چکار دارد؟ من با این وضع لباس نمی توانم خدمت ایشان برسم و از ایشان پوزش می خواهم.

کاردار هم رفت و ساعتی بعد برگشت و جامه ای قیمتی با هزار مثقال طلا برایم آورد و گفت:

این لباس را بپوش و زودتر به مجلس امیر بیا. من نیز اطاعت کردم و به مجلس امیر بصره وارد شدم.

همین که چشم امیر بر من افتاد، گفت: خلیفه امر کرده که تو را برای تعلیم فرزندانش (امین و مأمون) به بغداد بفرستم.

از آن روز به بعد حال و روز من دگرگون شد و در سایه آموزش به فرزندان خلیفه ماهی ده هزار دینار حقوق می گرفتم. حتی هنگام شروع به تعلیم، طَبِیق های زر افشانند و آن روز به اندازه ای طلا جمع کردم که هرگز تصورش را هم نمی توانستم بکنم.

مدتی گذشت تا این که روزی هارون به من گفت: میل دارم امین و مأمون به منبر بروند و خطبه بخوانند.

گفتم: آنها را در این فن یگانه روزگار کرده ام.

روز جمعه ابتدا امین به منبر رفت و خطبه ای زیبا ایراد کرد، در آن روز امیران و اعیان دولت طبق های زر افشاندند و خلیفه نیز جایزه ی بزرگی به من داد و گفت: اکنون هر آرزویی داری بخواه.

گفتم: به خاطر الطاف خلیفه، مرا آرزویی نمانده است، اما می خواهم اجازه فرمایید برای دیدار بستگانم به بصره بروم و دو مرتبه باز گردم.

هودجی زرنگار برایم تدارک دیده بودند، همین که به بصره رسیدم، - بر طبق دستور قبلی هارون به والی بصره - جمعیت زیادی به استقبال آمدند. با همان جمعیت به طرف خانه ی خود رفتم. چون به کوشک آن همسایه رسیدم هودج رد نشد، از این رو دستور دادم تا کوشک را خراب کنند. بعد هم آشنایان به دیدنم آمدند، از جمله همان مرد بقال با هدیه ای نزد آمد، به او گفتم:

دیدی آن کاغذ پاره ها چه درخت سرسبزی شد و چه ثمری داد؟ (۱)

استقامت و نگاه به افقهای آینده، راز موفقیت

آنچه اهمیت دارد اینکه انسان خودش بداند چه می خواهد و ایمان به خواسته ها و باورهای خود داشته باشد، در این صورت سرزنشها و ملامتها تأثیری در راه انتخابی نخواهد داشت و خللی در عزم و اراده آنان ایجاد نمی کند، لذا به عنوان مثال، تازه مسلمانها به شدت مراقب حجاب و ایمان خودشان هستند، با اینکه داشتن حجاب اجباری نیست، بلکه داشتن به عکس، حجاب در اروپا و آمریکا، با انواع تهمتها، محدودیتها و خطرهای همراه است، ولی چون هدف و مقصد مشخص است، این حاشیه ها آنها را منصرف نمی کند.

می گویند در قاهره کسی، شتری اجاره کرد که او را به جاده عباسیه برساند. صاحب شتر پولی گرفت، مسافر را سوار کرد و داشت افسار را به سمت عباسیه می برد. این صاحب شتر هی به این مسافر متلک و فحش می گفت. این هم که سوار شتر بود، فحش ها را می شنید، هیچ نمی گفت.

یک نفر در راه صحنه را دید و گفت: آقا! می دانی این صاحب شتری که افسار را می کشد به تو چه

ص: ۱۰۰

میگوید؟ سواره گفت: بله! مرا فحش می دهد. گفت: خوب فحش می دهد، جوابش را بده؛

مگر تو بوقی که عکس العمل نشان نمی دهی؟!

سواره گفت: ببخشید جاده کجاست؟ گفت: جاده ی عباسیه!

گفت: اگر من را به عباسیه می رساند، بگذار هر چه می خواهد بگوید، بگوید.

البته منظور از این داستان این نیست که انسان همیشه مظلوم باشد و حالت تدافعی و انفعالی داشته باشد، بلکه چه بسا در برخی موارد لازم است انسان با متانت و منطق، از حق و مسر درست خود دفاع کند.

ملامت اهل ایمان؛ شگرد شیطان

در هر حال، باید بدانیم که یکی از شگردهای دشمنان دینداری این است که به تخطئه و تخریب و شماتت و سرزنش اهل ایمان و به ویژه جوانان مؤمن می پردازند؛ اصولاً یکی از کارهای مخالفان همین است که برای هر کار مثبت و خداخواهانه، انگ و نقصی می چسبانند تا

دیگران را از پیمودن چنین راهی مأیوس و منصرف کنند؛ چون برای شیطان و دوستداران و همراهان شیطان تلخ و سخت است که یک جوان در اوج شهوت و تمایل به لذت جویی، از علاقه مندی های نفسانی و زیبایی های ظاهری صرفنظر کند و به خاطر خدا، از لذت حرام چشم

پوشد.

اینکه به جای موسیقی حرام به مداحی و آهنگ های حلال گوش کند؛

اینکه به جای کتابهای رمان و عشق و خیانت و شهوت، به کتب مذهبی و احادیث و قرائت قرآن پردازد؛

اینکه به جای رفتن به مهمانی ها و جشن های آلوده به گناه، به مسجد و هیئت و زیارت می رود؛

اینکه به جای سایتها و کانالهای لهو و بیهوده، به کانالها و سایتهای مفید و مذهبی مراجعه می کند؛

و دهها مورد دیگر که همگی این رفتارها باعث ناخشنودی و عصبانیت آنها می شود و به دنبال

راهی برای فریب و وسوسه آنها می گردند، تا رفتارهایشان را بر سوی گناه بکشانند و از جاده

منحرف کنند. در این راه، شماتت و سرزنش و خنده و تمسخر دینداران، یکی از روشهای کثیف و زشت آنان است.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ؛ بدکاران به مؤمنان پوزخند می زدند و هنگامی که از کنارشان می گذشتند، به هم چشمک می زدند و آنان را مسخره می کردند و هنگامی

که به خانه هایشان برمی گشتند، نزد زن و فرزندانشان کارها و رفتار مؤمنان را وسیله سرگرمی خود قرار می دادند و می خندیدند». (۱)

پیامهای کاربردی

استقامت، پادزهر ملامت

پرسش اساسی آن است که چه کنیم؟ چگونه در مقابل این سیل تهمت و شایعه و سرزنش و شماتت مقاومت کنیم و دین خود را حفظ نماییم؟

پاسخ را امام باقر (علیه السلام) فرموده اند:

تذکر: مبلغ محترم متن حدیث را روی تابلو می نویسد.

المؤمنُ أَضْيَلُ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ يُشِيْتَقَلُّ مِنْهُ، وَالْمُؤْمِنُ لَا يُشِيْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ؛ مؤمن از کوه محکم تر است. از کوه کم می شود اما از دین مؤمن چیزی کاسته نمی گردد». (۲)

به قول حافظ:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش

که در طریقت ما کافر است رنجیدن

ص: ۱۰۲

۱- سوره مطفین، آیات ۲۹-۳۱.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۷.

حتماً این واژه ها را زیاد شنیده اید؛ لیدر، کاپیتان

بنده خدا بودن و اهل نماز و عبادت بودن، باعث افتخار و مباهات است؛ از این نباید از دیندار بودن خجالت کشید، بلکه باید از حالت تدافعی خارج شد و با افتخار به عبادت خدای متعال، از هیچ ملامت و سرزنشی نترسید. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) یک فرمول و قانون زیبا به ما می آموزد و می فرماید: «لَا تَعْتَدِرُ مِنْ أَمْرِ أَطَعْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فِيهِ فَكْفَىٰ بَدَلِكُ مَنْقَبِهِ؛ از کاری که با آن خدای سبحان را فرمان برده ای عذرخواهی مکن (و خجالت نکش)، این خودش یک خصلت مثبت برای توست». (۱)

درباره امام خمینی چنین نقل شده است: روزی که سران کشورهای مسلمان برای قضیه صلح ایران و عراق به خدمت حضرت امام (رحمه الله) آمده بودند، وسط جلسه بود که اذان ظهر گفته شد. امام بلند شدند و فرمودند که من می خواهم نماز بخوانم و چون مقتید بودند هنگام نماز خود را با عطر خوشبو کنند، در همان جلسه اشاره کردند که عطر من را بیاورید، پس از عطر زدن، به نماز ایستادند و دیگران هم پشت سر ایشان نماز جماعت خواندند. (۲)

بر این باور:

خودتان پرچم دینداری را بلند کنید؛ در نماز خواندن، شرکت در مراسم هیئت، حضور در مسجد، کمک به دیگران، و...

کاپیتان معنوی باشید، در فضای مجازی، سایتها، شبکه های اجتماعی، کانالها و...

لیدر دینداری و سبک زندگی مؤمنانه باشید و...؛ هم خودتان اهل رعایت مسائل شرعی باشید و هم دیگران را به عبادت و زندگی خداپسند دعوت کنید.

اگر این کارها را کردیم و از خود توان معنوی و استقامت دینی بروز دادیم، آن وقت است که

ص: ۱۰۳

۱- عیون الحکم، ص ۵۲۵. میزان الحکمه، چ ۳، ص ۱۸۶۰.

۲- روش های پرورش احساس مذهبی نماز، ص ۳۲.

می توانیم افتخار کنیم که لایق سربازی امام زمان (علیه السلام) هستیم و ایشان از استقامت دینی و مذهبی ما خشنود خواهند بود. زیرا یکی از ویژگیهای یاران امام زمان (علیه السلام)، نترسیدن از سرزنش و ملامت بدخواهان است. به فرموده قرآن کریم، (۱) یاران آن حضرت دارای این ویژگیها هستند:

یادآوری: این قسمت می تواند در قالب کارت همراه با توضیح کوتاه اجرا شود.

عاشق و دوستدار خدا «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» خداوند آنان را دوست دارد و آنان او را دوست دارند.»

دوستی با دوستان خدا «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» در برابر مؤمنان، متواضع و فروتن هستند.»

دشمنی با دشمنان خدا «أَعَزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» در برابر کافران، سرسخت و نیرومند هستند.»

مجاهدت در راه خدا «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ» در راه خدا جهاد می کنند. «مجاهدت و مبارزه از طریق فضاهای مجازی، رفع شبهه و...»

استواری و ثبات قدم «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» از سرزنش هیچ ملامت گری هراس ندارند. «در اقامه نماز و انجام عبادت، شرکت در راهپیمایی و...»

بر این اساس، نهراسیدن از حق گرایی با ملامت دیگران و استقامت و پایداری در دینداری به خاطر خدا، بویژه برای دختران در حفظ حجاب و عفاف و در پسران به گونه ای دیگر، با انجام واجبات و همسو و همرنگ نشدن با جماعت مجازی یا حقیقی اهل گناه و دور از خدا، می تواند

قیمت و ارزش ما را بالا ببرد و به دوستی با امام زمان (علیه السلام) برساند، همانگونه که امام علی (علیه السلام) در

تفسیر این آیه می فرمایند: «هُمْ أَصْحَابُ الْقَائِمِ» ؛ آنان یاوران امام قائم (علیه السلام) هستند.» (۲)

ص: ۱۰۴

۱- سوره مائده، آیه ۵۴.

۲- منتخب الاثر، آیه الله صافی گلپایگانی، ص ۴۷۵.

دعا و نیایش

خدایا!

ما را در دینداری ثابت قدم و استوار بگردان!

ما را در راه عبادت خودت توفیق عنایت کن!

ما را از محبان و یاوران امام زمان (علیه السلام) قرار بده.

آمین

ص: ۱۰۵

آیاتی درباره ملامت

در قرآن کریم، آیاتی پیرامون ملامت ذکر شده اند که به صورت اختصار به آنها اشاره می شود.

«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ؛ قسم به نفسِ لَوَّامِه و وجدان بیدار ملامتگر». (۱)

این آیه شریفه درباره نفسِ لَوَّامِه است و به وجدان انسان و عاملی که موجب می شود بعد از انجام خطا، خود را ملامت و سرزنش کند، اشاره می کند.

«لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ؛ از ملامت سرزنش کنندگان، نمی ترسند». (۲)

کسانی که از سرزنش ملامتگران هراسی ندارند؛ خداوند در قرآن به مسلمانان هشدار می دهد که اگر بخواهند از دین روگردان شوند و به جاهلیت خود برگردند، خدا مسئولیت دین را به دست دیگران خواهد سپرد. سپس در توصیف این افراد جدید می فرماید: «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ».

«فَقَوْلٌ عَلَيْهِمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ؛ حال که کافران سرکش حاضر به پذیرش حق نیستند، از آنان رو برگردان و اعراض کن که به خاطر این کار شایسته سرزنش نخواهی بود». (۳)

ص: ۱۰۶

۱- سوره قیامه، آیه ۲.

۲- سوره مائده، آیه ۵۴.

۳- سوره ذاریات، آیه ۵۴.

«إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ؛ مگر در برابر همسران و کنیزان خود. که این اشخاص به خاطر رابطه با همسران و کنیزانشان، ملامت و سرزنش نخواهند شد.» (۱)

در این آیه، در بیان اوصاف مؤمنانی که از ملامت شدن به دور هستند، می‌خوانیم: «مؤمنین واقعی در روابط جنسی پاکدامن هستند»، «إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ...».

«فَلَا تُلُومُونِي وَلُوْمُوا أَنْفُسَكُمْ؛ به جای اینکه مرا ملامت کنید، خودتان را ملامت کنید؛»

زیرا مقصر اصلی خود شما هستید که دعوت پیامبران را رها کرده و از من پیروی کردید.» (۲)

روز قیامت، گناهکاران، شیطان را عامل گمراهی خود دانسته و او را ملامت می‌کنند. ولی شیطان به آنان این پاسخ تلخ را می‌دهد.

«فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ؛ این همان کسی است که به خاطر علاقه به او مرا سرزنش کردید.» (۳)

زنانی که زلیخا را به خاطر درخواست رابطه با یوسف، مورد سرزنش قرار دادند. او برای اینکه ثابت کند شایسته ملامت شدن نیست، یوسف را به آنان نشان داد و این جمله را بر زبان آورد.

«وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا؛ نه آنقدر بخشش کن که برای خودت چیزی باقی نماند و خود را ملامت کنی و دست خالی بمانی.» (۴)

سفارش اقتصادی خداوند درباره شیوه صدقه دادن

«فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ؛ ماهی بزرگ او را بلعید در حالی که او شایسته سرزنش بود.» (۵)

در ماجرای حضرت یونس (علیه السلام)، به دریا افتادن و بلعیده شدن توسط ماهی بزرگ.

ص: ۱۰۷

۱- سوره مؤمنون، آیه ۶؛ سوره معارج، آیه ۳۰.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

۳- سوره یوسف، آیه ۳۲.

۴- سوره اسراء، آیه ۲۹.

۵- سوره صافات، آیه ۱۴۲.

«فَأَخَذْنَا مِنْهُ الْجُذُودَ فَتَبَدَّلْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ؛ فرعون و سربازانش را در دریا افکندیم در حالی که سزاوار سرزنش بود». (۱)

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ؛ همدیگر را ملامت می کردند». (۲) درباره کسانی که به باغی که داشتند دل خوش بودند و نمی خواستند حق فقیران را پرداخت کنند و به همین دلیل خدا باغ آنان را نابود ساخت. (۳)

ص: ۱۰۸

۱- سوره ذاریات، آیه ۴۰.

۲- سوره قلم، آیه ۳۰.

۳- نک: سایت islamquest.net. نمایه ملامت و سرزنش در قرآن

بها نه ارتباط

تذکر: مبلغ گرامی با بهره مندی از روش داستان گویی، زمینه تبیین محتوای اصلی را مهیا می کند.

پیرمرد سوار اتوبوس خط واحد شد. جای خالی برای نشستن نبود. پسرکی هم بی خیال روی صندلی لم داده بود. پیرمرد شروع کرد به غرغر کردن: جوونم جوونای قدیم، به بزرگ تر از خودشون احترام میداشتن، بزرگ و کوچیک می فهمیدن، اما حالا چی؟

خدایا شکرت، آخرزمون شده دیگه...

چند دقیقه بعد...

اتوبوس در ایستگاهی توقف کرد. راننده سرش را برگرداند طرف پسرک و گفت: چهار راه بهشتی همینجاست! آقایون کمک کنید این جوون پیاده بشه.

پسرک عینک دودی اش را به چشمانش زد، عصایش را باز کرد و بلند شد...

دوستان عزیز! یکی عینک دودی اش این طوری است، یکی دیگر هم مثل فردی که خوشحال

بود که عینک دودی به چشم زده است! او لایه لای مردم شهر قدم برمی داشت و چشمهایش را به هر کجا که دلش می خواست می دواند. خیالش راحت بود که کسی متوجه چشم چرانی اش نیست، ناگهان نگاهش را روی تابلوی گوشه خیابان ایست داد: «لَمَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ چشمها او را نمی بینند و او (همه) چشمها را مینند و خداوند مهربان و آگاه است»، (۱) عینکش را برداشت، سرش را به زیر انداخت و با شرمندگی به راهش ادامه داد.

تبیین متن و محتوا

اشاره

مبلغ گرامی، بعد از بیان جذابیت اولیه، دو دایره روی تخته بکشد. در یکی از آنها «سوءظن» و در دیگر «واقع بینی» بنویسد؛ مانند شکل زیر: (۲)

واقع بینی

سوءظن

یادآوری: مبلغ محترم ابتدا از دانش آموزان معنای هر کدام از واژه های بالا- را می پرسد و اجازه می دهد دانش آموزان نظرات مختلف خود را بیان کنند. سپس مبلغ محترم باید با مهارتهای علمی خود، باب بحث و گفتگو را باز کند. بعد از شنیدن نظرات دانش آموزان و تأیید نظرات خوب آنان، در کنار هر دایره تعریف درست آن را بنویسد.

واقع بینی: در یک مفهوم کلی یعنی دیدن خود و جهان آن گونه که هست، نه آن گونه که شما خیال یا فکر می کنید باشد. «واقع بین» کسی است که جهان را همانگونه که هست می بیند، نه آن

ص: ۱۱۰

۱- سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۲- البته مبلغ گرامی می تواند این مفاهیمی را که توضیح خواهیم داد، در قالب یک پاورپوینت برای دانش آموزان به نمایش بگذارد.

گونه که دوست دارد و یا تصور می کند باید باشد.

سوءظن: هرگاه کاری از کسی سر بزنند که هم قابل تفسیر و توجیه صحیح و هم قابل تفسیر و توجیه نادرست باشد، اما ما وجه و صورت نادرست آن را انتخاب کنیم، به این کار می گویند سوءظن.

تذکر: از دانش آموزان بخواهید برای سوءظن چند مثال بیان کنند. مثلاً:

- هنگامی که مرد و زن ناشناسی را ببینیم و فکر کنیم آنان با یکدیگر نامحرم هستند و نیت آنها ارتکاب اعمال خلاف است، در حالی که حسن ظن می گوید بگو حتماً محرم یا همسر او است.

- هنگامی که شخصی اقدام به ساختن مسجد یا کار خیر دیگری می کند. مقتضای سوءظن آن است که هدفش ریا کاری یا اغفال مردم است، در حالی که حسن ظن می گوید من نمی دانم و خدا عالم است، شاید بخشی از ثروتش را اینجا وقف کرده تا برای آخرت خودش توشه ای

جمع کند.

- پدر و مادر به فرزندشان بدون هیچ چشم داشتی خدمت می کنند و در حد توان خودشان برای او هزینه جانی و مالی می کنند، اما جوان گمان می کند آنها برای او ارزش قائل نیستند و به فکر او نیستند.

از اینجا روشن می شود که دایره سوءظن بسیار وسیع و گسترده است و نه تنها در مسائل اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی، بلکه در رابطه با خدا و قیامت و آخرت نیز جاری می شود و اصلاً یکی از بزرگ ترین تفکراتی که مانع بزرگی برای لذت بردن واقعی از دنیا و آخرت است، همین نگاه بدبینانه به همه حقایق مانند مرگ، برزخ، لحظه جان دادن، آخرت، لحظه قیامت و حتی جهنم است که قطعاً اگر نگاهی واقع بینانه به خداوند متعال داشته باشیم و او را همانگونه که هست ببینیم، نگاه مان نسبت به همه دنیا و آخرت و مرگ و برزخ و جهنم، رنگ و بوی دیگری به خود می گرفت و همه آنان را مانند زینب کبری سلام الله علیها زیبا می یافتیم؛

زیرا جهنمی زشت تر از روز عاشورا را نمی توان تصور کرد؛ پس چگونه است که زینب کبری

سلام الله عليها در انتهای همه وقایع ناگوار آن روز، فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» ؛ من چیزی جز زیبایی ندیدم». (۱)

داستان پر ماجرای اِفک

دوستان عزیز من، در قرآن کریم یک داستان بسیار شنیدنی راجع به بدبینی و سوءظن می توان یافت. این داستان در شأن نزول آیه ۱۱ سوره مبارکه نور بیان شده است. پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هنگامی که

می خواست سفری برود، در میان همسرانش قرعه می افکند، قرعه به نام هر کس می آمد او را با

خود می برد، در جنگ «بنی المصطلق» در سال پنجم هجرت قرعه به نام یکی از همسران پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) افتاد، او خود تعریف می کند: من با پیامبر حرکت کردم و چون آیه حجاب نازل شده بود، من در هودج (چیزی مانند یک سبد بزرگ که سایبانی بر سر آن قرار دارد و بر پشت شتر می گذاشتند و بر آن می نشستند)، نشسته بودم.

وقتی جنگ به پایان رسید و بازگشتیم، نزدیکی های مدینه که رسیدیم، شب بود، من از لشکرگاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم، هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره های یمانی داشتم، پاره شده است. به دنبال آن گشتم و معطل شدم، هنگامی که بازگشتم دیدم لشکر حرکت کرده و هودج مرا بر شتر گذارده اند و رفته اند، در حالی که گمان می کرده اند

من در آن هستم. به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند، به سراغ من باز می گردند. شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقاً «صفوان» یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکرگاه دور مانده بود، شب در آن بیابان بود. به هنگام صبح مرا از دور دید، نزدیک آمد. هنگامی که مرا شناخت، بی آنکه یک کلمه با من سخن بگوید، جز اینکه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت، شتر خود را

خواباند.

ص: ۱۱۲

من بر آن سوار شدم و او مهار نفاقه را در دست داشت، تا به لشکرگاه رسیدیم، این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه پردازی کنند. کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می زد، «عبدالله بن ابی سلول» بود.

ما به مدینه رسیدیم و این شایعه در شهر پیچیده بود و اوضاع و احوال ناگواری را برای من و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایجاد کرده بود. کار به جایی کشیده شد که اختلاف و بگو مگو بین این و آن با یکدیگر بالا گرفته بود و تهمت ها به یکدیگر می زدند، تا جایی که نزدیک بود دعوا و درگیری بزرگی بین مسلمین رخ دهد.

حتی چیزی نمانده بود که بین دو قبیله بزرگ «اوس» و «خزرج» جنگ شروع شود، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را دعوت به آرامش و سکون می کرد.

این وضع همچنان ادامه داشت و غم و اندوه شدیدی همه جا را فرا گرفته بود. سرانجام روزی از جانب خداوند متعال این آیه شریفه بر پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛

مسلمانان کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند، گروهی (متشکل و توطئه گر) از شما بودند، اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما

در آن است. آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند، دارند و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت، عذاب عظیمی برای اوست!».

بعد خداوند چنین فرمود: «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ؛ چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغی بزرگ و آشکار است؟!»

«لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ؛ چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟! اکنون که این گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا

دروغگویند!

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل شما نمی شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید!»

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ؛ به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید و آن را کوچک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ

است!» (۱)

تذکر: مبلغ گرامی برای ایجاد تنوع و پرهیز از یکنواختی جلسه می تواند به بخش هایی از آیات یا ترجمه آن اکتفا نماید، یا آنکه آیات توسط خود دانش آموزان خوانده و ترجمه شود.

اجرای یک مسابقه ساده و جالب

مبلغ گرامی، از ده نفر از دانش آموزان دعوت می کند تا در این بخش شرکت کنند.

در ابتدا روایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را در یک قطعه کاغذ به نفر اول می دهد و از او می خواهد تا

متن و ترجمه روایت را با دقت مطالعه کند و کاملاً آن را حفظ کند.

رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «أَنَّ الْجُبْنَ وَالْبُخْلَ وَالْحِرْصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ، يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ؛ همانا ترس و بخل و حرص، یک خصلتند که ریشه آنها سوء ظن و بدگمانی است.» (۲)

بعد از مطالعه نفر اول، مبلغ محترم قطعه کاغذ را از او می گیرد و از او می خواهد ترجمه روایت را در گوش نفر دوم بیان کند (بدون این که نفر سوم بشنود) و از نفر سوم می خواهد در گوش نفر چهارم بیان کند. همین طور تا نفر آخر این کار ادامه پیدا کند.

بعد از آن، مبلغ گرامی ابتدا از نفر آخر می خواهد تا بلند برای همه دانش آموزان بگوید که چه

ص: ۱۱۴

۱- سوره نور، آیات ۱۵- ۱۱.

۲- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۴.

جمله ای شنیده است. بعد از نفر اول می خواهد تا بیان کند چه چیزی را بیان کرده است.

به تجربه ثابت شده است که مبلغ و دانش آموزان، تفاوت فاحشی را بین کلمات و جملات نفر اول و آخر مشاهده خواهند کرد.

یادآوری: هدف از این مسابقه مختصر و کوتاه آن است که به دانش آموزان آموزش دهیم چگونه ممکن است یک مسئله بسیار ساده، در اثر دهان به دهان شدن های ما انسانها و خدای نکرده، یک کلاغ و چهل کلاغ کردن های دیگران، کلاً به یک چیز دیگری تبدیل شود و حتی در

بعضی از مواقع تبدیل به یک بحران یا فاجعه شود.

آموزش این که آیا این درست است بدون هیچ علم و آگاهی و فقط بر اساس یک خیال و توهم و یک سوءظن درونی، دیگران را قضاوت کنیم و برای آنها حکم صادر کنیم؟! در آخر نیز آن سوءظن و حکم خود را با زبان و نگاه و رفتار خود در حق او جاری کنیم و آبروی او را در جامعه ببریم!

پیامهای کاربردی

اشاره

دوستان عزیز!

درست است که برخی عادت به بدبینی دارند و همه چیز و همه کس را با عینک دودی خود قضاوت می کنند، ولی انسان نیز باید آتو و بهانه دست دیگران ندهد و کاری نکند که دیگران به او بدبین شوند.

به نظر شما چه رفتارهایی است که اگر در ما وجود داشته باشند، باعث بدبینی دیگران به ما می شوند؟

پس از شنیدن نظرات دانش آموزان....

قرار گرفتن در جایگاه تهمت

گاهی بعضی از افراد خود را در معرض گمان بد مردم قرار می دهند؛ یعنی کارهایی می کنند

ص: ۱۱۵

که هر کسی مشاهده کند، درباره آنان گمان بد می کند. این کارها عاقلانه و مجاز نیست؛ زیرا در چنین صورتی، انسان با اراده و انتخاب خود، گمان بد دیگران را متوجه خود ساخته و مقدمات آن را فراهم نموده است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنُّ؛ کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد، نباید کسی را که به او گمان بد می برد سرزنش کند». (۱)

همنشینی با دوستان بد

به طور معمول، انسان های بد کردار و بد رفتار، نسبت به صالحان و درستکاران ساکت نیستند، بلکه می کوشند از آنان عیب جویی کنند و اگر ضعف کوچکی در آنان بیابند، آن را بزرگ کنند و اگر نقطه ضعفی ندیدند، برایشان بتراشند.

همنشینی و مصاحبت با چنین افرادی سبب می شود انسان به افراد شایسته بدبین شود و رفتار و تفکرات آنان واژگون تفسیر و تحلیل گردد و کار نیک آنان زشت جلوه کند. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تَوْرِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ؛ همنشینی با بدان، بدگمانی به نیکان را در پی دارد». (۲)

آخرین نکته؛

بدترین سوء ظن

دوستان عزیز، به نظر شما بدترین نوع سوء ظن کدام است؟

ص: ۱۱۶

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۹۰، ح ۴. و فرمودند: «إِيَّاكَ وَ مِيَوَاتِنَ التُّهْمَةِ وَ الْمَجْلِسَ الْمَظْنُونِ بِهِ السُّوءُ فَإِنَّ قَرِينَ السُّوءِ يُعْرِ جَلِيسُهُ؛ از رفت و آمد به جاهای تهمت برانگیز و مجالسی که گمان بد به آنها برده می شود بپرهیز؛ زیرا دوست بد همنشینی خود را می فریبد». بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۰.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷.

یکی از بدترین و بزرگ ترین نوع بدگمانی، سوء ظن به خداوند متعال است. بدگمانی به خدا، همان حالت یأس و نومیدی از رحمت و اسعه الاهی است که نه تنها از گناهان بسیار بزرگ، محسوب می شود، بلکه منشأ همه گناهان و اشتباهات دیگر نیز می باشد.

خداوند متعال به بدترین افراد در بدترین شرایط که شاید تمام وجود آنان را گناه و معصیت پوشانده باشد، اجازه نمی دهد عینک بدبینی را به چشمان خود بزنند و از عفو رحمت بی نهایت الهی مأیوس و ناامید شوند، لذا فرمود:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛

«ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».

امام رضا (علیه السلام) نیز فرمودند: «أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ مَن حَسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ؛ به خداوند خوشبین باش، زیرا هر که به خدا خوشبین باشد، خدا با گمان خوش او همراه است».

دعا و نیایش

خدا یا!

به بزرگی عفو و کرمت، ما را از زندان سوء ظن و بدبینی رها کن!

به ما توفیق حسن ظن و آرامش عنایت فرما!

ما را از قضاوت های عجولانه رها کن!

به ما عزم و اراده دوری از همنشینان گناهکار را عنایت بفرما!

ما را از ناامیدی و یأس شیطانی، دور کن!

عاقبت همه ما ختم به خیر و سعادت بفرما.

آمین

ص: ۱۱۷

۱- سوره زمر، آیه ۵۳.

۲- تحف العقول، ص ۴۹۹.

بهبانۀ ارتباط

تذکر: در ابتدای جلسه مبلغ گرامی با توضیحاتی ساده و با فعال کردن دانش آموزان، توجه و تمرکز آنها را برای ادامه بحث همراه می سازد.

دوستان من!

انسان نیازهای متفاوتی در زندگی دارد که برخی واقعی و برخی هم خیالی هستند، ولی در

یک نگاه، نیازهای واقعی انسان دو گونه است:

جسمی: شامل خوردن و آشامیدن، استراحت و....

روحي که خودش دو بخش دارد:

نیازهای معنوی: مثل نیاز به عبادت و راز و نیاز و مناجات که هر روح سالمی تشنه و نیازمند آن است.

عاطفی: احساس دوست داشتن و دوست داشته شدن، محبت دیدن و محبت ورزیدن و....

یکی از نیازهای عاطفی

تذکر: در این قسمت مبلغ محترم از دانش آموزان می خواهد که با گفتن حروف، این نیاز

عاطفی را حدس بزنند. در صورت صحیح بودن حدس، حرف در بالا و در صورت اشتباه بودن، در پایین نوشته می شود. در صورتی که دانش آموزان نتوانند در مرحله اول حدس بزنند، یک بار دیگر این روند ادامه می یابد تا کلمه «رفیق» تکمیل شود.

تبیین متن و محتوا

اشاره

دوستان من! نیاز انسان به رفیق، همچون نیاز به غذا و دارو است. انسان بی رفیق نمی شود.

همنشینی با رفیق شفیق، یک نیاز طبیعی است و باید ارضاء شود. یک جوان در اثر این حس به سمت دوستان و همفکران خود کشیده می شود، او عاشق رفاقت است و دنبال ارتباط با هم سن و سالان خود است. نکته مهم و حساس، انتخاب نوع و کیفیت رفیق است. چون رفیق سه جور است:

عده ای مثل غذا هستند که انسان بی نیاز از آنها نیست؛

عده ای مثل دارو هستند که انسان گاهی به آنها نیاز دارد؛

گروهی هم مانند درد و مرض هستند و انسان هرگز نیازی به آنها ندارد، اگرچه گاهی به آنها مبتلا می شود.

امام جعفر صادق (علیه السلام) در سخنی زیبا به همین نکته اشاره کردند و به جوانان چنین رهنمود

دادند: «الاخوان ثلاثة: دوستان سه دسته هستند.

فواحد كالغذاء الذی یحتاج الیه كل وقت فهو العاقل؛ اول: کسی که مانند غذا در هر زمان به او نیاز هست و او دوست عاقل است.

و الثانی فی معنی الداء و هو الاحمق. دوم: کسی که [برای انسان] مانند بیماری و درد [رنج آور] است، و او دوست احمق [و نادان] است.

و الثالث فی معنی الدواء فهو اللیبب؛ سوم: کسی که وجودش برای فرد همانند داروی حیات

بخش است، و آن رفیق روشن بین [و اهل تفکر] است». (۱)

رفقای خوب

بحث رفاقت و دوستی خیلی طولانی و گسترده است و ما هم در این جلسه نمی خواهیم آن مباحث را تکرار کنیم.

نکته ای که باید به آن اشاره کنیم این است که در قرآن کریم، فقط یک بار کلمه رفیق آمده است. آن هم چه رفیقی!

تذکر: مبلغ محترم می تواند از یکی از دانش آموزان حاضر در جلسه بخواهد که این آیه را با لحن زیبا و در صورت امکان با صوت زیبا و گیرا قرائت کند.

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا؛ و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت داده و اینان نیکو رفیقانی هستند». (۲)

یک سؤال: تنها دعای قرآنی واجب در نماز چیست؟

مبلغ محترم پس از شنیدن نظرات و اهدای جایزه به فرد پاسخ دهنده....

آیه: اهدنا الصراط المستقیم»

در نمازهای واجب، چندین بار از خدا می خواهیم ما را به راه راست هدایت کند. بعد در ادامه منظور از راه راست را هم مشخص کرده و می گوئیم: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ خدایا ما را به راه کسانی که به آن ها نعمت داده ای و نعمت یافتگان هستند، هدایت فرما».

حال این سؤال مطرح می شود که نعمت یافتگان چه کسانی هستند که ما می خواهیم خداوند

ص: ۱۲۱

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۷.

۲- سوره نساء، آیه ۶۹.

ما را به راه آنها هدایت کند؟ قرآن می فرماید: آنها چهار دسته هستند که در آیه ای که قرائت شد،

معرفی شده اند: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ».

این رفقای خوب چه کسانی هستند؟

یک: پیامبران

دو: صدیقین

سه: شهدا

چهار: صالحین

بعد در پایان آیه می فرماید: «وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا». رفیق خوب یعنی اینها. اگر دنبال رفیق خوب می گردید، اگر دنبال هدایت و نجات هستید، با اینها رفاقت کنید.

شرط رفاقت با این چهار گروه

البته رفاقت و دوستی با اینها شرایط دارد؛ کسی که می خواهد به اوج و قله رفاقت برسد و با این چهار گروه که از خواص و برگزیدگان الهی هستند رفاقت و همنشینی داشته باشد، شرطش این است که پیش نیازهای این رفاقت را هم بگذراند. از این رو در ابتدای آیه رفاقت، پیش زمینه و بستر رفاقت با این خوبان را چنین ذکر کرده است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ...».

یعنی باید همانند آنان رفتار نماید و سبک زندگی خود را بر مبنای رضایت الهی هماهنگ کند.

راه دیگر رسیدن به این هدف که زمینه ساز رسیدن به این رفاقت است، دقت در این مسئله است که بدانیم:

زندگی حد فاصل بین B و D است!

B = Birth = تولد

D = Death = مرگ

ص: ۱۲۲

ولی بین B و D یک حرف دیگر یعنی C هم هست...

Choice = انتخاب

یعنی انتخاب دوست خوب و دیندار، ما را به رفاقت با این خوبان می رساند. اصلاً رفیق به کسی می گویند که دیندار و اهل معنویت باشد و انسان را به سوی خوبی ها و معنویات سوق بدهد. امیر المؤمنین (علیه السلام) رفیق را این طور معنا می کنند: «إِنَّمَا سِيَّحَى الرَّفِيقُ رَفِيقًا لِأَنَّهُ يَرْفُقُكَ عَلَى صِيْلَاحِ دِينِكَ فَمَنْ أَعَانَكَ عَلَى صِيْلَاحِ دِينِكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ الشَّفِيقُ؛ رفیق به این دلیل رفیق نامیده شده است که به تو در صلاح دینت سود می رساند، پس هر کس به تو در صلاح دینت یاری رساند، او رفیق دلسوز است.» (۱)

بنابراین، اگر می خواهیم با آن خوبان همنشینی و رفاقت کنیم، باید در دنیا هم با خوبان رفاقت کنیم تا سعادت و عاقبت به خیری را به دست آوریم و لایق رفاقت با برگزیدگان خدا شویم.

امام صادق (علیه السلام) نیز فرمودند: «خوب یا بد بودن دوست خود را با دو ویژگی بیازمایید، اگر آن دو ویژگی در او بود شایسته دوستی است، و گرنه بی درنگ از او دور شوید: مواظبت او بر نمازها در وقت آن، نیکی به دوستان در سختی و گشایش.» (۲)

یعنی دوست انسان اگر رفیق به معنای واقعی باشد، کمک حال او در عبادت و بندگی خدا خواهد بود؛ و گرنه دعوت به گناه، رفتن به تفریح و شادیهای آمیخته به حلال و حرام، جشنها و پارتی ها، گوش دادن به موسیقی، دعوت به دوستی با جنس مخالف، و... این کارها را هر کسی

می تواند انجام دهد و بعد هم خود را دوست و رفیق معرفی کند.

تذکر: مربی در این قسمت این حروف پراکنده را روی تابلو نوشته و از دانش آموزان می خواهد که آن را تکمیل کنند.

ش و خ ا ن ف ه م ا

ص: ۱۲۳

۱- غرر الحکم، ج ۳، ص ۷۹.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۷۲.

استاد شهید مرتضی مطهری (رحمه الله) در توضیح جمله ای از حضرت علی (علیه السلام) که فرمود: «مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَاءٌ لِلْإِيمَانِ؛ هم نشینی با هواپرستان فراموش خانه ایمان است» (۱) می فرماید: ---

تعبیر بسیار رسا و کامل همین است که علی (علیه السلام) فرمود: فراموش خانه.

یعنی انسان آن قدر تحت تأثیر دوستان و معاشران بد هست که تا وقتی که با آنان هست، مثل این است که او را در فراموش خانه برده اند، افکار و عقاید پاک خود را موقتاً از یاد می برد؛ مثل این است که در آن وقت، همچو افکار و عقایدی نداشته است. (۲)

بنابراین، هر کس در مسیر دوستی با خدا بود، رفیق خوبی است، در غیر این صورت، نه!

مهم آن است که رفیق بتواند از کج راهه، به راه راست و درست دعوت کند، به نماز و عبادت، به مسجد و هیئت، به زیارت و ...

شهید بابایی

یکی از دانشجویهای هم دوره شهید بابایی، پیشرفت معنوی و توجه خود به خدا را مدیون رفتار این بزرگوار می داند و می گوید: «درجه من در کلاس از همه بالاتر بود و طبعاً ارشد بودم. چند روزی که از تشکیل کلاس ها گذشت، دانشجوی تازه واردی آمد که نامش عباس بابایی بود و درجه اش از من بالاتر بود. پس او می بایست ارشد شود. از طرف مسئول دوره ها به من گفتند که چون بابایی درجه اش بالاتر است، باید ارشد باشد. روزی که نظافت، نوبت بابایی بود، پیش او رفتم و به او گفتم که باید ارشد باشی، اما او با خونسردی گفت: «مهم نیست! من هم مثل بقیه دارم کارم را انجام می دهم.» من هم رفتم و جریان را به مسئول گفتم. از سر میزش بلند شد و آمد

سر کلاس تا ارشدیت را به عباس تحویل بدهد؛ اما عباس زیر بار نرفت و گفت: «من ترجیح

ص: ۱۲۴

۱- نهج البلاغه، ص ۱۱۶.

۲- حکمت ها و اندرزها، ص ۲۸۰.

میدهم ایشان ارشد باشد، نه من!» فردای آن روز، رفتم پیش عباس و برای چندمین بار از او خواستم که طبق مقررات، ارشدیت را از من تحویل بگیرد. او هم خیلی متواضع گفت: «آقای دربندسری! از اول این دوره شما ارشد بودی، تا آخر این دوره هم ارشد باش! به کسی هم حرفی نزن».

خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم و همین شد که ارتباطم با عباس بیشتر شود. من نماز و راز و نیاز مرتبی نداشتم. قرآن هم نمی خواندم. همین دوستی، باعث شد هم نماز و نیازم رو به راه شود، هم با تشویق های عباس، شروع به حفظ بعضی آیات کردم». [\(۱\)](#)

یا مثل شهید جابری که برای دوری دوستان از گناه، طرح جالبی ریخته بود. در بالای یک صفحه کاغذ، این حدیث را نوشته بود: «حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» کمی پایین تر، انواع و اقسام گناهان را ردیف کرده و جلوی هر کدام را خالی گذاشته بود. این برگه را تکثیر کرد و به هر کدام از

مربیان، یک برگه داده بود و می گفت: «شب که رسید، بنشینید و همه کارهایتان را بررسی کنید، ببینید چندتا دروغ گفته اید؟ چقدر غیبت کرده اید؟ تهمت زده اید یا نزده اید؟ بدبینی داشته اید یا نه؟ چند تا کار خوب کردید؟ خلاصه همه اعمال را در نظر بیاورید! سر یک ماه، نگاهی به این برگه کنید و خود را محاسبه کنید!» این برنامه، تأثیر عمیقی روی مربیان گذاشت و خیلی چیزها را تغییر داد». [\(۲\)](#)

پیامهای کاربردی

وقتی انسان چنین شد، کم کم درجات معنوی او بیشتر می شود و لیاقت رفاقت با خوبان را پیدا می کند. بهترین رفیق چه کسی است؟

امام رضا (علیه السلام) پاسخ ما را داده است. «الْإِمَامُ الْأَنْبِيُّ الرَّفِيقُ؛ امام دوست و رفیقی همدل

ص: ۱۲۵

۱- صمدی، محمدعلی، علمدار آسمان، ص ۳۶، مشهد، پیام فاطمیون، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۲- محمدزاده، فهیمه، بحر بی ساحل، ص ۹۶، مشهد، کنگره شهید مشهد و نشر رواق مهر، چاپ اول، ۱۳۸۱.

یعنی انسان می تواند چنان اوج بگیرد که در همین دنیا هم لیاقت دوستی و همنشینی با امام عصر عجل الله تعالی فرجه را پیدا کند و طعم شیرین مهربانی و رفاقت با امام عصر (عج) را بچشد. (۲)

مرحوم میرزای قمی، در خاطرات خود آورده است: «با علامه سید مهدی بحرالعلوم به درس آقا باقر بهبهانی می رفتیم و با او درسها را مباحثه می کردیم و غالباً من درسها را برای سید بحرالعلوم تقریر می نمودم، تا اینکه من به ایران آمدم. پس از مدتی، سید بحرالعلوم بین علما و

دانشمندان شیعه، به عظمت معنوی و بهره مندی از علوم سرشار معروف شد. من تعجب کردم و با خود گفتم او که این استعداد را نداشت، پس چطور به این مرتبه رسید؟! بالاخره توفیق زیارت عتبات عالیات نصیبم شد و در نجف اشرف سید بحرالعلوم را ملاقات کردم. در طی جلسه

مسئله ای عنوان شد و دیدم جدا او دریای مواج علم است و باید حقیقتاً او را بحرالعلوم نامید.

روزی در خلوت از او سؤال کردم: آقا! ما که با هم بودیم و آن وقتها شما این مرتبه از استعداد و علم را نداشتید؛ بلکه از من در درسها استفاده می کردید و حالا بحمدالله می بینم در علم و دانش فوق العاده اید!

فرمود: میرزا ابوالقاسم! جواب سؤال شما، از اسرار است! ولی به تو می گویم، اما از تو تقاضا دارم تا من زنده ام این موضوع را به کسی نگویی. من قبول کردم و ایشان اول با اشاره گفت: چگونه این طور نباشد و حال آنکه حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) مرا شبی در مسجد سهله به سینه

خود چسبانید. گفتم: چگونه به محضر آن حضرت رسیدید؟!

سید بحرالعلوم فرمود: شبی به مسجد سهله رفته بودم. دیدم آقایم، حضرت ولی عصر (علیه السلام) مشغول عبادت است. ایستادم و سلام کردم. امام سلام مرا پاسخ داد و فرمود: «مهدی بیا!» من

ص: ۱۲۶

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۱۸.

۲- مبلغ گرامی به تناسب بحث می تواند از تشرفات و حالات سید عبدالکریم محمودی معروف به سید کریم کفاش (پینه دوز) نیز برای دانش آموزان نقل نماید.

مقداری جلو رفتم؛ ولی ادب را رعایت کرده، زیاد جلو نرفتم. فرمود: جلوتر بیا! پس چند قدمی دیگر نزدیکتر رفتم. باز هم فرمودند: جلوتر بیا! من نزد حضرت رفتم، تا آنجایی که دست آن جناب به من و دست من به آن حضرت می رسید. آنگاه آغوش مهر گشود و مرا در بغل گرفت و به

سینه مبارکش چسبانید. در اینجا آنچه خدا خواست به این قلب و سینه سرازیر شود، سرازیر شد. (۱)

منم که مهر علی و ولی پناه من است

دعای نایب حق ورد صبحگاه من

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله

گدای خاک ره دوست پادشاه من

به حال من نظری می کنای امام

که التفات تو کفاره گناه من است

مرا ز دنیا و عقبا غرض وصال شماست

جز این خیال ندارم خدا گواه من است

دعا و نیایش

خدایا!

ما را لایق رفاقت با خوبان عالم بگردان!

به ما توفیق عبادت و بندگی عنایت کن!

ما را به سبک زندگی دینی آشنا و عامل بگردان!

ما در بهشت، همنشین خوبان خودت قرار بده!

آمین.

ص: ۱۲۷

بهترین رفاقت، رفاقت ماندگار است؛ رفاقتی معنوی و بر مدار بندگی خدا که تا آن دنیا هم کشیده شود و دوستان واقعی در آنجا هم با هم باشند و از رهگذر این دوستی های معنوی، انسان می تواند کاری کند که دوستان ناب و به تعبیر قرآن «رفقای خوب» نصیب او شود و با آنان

همنشین گردد. همانها که در دنیا، رفاقتشان بر اساس افزایش ایمان و پاکی بود.

مرحوم آقا نجفی قوچانی، در گزارش ماجرای دوران طلبگی خود در اصفهان درباره قرارهای معنوی با دوستان معنوی چنین می نویسد: در این حجره تازه که حجره هایمان وصل به هم بود، از میان طاقچه سوراخ نمودیم و ریسمانی در آن کشیدیم که یک سر ریسمان در حجره رفیق بود و

یک سر آن در حجره من. وقت خواب آن سر را رفیقم به پا یا دست خود می بست و این سر ریسمان را من به دست خود می بستم تا سحر هر کدام زودتر بیدار شدیم، دیگری را بدون اینکه صدا بزیم بیدار کنیم، که مبادا طلبه ای از صدای ما بیدار شود و راضی نباشد. (۱)

یا مانند دوستانی که با هم شهید شدند و در بهشت نیز کنار هم خواهند بود.

ص: ۱۲۸

۱- سید حسن قوچانی، سیاحت شرق، ص ۱۹۹-۱۹۸ به اهتمام ر. ع شاکری، اول، مشهد، انتشارات طوس، ۱۳۵۱ش. و سیمای فرزندگان، ص ۲۲۸.

شأن نزول آیه رفاقت

روزی «ثوبان» به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، در حالی که پریشان و مریض بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمودند: چه شده است؟

گفت: بیمار نیستم، ولی در این فکرم که فردای قیامت، اگر وارد جهنم شوم، هرگز شما را نمی بینم و اگر وارد بهشت شوم، مقام و منزلتی بسیار پایین تر از شما خواهم داشت که نمی توانم به حضورتان برسم، همین موضوع است که مرا اندوهناک کرده است.

در این هنگام بود که این آیه نازل شد: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهدان و شایستگان خواهند

بود که خدا به آنان نعمت داده و اینان نیکو رفیقانی هستند». (۱)

هشت عمل برای رفاقت با خوبان

در روایتی از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) به هشت خصلت که باعث همنشینی با انبیا، صدیقین، شهدا

و صالحین می شود، اشاره شده است که عبارتند از:

ثمان خصالٍ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ أُمَّتِي حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، قِيلَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ مِنْ زَوْدٍ حَاجًّا وَزَوْجٍ اعْزَبًا وَآغَاثٍ مَلْهُوفًا وَرَبِّ يَتِيمًا وَهَيْدِي ضَالًّا وَاطْعَمَ جَائِعًا وَارْوَى عَطْشَانًا وَصَامَ فِي يَوْمٍ حَرًّا شَدِيدًا؛ هشت عمل وجود دارد که اگر فردی آنها را انجام دهد، با پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) و صدیقان و شهداء محشور می گردد و آن اعمال عبارت است از:

پرداخت هزینه حج کسی،

زن دادن جوان عزب،

رسیدگی به فریاد دادخواه،

ص: ۱۲۹

سرپرستی یتیم و پروراندن او،

نشان دادن راه به کسی،

اطعام نمودن فرد گرسنه،

سیراب نمودن فرد تشنه،

و روزه گرفتن در روزهای سخت تابستان». (۱)

رفقای بد

مجموعه آموزه های دینی به روشنی بر این حقیقت تصریح دارند که وجود دوستان و همراهان ناباب و دور از معنویت، باعث سقوط معنوی انسان و ورود او به پرتگاههای هلاکت و رسوایی و خذلان در دنیا و آخرت می گردد و انسان یارای مصونیت از شرور این افراد را نخواهد داشت و شرارت آنان همچون زبانه های آتش، دامنگیر انسان خواهد شد.

امام علی (علیه السلام) بدی دوست ناباب را این چنین توصیف می فرماید: «إِحْدَرُ مُجَالَسَةَ قَرِينِ السَّوِّءِ؛ فَإِنَّهُ يُهْلِكُ مُقَارِنَهُ، وَيُرْدِي مُصَاحِبَهُ؛ از نشست و برخاست کردن با همنشین بد پرهیز؛ زیرا او همدم [و دوستش] را به هلاکت و همراهش را به پستی می کشاند». (۲)

در جای دیگر می فرماید: «وَأَعْلَمُوا... مُجَالَسَةَ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَاءً لِلْإِيمَانِ، وَ مَحْضَرَةَ لِلشَّيْطَانِ.؛ بدانید که ارتباط با اهل هوا و هوس، باعث فراموشی ایمان و حضور شیطان

می گردد». (۳)

همو فرمود: «بدترین همنشین کسی است که معصیت خدا را در نظرت زیبا جلوه دهد». (۴)

و فرمود: «جَلِيسُ الْخَيْرِ نِعْمَةٌ، جَلِيسُ الشَّرِّ نِقْمَةٌ؛ همنشین خوب نعمت و همنشین بد، بلا و

ص: ۱۳۰

۱- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۵۸۳.

۳- نهج البلاغه، ص ۱۱۶.

۴- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۰.

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرمود: «مَنْ يَصْحَبُ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَسْلَمُ؛ هر کس با شخص بدی

همنشین شود، سالم نمی ماند» (۲).

بر این باور، باید دانست که برخی دوستان یارند و برخی بار و زحمت بر دوش انسان که گاه گناهان متعدد نیز بر او بار می کنند. برخی دیگر از دوستان با چرب زبانی و فتنه انگیزی، دیدگان حقیقت بین انسان را تیره و تار می کنند تا از دیدن حقایق محروم بمانند و با تشویق به خوشی ها و

لذتهای حرام، به سوی نار و آتش خشم و غضب الهی گرفتار گردند.

امام سجاد (علیه السلام) در صحیفه سجادیه به پروردگار عرضه می دارد که ترس و واهمه از بندگان شرور و

بی ایمان را در دلم بیفکن تا با دوری از آنان، به محبت و عبادت تو و بندگان خوبت، نزدیک شوم.

با معیار امام سجاد (علیه السلام)، هر کس انسان را به خدا و دین نزدیک می کند، باید با آنان رابطه برقرار

کرد و هر کس آدمی را از دیانت و باورهای دینی و اسلامی دور می سازند، باید اعلان انزجار و کناره گیری کرد. آن حضرت در فرازی از دعای بیستم صحیفه می فرماید: «وَلَا بِالْتَعَرُّضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ، وَ لَا مُجَامَعِهِ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَ لَا مُفَارَقِهِ مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ؛ خداوندا... به کارهای

خلاف محبت و دوستی ات، و همراهی با آنان که از تو بریده اند، و جدایی از کسانی که به تو پیوسته اند، مبتلایم مکن».

جدایی از رفیق بد

شهید مرتضی مطهری (رحمه الله) در معرفی یکی از رفقای بد می نویسد: شاید کسی گمان نمی برد که آن

دوستی بریده شود و آن دو رفیق که همیشه ملازم یک دیگر بودند، روزی از هم جدا شوند. مردم یکی از آنها را بیش از آن اندازه که به نام اصلی خودش بشناسند، به نام دوست و رفیقش می شناختند.

ص: ۱۳۱

۱- غررالحکم، ح ۴۷۱۹ و ۴۷۲۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۶۱.

معمولاً وقتی که می خواستند از او یاد کنند، توجه به نام اصلی اش نداشتند و می گفتند: رفیق.

آری، او به نام رفیق امام صادق (علیه السلام) معروف شده بود، ولی در آن روز که مثل همیشه با یک دیگر بودند، با هم داخل بازار کفش دوزها شدند. آیا کسی گمان می کرد پیش از آن که آنها از بازار بیرون بیایند، رشته دوستی شان برای همیشه بریده شود؟!

در آن روز او مانند همیشه همراه امام بود و با هم داخل بازار کفش دوزها شدند. غلام سیاه پوستش هم در آن روز با او بود و از پشت سرش حرکت می کرد. در وسط بازار، ناگهان به پشت سر نگاه کرد، غلام را ندید؛ بعد از چند قدم دیگر، دو مرتبه سر را به عقب برگرداند، باز هم غلام

را ندید. سومین بار به پشت سر نگاه کرد، هنوز هم از غلام که سرگرم تماشای اطراف شده و از ارباب خود دور افتاده بود، خبری نبود. برای مرتبه چهارم که سر خود را به عقب برگرداند، غلام را دید. با خشم به وی گفت: مادر فلان! کجا بودی؟

تا این جمله از دهانش خارج شد، امام صادق (علیه السلام) به علامت تعجب، دست خود را بلند کرد و

محکم به پیشانی خویش زد و فرمود: «سبحان الله! به مادرش دشنام می دهی! به مادرش نسبت کار ناروا می دهی! من خیال می کردم تو مردی باتقوا و پرهیزکاری؛ معلوم شد در تو ورع و تقوایی وجود ندارد».

[آن مرد گفت:] یابن رسول الله! [اصلیت] این غلام (سِتندی) است و مادرش هم از اهل (سِنْد) است، خودت می دانی که آنها مسلمان نیستند. مادر این غلام، یک زن مسلمان نبوده که من به او تهمت ناروا زده باشم.

[امام صادق (علیه السلام) فرمود:] مادرش کافر بوده که بوده. هر قومی، سنتی و قانونی در امر ازدواج دارند. وقتی طبق همان سنت و قانون رفتار کنند، عملشان زنا نیست و فرزندانشان زنازاده محسوب نمی شوند. امام بعد از این بیان به او فرمود: «دیگر از من دور شو». بعد از آن دیگر

کسی ندید که امام صادق (علیه السلام) با او راه برود تا مرگ بین آنها جدایی کامل انداخت. (۱)

ص: ۱۳۲

بها نه ارتباط

تذکر: استفاده از روش داستان گویی برای ایجاد جذابیت و ارتباط با مخاطبان در آغاز جلسه و ایجاد علقه برای تبیین بحث توسط مبلغ محترم انجام می گردد.

علما مه جعفری می گوید: ما در نجف در مدرسه صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که در جشنها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم و ایام سوگواری را نیز مجلس سوگواری می گرفتیم.

شبی با ولادت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) مصادف شده بود. اول شب نماز مغرب و عشا می خواندیم و شربتی می خوردیم. آنگاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب می دادیم. آن ایام مصادف شده بود با ایام قلب الاسد و خرما پزان (۱۰ تا ۲۱ مرداد) که در نجف هوا خیلی گرم می شد. گرما واقعاً کشنده بود. وقتی می خواستم بروم تا از حجره کتاب بردارم، مثل این بود که با دست نان را از داخل تنور برمی دارم. در اقل وقت و سریع!

ما بعد از شب نشستیم، شربت هم درست شد، مدیر مدرسه مان، به آقا شیخ حیدر - که معدن ذوق بود - گفت: آقا شب نمی گذره، حرفی داری، بگو! ایشان یک تکه کاغذ روزنامه در آورد. عکس یک دختر بود که زیرش نوشته بود «اجمل بنات عصرها؛ زیباترین دختر روزگار».

گفت: آقایان! من دربار^۱ این عکس از شما سؤال می‌کنم. اگر شما را در این شرایط تجرد طلبگی و غربت، مخیر کنند بین اینکه با این دختر به طور مشروع و قانونی ازدواج کنید (از همان اولین لحظه ملاقات عقد جاری شد و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد)، یا اینکه جمال

امام علی (علیه السلام) را مستحجاباً زیارت و ملاقات کنید، کدام را انتخاب می‌کنید؟

سؤال، خیلی حساب شده بود. ازدواج با دختر حلال بود و زیارت امام علی (علیه السلام) هم مستحبی.

گفت: آقایان! واقعیت را بگویید. جانماز آب نکشید. عجله نکنید. درست جواب دهید.

اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود، با لهجه اصفهانی گفت: سید محمد! ما یک چیزی بگوییم نری به مادرت بگویی ها؟ معلوم شد نظر آقا چیست. شاگرد اول ما نمره اش را گرفت! همه زدند زیر خنده. کاغذ را به دومی دادند.

نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ حیدر! اختیار داری، وقتی مدیر مدرسه این طور فرمودند،

مگر ما قدرت داریم که خلافتش را بگوییم؟ آقا فرمودند: دیگه! خوب در هر تکه خنده راه می‌افتاد.

نفر سوم گفت: آقا این روایت از امام علی (علیه السلام) معروف است که فرموده اند: «يَا حَارِثَ هَمْدَانَ مَنْ يُمْتُ يَرِنِي؟ (۱)

ای حارث همدانی! هر کی بمیرد، مرا ملاقات می‌کند.» پس ما انشاء الله در موقعش جمال امام علی (علیه السلام) را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده.

خوب اهل ذوق بودند. واقعاً سؤال مشکلی بود. یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر! گفתי زیارت آقا مستحبی است؟ گفתי آن هم شرعی صد در صد؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی. گفت:

والله چه عرض کنم. (باز هم خند^۲ حضار).

نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم، به خود لرزیدم و با خویشتن زمزمه کردم: چه آزمون حساس و بزرگی است! آیا به راستی سزاوار است لحظه ای دیدار با نخستین امام معصوم شیعیان را با آن حالت فناپذیر و آلوده مبادله کنیم؟!

ص: ۱۳۴

بدون نگاه کردن به تصویر، از جا برخاستم و جلسه را ترک کردم. مورد اعتراض آن جمع واقع شدم؛ ولی اعتنایی نکردم و خود را با ناراحتی به حجره رساندم. به دلیل گرمای خشن و هوای خفه کننده، در حجره را گشودم؛ ولی داخل نشدم. روی پله نشستم، در حالی که سرم را به دیوار تکیه داده بودم، به خواب رفتم. ناگهان در عالم رؤیا خود را در سالنی بزرگ یافتم که عده ای از علمای سلف در آن حضور داشتند و در صدر جلسه، یک کرسی دیده می شد و حضرت علی (علیه السلام) بر روی آن نشسته بودند و قنبر غلام آن حضرت، مالک اشتر و ... نیز همراه آن مولای پرهیزکاران بودند.

امام مرا مورد خطاب قرار داد و با نام به محضر خویش فرا خواند. دیدم آن حضرت مرا مورد لطف و محبت قرار دادند. من نیز امام را با همان ویژگی هایی که در روایات خوانده بودم، دیدم و محظوظ گشتم. در همین حال بیدار شدم و متوجه شدم از لحظه قرار گرفتن کنار درب حجره تا ملاقات و بیدار شدن حدود هشت دقیقه طول کشیده است. با حالتی وصف ناپذیر خود را به جلسه آقایان رساندم و دیدم هنوز سرگرم آن تصویرند. کاغذ رسیده دست نفر نهم یا دهم.

رنگم پریده بود. نمی خواستم ماجرا را بگویم. اصرار کردند و من بالاخره ماجرا را شرح دادم.

خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل (مدیر) را! خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: آقا دیگر از این شوخی ها نکن. ما را بد آزمایش کردی. این از خاطرات بزرگ زندگی من است. (۱)

ایشان گفته است: بعد از جریان دیدار با امام علی (علیه السلام)، کتابها را که باز می کردم، فکر می کردم

اینها را قبلاً خوانده ام و همه آنها به خاطر خلوص نیت و تهذیب نفس بوده است. (۲)

ص: ۱۳۵

۱- ره توشه راهیان نور، (ویژه ماه مبارک رمضان، ۱۴۱۹ق)، گروهی از نویسندگان، جلدوم، صص ۱۱۳ - ۱۱۵.

۲- نشریه مبلغان، ش ۱۷۳، مقاله علامه محمدتقی جعفری، مبلغ اندیشمند (۲)، عبدالکریم پاک نیا.

امروزه یکی از روش های رایج برای عرضه محصولات، تست کیفیت آن است. مثلاً شرکتها و برندهای معتبر و بزرگ خودروسازی، قبل از آنکه ماشین را وارد بازار کنند، ابتدا مراحل فنی و تست های متفاوتی از قبیل سرعت و استحکام آن را انجام می دهند، تا با خیالی آسوده به تبلیغ و معرفی آن پردازند و در اختیار مشتریان قرار دهند. البته این مقوله شاید چندان در ایران معنا و مفهومی نداشته باشد، زیرا کیفیت خودروها آن قدر بالا نیست که کار به این حرفها کشیده شود، به همین جهت برای این گونه محصولات (عموما وارداتی یا مونتاژی)، هر ساله رده بندی کیفی و مانند آن انجام می دهند.

در هر صورت، تست کیفیت محصول یکی از اتفاقیهای رایج است. خداوند متعال نیز محصولی به نام «آدم» را وارد بازار دنیا کرده است و از او تستها و امتحانهای زیادی می گیرد، تا ظرفیت و کیفیت او را بسنجد و سپس به همان تناسب، مسئولیت و نعمت به او بدهد.

یکی از این تست های مهم که در همه دوران زندگی و به طور خاص در دوران نوجوانی و جوانی از آدمها گرفته می شود، تست «کنترل جنسی» است که هر کس از این آزمون موفق بیرون آمد و لیاقت خود را اثبات کرد، مورد توجه و عنایت ویژه خداوند قرار گرفته است.

مثل چه کسی؟ کسی که به زیبایی مشهور است و یک سوره از قرآن هم به نام اوست؟

آفرین! حضرت یوسف (علیه السلام) که ماجرایش را همه می دانید و پس از آن ماجرای خاصی که برایش

اتفاق افتاد، خداوند علم تعبیر خواب و سپس مقامات دنیایی را به او عطا کرد.

یک سؤال:

شاید بگویید: او پیامبرزاده بود، ولی ما چی؟

جواب این است که درست است که او پیامبرزاده بود، ولی جوان که بود، شهوت و میل جنسی که داشت! البته چیزی در او وجود داشت که هر جوان دیگری هم داشته باشد، خداوند دست او را می گیرد؟ چه چیزی؟

تذکر: مبلغ گرامی پس از شنیدن نظرات دانش آموزان، حروف پراکنده زیر را روی تابلو نوشته و پس از همراهی و مشارکت مخاطبان در حدس جمله، بحث را ادامه می دهد.

احسنت! حضرت یوسف (علیه السلام) پ ب ن ا ا ی ب ر ک ی

چون خود یوسف (علیه السلام) «بنای بر پاکی» داشت، خدا هم او را یاری کرد؛ لذا وقتی زلیخا به او پیشنهاد بی عفتی داد، اولین جمله اش چه بود؟ اجازه بدهید از روی قرآن بخوانیم.

تذکر: مبلغ گرامی آیه ۲۳ سوره یوسف را از روی قرآن تلاوت می کند: «وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ».

یوسف گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ». پناه بر خدا!

یعنی او واقعاً دوست نداشت گناه کند و لذا وقتی موقعیت گناه برایش مهیا شد، به جای آنکه با شتاب و سرعت به سوی آن بدود، از خدا خواست که او را حفظ کند و از این آزمون سخت با موفقیت خارج سازد.

بنابراین، هر کس دیگری این چنین باشد و از خدا برای پاک ماندن کمک بخواهد، خدا هم او را یاری می کند، خواه یعقوب زاده و از نسل پیامبر باشد، یا از هر زاده و نسل دیگری!

این هم چند نمونه:

رجبعلی خیاط

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط یکی از بزرگان و عارفان معاصر به شمار می رود. داستان های گوناگونی از معنویت و بزرگی او نقل شده است و خداوند به برکت ترک گناه، چشم برزخی او را نیز باز نمود. باز شدن چشم برزخی او حکایتی شنیدنی دارد که وی بر اثر مخالفت با هوای نفس

و رهیدن از دام شهوت، مورد عنایت خاص الهی قرار می گیرد و شاید همین نقطه ی آغاز حرکت او به سوی کمال مطلق باشد. از خود آن بزرگوار در این باره نقل شده است: در ایام جوانی دختری رعنا و زیبا از بستگان، دلباخته ی من شد و سرانجام در خانه ای خلوت مرا به دام انداخت. با خود

ص: ۱۳۷

گفتم: رجبعلی! خدا می تواند تو را امتحان کند، بیا این بار تو خدا را امتحان کن!

سپس به خداوند عرض کردم: خدایا! این گناه را برای تو ترک می کنم، تو هم مرا برای خودت تربیت کن!

آن گاه به سرعت از دام گناه می گریزد و بی درنگ دیده ی برزخی او روشن می شود و آنچه دیگران نمی بینند و نمی شنوند، می بیند و می شنود. (۱)

داستان نوجوان پاک

یک نمونه ی واقعی از پسری نوجوان که همه ی وسایل گناه در اختیارش بود، ولی هنر به خرج داد و پاک بودن و دوستی خدا را با گناه عوض نکرد و کیفیت بالای خود بروز داد.

متن نامه این نوجوان که امیر نام دارد، چنین است: «من پسر ۱۷ساله هستم و در خانواده ای مرفه و ثروتمند زندگی می کنم. پدر و مادر من هر دو پزشک هستند و از صبح زود تا پاسی از شب را در خارج از منزل سپری می کنند. وقتی به خانه می آیند، از بس خسته و کوفته هستند، زود می خوابند. اصلاً در طول روز، یک از خود سؤال نمی کنند که پسرمان کجاست؟ حالا چه کار

می کند؟ با چه کسی رفت و آمد می کند؟ اما خوش بختانه، به حول و قوه ی الهی، من پسری نیستم که از این موقعیت ها سوء استفاده کنم و خودم را به منجلا ب فساد بکشانم.

البته این مشکل اصلی من نیست، چون من دیگر به این بی توجهی ها عادت کرده ام. از این که اصلاً به من کاری ندارند که کجا می روم و چه می پوشم و با که می گردم، تعجب نمی کنم، بلکه مشکل اصلی من از حدود یک سال پیش شروع شد. پدر و مادرم به دلیل اینکه من تنها بچه ی

خانواده هستم و وضع مادی شان هم خوب است، دخترخاله ام را که در خانواده ای متوسط زندگی

می کند، به فرزندی که چه عرض کنم، به سرپرستی قبول کردند. (البته لازم به تذکر است که دخترخاله ام هم سن خود من است).

ص: ۱۳۸

از آن تاریخ به بعد، مشکل من شروع شد و خانه ی آرام و ساکت ما، که در طول روز کسی جز من در آن زندگی نمی کرد، تبدیل به زندگی پسری شد که سعی در دور کردن هوای نفس دارد، با دختری که به مراتب از شیطان هم، پست تر و گنه کارتر و حرفه ای تر است. تنها کارهای

دخترخاله ام را در یک جمله خلاصه می کنم:

«درخواست از من برای انجام بزرگترین گناه کبیره». می دانم که حتماً منظور من را فهمیده اید و لازم به توضیحات اضافی نیست. همانطور که گفتم: پدر و مادرم حدود ۱۷ ساعت از روز را در بیرون از منزل به سر می برند، یعنی از ۶ صبح تا ۱۱ شب. من هم از ۷ صبح تا ۱ بعد از ظهر،

مشغول تحصیل هستم، یعنی حدود ۱۰ ساعت از روز را با دخترخاله ام در خانه تنها هستم.

همان طور که گفتم، دخترخاله ام مرا یک لحظه تنها نمی گذارد. دائماً در سرم فکر گناه می اندازد. بارها در طول روز از من درخواست گناه می کند. البته من پسری نیستم که تسلیم خواهش و حرف های او شوم، همیشه سعی می کنم خودم را از او دور کنم، ولی او مانند شیطانی

است که سر راه هر انسانی ظاهر می شود و او را در قعر جهنم پرتاب می کند. برای همین است که من از او احتراز می کنم، ولی او دست از سر من بر نمی دارد. تو را به خدا کمکم کنید. چه طور جواب این حرف های چرب و نرم او را بدهم.

من بعضی وقت ها فکر می کنم که او شیطانی است که از آسمان به زمین آمده است، تا تمام عبادات چندین ساله ی مرا دود و نابود کند... باور کنید که حتی بعضی وقت ها من را تهدید هم می کند... روزی هزار بار از خدا درخواست می کنم که مرا حفظ کند...»

البته فکر می کنم همه ی این بدبختی ها به خاطر این است که من یک مقدار زیبا هستم. فکر می کنم اگر این موهای طلایی و پوست روشن را نداشتم، حتماً این مشکل سرم نمی آمد. روزی هزار بار از خداوند درخواست می کنم که این زیبایی را از من بگیرد. دوست داشتم در خانواده ای فقیر زندگی می کردم و زشت ترین پسر روی زمین بودم، ولی گیر این دخترخاله ی شیطان صفت

نمی افتادم که نمی گذارد تا قبل از ازدواج پاک بمانم...

با تشکر برادران امیر... ۳/۹/۶۵- ساعت ۵/۳ بعد از ظهر

به راستی زندگی در چنین شرایطی، چه قدر ایمان نیاز دارد و انسان باید چه قدر از خودش هزینه کند، تا گرفتار نشود. اما امیر جوان، همانند یوسف پیامبر (علیه السلام) خود را حفظ کرد و خداوند هم بهترین پاداش را برای او در نظر گرفت و شهادت را به او عنایت کرد.

نامه ی دوم امیر، در آستانه ی اعزام به جبهه، چهار روز قبل از شهادتش در عملیات کربلای چهار نوشته شد و مدتی نه چندان طولانی، به دست مسؤولان مجله ی «زن روز» رسید که در آن چنین نوشته بود:

بسم ربّ الشهداء و الصدیقین

سلام. سلامی به گرمی آفتاب خوزستان و به لطافت نسیم بهاری، از این راه دور برای شما می فرستم. مدت هاست که منتظر نامه ی شما هستم، ولی تا حالا که عازم دانشگاه اصلی هستم، جوابی از شما دریافت نکرده ام. البته مطمئن هستم که شما نامه ام را جواب خواهید داد، ولی وقتی شما جواب بدهید، من امیدوارم که دیگر در این دنیای فانی نباشم. حدود یک هفته بعد از اینکه برای شما نامه ها نوشتم و گفتم خواهرخوانده ام من را ترغیب به گناه کبیره می کند، شبی در، در خیابان مرا دید. به من گفت: «امیر! برو به دانشگاه خواب دیدم که

مردی با کت و شلوار سبز اصلی، وقت را تلف نکن.»

من این خواب را از روحانی مسجدمان سؤال کردم و ایشان گفتند که دانشگاه اصلی، یعنی جبهه.

من از اینکه خدا دست مرا گرفته و راهی به سوی من گشوده است، خوشحال شدم، حال عازم جبهه ی نور علیه تاریکی هستم... با توجه به خوابی که دیده بودم، تصمیم گرفتم که خودم را به صف عاشقان حقیقی خدا پیوند بزنم و از این دام شیطانی که جلوی پایم قرار دارد، خلاصی پیدا کنم.

من می روم، اما بگذار این دختر فاسد بماند. من فقط خوشحالم که عازم جبهه هستم. هیچ گناه کبیره ای ندارم. برای گناهان ریز و درشت دیگر هم از خداوند طلب مغفرت می کنم. من می روم، ولی بگذار پدر و مادرم که هر دو دکتر هستند و ادعای تمدن می کنند، بمانند و به افکار

غریزه ی خود ادامه دهند. اما امیدوارم که هر دو به زودی از خواب غفلت بیدار شوند.

من تا حالا به جبهه نرفته ام و نمی دانم حال و هوای آنجا چگونه است، ولی امیدوارم که خداوند، ما بندگان سراپا تقصیر را هم مورد لطفش قرار دهد و از شربت غرور انگیز و مست کننده ی شهادت به ما هم بنوشاند. این تنها آرزوی من است...

قلبم با شنیدن کلمه ی شهادت تندتر می زند و عطش پایان ناپذیری در رسیدن به این کمال، در وجودم شعله می کشد. همان طور که گفتم، اگر خداوند مرا پذیرفت و شهید شدم، این نامه را از طرف رییس دبیرستان برایتان می فرستم... امیدوارم برنگردم، چون آن وقت همان آتش و همان کاسه است.

در پایان آرزو می کنم که انسان های خفته، مخصوصاً پدر و مادر و خواهرخوانده ام، از خواب غفلت بیدار شوند و رو به سوی اسلام بیاورند. عرض دیگری نیست. خدا حافظ و التماس دعا

والسلام علی عبادالله الصالحین. برادرتان: امیر ۱/ ۱۰/ ۶۵(۱)

یادآوری: مبلغ گرامی می تواند برای جذابیت بیشتر و همراهی مخاطبان دانش آموز، متن نامه را برای آنان بخواند.

پیامهای کاربردی

بی شک، از این نوع امتحان کیفیت و ظرفیت برای همه اتفاق خواهد افتاد و انسان -به ویژه نوجوانان و جوانان- می توانند از این تست لیاقت و کیفیت، با سرافرازی و موفقیت خارج شوند.

یک نمونه از این کنترل ها، کنترل شهوت در فضاهای مجازی و شبکه های اجتماعی است که امروزه به وفور و آسانی در اختیار است و می تواند تست و البته فرصت خوبی برای همه باشد.

دوستی با جنس مخالف هم از زمینه هایی است که با دوری از آن می توان به این پاکی دست

ص: ۱۴۱

۱- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، با عنوان نامه نگاری های یک شهید ۱۷ ساله. البته برخی نام وی را امین ذکر کرده اند؛ رجوع کنید به: نشریه ی موعود جوان، اسفند ۱۳۸۰، شماره ۲۰، با اندکی تصرف.

یافت و کیفیت معنوی خود را به خدا اثبات کرد. در این صورت خدا چنین نوجوان و جوان پاک و بااراده ای را دوست خواهد داشت و به داشتن چنین بنده ای مباحث خواهد کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيَّيَّ الْحَلِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ؛ خداوند، انسان با حیای صبوری را که عفت و رزق را پیشه ی خود گردانیده است، دوست دارد».(۱)

پاداش ویژه دیگری که خداوند برای این چنین افرادی در نظر گرفته است این است که در زمره اولین افراد، وارد بهشت خواهند شد؛ همانگونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ شَهِيدٌ... وَ رَجُلٌ عَفِيفٌ مُتَعَفِّفٌ ذُو عِبَادَةٍ؛ اولین کسی که وارد بهشت

می شود شهید، ... و فرد پاکدامن و اهل عبادت است».(۲)

آری!

شهید و فرد پاکدامن؛ اولین وارد شوندگان به بهشت هستند؛ یعنی این دو با هم وارد بهشت می شوند؛ او از جان شیرین گذشته و این از شهوت و لذت شیطانی. طوبی لهم و حسن مآب.

دعا و نیایش

خدایا!

ما را جزء پاکان قرار بده!

عزم و اراده ما را در مقابله با شهوات و ناپاکی ها، استوار و مستحکم بگردان!

ما در دل کندن از گناه و همنشینی و رفاقت با ناپاکان، یاری کن!

عاقبت ما را ختم به سعادت و شهادت بگردان.

آمین

ص: ۱۴۲

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۳.

اشاره

ایشان می گوید: من از همان اوایل طلبگی، وقتی ایرانیهای غرب رفته را می دیدم که چگونه خودباخته شده و همه سرمایه های علمی و معنوی و تمدن عظیم اسلامی را نادیده می گیرند، به فکر افتادم تا دانشمندان غربی را بشناسم و افکارشان را بدانم و برتری معارف اسلام و اهل بیت (علیهم السّلام) را به آنان ثابت کنم که الحمد لله این کار انجام شد. (۱) در طول ۲۵ سال که در تهران

هستم- با حدود صد نفر از دانشمندان بزرگ دنیا مذاکره و مصاحبه داشته ام. (۲) از جمله بحث و گفتگو با شخصیت‌های بین المللی دانشگاهی، همانند: برتراند راسل، روزه گارودی، پروفیسور عبد السلام و پروفیسور روزنتال.

متأثر شدن دکتر حسابی

در یکی از این جلسه ها دکتر حسابی توضیحاتی دربارهٔ نظریهٔ خود و ملاقاتش با انیشتین داد و گفت: هر ذره ای که در نظر گرفته شود، مثل الکترونها یا پروتونها، دامنهٔ موجودیتش تا کهکشانشانها نیز کشانده شده است و برای شناسایی دقیق آن باید اجزای دیگر عالم را نیز در نظر

ص: ۱۴۳

۱- کیهان فرهنگی، ش ۱۴۷، آبان ۱۳۷۷، ص ۷.

۲- مجله حوزه، ش ۱۹، اردیبهشت ۱۳۶۶ ش.

گرفت. استاد جعفری گفت: «شیخ محمود شبستری» مطلبی گفته است که شبیه به نظریه شماس است:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر جزیی به جای خویش نیکوست

اگر یک ذره را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سراپای

استاد حسابی که بیشتر اهل سکوت بود و بسیار کم حرف می زد، با وجد و هیجان بلند شد و فریاد زد: شبستر کجاست؟ شبستری کیست؟! استاد جعفری با احترام پاسخ داد: شبستر یکی از شهرهای نزدیک تبریز و شیخ محمود شبستری از عرفای بزرگ قرن هشتم است. دکتر حسابی که شور و نشاط بیشتری یافته بود، خودکاری آورد و از استاد جعفری خواست که دوباره اشعار

شبستری را بگوید تا یادداشت کند و در اولین فرصت آن را در کتاب «گلشن راز» بیابد. (۱)

البته این نظریه شاخه ای از «برهان نظم» است که دلیل مهمی برای توحید ربوبی است، و در آیات متعددی به آن اشاره شده است. (۲)

عنايات اهل بيت (عليهم السلام)

ایشان می گوید: «عده ای از جامعه شناسان برتر دنیا در دانمارک جمع شده بودند تا پیرامون موضوع مهمی به بحث و تبادل نظر پردازند. موضوع این بود: «ارزش واقعی انسان به چیست؟»

برای سنجش ارزش خیلی از موجودات، معیار خاصی داریم. مثلاً معیار ارزش طلا به وزن و عیار آن است. معیار ارزش بنزین به مقدار و کیفیت آن است. معیار ارزش پول، پشتوانه آن است؛

اما معیار ارزش انسانها در چیست؟ هر کدام از جامعه شناسان صحبت‌هایی داشتند و معیارهای

خاصی را ارائه دادند.

ص: ۱۴۴

۱- فیلسوف شرق، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ اول، ۱۳۷۸ ش، صص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ آفاق مرزبانی، ص ۴۹.

۲- نک: آیه ۱۶۴ سوره بقره: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...».

بعد وقتی نوبت به بنده رسید، گفتم: اگر می خواهید بدانید یک انسان چقدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می ورزد. کسی که عشقش یک ساختمان دو طبقه است، در واقع ارزشش به مقدار همان ساختمان است. کسی که عشقش ماشین است، ارزشش به همان میزان است؛ اما کسی که عشقش خدای متعال است، ارزشش به اندازهٔ معیارهای الهی است.

من این مطلب را گفتم و پایین آمدم. وقتی جامعه شناسان صحبت‌های مرا شنیدند، برای چند دقیقه روی پای خود ایستادند و کف زدند. وقتی تشویق آنها تمام شد، من دوباره بلند شدم و گفتم: عزیزان! این کلام از من نبود؛ بلکه از شخصی به نام علی (علیه السلام) است. آن حضرت در «نهج البلاغه» می فرماید: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»^(۱) ارزش هر انسانی به اندازهٔ چیزی است که آن را دوست می دارد.

وقتی این کلام را گفتم، دوباره احترام به وجود مقدس امیر المؤمنین، علی (علیه السلام) از جا بلند شدند و چند بار نام آن حضرت را بر زبان جاری کردند.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر

دو: داستانی از پاکان

داماد شاه عباس

نقل شده است: شبی در قصر شاه عباس کبیر نزاعی زنانه روی داد و بین یکی از زنان شاه و دخترش کدورتی پیدا شد؛ از این رو دختر شاه عباس قهر کرد و مخفیانه از حرم سرا بیرون رفت.

پشت حرم سرا مدرسه علمیه ای بود که طلبه ها در آن درس می خواندند. (۲)

وقتی دختر شاه از قصر خارج شد وارد آن مدرسه شد و به اتاق یکی از طلاب به نام محمد

ص: ۱۴۵

۱- نهج البلاغه، حکمت ۸۱.

۲- نک: نشریه مبلغان، ش ۱۷۳، مقاله علامه محمدتقی جعفری، مبلغ اندیشمند.

باقر (میر داماد) رفت.

محمد باقر طبق معمول شام مختصری تهیه کرده و رختخواب خود را روی حصیری گوشه اتاق پهن نموده بود و در برابر شمعی مشغول مطالعه بود.

همین که دختر وارد اتاق شد در را بست و با انگشت به محمد باقر اشاره کرد که ساکت باش!

طلبه جوان که بدون مقدمه چنان دختری با هیبت شاهزادگی وارد اتاقش شده بود در بهت و حیرت فرو رفت و نتوانست چیزی بگوید.

وقتی دختر شاه نشست، رو به آن طلبه جوان کرد و گفت: آیا چیزی برای خوردن داری؟

محمد باقر گفت: شام مختصری تهیه کرده ام و فوراً آن را جلوی دختر گذاشت و خود مشغول مطالعه شد. وقتی دختر شام را خورد به محمد باقر رو کرد و گفت: رختخوابت کجا است؟

محمد باقر گفت: آماده است و به همان جایی که رختخوابش بود اشاره کرد.

دختر گفت: ای جوان! نباید کسی را از آمدن من با خبر نمایی، بعد به سوی رختخواب رفت و در آنجا به استراحت پرداخت.

از آن طرف وقتی به شاه خبر دادند که شاهزاده خانم از حرم سرا خارج شده است، دستور داد

مأموران تمام شهر را بگردند و دختر را پیدا کنند، مبادا دختر جای نامناسبی برود و برای او حادثه ناگواری اتفاق بیفتد.

مأموران شاه هرچه جستجو کردند خبری از شاهزاده خانم به دست نیاوردند و فکرش را هم نمی کردند که شاید دختری حیره طلبه ای رفته باشد.

هنگام صبح دختر از خواب برخاست و از اتاق بیرون آمد، در این هنگام مأموران، شاهزاده و آن طلبه جوان را به حضور شاه بردند و گزارش دادند که شاهزاده خانم دیشب تا صبح در اتاق این طلبه بوده است.

شاه از شنیدن این حرف بسیار خشمگین شد و خطاب به محمد باقر گفت: چرا شاهزاده خانم را دیشب در اتاق نگه داشتی و به ما خبر ندادی؟

محمد باقر گفت: قربان! او مرا تهدید کرده بود که نباید به کسی خبر دهم.

شاه دستور داد دختر را معاینه پزشکی کردند، وقتی متوجه شدند به او تجاوز نشده و سالم است، رو به طلبه جوان کرد و گفت: چطور توانستی از دختری که خود به اتاق تو آمده و در رختخواب خوابیده چشم بیوشی؟ مگر تو شهوت نداری؟

در این هنگام محمد باقر ده انگشت خود را به شاه نشان داد، او دید که تمام انگشتانش سوخته است.

پرسید: چرا انگشتانت سوخته است؟

گفت: وقتی شاهزاده خانم در رختخوابم خوابید، شیطان و نفس اماره وسوسه ام کرد که چنین فرصتی کمتر به دست می آید!

اما هر دفعه که شیطان مرا وسوسه می کرد و شهوت من به جوش می آمد یکی از انگشتانم را روی شعله شمع می گرفتم تا طعم عذاب جهنم را بچشم و به بی عفتی دست نزدم.

شاه عباس که از پرهیزگاری این جوان خوشش آمده بود دستور داد تا همان دختر را به عقد او در آورند و به او لقب میر داماد داد و همیشه او را گرامی و محترم داشت. (۱)

ص: ۱۴۷

۱- نک: دانستنی های تاریخی، ص ۸، محمد جواد اهری.

بهاه ارتباط

تذکر: ایجاد ارتباط اولیه با مخاطب و گریز به بحث اصلی در قالب داستان گویی توسط مبلغ محترم در ابتدای جلسه انجام می شود.

روزی حضرت موسی (علیه السلام) در ضمن مناجات به پروردگار عرض کرد: خدایا می خواهم همنشینی را که در بهشت دارم، بینم که چگونه شخصی است!

جبرئیل بر او نازل شد و گفت: یا موسی! قصابی که در فلان محل است، همنشین تو است.

حضرت موسی درب دکان قصاب آمد، دید جوانی معمولی است که مشغول قصابی و گوشت فروختن است. شب که شد جوان مقداری گوشت برداشت و به سوی منزل رفت، حضرت به دنبال او رفت تا به منزل رسید. به جوان گفت: مهمان نمی خواهی؟

گفت: بفرمایید، موسی را به درون خانه برد. حضرت دید جوان غذایی تهیه نمود، آنگاه زنبیلی از طبقه بالا آورد، پیرزنی کهنسال را از درون زنبیل بیرون آورد و او را شستشو داد، غذا را با دست خود به او خوراند.

موقعی که خواست زنبیل را به جای اول بیاویزد، پیرزن کلماتی را گفت که مفهوم نبود؛ بعد

جوان برای حضرت موسی غذا آورد و خوردند.

آن حضرت سؤال کرد، حکایت تو با این پیرزن چگونه است؟ عرض کرد: این پیرزن مادر من است، چون وضع مادی ام خوب نیست کنیزی برایش بخرم، خودم او را خدمت می کنم، پرسید:

آن کلماتی که به زبان جاری کرد چه بود؟ گفت: هر وقت او را شستشو می دهم و غذا به او می خورانم می گوید: «عَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَ جَعَلَكَ جَلِيسَ مُوسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي قُبَّتِهِ وَ دَرَجَتِهِ ؛ خدا تو را ببخشد و همنشین و هم درجه حضرت موسی در بهشت گردی.

حضرت موسی فرمود: ای جوان بشارت می دهم به تو که خداوند دعای مادرت را مستجاب کرده، جبرئیل به من خبر داد در بهشت تو همنشین من هستی. (۱)

تبیین متن و محتوا

اشاره

شخصیت و درجه ایمان انسان وابسته به رفتارهای مثبت و منفی او تعیین می شود و قابل ارتقا یا تنزل است، تا حدی که می تواند همنشین و همراه پیامبران و امامان شود.

تذکر: مبلغ گرامی همزمان با توضیحات، شکل یک نردبان را روی تابلو ترسیم می کند.

مثل نردبان و آسانسوری در ده طبقه که می تواند شما را بالا بکشد یا به طبقات منفی برساند و حتی با سقوط آسانسور یا نردبان، جان معنوی خود را دچار آسیب جدی و حتی مرگ نماید.

این ازدیاد درجه اگر در ناحیه خوبی و کارهای مثبت باشد، می شود درجه و اگر در ناحیه گناه و ناپاکی باشد، می شود درکات. (۲)

ص: ۱۵۰

۱- نک: پند تاریخ، ص ۶۹؛ صداقت، سید علی اکبر، یکصد موضوع پانصد داستان، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲- به تعبیر قرآن کریم: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ؛ البته منافقان را در جهنم پست ترین جایگاه است و (در دو عالم) هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت». سوره نساء، آیه ۱۴۵.

به خاطر همین است که پدر یا مادر وقتی از دست بچه عصبانی و کلافه شوند و به آنها گفته شود ممکن است بچه بیفتد و سقوط کند، جواب می دهند: به درک!

ایمان هم مانند نردبان و آسانسوری است که می تواند انسان را بالا بکشد و پله های پیشرفت مادی و معنوی و درجات کمال را یکی پس از دیگری طی کرده و خود را به اوج و تعالی برساند. (۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرمودند: «إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ يُصِيءُ عَدُوٌّ مِنْهُ مِرْقَاهَ بَعِيدَ الْمِرْقَاهِ...؛ ایمان همچون نردبانی است که ده پله دارد و پله ها یکی پس از دیگری پیموده می شود.» (۲)

درجات متفاوت مؤمنان

این سخن معنای دیگری هم دارد و آن اینکه اهل ایمان، در درجات مختلفی از ایمان قرار دارند که خداوند متعال به فراخور حال هر فرد و بنا بر کردار و اخلاقش، به او درجه ای از درجات ایمان را عطا می کند و البته می تواند آن را افزایش دهد و به رتبه و درجه بالاتری برساند: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى؛ و خداوند کسانی را که هدایت یافته اند، بر هدایتشان می افزاید.»

(۳)

ص: ۱۵۱

۱- «وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى». سورة طه، آیه ۷۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۴.

۳- سوره مریم، آیه ۷۶.

راههای ارتقای درجه

یادآوری: مبلغ محترم می تواند از طریق کارتها، تیتراها را به تدریج و با همکاری دانش آموزان کشف و پس از آن توضیحات کوتاهی درباره موضوع ارائه نماید.

احسان به والدین

یکی از راههای ارتقای درجه معنوی، احترام و احسان به والدین است. برخورد مناسب و مهربانانه با والدین از چنان قدرت تأثیرگذاری برخوردار است که هم درجه معنوی انسان را بالا می برد و هم درجه دنیایی او را.

درجه مثبت

مقام معظم رهبری (حفظه الله) می فرمایند: بنده اگر در زندگی خود در هر زمینه ای توفیقاتی داشته ام، وقتی محاسبه می کنم به نظرم می رسد که این توفیقات، باید از یک کار نیکی که من نسبت به والدینم کرده ام، باشد.

پدرم در سنین پیری - تقریباً بیست و چند سال قبل از فوتش - که مردی هفتاد ساله بود، به بیماری آب چشم که چشم انسان نابینا می شود، دچار شد.

بنده آن وقت در قم بودم. تدریجاً در نامه هایی که ایشان برای ما می نوشت، مشخص شد که ایشان چشمش درست نمی بیند. من به مشهد آمدم و دیدم که چشم ایشان محتاج دکتر است.

قدری به دکتر مراجعه کردم و بعد برای ادامه تحصیل به قم برگشتم.

دوباره ایام تعطیلی مدارس شد و من مجدداً به مشهد رفتم و کمی به ایشان رسیدگی کردم و دوباره برای ادامه تحصیلات به قم برگشتم.

چون معالجه در مشهد جواب نمی داد، مجبور شدم در سال ۴۳ ایشان را به تهران بیاورم.

امیدوار بودم که دکترهای تهران، چشم ایشان را خوب خواهند کرد، ولی پس از مراجعه به چند

دکتر، آنها نیز ما را مأیوس کردند و گفتند: هر دو چشم ایشان معیوب شده و قابل معالجه و اصلاح نیست. در آن زمان چشمشان مطلقاً نمی دید و باید دستشان را می گرفتیم و راه می بردیم.

لذا برای من غصه شده بود، اگر پدر را رها کنم و به قم می آمدم، ایشان مجبور بود گوشه ای در خانه بنشیند و قادر به مطالعه و معاشرت و هیچ کاری نبود و این برای من خیلی سخت بود.

از طرف دیگر اگر می خواستم ایشان را همراهی کنم و از قم دست بردارم، این هم برای من غیر قابل تحمل بود؛ زیرا با قم انس گرفته بودم و تصمیم گرفته بودم تا آخر عمر در قم بمانم و از قم خارج نشوم.

بر سر یک دو راهی گیر کرده بودم. یک روز خیلی ناراحت بودم و شدیداً در حال تردید و نگرانی و اضطراب به سر می بردم. البته تصمیم من بیشتر این بود که ایشان را به مشهد ببرم و در آنجا بگذارم و به قم برگردم. اما چون برایم خیلی سخت و ناگوار بود به سراغ یکی از دوستانم

رفتم. مرد اهل معنا و آدم بامعرفتی بود.

دیدم دلم خیلی تنگ شده، تلفن کردم و گفتم: شما وقت دارید که پیش شما بیایم؟ گفت: بله!

عصر تابستانی بود که به منزل ایشان رفتم و قضیه را گفتم. او یک تأمل مختصری کرد و گفت:

شما بیا یک کاری بکن و برای خدا از قم دست بکش و برو در مشهد بمان، خدا دنیا و آخرت تو را می تواند از قم به مشهد منتقل کند.

من یک تأملی کردم و دیدم عجب حرفی است. انسان می تواند با خدا معامله کند.

دیدم حرف خوبی است و برای خاطر خدا، پدر را به مشهد می برم و پهلوی ایشان می مانم.

خدای متعال هم اگر اراده کرد می تواند دنیا و آخرت مرا از قم به مشهد بیاورد.

به مشهد رفتم و خدای متعال توفیقات زیادی به ما داد. اگر بنده در زندگی خود توفیقی داشتم، اعتقاد این است که ناشی از همان نیکی به پدر و مادرم بوده است. (۱)

ص: ۱۵۳

در نقطه مقابل، بی اعتنایی و بی احترامی به والدین می تواند انسان را به درکات جهنم و بدبختی های بسیار در دنیا مبتلا سازد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «پیرمردی گریه کنان دست پسرش را گرفته، نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (در مدینه آورد و به ایشان گفت: ای رسول خدا! این پسر من است که در کوچکی او را غذا داده ام و با عزت و احترام بزرگ کرده ام و تمام خواسته هایش را برآورده ام و با مال و ثروتم به او کمک کرده ام تا اینکه قوی، ثروتمند و غنی گردیده و من در راه پرورش وی به ضعف و پیری رسیده ام که مشاهده می فرمایید!

در مقابل این همه زحمت، این پسر به من هیچ گونه کمک مالی نمی کند!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رو به جوان کرد و فرمود: چه می گویی؟

جوان گفت: من مالی بیشتر از خرج و مخارج خود و عیالم ندارم تا به او کمک کنم. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به پیرمرد فرمود: چه می گویی؟

گفت: دروغ می گوید. انبارهایی پر از گندم، جو، خرما، کشمش و کیسه های زیادی پر از طلا و نقره دارد.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به پسر فرمود: جوابت چیست؟

پسر گفت: ذره ای از آن چیزهایی را که او ادعا کند، ندارم.

می

در اینجا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ يَا فَتَى! وَأَحْسِنُ إِلَى وَالِدِكَ الْمُحْسِنِ إِلَيْكَ يُحْسِنِ اللَّهُ

إِلَيْكَ؛ از خدا بترس ای جوان! و نسبت به پدر مهربانت که این همه به تو نیکی و احسان کرده، نیکی و احسان کن، تا خدا نیز به تو احسان کند!» (۱)

جوان گفت: من چیزی ندارم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: ما خرج این ماه پدرت را می دهیم؛ اما از ماه بعد خودت خرجش را بده. سپس به اسامه فرمود: به این پیرمرد صد درهم برای خرج یک

ص: ۱۵۴

۱- بحار الأنوار، مؤسسه الطبع و النشر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق، ج ۱۷، ص ۲۷۱، باب ۲. تحریر الوسیله، سید روح الله موسوی خمینی، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم، اول، ج ۲، ص ۳۲۱.

ماه خود و خانواده اش عطا کن، اسامه نیز داد.

بعد از یک ماه، پیرمرد بار دیگر همراه پسرش خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمدند و باز پسر گفت: چیزی ندارم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: تو ثروت زیادی داری؛ ولی امروز را به شب می رسانی، در حالی که فقیر و ذلیل شده ای، به طوری که از پدرت فقیرتر خواهی شد و چیزی در بساطت نخواهد ماند.

پسر برگشت و رفت. پس ناگهان دید همسایه های انبارهایش جمع شده اند و می گویند:

انبارهایت را هر چه زودتر خالی کن که از بوی گندش بسیار ناراحتیم. سپس به سراغ انبارهایش رفت و با کمال تعجب دید که تمام گندمها، جوها، خرماها و کشمشها گندیده اند و تباه گشته اند.

همسایه ها او را تحت فشار قرار دادند تا هر چه زودتر آنها را خالی کند.

جوان نیز کارگران بسیاری را با مزد زیاد اجیر کرد و تمام کالاهای فاسد شده را به منطقه ای دور از شهر منتقل کرد. به دنبال آن، جوان سراغ کیسه های طلا و نقره رفت تا مزد کارگران را بدهد؛ اما ناگهان دید تمام آنها مسخ شده و به سنگ بی ارزش تبدیل شده اند. وقتی کارگران چنین دیدند، دامنش را رها نکردند، تا اینکه مجبور شد تمام خانه و لوازمش را از قبیل فرش، لباس و...

فروخت و مزد کارگران را پرداخت و از آن همه دارایی، چیزی برایش باقی نماند و محتاج و فقیر گشت. پس از اندک زمانی بر اثر ناراحتی های روحی و فکری لاغر و مریض شد.

بعد از این حادثه، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: ای کسانی که عاق پدر و مادرانتان هستید! از این

پیشامد عبرت بگیرید و بدانید همان طور که در دنیا اموال شما تباه گشت، عوض آنچه از درجات، که در بهشت برایش فراهم بود، در کاتی در دوزخ برای او مقرر گردید». (۱)

خلوت های معنوی

یکی دیگر از برترین راهکارهای ارتقای درجه، افزایش معنویت و انس و ارتباط بیشتر با خداوند است، از طریق:

خواندن نماز به ویژه به جماعت و در مسجد و بقاع متبرکه

ص: ۱۵۵

شرکت و حضور در مجالس و محافل معنوی مساجد و هیئتها توجه و اهمیت دادن به نقش و تأثیر ویژه خواندن نماز شب و خلوت با خدا در دل شب قرائت قرآن به صورت منظم و همراه با تدبیر به فرموده امام صادق (علیه السلام):

«فَبِأَنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَيَقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ اقْرَأْ وَارْقُ؛ به درستی که درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است، پس به قاری گفته می شود بخوان و بالا برو». (۱)

نسیم های معنوی

یکی از بهترین فرصتها برای ارتقای درجه معنوی، بهره مند شدن از فرصت طلایی ماه مبارک رمضان و دیگر ماهها، روزها و شبهای گرانقدری است که خداوند در اختیار ما قرار داده (۲) تا خودمان را بالا بکشیم و رتبه و درجه ایمان خود را افزایش دهیم.

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) در خطبه شعبانیه، ماه مبارک رمضان را چنین توصیف می کند: «هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسِكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نُؤْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ؛ ماه رمضان ماهی است که شما به ضیافت الهی دعوت شده اید و در ردیف افرادی قرار گرفته اید که مورد تکریم خداوند هستند.

نفسهایتان در آن تسبیح و خواب شما در آن عبادت و اعمالتان در آن مورد پذیرش و دعایتان در آن مستجاب است». (۳)

تذکر: مبلغ محترم به تناسب زمان و ظرفیت مخاطبان، برخی موارد دیگر را در قالب کارت

ص: ۱۵۶

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد قدرشناسی فضاها و زمان های خاص چنین فرمود: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ لَعَلَّهُ أَنْ يُصَيِّبَكُمْ نَفْحَةً مِنْهَا فَلَا تَشْقَوْنَ بَعْدَهَا أَبَدًا؛ همانا پروردگار شما را در طول عمرتان نسیم هایی است، پس -خویشترن را در معرض آن قرار دهید، باشد که نسیمی از آن نفعات به شما برسد و زان پس هرگز گمراه نشده و به شقاوت نیفتید». میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۰۰۷.

۳- الامالی، صدوق، ص ۹۳.

اشاره می کند؛ مواردی مانند انجام واجبات الهی و ترک ناپیدها و گناهان، عبادت و بندگی، انس و مداومت بر اذکار و ادعیه، حضور در بقاع متبرکه و حریمهای امامان و امامزادگان، انتخاب دوستان معنوی و اهل ایمان، دستگیری از نیازمندان، اقتدا به اهل بیت (علیهم السّلام) و ...

پیام مناسبتی

شیعه بودن، خیلی شأن و شخصیت ویژه ای است. شیعه گرانقیمت و والا مرتبه است؛ دارای درجات متعالی و امتیازات خاص است؛ شیعه، بهترین مردم است؛ (۱) آن قدر خوب که بهشتشان

تضمینی است، فقط باید برای رسیدن به درجات بالاتر آن کمر همت ببندند. به فرموده خاتم رسولان (صلی الله علیه و آله و سلّم)، هر کس شیعه امیرالمؤمنین (علیه السّلام) باشد، جایگاهش بهشت است؛

تنها نکته قابل تأمل اینکه باید با استفاده از این فرصت ناب، برای رسیدن به درجات والای آن تلاش کند و سعی کند خود را به بالاترین مراتب بهشت برساند.

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلّم) در سفارش خود به شیعیان، امر کرده اند که آنان باید برای رسیدن به مقامات و درجات بالاتر بهشت تلاش کنند و مسابقه دهند:

«مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ فَإِنَّ الْجَنَّةَ لَنْ تَفُوتَكُمْ وَإِنْ أَبْطَأَتْ بِهَا عَنْكُمْ قَبَائِحُ أَعْمَالِكُمْ فَتَنَافَسُوا فِي دَرَجَاتِهَا؛ ای گروه شیعیان! از

خداوند پروا کنید، بهشت از دست شما نمی رود، اگر چه گناهان شما موجب شود که شما از ورود در آن تأخیر داشته باشید، پس برای به دست آوردن درجات بهشت با هم مسابقه دهید». (۲)

دعا و نیایش

خداوند!

ص: ۱۵۷

۱- بعد از نزول آیه ۷ سوره بینه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) خطاب به علی (علیه السّلام) - کرده و فرمود: «مقصود از آیه، تو و شیعیان تو هستید که روز قیامت رستگار خواهید بود».

الصواعق المحرقة، ص ۹۶؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹ و جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴.

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۷۸.

ما را در درجات عالی بهشت ساکن کن!

ما را در بالاترین درجات با خوبان و برگزیدگان خودت همنشین کن!

ما را در راه کسب فضائل و ارتقای درجه ایمان و معنویت یاری کن!

ما را از گناهان و معاصی دور کن!

ما را قدردان زحمات پدر و مادر قرار بده.

آمین

ص: ۱۵۸

درجات بهشت و درجات جهنم

اگرچه در قرآن کریم و روایات اسلامی دربارهٔ اسامی طبقات و درجات بهشت تصریحی نشده است، ولی از آموزه های دینی به دست می آید که بهشت و جهنم مراتب و طبقاتی دارد و هر کس به اندازه درجه اش و به اندازه عملش در این دنیا، بهشتی یا جهنمی می شود.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ۸۵ نهج البلاغه درباره بهشت می فرماید: «دَرَجَاتٌ مُتَفَاوِصَاتٌ وَ مَنَازِلٌ مُتَفَاوِصَاتٌ

لَمَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهُمْ أَوْ لَمَا يَطْعَنُ مُقِيمُهُمْ أَوْ لَمَا يَهْرَمُ خَالِدُهُمْ أَوْ لَمَا يَبْيَأُسُ سَاكِنُهَا؛ بهشت دارای درجات گوناگون و متفاوتی است که بر یکدیگر برتری دارد و دارای منزلهایی است که از

هم امتیاز دارد. آسایش و خوشی در آن زائل نمی گردد. مقیم در آن کوچ نمی کند و از آنجا بیرون نخواهد شد و جاوید در آن پیر نمی شود، و ساکن در آن فقیر نمی گردد».

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ا تَقُولُوا جَنَّةً وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ؛ نگوید یک بهشت است، خدای تعالی فرموده، درجاتی هست بعضی از آن برتر از بعضی دیگر است. (بر روی هم درجاتی است)».^(۱)

امام زین العابدین (علیه السلام) نیز فرمودند: عَلَيْكَ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَ جَعَلَ دَرَجَاتِهَا عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَالَ لَهُ: إِقْرَأْ وَ ارْزُقْ وَ مَنْ دَخَلَ مِنْهُمْ الْجَنَّةَ لَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ أَعْلَى

ص: ۱۵۹

دَرَجَةٌ مِنْهُ مِثْلَ خَلَاةِ النَّبِيِّ وَالصَّادِقِينَ؛ بر تو باد به قرآن (خواندن)، همانا خدای تعالی بهشت را خلق فرمود و درجاتش را به اندازه آیات قرآن قرار داد، پس کسی که قرآن را خواند به او گفته می شود: بخوان و بالا- برو و کسانی هستند از آنهایی (مؤمنین قرآن خوان) که داخل بهشت می شوند. درجه ای بالاتر از آن نیست مگر برای انبیاء و صدیقان». (۱)

در برخی از روایات نیز آمده است: «فاصله هر درجه ای از درجه دیگر پانصد سال راه است». (۲) و در برخی دیگر، سخن از «فاصله بین زمین و آسمان است». (۳) پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همچنین فرمودند: «إن أهل الجنة لیتراءون أهل الغرف فی الجنة كما تراءون الكواكب فی السماء؛ اهل بهشت صاحبان غرفه های بالا را چنان می بینند که شما ستارگان آسمان را

می بینید». (۴)

دربار طبقات جهنم نیز حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «جهنم طبقاتی دارد با نام های: ۱. جهنم (از همه پایین تر) ۲. لظی (طبقه بالای جهنم)

۳. حطمه (بالای لظی) ۴. سقر (بالای حطمه) ۵.

جحیم (بالای سقر) ۶. سعیر (فوق جحیم) ۷. هاویه (بالاترین طبقه و طبقه روی سعیر) ولی در برخی از روایات اسلامی پایین ترین طبقه «هاویه» و بالاترین طبقه آن «جهنم» بیان شده است. (۵)

درجات ایمان

امام صادق (علیه السلام): «إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ، يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةٌ بَعْدَ مَرْقَاةٍ، فَلَا يَقُولَنَّ

ص: ۱۶۰

-
- ۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۳۳.
 - ۲- پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): «الْجَنَّةُ مِائَةٌ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ مَسِيرَةٌ خَمْسُمِائَةِ عَامٍ». نهج الفصاحه، ص ۱۴۷، چاپ پرهیزکار، قم، چ اول، ۱۳۸۵.
 - ۳- پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): «مِائَةٌ دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ، مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». همان مدرک.
 - ۴- نهج الفصاحه، پیشین، ص ۱۴۶.
 - ۵- نک: کافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

صاحبُ الاثنینِ لِصاحبِ الواحدِ : لَسْتَ عَلَى شَيْءٍ. حَتَّى يَنْتَهَى إِلَى الْعَاشِرِ. فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ. و
إِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بَدْرَجِهِ فَارْفَعْهُ إِلَيْكَ بِرِفْقٍ. و لا- تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لا- يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ. فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ
جِزَاءٌ؛ إِيْمَانٌ مَانِدٌ نَرْدَبَانِي اسْتِ كِه دِه پِلِه دَارِد و پِلِه های آن یکی پس از دیگری پیموده می شود . پس کسی که در پله دوم
است نباید به آن که در پله اول است بگوید تو چیزی نیستی تا برسد به آن که در پله دهم است (او هم نباید به پایین تر خود
چنین سخنی بگوید).

آن را که در پله پایین تر از تو قرار دارد نینداز که بالاتر از تو نیز تو را می اندازد. اگر دیدی کسی یک پله از تو پایین تر است
با مهربانی و ملامت او را به طرف خود بالا کشان و فراتر از توانش باری به دوش او مگذار که او را می شکنی. و هر کس
مؤمنی را بشکند باید شکستگی او را درمان کند». (۱)

و فرمودند: «الْمُؤْمِنُونَ عَلَى سَبْعِ دَرَجَاتٍ صَاحِبِ دَرَجَةٍ مِنْهُمْ فِي مَزِيدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ مؤمنان هفت درجه دارند، خداوند
عزوجل به (درجه) صاحب درجه می افزاید». (۲)

برکات و درجات؛ در احسان به والدین

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه ی « وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا؛ و به پدر و مادر خود نیکی کنید، می فرماید: « احسان این است
که با آنها نیکو معاشرت کنی و آنها مجبور نشوند چیزی را که نیاز دارند از تو بخواهند». (۳)

بوسیدن دست پدر و مادر

یکی از ویژگی های استاد مطهری (رحمه الله)، احترام شگفت انگیز ایشان به پدر و مادرشان بوده است
که همه آشنایان با آن فرزانه، به این ویژگی ارزشمند تصریح دارند.

ص: ۱۶۱

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۵.

۲- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۶۹.

۳- الاحسان ان تحسن صحبتها و ان لا تکلفها ان یسألاک شیئا مما یحتاجان و ان کانا مستغنین». کافی، ج ۲، ص ۱۵۷.

یکی از فرزندان استاد می گوید: «هرگاه به فریمان (زادگاه استاد) سفر می کردیم، پدرم تأکید خاصی داشتند که ابتدا به منزل پدر و مادرشان بروند. پس از آن، اقوامی را که برای دیدن ایشان و خانواده به منزل آقای حاج شیخ می آمدند، می پذیرفتند.

در موقع روبه رو شدن با پدر و مادر، دست آنان را می بوسیدند و به ما نیز توصیه می کردند که دست ایشان را بوسیم.

خاطرم می آید که زمانی پدرم می گفتند: گه گاه که به اسرار وجودی خود و کارهایم می اندیشم، احساس می کنم یکی از مسائلی که باعث خیر و برکت در زندگی ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده، احترام و نیکی فراوانی بوده است که به والدین خود

کرده ام، به ویژه در دوران پیری و هنگام بیماری.

علاوه بر توجه معنوی و عاطفی (با وجود فقر مالی و مشکلات مادی در زندگی ام) تا آنجا که توانایی ام اجازه می داد، از نظر هزینه و مخارج زندگی به آنان کمک و مساعدت کرده ام. (۱)

شهاب الدین!

حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (رحمه الله) می فرمود: زمانی که در نجف بودیم، روزی هنگام ظهر مادرم به من گفت: برو پدرت را صدا بزن تا برای صرف نهار بیاید.

من به طبقه بالا رفتم و دیدم پدرم در حال مطالعه خوابیده است. نمی دانستم چه کنم؟ از طرفی باید امر مادر را اطاعت می کردم و از طرفی می ترسیدم با بیدار کردن پدر، باعث رنجش خاطر او گردم.

خم شدم و لبهایم را کف پای پدر گذاشتم و چندین بوسه زدم، تا این که پدرم از خواب بیدار شد و دید من هستم.

وقتی این ادب و احترام را از من دید، گفت: شهاب الدین تو هستی؟

عرض کردم: بله آقا. پدرم دو دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پسر! خداوند عزت

ص: ۱۶۲

را بالا ببرد و تو را از خادمین اهل بیت (علیهم السّلام) قرار بدهد.

و من هر چه دارم از برکت همان دعای پدرم است که در حق من نمود و به مرحله اجابت رسید. (۱)

تبسم سیدالشهداء (علیه السّلام)

شخصی به نام شیخ مشکور می گوید: در عالم رؤیا دیدم وارد حرم مطهر آقا امام حسین (علیه السّلام) شدم و حضرت در آنجا تشریف دارند، یک جوان روستائی عرب وارد حرم شد و با لبخند به آن حضرت سلام کرد و حضرت هم با لبخند جوابش را دادند.

فردای آن شب که شب جمعه بود، به حرم حضرت سید الشهداء (علیه السّلام) مشرف شدم. در گوشه

حرم توقف کردم، ناگهان آن جوان عرب را که در خواب دیده بودم وارد حرم شد و چون مقابل ضریح مولا رسید، با لبخند به آن حضرت سلام کرد. مراقب آن جوان بودم تا از حرم خارج شد.

دنبالش رفتم و سبب لبخندش را با حضرت پرسیدم و جریان خواب خود را برایش نقل کردم و گفتم: چه کرده ای که امام با لبخند به تو جواب می دهند. جوان گفت: من پدر و مادر پیری دارم در چند فرسخی کربلا ساکنیم. شبهای جمعه که برای زیارت می آییم، یک هفته پدرم را سوار

نکه شب ای که نوبت پدرم چهار پا کرده و می آورم و یک هفته هم مادرم را می آورم، تا اینکه شب جمعه که نوبت پدرم بود، چون سوارش کردم، مادرم گریه کرد و گفت: مرا هم باید ببری، شاید هفته دیگر زنده نباشم.

گفتم: مادر جان باران می بارد، هوا سرد است، مشکل است، نپذیرفت. به ناچار پدر را سوار مرکب کردم و مادرم را به دوش کشیدم و با زحمت بسیار آنها را به حرم رساندم، با همان حالت با پدر و مادرم وارد حرم شدم، حضرت سید الشهداء (علیه السّلام) را دیدم و سلام کردم. آن بزرگوار به رویم لبخند زدند و جوابم را دادند و از آن وقت تا به حال، هر شب جمعه که مشرف می شوم، آقا امام حسین (علیه السّلام) را می بینم و با تبسم جوابم را می دهند. (۲)

ص: ۱۶۳

۱- رمز موفقیت بزرگان، ص ۱۱۶.

۲- کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۹۷.

بهاهه ارتباط

تذکر: در ابتدای جلسه، مبلغ محترم اسامی زیر را روی تابلو می نویسد و فضای تبیین بحث را مهیا می کند.

جوجه اردک زشت، بینوایان، دخترک کبریت فروش، دختری به نام نل، الیورتوئیست...

سپس مبلغ گرامی از دانش آموزان می پرسد: آیا می دانید نویسنده این داستانهای معروف چه کسانی هستند؟

چارلز دیکنز: دختری به نام نل، الیورتوئیست

برادران گریم: سفید برفی و هفت کوتوله

ویکتور هوگو: بینوایان

هانس کریستین آندرسن: جوجه اردک زشت

بعد مبلغ محترم «هانس کریستین آندرسن» را روی تابلو می نویسد و از دانش آموزان می پرسد: آیا کسی او داستانهای او را می شناسد؟

پس از شنیدن نظرات، مربی توضیح می دهد که او یک نویسنده، شاعر و نمایشنامه نویس

دانمارکی است.

دخترک کبریت فروش، جوجه اردک زشت، درخت کاج، داستان یک مادر و.... از جمله داستانهای معروف او است.

یکی دیگر از داستانهای معروف او، «لباس جدید پادشاه» است که احتمالاً کارتون آن را دیده اید یا داستانش را شنیده اید.

تذکر: مبلغ گرامی می تواند در صورت آمادگی دانش آموزان از یک نفر آنها دعوت کند تا داستان را برای دیگران نقل کند. این کار افزون بر پویایی کلاس، باعث جلب توجه و ایجاد فضای نقد و مزاح خواهد شد و بستر را برای انتقال مفاهیم اصلی مهیا می سازد. ان شاءالله

خلاصه داستان او این است که در زمان های بسیار دور پادشاهی زندگی می کرد که دوست داشت همیشه لباس های زیبا و جدید بپوشد. به همین جهت خیاط های او هر روز برایش لباس های تازه می دوختند، تا اینکه یک روز فرا رسید که دیگر خیاطها دوخت لباس جدیدی به

ذهنشان نرسید.

تمام خیاطها جمع شدند و تلاش کردند که لباس جدیدی بدوزند؛ اما هیچ کدام نتوانستند این کار را انجام دهند. از طرفی پادشاه هم که خیلی مغرور و خودخواه بود، نمی خواست باور کند که خیلی چاق است.

تا اینکه یک روز دو آدم حقه باز به قصر وارد شدند و ادعا کردند که می توانند پارچه هایی مخصوص را ببافند که آدمهای نادان نمی توانند آن را ببینند. پادشاه از سخن آنها استقبال زیادی کرد و گفت: پس خیلی خوب شد از این طریق می توانم آدمهای نادان را از هم تشخیص دهم.

پادشاه بعد از گفتن این حرف پول زیادی به آنها داد. بافته ها پول را پنهان کردند و در ظاهر شروع به کار کردند.

پادشاه می خواست بفهمد که کار بافته ها به کجا کشیده است. این بود که وزیر را به آنجا فرستاد ولی وزیر وقتی وضعیت را مشاهده کرد، بسیار متعجب شد ولی با خودش گفت: اگر این موضوع را به پادشاه بگویم مرا به چشم یک فرد احمق و نادان نگاه می کند، پس بهتر است به

ص: ۱۶۶

جای اینکه به او بگویم که هیچ چیزی را مشاهده نکرده ام و بافنده ها پارچه ای در حال بافت نداشته اند، از آن تعریف کنم. این بود که نزد پادشاه رفت و شروع به تعریف و تمجید کرد.

چند روز بعد پادشاه رئیس نگهبانان را برای دیدن پارچه فرستاد. او هم به مانند وزیر از پارچه خیلی تعریف کرد. پادشاه که از گفتن این حرفها خیلی خوشحال شده بود، به قصد دیدن بافت پارچه قصر را ترک کرد. وقتی که آنجا رسید، ماشین پارچه بافی را نگاه کرد؛ ولی چیزی مشاهده نکرد. از ترس اینکه اطرافیان او را به عنوان فرد نادان نگاه نکنند، از بافنده ها تقدیر کرد و به آنها مقداری سکه داد.

بالاخره یک روز بافنده ها نزد پادشاه رفتند و به او گفتند که دوخت پارچه تمام شده است.

لباس را به پادشاه نشان دادند و به او گفتند اگر مردم شما را در این لباس ببینند، حتماً شما را تحسین می کنند.

بافنده ها به پادشاه کمک کردند تا لباس هایش را از تنش بیرون بیاورد، سپس پادشاه وانمود می کرد که در حال پوشیدن لباس جدید است.

بالاخره روزی فرا رسید که نمایشی در خیابان ترتیب دادند. پادشاه هم در آنجا شروع به رژه رفتن کرد و به همه گفت: که فقط افراد دانا می توانند لباس مرا ببینند. همه هم حرفهای او را تأیید می کردند، تا اینکه بچه ای از میان جمعیت با صدای بلند به پادشاه گفت: که او هیچ گونه لباسی بر تن ندارد.

پادشاه وقتی حقیقت را از زبان بچه شنید، بسیار متأثر شد و به قصر برگشت و دستور داد بچه را هم به آنجا ببرند. بعد از این ماجرا پادشاه به پدر و مادر او هدیه های فراوانی داد و بچه را مورد محبت خود قرار داد و گفت او تنها کسی بود که حقیقت را به من گفت. بعد از آن پادشاه به جای آنکه به فکر لباس جدید و زیبا باشد، به مشکلات مردم رسیدگی می کرد.

تبیین متن و محتوا

برداشت شما از این قصه چیست؟

پس از شنیدن نظرات....

این داستان شبیه داستان خیلی از جوانان امروزی است که به خاطر جذاب شدن، به روز

بودن و تنوع، سرشان کلاه گشادی رفته است. درست مثل کودکی که طلا می دهد و پفک و بستنی می گیرد و خیلی هم به آن دلخوش و از معامله ای که کرده، راضی و خوشحال است!

شیطان نیز چنین وانمود می کند که می خواهد برای انسان لباس بدوزد، اما در حقیقت به جای آنکه لباس بر تن او کند، او را برهنه ساخته است؛ برهنه از ایمان، برهنه از حیا و نجابت، برهنه از ایمان، برهنه از آرامش، برهنه از معنویت و خداخواهی، برهنه از احترام به بزرگترها با شکستن حریمها، برهنه از

جالب آنکه هیچ کس هم جرأت نمی کند فریاد برآورد که لباسی در کار نیست و نتیجه این کار شما، برهنگی است و ورود در ورطه حیوانیت!

در این تمدن، انسان از عرش به فرش می رسد؛ از اوج به حضيض؛ از آسمان به زمین و از آدمیت به حیوانیت؛ (۱) چنین افرادی همه فکر و ذکرش می شود دنیا و خوردن و خوابیدن و لذت بردن و پول درآوردن.

مشابه سبک زندگی غربی و بسیاری از کشورهایی که از ایمان و بندگی خدا در آنها خبری نیست و در مرحله حیات حیوانی متوقف شده اند. خداوند متعال این گونه زندگی را چنین به تصویر می کشد: «ذَرَهُمْ يَٰأَكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» [ای محمد!] بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنان را سرگرم و غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید». (۲)

یعنی انسانی که دچار حیات حیوانی شود و از آموزه های دینی و سبک زندگی نبوی دور بماند، تمام همت او بر دو محور شکم و شهوت قرار می گیرد. قرآن این نوع حیات را، حیات حیوانی نام گذارده است.

تذکر: مبلغ محترم می تواند آیه را روی تابلو نوشته و بخش های آن را به صورت تدریجی و همراه با توضیح مختصر ارائه کند تا آیه در ذهن مخاطبان تثبیت شود.

ص: ۱۶۸

۱- این موارد می تواند در قالب پاورپوینت یا نوشتن روی تابلو، گویاتر شود.

۲- سوره حجر، آیه ۳.

یک سؤال: این نوع زندگی چه ایرادی دارد، آنها با همین نوع زندگی این همه پیشرفت کرده اند و لذت و خوشی هم دارند؟

یادآوری: حتماً نظرات مخاطبان شنیده شود و سپس پیام اصلی تبیین شود.

البته شکی نیست که در کنار این کارها برخی خط قرمزها و گزاره های اخلاقی را هم رعایت می کند، همانطور که در دنیای حیوانات هم محدودیتها و خط قرمزهایی وجود دارد...

نکته دیگر اینکه، این نوع زندگی، چه بسا از جهات مادی همراه با رفاه و موفقیت ظاهری نیز باشد، ولی به تعبیر مقام معظم رهبری حفظه الله: بحث در این است که وقتی فقط برای مادیات کار و تلاش شد، ثروت و قدرت به دست می آید، اما سعادت به دست نمی آید.

ایشان فرمودند: «هر جا تدبیر و کار و تلاش باشد، محصولی خواهد داد، این سنت الهی است. حتی کسانی هم که دنبال مادیات صرف بدون معنویت می روند، اگر مدیریت و تدبیر درستی داشته باشند و تلاش و مجاهدت هم بکنند، البته به آن خواهند رسید، «كُلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» (۱) این صریح قرآن است، بحث در این نیست، بحث در این است که ،

وقتی فقط برای مادیات کار و تلاش شد، ثروت و قدرت به دست می آید، اما سعادت به دست نمی آید». (۲)

از این رو خداوند متعال در آیه ۱۲ از سوره مبارکه محمد، به عاقبت زندگی کسانی اشاره کرده است که تنها به مسئله شکم اهمیت داده و برای مسائل دیگر هیچ گونه حساسی باز نکرده اند: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ؛ و کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لذتهای زودگذر] دنیایند و می خورند، همانگونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است». همچنین خطاب به پیامبر

(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می فرماید: «قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ

ص: ۱۶۹

۱- سوره اسراء، آیه ۲۰.

۲- ۱۳۸۱ / ۱۷ / ۷

مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ؛ به او بگو از کفر و کفرانت کمی بهره گیر و چند روزی را به غفلت و غرور سپری کن، اما بدان که از اصحاب دوزخی!». (۱)

امروزه به وضوح مشاهده می کنیم که امروزه هر قدر به سبک زندگی غربی گرایش پیدا می کنند، قتل و غارت، دزدی و جنایت، بی عفتی و تجاوز، خودمحموری و خودگرایی، بی غیرتی، بی حجابی، بی تفاوتی به حلال یا حرام بودن مال و درآمد، شهوت پرستی، افزایش طلاق،

و... بیشتر می شود، ولی آیا سزاوار است یک فرد مسلمان با آن عزت و کرامت خدادادی، در حد یک حیوان زیبا یا چارپای وحشی و درنده تنزل پیدا کند؟ حضرت علی (علیه السلام) چه زیبا می فرماید: «إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بُطُونُهَا وَإِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانَ عَلَى غَيْرِهَا؛ هَمَّتْ چهارپایان شکمشان، و اندیشه درندگان آزار و تجاوز به دیگران است». (۲)

بعد حضرت علی (علیه السلام) خودشان را مثال می زنند و چنین نتیجه می گیرند: «آیا سزاوار است که چرندگان فراوان بخورند و راحت بخوابند و گله گوسفندان پس از چرا کردن به آغل برگردند و علی (علیه السلام) نیز از زاد و توشه خود بخورد و استراحت کند؟! چشمش روشن که پس از سالیان دراز، چارپایی رها شده و گله های گوسفندان را الگو (ی خود) قرار دهد!». (۳)

یادآوری: در بسیاری از موارد بیان متن عربی هیچ ضرورتی ندارد.

دعا و نیایش

خداوند!!

ما را با حقایق آفرینش آشنا کن!

ما را با مفاهیم عالی آموزه های دینی مأنوس بگردان!

ص: ۱۷۰

۱- سوره زمر، آیه ۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.

۳- «أَتَمَّتْ لِي السَّائِمَةُ مِنْ رَعِيهَا فَتَبَرُّكَ، وَ تَشْبَعُ الرَّيْبُضُ مِنْ عُسْبِهَا فَتَرِبُّضَ، وَ يَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ؟! قَوَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا أَقْتَدَى بَعْدَ السَّنِينَ الْمُتَطَوَّلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ، وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِيَةِ». نهج البلاغه، نامه ۴۵.

به ما توفیق شناخت و معرفت صحیح عنایت کن!

ما را از جوزدگی و غربگرایی کورکورانه نجات بده!

آمین

ص: ۱۷۱

بهبانہ ارتباط

تذکر: مبلغ گرامی در ابتدای جلسه داستانی از ملاقات با حضرت ولی عصر(عج) را با حال و هوای معنوی و شورانگیز، نقل می کند.

«شیخ علی حلاوی»، مردی عابد و زاهد بود که همواره جزء منتظران راستین بوده است. آن جناب در مناجات هایش به مولایمان می گفت: «مولا جان، دیگر دوران غیبت تو به سر آمده و هنگامه ظهور فرار رسیده است. یاوران مخلص تو به تعداد برگ درختان و قطره های باران در گوشه

و کنار جهان پراکنده اند. اینک بیا و بنگر که در همین شهر کوچک حله یاوران پا به رکاب تو بیش از هزار نفرند. آقا جان، پس چرا ظهور نمی کنی تا دنیا را لبریز از عدل و داد نمایی؟».

شیخ علی حلاوی، عاقبت روزی از رنج فراق سر به بیابان می گذارد و ناله کنان به امام زمان(عج) می گوید: غیبت تو دیگر ضرورتی ندارد. همه آماده ظهورند. پس چرا نمی آیی؟

در این هنگام، مردی بیابانگرد را می بیند که از او می پرسد: جناب شیخ، روی عتاب و خطابت با کیست؟

او پاسخ می دهد: روی سختم با امام زمان(عج)، حجت وقت است که با این همه یار و یاور

که بیش از هزار نفر آنان در حله زندگی می کنند و با وجود این همه ظلم که عالم را فراگرفته است، ظهور نمی کند!

مرد می گوید: ای شیخ، منم صاحب الزمان (عج)! با من این همه عتاب مکن! حقیقت چنین نیست که تو می پنداری. اگر در جهان ۳۱۳ نفر از یاران مخلصمن (۱) من پا به عرصه گذارند، ظهور می کنم، اما در شهر حله که می پنداری بیش از هزار نفر از یاوران من حاضرند، جز تو و مرد قصاب، احدی در ادعای محبت و معرفت ما صادق نیست. اگر می خواهی حقیقت بر تو آشکار شود، به حله بازگرد و خالص ترین مردانی را که می شناسی، به همراه همان مرد قصاب، در شب جمعه به منزلت دعوت و برای ایشان در حیاط خانه خویش مجلسی آماده کن. پیش از ورود مهمانان، دو بزغاله به بالای بام خانه ات ببر و آن گاه منتظر ورود من باش تا حقیقت را دریابی!

شیخ علی حلاوی، با شادی و سرور فراوان، بلافاصله به حله باز می گردد و یک راست به خانه مرد قصاب می رود و ماجرای تشریفش را می گوید. این دو نفر، پس از بحث و بررسی فراوان، از میان بیش از هزار نفر که همه از عاشقان و منتظران حقیقی مهدی موعود (عج) بودند، چهل نفر را انتخاب و برای شب جمعه به منزل شیخ دعوت می کنند تا به فیض دیدار مولایشان نایل شوند.

شب موعود فرا رسید و چهل مرد برگزیده پس از وضو و غسل زیارت، در صحن خانه شیخ جمع شدند و ذکر و صلوات فرستادند و دعا برای تعجیل فرج خواندند، چون شب از نیمه گذشت، به یک باره تمام حاضران نوری درخشان دیدند که بر پشت بام خانه شیخ فرود آمد.

قدری نگذشت که صدایی از پشت بام بلند شد. حضرت مرد قصاب را به بالا بام فرا خواند.

مرد قصاب بلافاصله به پشت بام رفت و به دیدار مولای خویش نایل گشت. پس از دقایقی امام زمان (عج) به مرد قصاب دستور داد که یکی از آن دو بزغاله روی بام را در نزدیکی ناودان سر ببرد، به گونه ای که خون آن در میان صحن جاری شود.

ص: ۱۷۴

۱- مبلغ محترم کلمه مخلصین را روی تابلو یادداشت می کند.

وقتی آن چهل نفر خون جاری شده از ناودان را دیدند، گمان کردند حضرت سر قصاب را از بدن جدا کرده است. در همان هنگام، حضرت جناب شیخ را فرا خواند. جناب شیخ بلافاصله به سوی بام شتافت و ضمن دیدار مولایش، دریافت خونی که از ناودان سرازیر شده، خون بزغاله

بوده است، نه خون قصاب. امام زمان (عج) بار دیگر به مرد قصاب امر فرمود تا بزغاله دوم را در حضور شیخ ذبح کند.

قصاب نیز طبق دستور بزغاله دوم را نزدیک ناودان ذبح کرد. هنگامی که خون بزغاله دوم از ناودان به داخل حیاط خانه سرازیر شد، چهل نفری که در صحن حیاط حاضر بودند، دریافتند که حضرت گردن جناب شیخ علی را زده و قرار است گردن تک تک آنها را بزنند. با این پندار، همه

از خانه شیخ بیرون آمدند و به سوی خانه هایشان شتافتند.

در آن حال، امام زمان (عج) به شیخ علی حلاوی گفت: «اینک به صحن خانه برو و به این جماعت بگو تا بالا بیایند و امام زمانشان را زیارت کنند».

جناب شیخ، غرق شادی و سرور، برای دعوت حاضران پایان آمد، ولی اثری از آن چهل نفر نبود. پس با ناامیدی و شرمندگی نزد امام بازگشت و فرار آن جماعت را به عرض آن حضرت رساند. امام زمان (عج) فرمود: «جناب شیخ، این شهر حله بود که می پنداشتی بیش از هزار نفر

از یاوران مخلص ما در آن هستند. چه شد که تنها تو و این مرد قصاب ماندند؟ پس شهرها و سرزمین های دیگر را نیز به همین سان قیاس کن».

حضرت این جمله را فرمود و ناپدید شد. اینک در خانه جناب شیخ علی حلاوی، بقعه ای موسوم به مقام صاحب الزمان (عج) ساخته شده که روی سر در ورودی آن، زیارت مختصری از امام زمان (عج) نگاشته شده است. (۱)

ص: ۱۷۵

اشاره

می دانیم که شیطان از هر راهی در تلاش است تا انسان را وسوسه کرده و به گناه بیندازد و در نهایت، همانطور که خودش از چشم خدا افتاد، انسان را هم از چشم عنایت و محبت خدا بیندازد و آنان را در جهنم دوری از خدا، بسوزاند.

با وجود تمام تلاش ها، حيله ها، دامها و گامهای شیطان، او روی یک گروه هیچ راه نفوذ و تسلطی ندارد.

قرآن این گروه را چنین معرفی میکند: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»؛ پس به عزت تو سوگند که بی تردید همه شان را گمراه خواهم کرد. مگر آن بندگان خالص تو از میان آنها». (۱)

مخلص

این «مخلصیم» که ما در معاشرتها، خوش و بشها و تعارفات خودمان می گوئیم، به معنای ارادت و اظهار فروتنی و محبت همراه با اخلاص است؛ گویا می گوئیم ما واقعاً به شما ارادت داریم. همان «چاکریم» است و تفاوت چندانی ندارد. البته در زبان محاوره، اینها بیشتر تعارف

است، ولی بعضی وقتی گرفتار می شوند و نیاز به گره گشایی و پاچه خواری ببینند، این اخلاص و چاکر بودن را به زبان می آورند. مشابه روحیه این افراد را قرآن کریم به تصویر کشیده است: «فَمَاذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤَ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»؛

هنگامی که بر سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛

اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند». (۲)

یعنی بعضی ها وقتی گره در کارشان می افتد و راه نجات را به روی خود بسته می بینند، به غلط

ص: ۱۷۶

۱- سوره ص، آیه ۸۳ و ۸۲. نیز نک: سوره نساء، آیه ۸۳ و سوره حجر، آیات ۴۰ و ۳۹.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

کردن و اظهار فروتنی می پردازند، ولی همین که خرشان از پل گذشت و احساس بی نیازی کردند، به همان سبک زندگی قبلی و روحیه تکبر و غفلت خود برمی گردند.

چه کشکی چه پشمی

چوپانی گله اش را به صحرا می برد و در راه به درخت گردوی تنومندی رسید. از آن بالا رفت و به چیدن گردو مشغول شد که ناگهان گردباد سختی در گرفت، می خواست پایین بیاید که ترسید. دید نزدیک است که بیفتد، در حال مستاصل شد. از دور بقعه امامزاده ای را دید و گفت: ای امامزاده گله ام نذر تو، از درخت سالم پایین بیایم.

قدری باد ساکت شد و چوپان به شاخه قوی تری دست زد و جای پایی پیدا کرده و خود را محکم گرفت. دوباره گفت:

ای امامزاده خدا راضی نمی شود که زن و بچه من از فقر بمیرند و تو همه گله را صاحب شوی نصف گله مال تو و نصفی هم برای خودم.

قدری پایین تر آمد. وقتی که نزدیک تنه درخت رسید گفت: ای امامزاده نصف گله را چطور نگهداری می کنی؟ آنها را خودم نگهداری می کنم در عوض کشک و پشم نصف گله را به تو می دهم.

نزدیک زمین که شد گفت: بالاخره چوپان هم که بی مزد نمی شود کشکش مال تو، پشمش مال من به عنوان دستمزد.

وقتی پایش به زمین رسید رو به امامزاده گفت: مرد حسابی چه کشکی چه پشمی؟ ما از هول خودمان یک غلطی کردیم...

مشابه این داستان، در قرآن کریم آمده است: «وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ؛ و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (و بالا رود و بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را

با اخلاص می خوانند؛ اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند (و به ایمان خود وفادار می مانند، در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده راه کفر پیش می گیرند)؛ ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی کنند!». (۱)

متأسفانه این روحیه خیلی رواج دارد. اینکه موقع گرفتاری دست به دامن خدا و خوبان می شویم و دهها نذر و قول و قرار می گذاریم، ولی همین که گره باز شد، همه چیز را فراموش می کنیم، غافل از اینکه این گونه اتفاق ها دوباره تکرار خواهند شد و ما می توانیم و قول و قرار دوباره ای که این بار اعتباری ندارد.

تذکر: یادآوری این نکته ضروری است که مخلص (با کسر لام)، یکی از مراحل والای تقوا و پاکی دل است، ولی در این بحث به جنبه عرفی آن اشاره شده است. (۲)

مخلص

بهبتر و برتر از مخلص، مخلصین هستند. مخلصین چه کسانی اند؟

مخلصین یعنی همان خالص شدگان از گناه.

برجسته ترین مقامی که قرآن کریم برای حضرت یوسف (علیه السلام) اثبات می کند، همان مخلص بودن اوست، آنجا که فرمود: او بنده ی مخلص ماست.

از این رو گناه در او راه ندارد و آن حضرت در پرشورترین حالت های جوانی و در شدیدترین

ص: ۱۷۸

۱- سوره لقمان، آیه ۳۲.

۲- «وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ؛ [هنگام عبادت و] در هر مسجدی به سوی او توجه کنید و او را بخوانید و دین [خود] را برای او خالص کنید». سوره اعراف، آیه ۲۹. همچنین در آیات متعددی به عبادت خالصانه دستور داده شده است، از جمله می فرماید: [فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ؛ پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان. (سوره زمر، آیه ۲) و می فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ؛ و به آنها دستور داده نشده، جز اینکه خدا را پرستند، در حالی که دین خود را برای او خالص گردانند.» (سوره بینه، آیه ۵). وجود نورانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در این باره می فرماید: «أخلص دينك يكفيك القليل من العمل ؛ دینت را خالص کن [تا] عملی اندک تو را بسنده باشد.» کنز العمال، متقی هندی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق، ح ۵۲۷۳.

خطرات مالی، به سنگین ترین آزمون های الهی مبتلا شد و پیروز به در آمد. (۱)

بنابراین، مخلص یعنی خالص و پاک شده از گناه.

پیامهای کاربردی

پاکی، شاخصه مخلصین

در داستان حضرت یوسف (علیه السلام)، وقتی زلیخا او را به گناه دعوت می کند، یوسف جوان و زیبارو که نگاهش به بالا و قلبش مالا مال از عشق به خدا است، به خود اجازه اندیشیدن به گناه هم نمی دهد و در پاسخ، با قاطعیت جواب منفی می دهد و «نه» می گوید. او دلش را به خدا پیوند زده است و همین ارتباط و عشق به پروردگار، او را نجات می دهد و خداوند نیز او را از مهلکه گناه، رهایی می بخشد. خداوند در این باره می فرماید: «كَذَلِكَ لِنُضَيِّرَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از

بندگان خالص شده ما بود. (۲)

این تعبیر نشان می دهد که هر کس «مخلص» باشد، به هنگامی که در کشاکش هیجان هوای نفس و وسوسه های شیطانی قرار می گیرد، با امدادهای الهی از آن رهایی می یابد. (۳)

یک پیام فراگیر و مهم

قصه حضرت یوسف (علیه السلام)، به ما یاد می دهد که آنچه اهمیت دارد این است که انسان و به ویژه نوجوانان و جوانان، از همان ابتدای زندگی، بنای زندگی را بر ترک گناه بگذارند.

منظور از این جمله این نیست که هیچ وقت فرصت و موقعیت گناه برایش مهیا نمی شود،

ص: ۱۷۹

۱- نک: تفسیر موضوعی، ج ۷، ص ۱۷۱.

۲- سوره یوسف، آیه ۲۴.

۳- نک: پیام قرآن، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۶ ه. ش، ج ۷، ص ۹۶.

بلکه این تصمیم او باعث می شود از آلودگی ها دور شود و در پرتگاه های گناه، خداوند از او حمایت خواهد کرد.

همانطور که حضرت یوسف (علیه السلام) نیز با آنکه مقام عصمت داشت، باز هم مورد امتحان الهی قرار گرفت، ولی چون تصمیم به پاکی و دوری از گناه داشت، فوراً به خدا پناه برد و از موقعیت گناه فرار کرد و از آن مکان خارج شد.

البته مشابه این موقعیت برای افراد عادی و دیگر جوانها هم پیش آمده است، ولی آنها چون تصمیم بر ترک گناه داشتند، به جای لذتهای حرام، لذت با خدا بودن را تجربه کردند و از آزمایشهای الهی سربلند بیرون آمدند. (۱)

دوست شهید عباس بابایی می گوید: در دوران تحصیل در آمریکا، یک روز برای درس خواندن رفتم به اتاق عباس. دیدم یک نخ وسط اتاق نصب کرده.

گفتم: این نخ دیگر چیست؟ چرا اتاق را نصف کردید؟

گفت: ولش کن بیا این طرف تا به درسمان برسیم.

بعداً متوجه شدم که هم اتاقی عباس مشروب می خورده و عکس زنان را به دیوار می زده و عباس هم چون نمی توانست اتاقش را عوض کند، آن را نصف کرده بود. با آن دانشجوی خارجی هم توافق کرده بود که هیچ کس طرف دیگری نرود. هرچند وقت که می رفتم به اتاقش، می دیدم نخ را برده بالاتر نصب کرده. (۲)

شرط سربازی

کسانی که بنای زندگی شان بر پاکی و دوری از گناه باشد، اینها کسانی هستند که لیاقت حضور در سپاه و لشکر امام زمان عجل الله تعالی فرجه را خواهند داشت؛ زیرا اینان هم مخلص

ص: ۱۸۰

۱- در صورت نیاز می توان به داستان شیخ رجبعلی خیاط، علامه جعفری و مانند آن اشاره کرد.

۲- علمدار آسمان، صص ۲۹-۳۰.

هستند و هم مخلص.

بنابراین، برای قرار گرفتن در زمره ی یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز ترک گناه، شرط اول و گام نخست است. اگر می خواهیم توفیق حضور در زمره سپاه امام عصر(علیه السلام) را بیاییم و توجه و محبت حضرت را به خود جلب نماییم، باید بنا را بر ترک گناه قرار دهیم.

آن حضرت خود چنین می فرماید: **فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ؛** تنها چیزی که ما را از شیعیان پوشیده می دارد، همانا چیزهای ناخوشایندی است که از شیعیان به ما می رسد و خوشایند ما نیست و از آنان انتظار نداریم»^(۱).

اگر قدر تو را دانسته بودیم

اگر عهد و وفا نشکسته بودیم

دل ما خانه غم ها نمی شد

غم هجران نصیب ما نمی شد

اگر شرط تو را کرده بودیم

هر آنچه گفته مولا کرده بودیم

نمی شد روز ما شام سیاهی

نمی شد قسمت ما این جدایی

دعا و نیایش

خدایا!

ما را مخلص و مخلص درگاه خودت قرار بده!

ما را در زمره یاران صدیق و حقیقی امام زمان(علیه السلام) قرار بده!

دوری از گناه و مدیریت نفس را به ما عنایت کن!

آمین

١- بحار الانوار، ج ٥٣، ص ١٧٧.

از قرآن مجید در مورد «اخلاص» نکته جالبی استفاده می شود و آن اینکه مُخْلِص بودن (به کسر لام) غیر از مَخْلَص بودن (به فتح لام) است. مَخْلَص بودن (به کسر لام) یعنی در عمل اخلاص ورزیدن، عمل را پاک و خالص برای خدا انجام دادن. اما مَخْلَص بودن (به فتح لام) یعنی پاک و خالص شده برای خدا. بدیهی است که پاک و خالص کردن عمل، چیزی است و پاک و خالص بودن به تمام وجود، چیز دیگر است. (۱)

مُخْلِص (بفتح لام): (هم الذين صفاهم الله عن الشرك و المعاصي) یعنی مُخْلِص (بفتح لام) کسانی هستند که خداوند آنها را اختیار کرده و آنها را از شرک و گناهان محفوظ داشته است.

مُخْلِص به آن مرحله عالی از مراتب اخلاص گفته می شود که پس از مدتها جهاد با نفس، حاصل می شود همان مرحله ای که شیطان از نفوذ و سوسه اش در انسان مأیوس می شود. در حقیقت (بنده مُخْلِص) بیمه الهی می گردد و خدا در قرآن از زبان ابلیس می گوید: «فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ؛ یعنی شیطان گفت: به عزت سوگند که همه آنها را گمراه می کنم، مگر بندگان مُخْلِصت را». (۲)

مُخْلِص (بکسر لام) (هم الذين اخلصوا العبادة لله تعالى فلم يشركوا به و لم يعصوه) یعنی

ص: ۱۸۲

۱- شهید مطهری (رحمه الله)، جهان بینی توحیدی، ص ۸۰.

۲- نک: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۹، ص ۳۷۸-۳۷۷.

مُخْلِصِ كَسِي اسْتِ كِه عِبَادَت رَا خَالِصِ بَرَايِ خُدَا اَنجَام دَادِه وَ بِه اَو شَرِك نُوْرزِيْدِه وَ گَنَاه نَكْرَدِه اسْت. مُخْلِصِ (بِه كَسْر لَام) بِيَشْتَر دَر مَوَارِدِي بِه كَار رَفْتِه اسْت كِه اِنْسَان دَر مَرَاحِل نَخْسْتِيْن تَكَاْمَل، وَ دَر حَال خُوْدسَازِي بُوْدِه اسْت. دَر قُرْآن مِي فَرْمَايِد: «فَاِذَا رَكِبُوْا فِي الْفُلْكِ دَعُوْا اللّٰهَ مُخْلِصِيْنَ لَهٗ الدِّيْنِ؛ هَنْكَاْمِي كِه بِه كَشْتِي سُوَار مِي شُوْنَد خُدَا رَا بَا اِخْلَاصِ مِي خُوَانَنَد». (۱)

اَمَّا مَخْلَصِ (بِه فَتْحِ لَام) نَتِيْجِه اِي اسْت كِه اِنْسَان بَا خَلُوْصِ اَز كَارِهَايِ خُوْيَش حَاَصِل مِي كَنْد وَ بِه دَرَجِه وَ مَقَامِي دَر اِيْن رَا ه نَائِل مِي شُوْد كِه تَمَامِي اَفْكَار وَ اَعْمَال وَ رَفْتَارَش، بَرَايِ خُدَا وَ رِضَايَتِ اَو خَالِصِ شُدِه وَ هِيْجِ گُوْنِه شَائِبِه غَيْرِ خُدَايِي دَر اَو نِيْسْت، بِه گُوْنِه اِي كِه وَسُوْسِه هَايِ شَيْطَانِي وَ نَفْسِ بَرَايِ اَو اَصْلًا مَعْنَا نَدَارْد وَ نَمِي تُوَانَد بِه اَو نَزْدِيْكَ شُوْد.

عَلَاْمِه طَبَاطِبَايِي نِيْز دَر بَارِه مَخْلَصِيْن مِي فَرْمَايِد: مَخْلَصِيْن اَنهَائِيْنْد كِه پَسِ اَز اَنكِه اِيْشَان خُوْد رَا بَرَايِ خُدَا خَالِصِ كَرْدَنَد، خُدَا اَنَان رَا بَرَايِ خُوْد خَالِصِ كَرْدَانِيْدِه، يَعْنِي غَيْرِ خُدَا كَسِي دَر اَنهَا سَهْمِ وَ نَصِيْبِي نَدَارْد، وَ دَر دِلهَائِيْشَان مَحَلِي كِه غَيْرِ خُدَا دَر اَن مَنْزِل كَنْد بَاْقِي نَمَانْدِه اسْت وَ اَنَان

جَز بِه خُدَا بِه چِيْز دِيْگَرِي اَشْتِغَال نَدَارَنَد، هَرْچِه هَمْ كِه شَيْطَانِ اَز كِيْدِهَا وَ وَسُوْسِه هَايِ خُوْد رَا دَر دِلِ اَنَان بِيْفَكَنْد، هَمْ اَن وَسَاوَسِ سَبَبِ يَادِ خُدَا مِي شُوْنَد وَ هَمْ اَنهَا كِه دِيْگَرَانِ رَا اَز خُدَا دُوْر مِي سَازَد، اِيْشَان رَا بِه خُدَا نَزْدِيْكَ مِي كَنْد. (۲)

وِيْژگِي هَايِ مَخْلَصِيْنِ دَر قُرْآنِ كَرِيْمِ

الف: شَيْطَانِ اَز كَمْرَاهِ كَرْدَنِ اِيْنِ گُرُوْهِ نَاتُوَانِ اسْت؛

شَيْطَانِ وَ نَفْسِ اِمَارِه بِه اِيْنِ اَفْرَادِ دَسْتَرَسِي نَدَارْد، اَز اَنهَا كَاْمَلًا مَأْيُوْسِ اسْت وَ نَمِي تُوَانَد بِه اَنْدَازِه سِرِ سُوْزْنِي دَر دِلِ اَنهَا رَخْنِه نَمُوْدِه وَ اَثْرِي بَكْذَارْد: «لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ». اِيْنِ چِيْنِيْنِ اَفْرَادِي دَائِمًا دَر حَرَمِ خُدَا اَز هَرْ گَنَاهِ فَعْلِي وَ قَوْلِي وَ فِكْرِي وَ قَلْبِي مَحْفُوْظِ

ص: ۱۸۳

۱- سوره عنكبوت، آیه ۶۵.

۲- ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص ۲۴۴.

هستند. فعل آنان فعل حق، زبان آنان زبان حق، چشم آنان چشم حق، گوش آنان گوش حق، و بالأخره تمام کانون وجودی آنان متعلق به حضرت حق است.

ب: این گروه ستایش خدارا آن طور که مناسب است، انجام می دهند؛

هر موجودی که بخواهد خدا را حمد کند به اندازه استعداد و ظرفیت و بقدر فکر خود و علم خود حضرت معبود را می ستاید. اما بندگان مخلص خدا که هیچ جنبه مشغولیت به خود در آنها مشهود نیست، بلکه هستی آنان هستی حق شده است، و قلب آنان عرش و کرسی آن حضرت است، آنان می توانند خدا را چنانکه باید ستایش کنند.

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَكَ الْمُخْلِصِينَ» (۱).

ج: این گروه از سؤال و حساب و حشر و میزان در قیامت معاف هستند؛

«فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (۲). تمام افراد انسیان باید در پیشگاه عدل خدا حاضر شوند و مورد سؤال قرار گیرند، مگر بندگان مخلص خدا. در حقیقت، موجودی که وجود خود را تسلیم نموده و چیزی برای او نمانده است، دیگر چگونه حضور یابد و مورد سؤال واقع شود؟

د: پاداش و جزای این گروه به مقدار عملشان نمی باشد، بلکه پاداش بی حد و حصر منتظرشان است؛

خداوند مهربان، برای بندگان مخلص خود جزایی محدود و معین قرار نداده است، چون هر چه از بهشت و نعمتهای بهشتی به آنها بدهد، کمتر از مقام و منزلت آنهاست. بلکه جزای آنها

ص: ۱۸۴

۱- سوره صافات، آیه ۱۶۰.

۲- سوره صافات، آیه ۱۲۸.

خود ذات احدیت و مشاهده انوار جمال اوست و بس. «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» (۱)

نکته مهم: هر کس می خواهد بداند که جزو این گروه است یا خیر، باید بداند که این گروه، از هر گونه زشتی و منکری در حفظ و امان الهی هستند و گناه نمی کنند:

□
«كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ □ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» (۲)

ص: ۱۸۵

۱- سوره صافات، آیه ۴۰.

۲- نک: کتاب امام شناسی، آیةالله سید محمد حسین حسینی طهرانی، ج ۱، ص ۴۶.

بهبانۀ ارتباط

تذکر: مبلغ محترم در ابتدای جلسۀ با روش داستان گویی، توجه مخاطبان را جلب و فضای تبیین محتوا را مهیا می کند.

یکی از خیرین اصفهان که به علامه مجلسی ارادت داشت، شبی بعد از نماز جماعت خدمت ایشان آمد و گفت: گرفتاری مهمی برایم پیش آمده است.

علامه مجلسی گفت: چه گرفتاری؟

آن مرد گفت: لوطی باشی محل، به من خبر داده است که امشب با دوستانش می خواهند به خانه من بیایند و شام میهمان من باشند و قهراً می دانم اسباب لهو و لعب را هم می آورند و موجبات ناراحتی ما را فراهم می کنند و ما را در حرام می اندازند.

علامه مجلسی گفت: خودم می آیم و به لطف خداوند، مسأله آن را آن طوری که خدا بخواهد حل و فصل می کنم.

جناب علامه از راه مسجد جلوتر از میهمان ها به خانه آن مرد رسید، وقتی بعد از مدتی لوطی باشی و رفقاییش وارد شدند، ناگهان چشمشان به شیخ الاسلام اصفهان؛ مرحوم مجلسی افتاد،

تنبک و تنبورهای خود را پنهان کردند و مؤدبانه در محضر او نشستند. اما لوطی باشی از میزبان سخت ناراحت و دلگیر شد که او علامه مجلسی را موی دماغ و مزاحم عیششان کرده بود.

لوطی باشی شروع به سخن گفتن کرد و گفت: جناب مجلسی! ما لوطی ها صفات خوبی هم داریم، کمتر از اهل علم هم نیستیم.

علامه مجلسی گفت: من که چیزی از خوبی های شما نمی دانم.

لوطی باشی گفت: جناب مجلسی! تو با ما معاشرت نداری که بدانی ما چه صفات خوبی داریم؛ ما در نمک شناسی بی نظیریم. لوطی کسی است که اگر نمک کسی را چشید، تا آخر عمر یادش نمی رود و به صاحب نمک خیانت نمی کند.

علامه گفت: ولی من این صفت را در شما نمی بینم.

لوطی گفت: در اصفهان، از هر کس می خواهید، پرسید تا ببینید ما نمک چه کسی را خورده ایم که نمکدانش را شکسته باشیم و به او بد کرده باشیم.

مجلسی گفت: خودم گواهی می دهم که همگی شما نمک شناس هستید. آیا شما نمک خداوند را نخورده و نمکدان او را نشکسته اید؟ خداوند که این همه نعمت به شما داده، نعمت سلامتی و چشم و گوش و دهان و دست و پا و ... به شما داده و هر روز شما را بر سفره خود نشانیده و روزی شما را رسانیده است، چرا نمک به حرامی می کنید. این همه از نعمتهای الهی استفاده می کنید و باز هم سرکشی و گناه و پیروی از هوا و هوس می نمایید.

سکوت سراسر مجلس را فرا گرفت، رنگ خجالت بر چهره شان نشست، زیر چشم به هم نگاهی کردند و بدون اینکه سخنی بگویند، خانه را ترک کردند.

صبح روز بعد درب خانه علامه به صدا در آمد، وقتی که در خانه را باز کرد، رئیس آن گروه را دید که پشت در خانه ایستاده است. رئیس زودتر از علامه سلام کرد و گفت: دیشب سخن شما مرا به فکر وا داشت، اینک غسل کرده و توبه کرده ام و آمده ام تا شما مسائل دینی را به من بیاموزید، لبخند

رضایت بر لبان علامه نشست و با روی گشاده او را به خانه خود دعوت و از او پذیرایی کرد. (۱)

تبیین متن و محتوا

اشاره

در قدیم الایام افرادی وجود داشتند که حتی اگر اهل دین و ایمان هم نبودند، ولی اهل فتوت، مردانگی و لوطی گری بودند. غیرت و مرام آنها به گونه ای بود که خیلی چیزها را در شأن خود نمی دیدند و بر قول و قرارهای خود به شدت پایبند بودند و حتی از جان خود برای وعده ها و باورهای ذهنی خود مایه می گذاشتند. پرهیز از ضعیف کشی، رحم به زنان و ناموس پرستی، احترام به علماء و ... از جمله صفات خوب آنان بود و آنها را لایق لقب جوانمرد و لوطی می کرد.

جوانمرد کیست؟

می گویند یک روز زن و شوهر جوانی که هر دو زیست شناس بودند، برای تحقیق به جنگل رفتند. آنان وقتی به بالای تپه رسیدند درجا میخکوب شدند. یک قلابه بزرگ، جلوی زن و شوهر ایستاده و به آنان خیره شده بود. شوهر، تفنگ شکاری به همراه نداشت و دیگر راهی برای

فرار نبود. رنگ صورت زن و شوهر پریده بود و در مقابل ببر، جرأت کوچکترین حرکتی نداشتند.

ببر، آرام به طرف آنان حرکت کرد. همان لحظه، مرد زیست شناس فریاد زنان فرار کرد و همسرش را تنها گذاشت. بلافاصله ببر به سمت شوهر دوید و چند دقیقه بعد ضجه های مرد جوان به گوش زن رسید. ببر رفت و زن زنده ماند.

داستان به اینجا که رسید، دانش آموزان شروع کردند به محکوم کردن آن مرد. راوی پرسید:

آیا می دانید آن مرد در لحظه های آخر زندگی اش چه فریاد می زد؟

بچه ها حدس زدند حتماً از همسرش معذرت خواسته که او را تنها گذاشته است!

راوی جواب داد: نه، آخرین حرف مرد این بود که «عزیزم، تو بهترین مونس بودی. از پسرمان

ص: ۱۸۹

۱- علی محمد عبداللهی. عاقبت بخیران عالم، ج ۱، ص ۸۱. قم نشر روح ۱۳۷۳، با اندکی تغییر.

خوب مواظبت کن و به او بگو پدرت همیشه عاشقت بود».

قطره های بلورین اشک، صورت راوی را خیس کرده بود که ادامه داد: همه زیست شناسان می دانند ببر فقط به کسی حمله می کند که حرکتی انجام می دهد و یا فرار می کند. پدر من در آن لحظه وحشتناک، با فدا کردن جانش، پیش مرگ مادرم شد و او را نجات داد. این صادقانه ترین و بی ریاترین راه پدرم برای بیان عشق خود به مادرم و من بود.

جوانمردان قرآنی

قرآن کریم از چند شخصیت ویژه به عنوان جوانمرد یاد کرده است: یکی حضرت ابراهیم (علیه السلام)، آن گاه که وقتی استدلال هایش را برای خداپرستی نپذیرفتند و او نیز بتها را یکی یکی شکست و تنها بت بزرگ را سالم نگه داشت و تبر را بر روی آن قرار داد.

وقتی مردم از جشن ویژه آن روز - که در خارج شهر برگزار می شد- بازگشتند، با دیدن این صحنه وحشتناک، انگشت اتهامشان به سوی یک نفر نشانه رفت؛ ابراهیم!

«قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ؛ گفتند: ما شنیدیم جوانکی (سخن از بتها می گفت و) از آنها (به بدی) یاد می کرد که نامش ابراهیم است».^(۱)

مورد دوم: حضرت یوسف (علیه السلام) است که به پیشنهاد ناپاک زلیخا پاسخ منفی داد و خود را به گناه آلوده نکرد: «وَقَالَ نِسِيَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ؛ گروهی از زنان شهر گفتند: همسر عزیز جوانش [= غلامش] را به سوی خود دعوت می کند. عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده است».^(۲)

نمونه سوم این جوانمردان، اصحاب کهف هستند.

اصحاب کهف موحدان و خداپرستانی بودند که در زمان شرک و بت پرستی و حکومت

ص: ۱۹۰

۱- سوره انبیا، آیه ۶۶.

۲- سوره یوسف، آیه ۳۰.

طاغوت، زندگی می کردند و تصمیم گرفتند قیام کنند و اگر نتوانستند، از محیط شرک آلود مهاجرت کنند: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا؛ زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: پروردگارا ما را از سوی

خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز». (۱)

قرآن می گوید آنها سال های معدودی (سیصد و نه سال) به خواب رفتند و سپس بیدارشان کردیم، بعد در ادامه می فرماید: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم و دلهایشان را محکم

ساختیم». (۲)

یادآوری: مبلغ محترم بهتر است آیات یا اسامی ابراهیم، یوسف و اصحاب کهف را در گوشه تابلو یادداشت کند، چرا که در پایان، به آنها نیاز خواهد داشت.

ارتباط مناسبتی

جوانمردان اسلام

در تاریخ اسلام نیز جوانمردان بسیاری وجود دارند که سرآمد آنها حضرت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) هستند.

درباره حضرت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) همین بس که قبل از بعثت، او را به خاطر راستگویی و امانتداری،

محمد امین لقب داده بودند. همچنین آن حضرت پیش از بعثت و در همان دوران جوانی، در پیمان حلف الفضول که برای دفاع از مظلومان مکه در برابر ستمگران بود، شرکت کرد. (۳)

ص: ۱۹۱

۱- سوره کهف، آیه ۱۰.

۲- سوره کهف، آیه ۱۳.

۳- علت پیدایش این پیمان آن بود که ۲۰ سال قبل از بعثت، مردی وارد مکه شد. در دستش متاعی بود که قصد فروش آن را داشت. فرد زورگو و ستمگری به نام «عاص بن وائل» آن را خرید؛ ولی پولش را نپرداخت. مشاجره بین آن دو بالا گرفت و ناله مرد مالباخته بلند شد. از همان لحظه، جمعی از جوانان غیرتمند شهر با دیدن این حادثه تلخ، پیمان بستند تا حقوق مظلومان را از ستمگران بستانند. یکی از آن جوانان غیرتمند، رسول اکرم بود. (فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، نشر دانش

اسلامی، قم، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۴۸۱؛ سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، رسول جعفریان، انتشارات دلیل ما، قم،
بیتا، ج ۱، ص ۹۶۱).

پس از بعثت نیز با وجود تمام اذیت و آزارهایی که به ایشان شد، همواره برای مردم دعا می کرد و از خداوند، آمرزش و هدایت آنها را می طلبید و از هیچ کوششی برای رهایی و نجات آنان دریغ نمی کرد که این روحیه، اوج فتوت، مروت و مردانگی حضرت را نشان می دهد.

علی (علیه السلام)؛ مولای جوانمردان

نمونه بارز و شاخص دیگر جوانمردی، حضرت علی (علیه السلام) است که داستان های بسیار و مردانگی های بی شماری از ایشان نقل شده است. از جمله در جنگ اُحد، وقتی سپاهیان اسلام که روی کوه مستقر بودند تا مانع حمله دشمن از پشت به سپاه مسلمین شوند، هنگامی که مسلمانان پیروزی اولیه را در جنگ کسب کردند، این عده کار را تمام شده پنداشتند و از محلی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، ایشان را بر آن مستقر کرده بود، برای جمع آوری غنائم پایین آمدند؛ این اشتباه کافی

بود تا سپاه مشرکین فرصت را غنیمت بشمارند و از پشت به سمت سپاه مسلمین حمله کنند.

وقتی این حمله صورت گرفت، مسلمانان مضطرب شدند و هر کدام به سمتی فرار کردند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تنها گذاردند و به جز امیر مؤمنان (علیه السلام) و یکی دو نفر دیگر،^(۱) در کنار پیامبر باقی نماندند،

به گونه ای که جان مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در معرض تهدید جدی قرار گرفت و حضرت

جراحت های سنگینی برداشت، سپر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سر ایشان شکست و صورت حضرت خون آلود شد و حتی یکی از دندان های پیشین حضرت نیز شکسته شد.

در چنین فضایی که دشمن قصد جان پیامبر را کرده بود، حضرت علی (علیه السلام) که به دلاوری و رزمندگی شهره بود، چنان از رسول خدا حفاظت و حراست نمود که وقتی به نزد صدیقه کبری (علیها السلام)

ص: ۱۹۲

به پاس این دلاوریهای خالصانه حضرت، منادی حق مدال جوانمردی را به علی (علیه السلام) اهدا نمود که: «لافتی الا علی لا سيف الا ذوالفقار؛ جوانمردی چون علی و شمشیری چون ذوالفقار نیست». (۲)

همچنین خوابیدن در بستر پیامبر در ليله المبيت، همان شبی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به امر پروردگار عزم هجرت از سرزمین مکه را داشتند، نمونه ای دیگر از فتوت و مردانگی ایشان است. در آن شب، امیر المؤمنین (علیه السلام) در جایگاه رسول خدا خوابید و خطر حمله دشمن را به جان خرید و با این کار، ملائکه و عرشیان را به عجب واداشتند.

در این باره روایتی شنیدنی است که سنی و شیعه آن را نقل کرده اند: در آن شب، خداوند به جبرئیل و میکائیل خطاب کرد که اگر من برای یکی از شما مرگ و برای دیگری زندگی را مقدر سازم؛ کدام یک حاضرید، مرگ را بپذیرید و زندگی را به دیگری واگذار کنید؟ هیچ کدام تن به

این کار ندادند. در این هنگام فرمود: اکنون علی مرگ را برای خود خریده و جان خود را فدای زندگی پیامبر کرده است. سپس دستور داد که بر روی زمین فرود آیند و حراست و حفاظت علی را به عهده بگیرند. (۳)

در همین زمینه و به پاس قدردانی از جوانمردی حضرت، یکی دیگر از آیات پروردگار در شأن علی (علیه السلام)

نازل شد: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ؛ بعضی از مردم با ایمان [همچون علی در «لیله المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه

پیامبر] جان خود را برای کسب خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است». (۴)

ص: ۱۹۳

۱- حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶.

۲- ابن هشام، سیره، ج ۲، ص ۸۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۰۵.

۳- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۹، نقل از إحياء العلوم غزالی.

۴- مفسران اهل سنت نیز می گویند: این آیه درباره فداکاری بزرگ علی (علیه السلام) در ليله المبيت نازل شده است؛ به عنوان نمونه نگاه کنید: الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، اعداد: عبدالرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ هـ. ق، ج ۳، ص ۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دار القاموس الحدیث، (بی تا) ج ۲، ص ۲۴۴.

آن حضرت نه تنها در دفاع از جان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، بلکه در تمام صحنه ها و حتی در اوج معرکه و

کارزار جنگ نیز لحظه ای از مردانگی و جوانمردی غافل نمی شدند. به سبب همین جوانمردی ها بود که در جنگ خندق، وقتی با رقیبی شجاع، همچون «عمرو بن عبدود» درافتاد و او را به هلاکت رساند، خواهر «عمرو» کنار کشته برادرش آمد و دید که زره قیمتی او بر تنش باقی است.

پرسید: قاتل او کیست؟ گفتند: علی ابن ابی طالب. گفت: او را هم‌اوردی بزرگوار و جوانمرد کشته است.

او نمی دانست که آن حضرت حتی برای آنکه کشتن دشمن خدا فقط از روی خشم و عصبانیت نباشد، وقتی روی سینه عمرو بن عبدود نشسته بود و آن ملعون نسبت به حضرت جسارت و بی ادبی کرد، حضرت با آنکه می توانست به راحتی او را بکشد، ولی از روی سینه او

برخاست و پس از فروکش کردن خشم، او را به درک واصل کرد. اگر این حقیقت را می دانست، قطعاً ارداتش بیش از گذشته می شد.

از دیگر نمونه های جوانمردی و فتوت امیر مؤمنان (علیه السلام)، حمایت از مظلومان، یتیمان و کسانی

بود که راهی برای احقاق حق خود نداشتند و مصادیقی زیادی برای آن نقل شده است.

پیامهای کاربردی

دوری از گناه، نشانه جوانمردان

اینک ما نیز باید این روحیه فتوت و جوانمردی را در خود زنده و پویا نگه داریم. در تمام مراحل زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی، باید از این خصلت ممتاز بهره مند باشیم و به عنوان یکی از اصول و پایه های زندگی، بدان معتقد و پایبند گردیم.

ص: ۱۹۴

دانستن این نکته بد نیست که واژه «فتی» در اصل به معنی جوان نوحاسته و شاداب است،

ولی گاهی به افراد صاحب سن و سالی که روحی جوان و شاداب دارند نیز گفته می شود، و معمولاً این کلمه با یک نوع مدح و تمجید به خاطر صفات جوانمردی و مقاومت و شهامت و تسلیم در مقابل حق همراه است.

همانگونه که در داستان ابراهیم (علیه السلام)، یوسف (علیه السلام) و اصحاب کهف، آنان به سبب غیرت دینی، پاکی و دوری از گناه، از آنان به عنوان جوانمرد یاد شده است.

امام صادق (علیه السلام) از یکی از یاران خود پرسید فتی به چه کسی می گویند؟ او در پاسخ عرض کرد: فتی را به جوان می گوئیم.

امام (علیه السلام) فرمود: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا كُلُّهُمْ كُهُولًا فَسَمَّاهُمُ اللَّهُ فِتْيَةً بِإِيمَانِهِمْ؛

آیا تو نمی دانی که اصحاب کهف همگی کامل مرد بودند، اما خدا از آنها به عنوان فتیه نام برده چون ایمان به پروردگار داشتند».

یعنی اصحاب کهف هم به خاطر دوری از گناه و فرار از محیط آلوده به ها بود که ناپاکی مردانگی خود را ثابت کردند.

جالب اینکه حضرت، در ادامه حدیث، تفسیر فتوت و مردانگی واقعی را ذکر کردند و به همه آموختند که اگر دنبال مروت و مردانگی هستید، جوانمردی یعنی دوری از گناه و ناهنجاریها و ناپاکیها.

حضرت صادق (علیه السلام) به صراحت فرمودند: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَاتَّقَى فَهُوَ الْفَتَى؛ هر کس به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه کند، جوانمرد است» (۱).

تقوا چیست؟

حال باید تقوا و پاکی چیست که اگر آن را رعایت کنیم، لقب فتوت و جوانمردی برای ما

ص: ۱۹۵

بامسما و واقعی خواهد شد.

تذکر: مبلغ محترم این فراز روایت را روی تابلو می نویسد و سپس بحث را ادامه می دهد: لَا يَرَاكَ اللَّهُ حَيْثُ نَهَاكَ وَلَا يَفْقِدُكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ

از امام ششم (علیه السلام) پرسیده شد؟ «وَقِيلَ لَهُ مَا الْمُرُوءَةُ؟ مَرُوت و مردانگی چه معنایی دارد؟

فقال: لَا يَرَاكَ اللَّهُ حَيْثُ نَهَاكَ وَلَا يَفْقِدُكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ؛ حضرت فرمودند: جوانمرد کسی است خداوند تو را آن جایی که نهی کرده است، نبیند و تو را در جایی که امر کرده است، ببیند». (۱)

سفر آن نیست که از مصر به بغداد

از سر نفس گذاشتن سفر مردان است

یعنی این خط کش و معیار دست شما باشد؛ کجاها نباید باشید و هستید؟ و کجا باید باشید و نیستید؟

شکی نیست که امروزه پا گذاشتن روی هوای نفس و دوری از فضاهای آلوده و مهیای گناه در فضاهای مجازی، کوچه و بازارها و جمع های خانوادگی و ... نشانه و علامت بزرگ جوانمردی است که باعث می شود عنایت و رحمت الهی شامل انسان شود و از آنان دستگیری و حمایت نماید؛ زیرا خداوند وعده فرموده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا؛ کسانی که در راه ما کوشش و مجاهدت کردند، به راه های خودمان هدایت می کنیم». (۲)

پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز از زبان خداوند این پیام را برای همه و به ویژه جوانان آورده است: کسی

که از گناه چشم چرانی بگذرد، حلاوت ایمان را در دلش قرار خواهم داد، حلاوت و لذتی که با هیچ چیز قابل مقایسه و تعویض نیست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَنْظُرُ إِلَى مَحَاسِنِ امْرَأَةٍ ثُمَّ يَغُضُّ بَصِيرَتَهُ إِلَّا أَحَدَّثَ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةً يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ؛ هر مسلمانی که نگاهش به زیبایی های زنی بیفتد و چشمان خود را از نگاه فرو بندد،

ص: ۱۹۶

۱- تحف العقول، ص ۳۵۹.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

خداوند حلاوت و شیرینی عبادت را به او می چشاند» (۱).

و فرمود: «مَنْ أَعْرَضَ عَنِ مُحَرَّمٍ أَبَدَلَهُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَةً تَسْرُهُ؛ هر کس از حرام دوری کند، خداوند به جای آن عبادتی که او را شاد کند، نصیبش می گرداند» (۲).

مطمئننا به امتحان کردنش می ارزد و انسان از این استقامت و مردانگی خود لذت وافر خواهد برد.

فراموش نکنیم که: خداوند هوای جوانمردان باایمان را دارد، (۳) ضمن آنکه ما که دوستدار و محب امیرمؤمنان (علیه السلام) هستیم، باید هرچه بیشتر خودمان را شبیه ایشان کنیم، و گرنه محبت ما، ادعایی پوچ و توخالی خواهد بود و در قیامت و هنگام مواجهه و دیدار با آن حضرت، شرمنده

خواهیم شد.

دعا و نیایش

خدایا! ما را از خوبان درگاه خودت قرار بده!

به ما توفیق و اراده دوری از گناه و معصیت عنایت بفرما!

ما را دوستدار و شیعه واقعی امیرمؤمنان (علیه السلام) قرار بده.

در ظهور امام زمان (علیه السلام) تسریع بفرما.

رهبر معظم انقلاب اسلامی را حفظ و حمایت بفرما.

آمین

ص: ۱۹۷

۱- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۲۹۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۲۷.

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۰۰۲؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۸۲.

۳- حضرت علی (علیه السلام): «أَقْبِلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَشْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْثُرُ مِنْهُمْ عَائِرٌ إِلَّا وَ[يَدُهُ بِيَدِ اللَّهِ] يَدُ اللَّهِ يَرْفَعُهُ؛ از لغزش جوانمردان در گذرید، زیرا که هیچ یک از آنان نلغزد، مگر این که دست خداوند دستش را بگیرد و او را بلند کند». نهج البلاغه (صبحی صالح)، حکمت ۲۰.

یک: چند روایت در باب فتوت و جوانمردی

امام علی (علیه السلام): «يُسَيِّدُ تَدَلُّ عَلَى مُرُوهِ الرَّجُلِ بَيْتُ الْمَعْرُوفِ وَ بَدَلُ الْإِحْسَانِ وَ تَزَكِيَةُ الْإِمْتِنَانِ؛ نشانه مردانگی انسان، به همه نیکی کردن و احسان نمودن و منت نگذاشتن است». (۱)

حضرت علی (علیه السلام): «الْفُتُوَّةُ عَلَى أَرْبَعَةٍ التَّوَاضُّعُ مَعَ الدَّوْلَةِ وَالْعَفْوُ مَعَ الْقَدْرَةِ وَالنَّصِيحَةُ مَعَ الْعَيْدَاوَةِ وَالْعَطِيَّةُ بِلَا مَنِّهِ؛ جوانمردی چهار گونه است: فروتنی، هنگام فرمانروایی و حکومت. گذشت، هنگام قدرت. خیرخواهی، هنگام دشمنی. و بخشش بدون منت گذاری». (۲)

حضرت علی (علیه السلام): «مَيِّزَةُ الرَّجُلِ عَقْلُهُ، وَ جَمَالُهُ مُرُوَّتُهُ؛ امتیاز آدمی به عقل اوست و زیبایی او به مروّتش». (۳)

امام علی (علیه السلام): «الْمُرُوَّةُ اجْتِنَابُ الرَّجُلِ مَا يَشِينُهُ وَ اِكْتِسَابُهُ مَا يُزَيِّنُهُ؛ مردانگی، دوری کردن

انسان است از آنچه مایه ننگ اوست و به دست آوردن آنچه که باعث آراستگی اوست». (۴)

و فرمود: جَمَاعُ الْمُرُوَّةِ أَنْ لَا تَعْمَلَ فِي السَّرِّ مَا تَسْتَحْيِي مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ؛ اساس

ص: ۱۹۸

۱- تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۳۸۴، ح ۸۷۳۵.

۲- ارشاد القلوب، ترجمه مسترحمی، ج ۲، ص ۲۷۴.

۳- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۱۰.

۴- تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۵۸، ح ۵۴۹۱.

مردانگی، این است که در پنهان، کاری را نکنی که در آشکار از انجام آن شرم داشته باشی» (۱).

امام حسین (علیه السلام): «لَا تَزْفَعُ حَاجَتَكَ إِلَّا إِلَى أَحَدٍ ثَلَاثَةٍ: إِلَى ذِي دِينٍ، أَوْ مُرُوٍّ، أَوْ حَسَبٍ؛ جَزْءٌ بِه يَكْفِيكَ مِنْ سَهْرِ نَفْسِكَ» (۲).

امام باقر (علیه السلام): «أَلْمُرُوَّةُ أَنْ لَا تَطْمَعَ فَتَيْدَلَّ، وَ تَسْأَلَ فَتَقْتَلَّ، وَلَا تَبْخَلَ فَتُشْتَمَّ، وَ لَا تَجْهَلَ فَتُخْصَمَ؛ مَرُوتٌ أَنْ اسْتَمِعَ نَكْتًا تَأْذِيلًا وَ خَوَارٌ نَشْوَى وَ مِنْ دِيْغَرَانِ شَيْءٌ نَحْوَاهُ تَأْ كُوجَكِ نَشْوَى وَ بَخْلٌ نَوْرُوزِي تَأْ نَاسِرَا نَشْوَى وَ نَادَانِي نَكْتًا تَأْ بَرَاءِي خُودَتِ دَشْمَنِ نَتْرَاشِي» (۳).

دو: لذت ایمان، با چشم بستن بر گناه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به نقل از خداوند متعال در حدیثی قدسی می فرماید: «نگاه حرام، تیری

زهر آگین از طرف شیطان است، هر کس به خاطر خوف از من (و رعایت حریم کبریایی خدا) از نگاه حرام پرهیز نماید، در قلب او شیرینی و لذت ایمان را جایگزین می نمایم» (۴).

و فرمود: «کسی که از نگاه های ناروا پرهیزد، حق تعالی ایمانی به او عطا خواهد کرد که حلاوت و شیرینی آن را در قلبش احساس خواهد کرد» (۵).

امام صادق (علیه السلام) نیز فرمودند: «هرگاه فردی نگاهش به زن نامحرمی بیفتد، سپس چشم خود را

به سوی آسمان بدوزد، یا اینکه چشم خود را فرو بیند و نگاه خود را کنترل نماید، قبل از روی هم قرار گرفتن پلک ها، خداوند حورالعینی را به او تزویج می نماید» (۶).

ص: ۱۹۹

۱- تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۵۹، ح ۵۵۰۹.

۲- تحف العقول ص ۲۴۷.

۳- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۲.

۴- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۲۹۲.

۵- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۸.

۶- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۳.

بر مبنای سخنان معصومین (علیهم السّلام) که در احادیث مختلف نقل شده است، بعضی از انبیاء، اولیاء، فرشته ها و... نظیر: حضرت عیسی (علیه السّلام)، موسی (علیه السّلام)، خضر (علیه السّلام)، الیاس (علیه السّلام)، و اصحاب کهف، در زمره یاران حضرت مهدی (علیه السّلام) قرار دارند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ هَبَطَ عِيسَى بِنُ مَرْيَمَ بِشَرْقِي دِمَشْقٍ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ، بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى أَجْنِحِهِ مَلَكَيْنِ... فَيَطْلُبُ الدَّجَالَ فَيَدْرِكُهُ بِبَابٍ لُدِّيٍّ فَيَقْتُلُهُ؛» در چنین حالی (بعد از ظهور حضرت مهدی (علیه السّلام)) حضرت عیسی بن مریم (علیه السّلام) در شرق دمشق، در نزد مناره سفید، در میان دو ابر رنگین و در حالی که دو دست خود را روی بال های دو فرشته نهاده، فرود می آید... دجال را دنبال می کند در باب «لُد» به او می رسد و او را به هلاکت می رساند. (۱)

امام صادق (علیه السّلام) فرمود: «... «فَبَيْنَعْتُ اللَّهَ الْفَتِيَةَ مِنْ كَهْفِهِمْ مَعَ كَلْبِهِمْ، مِنْهُمْ رَجُلٌ يَقَالُ لَهُ: مَيْلِخَاءُ وَآخَرَ حَمَلَاهَا، وَهُمَا الشَّاهِدَانِ الْمَسْلُومَانِ لِلْقَائِمِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» وَهُؤُلَاءِ هُمُ الْأَشْهَادُ: أَيِ الشُّهُودِ الَّذِينَ يَسْلُمُونَ عَلَى الْقَائِمِ بِإِسْمِهِ؛ خدایوند اصحاب کهف را همراه با سگشان برمی انگیزد، یکی از آنها «میلخاء» نام دارد و یکی دیگر «حملاها»، این دو نفر شاهدهی هستند که به حضرت مهدی (علیه السّلام) شهادت می دهند و سلام می گویند، چنانکه خدای تبارک و تعالی می فرماید: «ما پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و در روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم»، این ها همان گواهان هستند؛ یعنی، شاهدانی که به حضرت قائم (علیه السّلام) به اسم سلام می دهند. (۲)

ص: ۲۰۰

۱- الصواعق المحرقة، ص ۱۶۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۷؛ كشف الغمه، ج ۳، ص ۲۷۹؛ منتخب الاثر، ص ۳۱۶.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۶۵ و ج ۵۳، ص ۸۵.

بها نه ارتباط

تذکر: در ابتدای جلسه مبلغ محترم پس از خوش و بش اولیه با مخاطبان، تصاویر زیر را به ترتیب برای مخاطبان به نمایش گذارده و نظر آنان را برای حدس تصویر جویا می شود.

تصویر اول:

ص: ۲۰۱

توضیح: کارگران در حال بار زدن اولین نسل هاردهای کامپیوتری که فقط ۵ مگابایت حجم داشتند، آمریکا-۱۹۵۶.

تصویری دیگر از هارد: قرار دادن یک هارد کامپیوتر ۵ مگابایتی درون یک هواپیما در سال ۱۹۵۶.

تصویر دوم:

توضیح: ضبط صوت در سال ۱۹۳۲

ص: ۲۰۲

تصویر سوم:

توضیح: اولین محصول لامبورگینی

یادآوری: سیر تغییر و تحول خودروهایی مانند بنز، فولکس، ژیان و... نیز به تناسب زمان و فضای کلاس قابل عرضه هستند.

تصویر چهارم:

توضیح: اولین کامپیوتر اپل؛ پردازشگر این کامپیوتر تنها ۱ مگاهرتز قدرت داشت و حافظه آن

ص: ۲۰۳

نیز به ۴ کیلو بایت محدود می‌شود. اپل ساخت این محصول ۶۶۶ دلاری را تا سال ۱۹۷۷ ادامه داد.

تصویر پنجم:

توضیح: اولین محصول تولیدی شرکت هوندا

هوندا این وسیله را در سال ۱۹۴۷ ساخت. این موتور نتوانست نظرات را چندان به خود جلب کند، اما باعث شد که روح و شخصیت امروزی هوندا شکل بگیرد.

تصویر ششم:

توضیح: اولین لامپ اختراعی و موفق «ادیسون». روشن شدن این لامپ در دسامبر سال

ص: ۲۰۴

۱۸۷۹ میلادی، در یک پارک و در معرض تماشای عموم مردم انجام گرفت.

تصویر هفتم:

توضیح: اولین کامپیوتر

حدود ۷۰ سال پیش اولین کامپیوتر الکترونیکی جهان ساخته شد. در سال ۱۹۴۳ میلادی فیزیکدانی بنام دکتر جان ماکلی با همکاری جی پرسپراکرت که مهندس برق بود شروع به ساختن اولین کامپیوتر الکترونیکی همه منظوره نمود.

این کامپیوتر که در ساختن آن علاوه بر اجزاء لکترومکانیکی از نوزده هزار لامپ خلاء استفاده شده بود و ۱۳۰۰۰۰ وات انرژی مصرف میکرد و ۱۵۰۰ فوت مربع جا اشغال می کرد بنام انیاک (به انگلیسی ENIAC) نامگذاری شد. انیاک در سال ۱۹۴۶ میلادی آماده نصب و راه اندازی گردید و در زمان خود پیچیده ترین دستگاه الکترونیکی جهان بود. این کامپیوتر قادر به انجام سیصد عمل ضرب در هر ثانیه بود و قادر بود کار دستی ۳۰۰ روزه را در یک روز انجام

دهد. کامپیوتر انیاک ۳۰ تن وزن داشت. انیاک در سال ۱۹۵۶ از دور خارج شد.

ص: ۲۰۵

تصویر هشتم:

حدود چهل و چهار سال پیش در روز سوم آوریل (۱۴) ۱۹۷۳ فروردین (۱۳۵۲)، مردی به نام مارتین کوپر در حالی که از خیابان رد می شد، دستگاه کوچکی را در دستش می فشرد که بعدها

ص: ۲۰۶

تاریخ بشریت را برای همیشه متحول کرد. این دستگاه نخستین تلفن دستی جهان بود و آقای کوپر گروهی خبرنگار را برای تماشای «اولین تماس عمومی با تلفن همراه» دعوت کرده بود. در آن زمان چنین ادعایی حتی برای نیویورکی ها هم عجیب و غریب می نمود. تلفن جدید نه فقط بی سیم، که کوچک و سبک هم بود، ۱۰ اینچ (۲۵.۴ سانتی متر) طولش بود و ۲۰۵ پوند (یک کیلو و ۱۳۴ گرم) وزنش.

این تغییر و تحول و پیشرفت ادامه پیدا کرده و امروزه برندهای مختلفی از تنوع، کیفیت و کارایی و با قیمت های متفاوت تولید و عرضه شده است.

ص: ۲۰۷

تذکر: مبلغ محترم با الهام از همین شیوه می تواند به نمونه های دیگری از تغییر و تحول در محصولات و تولیدات گوناگون اشاره نماید و برای ایجاد پویایی بیشتر می تواند از اطلاعات خود مخاطبان نیز بهره بگیرد.

تبیین متن و محتوا

همانگونه که ماشین، کامپیوتر، موبایل، تبلت، لبتاب و دیگر امکانات تحول و تغییر بافتند و به تدریج رو به تکامل رفتند، دین هم همین طور است و بر اساس زمان و درک بالاتر مردم، کیفیت و نسخه جدیدتری از آن ارائه شده است.

البته این مثال هایی که ذکر شد، همه برای تقریب به ذهن و آسان کردن درک این واقعیت است، و گرنه حقیقت دین با هیچ چیزی قابل مقایسه و تشبیه نیست و این مثال ها، هرگز توانایی و قدرت انتقال مفاهیم دین را ندارند.

بر مبنای آنچه گفته شد، ادیان گذشته یکی پس از دیگری آمدند و به تناسب درک موقعیت و فضای فکری و ذهنی مخاطبان، نسخه هایی از سعادت را ترسیم کردند. به مرور زمان این پیشرفت ها و نسخه ها، کامل تر شد، از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (علیه السلام)، تا رسید به پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) که کامل ترین و جامع ترین نسخه دینداری را ارائه کردند.

این دین، دین کامل است و کامل ترین و نهایی ترین نسخه است و برخلاف مثال هایی که زده شد، دیگر نسخه کامل تری ندارد؛ زیرا تکمیل و ارائه نسخه های جدیدتر از ساخته های دست بشر، به خاطر محدودیت و نقص فکر و اندیشه است و اینکه انسانها بر اساس پیشرفت ذهنی و

به کارگیری بیشتر فکر و خلاقیت، در گذر زمان، نسخه های جدیدتر و کامل تری ارائه می کنند، در حالی که خداوند متعال، آخرین نسخه سعادت جهانیان را توسط حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، -آخرین

پیامبر خود- فرستاده است: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (۱).

یک سؤال: از کجا می گوید دیگر دین و پیامبر جدیدی نخواهد آمد؟

تذکر: می توان از نظرات مخاطبان بهره برد و سپس مربی آن را تکمیل و تبیین نماید.

جواب ۱: چون خداوند فرموده است که این پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آخرین پیامبر است؛ چگونه ممکن است کسی مسلمان باشد، ولی حرف خدا در قرآن را باور نداشته باشد. خداوند می فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ محمد- پدر هیچ یک از شما نیست؛ بلکه او رسول خدا و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیزی داناست» (۲).

جواب ۲: این حرف را کسی زده است که هرچه گفته بود، درست بود و خداوند هم این گفتار او را تصدیق کرده است و فرموده است که این پیامبر هیچ سخن بیهوده و ناروایی بر زبان نمیآورد و هرچه می گوید، از جانب خداست. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ پیامبر کسی است که هرگز سخنی از روی هوا و هوس نمی گوید و آنچه که می گوید به جز وحی که به وی می شود نمی باشد» (۳).

یادآوری: مبلغ محترم روی تابلو، آیه ی شریفه را می نویسد.

خداوند می فرماید که این محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) فرستاده من است و از طرف من سخن می گوید؛ او هیچ سخنی را تحریف نمی کند و از طرف خود سخن نمی گوید. سپس با لحنی هشدار آمیز چنین

می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ؛ اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چیزی بر ما می بست [و نکته ای می افزود] او را با قدرت تمام می گرفتیم، سپس رگ گردن او را

قطع می کردیم» (۴). بر اساس این اعتماد و احساس آرام بخش، وظیفه مؤمنان حقیقی را این گونه

ص: ۲۰۹

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۸.

۲- سوره احزاب، آیه ۴۰.

۳- سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

۴- سوره حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

ترسیم کرده است: « وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه پیامبر برایتان آورده برگزید و از آنچه نهی کرده، باز ایستید». (۱)

و فرموده است: « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول (خدا) را». (۲)

جواب ۳: انبیای گذشته هم به آمدن این آخرین پیامبر مژده داده بودند. یکی از خصوصیاتى که قرآن برای حضرت عیسی (علیه السلام) ذکر می کند، این است که آن حضرت علاوه بر تصدیق تورات که شریعت توحیدی حضرت موسی (علیه السلام) را بیان می کند و علاوه بر تبلیغ دین خود و انجام مأموریت آسمانی رسالت خویش، از ظهور دین مبین اسلام نیز به پیروان خود خبر داده است. در سوره صف می خوانیم: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ؛

و به یاد آورید هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (تورات) می باشم و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است». (۳)

پیامهای کاربردی

بنابراین، اگر گفته شود که چرا دین تمام شد و نسخه جدید ندارد، پاسخ می دهیم: دین جدید نخواهیم داشت، ولی دینداری تمام نشده است، بلکه چارچوب کلی آن مشخص است و به تناسب حوادث و رویدادهای جدید، نسخه جدیدتر آن هم ارائه می شود.

شاید پرسید: پس تکنولوژی های جدید و پیشرفت ها را چگونه توجیه کنیم؟

ص: ۲۱۰

۱- سوره حشر، آیه ۷.

۲- سوره نساء، آیه ۵۹.

۳- سوره صف، آیه ۶.

تذکر: مبلغ محترم کلمه خاتم را دو بار روی تابلو می نویسد و ادامه می دهد:

خاتم الانبیاء - حضرت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم)

خاتم الاوصیاء - حضرت مهدی(عج) (۱)

پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله وسلم) راه را باز گذشته است؛ افزون بر محتوای قرآن به عنوان قانون اساسی حکومت دینی و نیز سخنان و احادیث و سیره فراوان نقل شده از ایشان، راه ایشان توسط امامان ادامه یافته

است و اکنون نیز حجت خدا، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند و تا روزی که مصلحت باشد، ایشان با فراهم شدن زمینه ها، ظهور می کنند و علم واقعی و سعادت آفرین دین را عرضه می کنند.

به عبارت دیگر، امام زمان (عج)، ادامه دهنده راه پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) و تحقق بخش اصول رسالت های الهی او است. آن حضرت، تعالیم پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) را در بخش های گوناگون زندگی، عینیت بخشیده و جامه عمل می پوشاند؛ چرا که او عصاره نبوت و احیاگر سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) است. در دعای عهد می خوانیم: «وَ مُجَدِّدًا لِمَا عَطِلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ، وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ...».

آخرین نکته اینکه: شیعه، پویاترین فقه را دارد؛ چون هنوز امامی دارد که به ناگفته ها پاسخ می دهد، در حالی که دیگر مذاهب و گروه ها، چنین توانایی و قدرتی ندارند و لذا مانند گروه منحرف و آدم کش وهابیت، دچار جمود و کج فهمی شده و فتوهای عجیب و غریب می دهند،

ولی شیعه به واسطه اهل بیت(علیهم السلام) هیچ گاه دچار حیرت و پوچی نشده و نخواهد شد و هر کجا

هم شیعیان نیاز به کمک داشته باشند، امام زمان(علیه السلام) علاوه بر عنایات همیشگی و توجه و کمک

به همه شیعیان که همیشه انجام می دهند) به یاری آنان می شتابد و آنان را از مخمصه ها و گرفتاری ها نجات می دهند.

ص: ۲۱۱

۱- خاتم الاوصیاء(عج): «أَنَا خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَ شَيْعَتِي»؛ من وصی آخرین ام؛ به وسیله من بلا از خانواده و شیعیانم دفع می شود». الغیبه، ص ۲۴۶

علامه مجلسی نقل می کند که جماعتی از علماء از «سید میر علام.» برای من حکایت کرده اند که ایشان خود نقل کردند: در یکی از شبها در صحن مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودم، قسمت عمده ای از شب گذشته بود و من مشغول قدم زدن بودم، دیدم که شخصی از مقابل من به طرف حرم منور امیرالمؤمنین می رود، وقتی نزدیک رفتم دیدم استاد بزرگوارم مولانا احمد اردبیلی (۱۳) - قدس الله روحه - است. من خودم را از وی پنهان کردم تا اینکه به طرف درب حرم آمد، در

بسته بود، به مجرد رسیدن او درب باز شد و او داخل حرم گردید، شنیدم که سخن می گوید مثل اینکه با کسی در گوشی حرف می زند.

بعد از آن از حرم بیرون آمد و درب بسته شد، من هم از پشت سر به دنبال او رفتم تا از شهر نجف خارج شد و به سمت کوفه رفت، من دنبال او بودم ولی او مرا نمی دید تا اینکه داخل مسجد کوفه شد و به سمت محرابی که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آنجا شهید شد رفت و مدتی در آنجا ایستاد، پس برگشت و از مسجد بیرون آمد و آهنگ نجف کرد.

من همچنان پشت سر او بودم تا اینکه نزدیک مسجد حنانه رسیدم، در آنجا سرفه ام گرفت به طوری که نتوانستم خودداری کنم، وقتی صدای سرفه مرا شنید برگشت، نگاهی به من کرد و پرسید تو میر علام هستی؟ گفتم: آری. گفت: اینجا چه می کنی؟ گفتم: از موقعی که شما وارد صحن مطهر شدید تاکنون همه جا با شما بودم، شما را به صاحب این قبر مطهر قسم می دهم

آنچه امشب بر شما گذشت از اول تا آخر به من اطلاع دهید. گفت: می گویم ولی به این شرط که

تا من زنده ام به کسی نگویی. وقتی به وی اطمینان دادم فرمود: در پاره ای از مسائل علمی فکر می کردم و حل آن برایم مشکل بود، به دلم افتاد که خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بروم و حل مشکل را

از آن حضرت بخواهم. موقعی که به درب حرم رسیدم چنان که دیدی درب به رویم گشوده شد و داخل حرم رفتم و از خداوند مسئلت نمودم که مولایم جواب سؤال را بدهد، ناگهان صدایی از قبر منور شنیدم که فرمود: برو به مسجد کوفه و از قائم ما سؤال کن؛ زیرا او امام زمان تو است.

من هم پهلوی محراب مسجد کوفه آمدم و آن حضرت را آنجا دیدم، مسئله خود را پرسیدم و

حضرت جواب آن را مرحمت فرمود و اینک به منزل بر می گردم. (۱)

دعا و نیایش

خداوندا!

ما را پیرو واقعی پیامبر قرار بده.

ما را با امام زمانمان بیش از گذشته آشنا بفرما.

نائب امام زمان، رهبر معظم انقلاب، حفظ و حمایت بفرما.

ما را جزء یاران و دوستان حقیقی امام زمان قرار بده.

آمین

ص: ۲۱۳

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۶.

خست آخر از خانه ای زیبا

می دانیم که عمر هر انسانی - و از جمله پیامبران - محدود است و مقتضای حکمت آفرینش، این نبوده که نخستین پیامبر تا پایان جهان زنده بماند و همه انسانها را شخصاً راهنمایی کند.

ضمن اینکه شرایط و اوضاع و احوال زندگی انسان ها در زمان ها و مکان های مختلف، یکسان نیست و این اختلاف و تغییر شرایط و به ویژه پیچیده شدن تدریجی روابط اجتماعی می تواند در کیفیت و کمیت احکام و قوانین و مقررات اجتماعی، مؤثر باشد و در پاره ای از موارد، تشریح

قوانین جدیدی را می طلبد و اگر این قوانین به وسیله پیامبری که هزاران سال قبل، مبعوث شده بیان می شد، کار لغو و بیهوده ای می بود، چنانکه حفظ و تطبیق آنها بر موارد خاص، کار بسیار سخت و دشواری می باشد.

ثالثاً: در بسیاری از زمان های گذشته امکانات تبلیغ و نشر دعوت انبیا(علیهم السلام) به گونه ای نبوده که

یک پیامبر بتواند پیام های خود را به همه جهانیان، ابلاغ نماید.

رابعاً: تعالیم یک پیامبر در میان همان مردمی که آنها را دریافت می داشتند، به مرور زمان و تحت تأثیر عوامل مختلفی دستخوش تحریف و تفسیرهای نادرست قرار می گرفت و پس از چندی تبدیل به یک آیین انحرافی می شد. با توجه به این نکات، حکمت تعدد انبیا(علیهم السلام) و اختلاف شرایع آسمانی در پاره ای از احکام عبادی یا قوانین اجتماعی، روشن می شود، اما هرگاه شرایط

زندگی بشر به گونه ای باشد که دعوت پیامبر به همه جهانیان برسد و پیامهای او برای آیندگان، محفوظ و مصون بماند و دگرگونی شرایط اجتماعی، مستلزم تشریفات اساسی جدید و تغییر احکام و قوانین موجود نباشد، ارسال پیامبر دیگری ضرورت نخواهد داشت؛^(۱) بنابراین اگر دینی قادر به پاسخگویی تمام نیازهای بشر تا ابد بود، گذشت زمان نمی تواند آن را از اعتبار ساقط کند و بشریت همیشه به آن محتاج خواهد بود و چون دین اسلام دارای چنین خصوصیتی می باشد،

هر چه زمان بگذرد، این دین طراوت و تازگی خود را از دست نخواهد داد.^(۲)

در روایتی زیبا، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) خود را تکمیل کنند[□] خانه نبوت دانسته اند که با وجود ایشان، دیگر پیامبری ظهور نخواهد نمود. آن حضرت فرمودند: «انما مثلی فی الانبیاء کمثل رجل بنی

دارا فاکملها و حسنھا الا موضع لبنة فکان من دخل فیھا فنظر الیھا قال ما احسنھا الا موضع هذه اللبنة، فانا موضع هذه اللبنة حتی ختم بی الانبیاء؛ مثل من در میان انبیاء مانند مردی است که خانه ای بسازد و کاملش کند، مگر جای یک خشت را. پس هر کس که وارد شود و به آن

نظر اندازد، بگوید چه زیباست مگر جای این خشت. من جای آن خشت هستم تا اینکه با من انبیاء خاتمه یافت.»^(۳)

خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله وسلم)

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به عنوان «خاتم النبیین» معرفی شده است، یعنی: «کسی که پیامبران بدو پایان می گیرند» و در لغت عرب، «انگشتی» را نیز خاتم گفته اند از آن رو که نامه ها را با آن مهر می زدند و به پایان می رساندند.

^(۴)

خود حضرت نیز بارها بر ختم نبوت توسط ایشان تأکید و نسبت به انحرافات و ادعاهای

ص: ۲۱۵

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۷.

۲- www.andisheqom.com

۳- مجمع البیان، ذیل آیه ۴۰، سوره احزاب.

۴- مقایس اللغه، ج ۲ ص ۲۴۵، چاپ قاهره.

دروغین، هشدار می دادند. «إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَابُونَ ثَلَاثُونَ كُلَّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، و أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ همانا در امت من، سی تن دروغگو خواهند بود که هر کدام می پندارد که پیامبر است با آن که من، خاتم پیامبرانم و پس از من هیچ پیامبری نیست». (۱)

و فرمود: «ان الرساله و النبوه قد انقطعت فلا رسول بعدی و لا نبی؛ همانا رسالت و پیامبری قطع شده و هیچ رسول و پیامبری پس از من نخواهد آمد». (۲) و فرمودند: «أرسلت الى الخلق

كافه و ختم بی النبیون؛ من به سوی همه ی خلق فرستاده شده ام و پیامبران به من، پایان پذیرفته

اند». (۳)

و فرمودند: «أنا رَسُولٌ مِّنْ أَدْرَكْتُ حَيًّا وَمَنْ يُؤَلِّدُ بَعْدِي؛ من پیامبر کسانی هستم که آنان را زنده درک کردم و کسانی که پس از من به دنیا می آیند». (۴)

آیات پیرامون گسترهی تبلیغ و نبوت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

شریعت پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) جهانی و جاودانی است و آیین ایشان برای سعادت‌مندان زینت بشر در همه زمین و در همه زمانها بسنده است. قرآن مجید بر این حقیقت، پیوسته تصریح می کند:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا؛ (پیامبر) بگو: ای مردم، محققا من فرستاد خدا به سوی همه شما هستم.»

در آیه دیگر آمده است: «وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا؛ و ما تو را رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خداوند، در این باره، کافی است.» (۶)

باز آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ ما

ص: ۲۱۶

۱- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۹۹، چاپ استانبول و سنن أبی داود، ج ۴، ص ۹۸، چاپ بیروت.

۲- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۳۳، چاپ استانبول.

۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۷۱، چاپ استانبول.

۴- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۰۴.

۵- سوره اعراف، آیه ۱۵۸.

۶- سوره نساء، آیه ۷۹.

تو را منحصرأً برای همه مردم فرستادیم تا به آنان (برای پادشاهای خدا) مژده دهی و (از عذاب او) بترسانی، ولی بیشتر مردم، آگاهی ندارند.» (۱)

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا؛ میمنت انگیز است خدایی که قرآن را بر بنده اش فرو فرستاد تا جهانیان را بیم دهد.» (۲)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ ما تو را نفرستادیم مگر اینکه رحمت برای جهانیان باشی.» (۳)

«وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ لِتُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ؛ و این قرآن به من وحی شده است تا شما و هر کس که پیام قرآن به او می رسد را بیم دهم.» (۴)

خاتم الأوصياء

تمام پیامبران و کتابهای آسمانی به دو نقطه اوج اشاره می کردند؛ ظهور پیامبر آخرالزمان و دیگری ظهور منجی. آنان از دو خاتم سخن می گفتند: خاتم انبیاء و خاتم اوصیاء

با مراجعه به سیره و سخن معصومین (علیهم السلام)، به وضوح مشاهده می شود که تمامی پیشوایان دین،

از فردی سخن گفته اند که روزی خواهد آمد و تمامی آمال و آرزوهای معنوی و مقدس دین را محقق خواهد کرد.

عجیب آنکه گویا در فرایند امامت و ولایت معصومین (علیهم السلام)، یکی از بایسته های زندگی ایشان

که به تبعیت از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) آموخته بودند، زنده نگه داشتن یاد و خاطره قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف و توجه دادن مؤمنان به آینده روشن و منتظر ظهور منجی و تحقق دولت کریمه حضرت حجت (عج) بودن است.

ص: ۲۱۷

۱- سوره سبأ، آیه ۲۸.

۲- سوره فرقان، آیه ۱.

۳- سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۴- سوره انعام، آیه ۱۹.

به عنوان مثال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در همه حال و همه جا به یاد فرزند و خاتم اوصیای خود

حضرت مهدی (علیه السلام) بود و از همان اوایل بعثت، ذکر و یاد مهدی را در باورها می نشانند و به روزگاری سراسر نور و سعادت‌مندی نوید می داد و می فرمود: «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَلِيَ أُمَّتِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِيُّ؛

دنیا به پایان نرسد مگر اینکه امت مرا مردی از اهل بیت من سرپرستی (و رهبری) کند که به او مهدی گفته می شود.» (۱)

و در جایی دیگر می فرمود: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَيْدًا. كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا؛ اگر از عمر روزگار یک روز باقی نماند، خداوند [در آن روز] مردی از اهل بیت من را برانگیزد که عرصه زمین

را لبریز از عدل کند، پس از آنکه از ستم پر شده باشد.» (۲)

به مرور زمان، آن حضرت در خلال روایات گوناگون، تصریح کردند که مهدی (علیه السلام) از نسل علی و فاطمه (علیها السلام) و از فرزندان امام حسین (علیه السلام) می باشد (۳) و دوران حکومتش پس از امامت حسن عسکری

خواهد بود: فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَبَعِدَهُ ابْنُهُ الْحُجَّجُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهم السلام) و پس از حسن [عسکری عسکری (علیه السلام)] فرزندش حجه بن الحسن بن علی (علیهم السلام) می باشد.» (۴)

همچنین پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) در بخش های پایانی آخرین سخنرانی رسمی که در غدیر خم و به عنوان خطبه غدیریه ایراد کردند، با تبیین آینده اسلام و تاریخ کل بشریت، امامت امامان دوازده گانه را مطرح کردند و فرمودند: مهدی (علیه السلام) از ما خانواده نبوت و امامت است؛ «مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي نَبِيٌّ وَعَلِيٌّ وَصِيٌّ أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ؛ ای مردم! به درستی من نبی، و علی وصی من است. بدانید که آخرین امام از ما، مهدی قائم است.» (۵)

ص: ۲۱۸

۱- نک: خورشید مغرب، محمدرضا حکیمی، ص ۲۴۶؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲- سنن ابوداود، ج ۲، ص ۳۱۰؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۲.

۳- کمال الدین، صص ۵۲۵ - ۴۹۱.

۴- نک: کمال الدین، صص ۴۸۶ - ۴۸۳؛ کفایه الاثر، صص ۱۳-۱۴؛ فرائد السمطين، جوینی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۵- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۱۴.

بهاه ارتباط

تذکر: مبلغ محترم در ابتدای جلسه با روش داستان گویی، توجه مخاطبان را جلب و فضای تبیین محتوا را مهیا می کند.

در زمانهای قدیم کسانی بودند که به راهزنی و دزدی اموال مردم مشغول بودند و با خشونت و قلدری، دارایی و ثروت مردم را تصاحب می کردند. آنها در مسیر کاروان های مسافران کمین می کردند و اموال و پولهای آنها را می دزدیدند. یکی از این راهزنان مشهور «فضیل» بود که نامش لرزه بر جان مسافران می انداخت و هر کاروانی که می خواست از محل استقرار آنها عبور کند، با

ترس و دلهره شدیدی مواجه می شد. فضیل و دار و دسته اش بر سر راه کاروان های تجارتي و مسافرتي قرار می گرفتند و با زور و تهدید، اموال کاروانیان را به غارت می بردند. خود فضیل، دزدی قهار و چیره دست بود و تمام مردم او را با همان صفاتش می شناختند.

روزی از روزها که کاروانی از نزدیکی محل فضیل و دیگر راهزنها رد می شد، باد و طوفان شدیدی همه جا را فرا گرفت و کاروانیان را زمین گیر کرد. آن هم کجا؟ در بدترین منطقه جغرافیایی ممکن؛ درست در منطقه راهزنان. آنها به ناچار توقف کردند، زانوهای شترها را بستند و قسمتی

از کالاها را پایین آوردند و همه دور و بر کالاها و بار و بنه و شترها حلقه زدند.

کاروان سالار دو تا از نگهبانان را فرستاد تا در اطراف نگهبانی دهند، چرخ بزنند و اطلاعاتی برایش بیاورند. چرا که مشکوک شده بود شاید راهزنان در کمین آنها نشسته اند. نگهبانان حرکت کردند. هنوز چندان راهی نرفته بودند که سراسیمه و با عجله برگشتند و با فریاد بلند نعره زدند:

راهزنان در کمینند! فرار کنید! هر کس جان خود را نجات دهد. فرار کنید که وقت تنگ است.

هر کس به گوشه ای فرار کرد و بعضی ها هم مستاصل و درمانده که در تاریکی و در آن طوفان شن کجا پناه ببرند؟ هر کس اشیاء سبک و قیمتی خود را که در دسترس بود برمی داشت و فرار می کرد. یکی از مسافره‌های کاروان که با خودش پول فراوانی آورده بود، وقتی از ماجرا باخبر شد و

فهمید که تا چند دقیقه دیگر راهزنان به کاروانشان حمله می کنند، با عجله نزدیک شترش رفت و خورجین خود را به سرعت وارونه کرد و چهارتا کیسه چرمی که سنگ های قیمتی و درهم و سکه هایش در آن بود را برداشت و با اکراه و سرعت، پا به فرار گذاشت و به سمت بیابان رفت.

بیچاره از ترس و وحشت و نیز طوفان و تاریکی، جهت را فراموش کرده و به جلو می دوید. از دور خیمه ای را دید و هراسان به سوی آن شتاب برداشت و سراسیمه خود را داخل خیمه انداخت.

مردی در حال نماز خواندن بود، نمی دانست چه کند! به ناچار منتظر ماند تا مرد نمازش را تمام کرد. آن مرد که هیبت جذاب و موجهی داشت، رو به او کرد و پرسید: چه می خواهی؟ با حالت تضرع و التماس گفت: امانتی دارم و از تو می خواهم که این کیسه هایم را به امانت نزد خود نگه داری، راهزنان حمله کرده و همه فراری شدند و من فقط از تمام اموالم همین چهار کیسه زر را توانستم با خود بردارم.

آن مرد به گوشه چادرش اشاره کرد و گفت: برو آن گوشه زیر آن -نمد بگذار. آن مرد در حالی که با ترس، به اطراف سرک می کشید، کیسه ها را زیر فرش نمودی در گوشه چادر پنهان کرد و با عجله از خیمه بیرون آمد تا شاید بتواند بقیه اموالش را از دست راهزنان و غارتگران نجات دهد.

اما وقتی برگشت، همه جا غارت شده بود و چیزی باقی نمانده بود جز چند تا شتر و تعدادی زخمی و کشته! به تدریج، آنهایی هم که به اطراف فرار کرده بودند، برگشتند.

وقتی از شدت طوفان کاسته شد و فضا آرام شد، آن مرد که فکر سکه ها او را راحت نمی گذاشت، برای گرفتن کیسه ها به سمت چادر آن مرد حرکت کرد، با دیدن چادر، از تعجب دهانش باز ماند. تمام اموال کاروانیان در نزدیکی چادر همانند کوهی روی هم انباشته شده بود.

اسب هایشان را شناخت. چاره‌ای نبود، دل به دریا زد و به سمت چادر حرکت کرد و به آرامی درون چادر را نگاه کرد. راهزن ها همه جمع بودند و سکه ها و اموال غارت شده را با اجازه آن مرد تقسیم می کردند. آن مسافر بیچاره تازه فهمید که سکه ها را پیش فضیل بن عیاض، رئیس راهزنان

به امانت گذاشته است!

سرگردان و پشیمان، همین که می خواست برگردد، یکی از راهزنان متوجه او شد و او را دستگیر کرد و نزد فضیل برد. فضیل او را شناخت و به او اشاره کرد که به گوشه ی چادر برو و امانت خود را همانجا که گذاشته ای، بردار و برو. او هم سراسیمه و با کمال ناباوری کیسه ها را برداشت و خود را به کاروانیان رساند.

راهزنان که از کار رئیس خود تعجب کرده بودند، با حالت بهت و حیرت به یکدیگر نگاه می کردند تا اینکه بالاخره یکی که از همه جسور تر بود، گفت: این همه کشیک دادیم و در کمین بودیم، یک شب تا صبح بیدار ماندیم و با هزار زحمت و مشقت به کاروان حمله کردیم. چند تا زخمی هم دادیم. پول و سکه چندانی گیرمان نیامد، بعد تو چطور کیسه های زر آن مرد را به او پس دادی؟

فضیل گفت: مال او امانت بود که پیش من گذاشته و من امانت را به خودش برگرداندم. او با دیدن من فکر کرد آدم با ایمانی هستم و سکه ها را به من سپرد، لذا نمی توانستم به او خیانت کنم.

تبیین متن و محتوا

حفظ آب باریکه با خدا

همه انسانها غفلتها و اشتباهاتی دارند و گناهیانی زیادی مرتکب می شوند که به تدریج شیطان

ص: ۲۲۱

به آنان این توهم نادرست را القا می کند که راه بازگشت برای او مسدود شده و جاده ای که در آن قدم گذاشته، راه بازگشت ندارد.

نماز، دعا، رفتن به زیارت، شرکت در هیئت و عزاداریها و ... این رابطه با خدا و اهل بیت (علیهم السّلام)

را در هیچ حالتی و به هیچ بهانه ای نباید قطع کرد، حتی اگر انسان گناه زیادی مرتکب شده باشد؛

زیرا همین ها بالاخره باعث نجات آدم خواهد شد و این آب باریکه معنوی و اتصال با خدا، او را به دریای رحمت و سعادت وصل خواهد کرد. مثل آن جوان نمازخوان و اهل گناه زمان پیامبر که با نماز رابطه اش با خدا را حفظ کرد و به صف خوبان و پرهیزگاران بازگشت.

به پیامبر می گفتند: فلان جوان اهل گناه است، ولی به مسجد می آید و همراه شما نماز می خواند، پیامبر مهربان، لبخند خدا را برای او پیش بینی کرد و فرمود: «نمازش، او را از گناهان باز خواهد داشت».^(۱) و همین طور هم شد و آن جوان توبه کرد.

در نقلی دیگر، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گفتند: «فلانی روز نماز می خواند و شب دزدی می کند!

حضرت فرمودند که نماز او روزی او را از این کار باز خواهد داشت».^(۲)

عاقبت فضیل

فضیل هم همین طور بود، وقتی آن مرد داخل چادر شد، او در حال نماز بود؛ شاید بگویید مگر دزدی و نماز با هم جمع می شوند؟

قطعاً نه! ولی این نمونه ها، انسانهای گناهکار را امیدوار می کند که این رابطه را قطع نکنند تا اینکه خدا دست آنها را بگیرد و از منجلاب گناه و فساد نجات دهد. فضیل هم سالهای بعد

ص: ۲۲۲

۱- أَنْ فَتَى مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَ يُصَلِّي الصَّلَاةَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يَزْتَكِبُ الْفَوَاحِشَ فَوَصَفَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ إِنَّ صِيْلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا مَا فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ تَابَ . تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۹؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

۲- قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) إِنَّ فُلَانًا يُصَلِّي بِالنَّهَارِ وَ يَسْرِقُ بِاللَّيْلِ . فَقَالَ إِنَّ صِيْلَاتَهُ لَتَرُدُّهُ . بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۶۲.

خوب شد...

«فضیل بن عیاض» شبی برای دزدی به خانه ای وارد شد. صاحب منزل در حال قرائت قرآن بود که فضیل با طرح و نقشه قبلی روی دیوار منزل قرار گرفت، همین که خواست وارد خانه شود، قرائت قرآن صاحب منزل توجه اش را جلب نمود. صاحب خانه این آیه را تلاوت کرد که:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؛ آیا وقت آن نرسیده است که قلب های کسانی که ایمان آورده اند بایاد خدا خاشع شود؟» (۱)

فضیل بن عیاض با شنیدن این آیه تمام وجودش شعله ور شد و از دیوار پائین آمد و مثل آنکه آیه بر او نازل شده باشد، تحت تأثیر قرار گرفت. ناگهان صدای «فضیل» بلند شد، و پیوسته می گفت:

بلی و الله قد آن، بلی و الله قد آن؛ بله، به خدا سوگند وقت آن رسیده است.

او با یک تصمیم جدی از تمام گناهان خود توبه کرد و دست از قمار و شراب کشید و تا جایی که صاحبان اموال به دست آمده از راه دزدی را می شناخت، راضی کرد و اموال را بازگرداند. (۲)

یادآوری: مربی گرامی با توجه به ظرفیت جلسه و دانش آموزان، می تواند تعداد داستان و شیوه بیان آن را انتخاب نماید. مربی باید مراقبت نماید تا افزون بر استفاده از مهارت داستان گویی جذاب و پرداخت های مناسب، کلاس به سخنرانی و داستان گویی صرف تبدیل نگردد.

یک نمونه دیگر (راهزن نماز خوان)

یکی از علماء از کربلا و نجف برمی گشت ولی در راه برگشت در اطراف کرمانشاه و همدان گرفتار دزدان شده و هر چه او و رفقاییش داشتند، همه را سارقین غارت نمودند.

آن عالم می گوید: من کتابی داشتم که سالها با زحمت و مشقت زیادی آن را نوشته بودم و چون خیلی مورد علاقه ام بود در سفر و حضر با من همراه بود، اتفاقاً کتاب یاد شده نیز به سرقت

ص: ۲۲۳

۱- حدید/۱۶.

۲- نک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۴۲۱؛ تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۵۸؛ گفتارهای معنوی، شهید مطهری، ص ۲۶۱.

رفت، به ناچار به یکی از سارقین گفتم من کتابی در میان اموالم داشتم که شما آن را به غارت برده اید و اگر ممکن است آن را به من برگردانید زیرا بدرد شما نمی خورد. آن شخص گفت: ما بدون اجازه رئیس نمی توانیم کتاب شما را پس بدهیم و اصلاً حق نداریم دست به اموال بزنیم؛ لذا من به همراهی آن دزد به نزد رئیس شان رفتم، وقتی وارد شدیم دیدم که رئیس دزدها نماز می خواند.

موقعی که از نماز فارغ شد آن دزد به رئیس خود گفت: این عالم یک کتابی بین اموال دارد و آن را می خواهد و ما بدون اجازه ی شما نخواستیم بدهیم.

من به رئیس دزدها گفتم: اگر شما رئیس راهزنان هستید، پس این نماز خواندن چرا؟ نماز کجا؟ دزدی کجا؟ گفت: درست است که من رئیس راهزنان هستم، ولی چیزی که هست، انسان نباید رابطه ی خود را با خدا به کلی قطع کند و از خدا تماماً رویگردان شود، بلکه باید یک راه

آشتی را باقی گذارد. حالا- که شما عالمید به احترام شما اموال را برمی گردانیم و دستور داد همین کار را کردند و ما هم خوشحال با اموالمان به راهمان ادامه دادیم.

پس از مدتی که به کربلا و نجف برگشتم، روزی در حرم امام حسین (علیه السلام) همان مرد را دیدم که

با حال خضوع و خشوع گریه و دعا می کرد. وقتی که مرا دید شناخت و گفت: مرا می شناسی؟

گفتم: آری!

گفت: چون نماز را ترک نکردم و رابطه ام با خدا ادامه داشت، خدا هم توفیق توبه داده و از دزدی دست برداشتم و هرچه از اموال مردم نزد من بود، به صاحبانشان برگرداندم و هر که را نمی شناختم از طرف آنها صدقه دادم و اکنون توفیق توبه و زیارت پیدا کرده ام. (۱)

پیامهای کاربردی

یک: راهزن های ایمان

اشاره

راهزن چند نوع داریم:

ص: ۲۲۴

۱. راهزن و سارق مال و دارایی

۲. راهزن آبرو و عزت

۳. راهزن ایمان

۴. و....

راهزنان مدرن

شاید خیلی ها با شنیدن اسم راهزن به یاد فیلم های قدیمی و کارتونها می افتیم، ولی امروزه راهزنی های مدرن و باکلاس و شیک و وجود دارد که خیلی ها متوجه خطر آن نمی شوند.

راهزنی های مدرن در فضاهای مجازی اتفاق می افتد و ایمان و وقت نوجوانان و جوانان دزدیده می شود و دشمنان و بدخواهان، فکر و ذهن آنان را به چیزهای بیهوده مشغول و از خلاقیت و ابتکار و عمل بازمی دارند.

گوشی های موبایل، فضاهای مجازی و شبکه های اجتماعی و ارتباطی، امروزه نقش همان راهزنها را بازی می کنند با این تفاوت که اینها ایمان و آرامش و دارایی های معنوی انسان را می دزدند و آنها فقط مال و دارایی و ثروت دنیایی را غارت می کردند.

راهزنان ایمان و اعتقادات مردم با ایجاد شبهات یک طرفه و بدون پاسخ، عقیده جوانان و نوجوان را سست و آنان را دچار تردید می کنند. نسبت به باورهایی مانند حجاب و غیرت و نماز و عبادت، مردم می کنند، دین را نشانه عقب ماندگی و مربوط به گذشته یا مسئله ای شخصی قلمداد

می کنند و....

سنجش میزان سرقت

اگر می خواهیم بدانیم چقدر مورد سرقت قرار گرفته ایم، کافی است به سبک زندگی و حالات خودمان دقت کنیم. چه مقدار حال دعا و عبادت داریم؟ حس و حال ما نسبت به معنویات چگونه است؟ چقدر با امام زمان (عج) ارتباط داریم؟ چقدر ایشان را می شناسیم و نام و ذکر

ص: ۲۲۵

ایشان در زندگی ما جاری است؟ در مورد عبادت هایی مانند نماز و قرائت قرآن و ... چطور؟؟؟
خود همین دوری ها، نشان دهنده سرقت رفتن ایمان و کمرنگ شدن معنویت در زندگی ما است.

دو: مراقب باشیم!

مراقب باشیم ما هم جزء راهزنان و سارقان قرار نگیریم. چطور؟

اینکه در فضاهای مجازی و شبکه های ارتباطی پیامهای باطل، محتوای سخیف و شهوت آلود، جوک های تمسخر دین و دینداران، شبهات و ... را ناخواسته و ندانسته برای دیگران فرورارد کنیم، خود این کار چه بسا باعث تضعیف ایمان دیگران و دور شدن آنها از خدا و اهل بیت (علیهم السلام) شود و ما هم در این گناه شریک شویم.

نوع دیگر راهزنی و سرقت، سرقت از نماز است. اینکه بی حال و بی حوصله باشیم، ساعتها در فضای مجازی و بازیها و گفتگوها وقت تلف کنیم، ولی همین که به نماز می رسیم، از سر و ته آن بزنیم و دست و پا شکسته آن را اقامه کنیم، نوعی راهزنی و سرقت از نماز است. حضرت

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمود: «أَسْرَقَ السُّرَّاقِ مَنْ سَرَقَ مِنْ صِلَاتِهِ يَعْنِي لَا يُتِمُّ فَرَائِضَهَا؛ دزدترین دزدها کسی است که از نمازش می دزدد؛ همان کسی که رکوع و سجود نمازش را صحیح و کامل انجام نمی دهد». (۱)

دعا و نیایش

خدایا! ما را از حمله راهزنان ایمان و معنویت حراست کن!

خداوندا! به ما خوش فکری و توفیق دیدن حقایق را عنایت کن!

خدایا! لذت عبادت و مناجات با خودت را در ما زنده و پویا کن!

خداوندا! ما را نسبت به امام زمانمان، آگاه و بصیر قرار بده.

ص: ۲۲۶

آمین!

ص: ۲۲۷

اهمیت و فضیلت امانتداری

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبان آنها بدهید.» (۱)

و میفرماید: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِينَ أُؤْتِمِنُوا أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ؛ اگر کسی از شما به دیگری امانتی سپرد، شخص امین باید آن ودیعه را به صاحبش برگرداند و از خداوندی که پروردگار اوست، پروا کند!» (۲)

روایات نیز بر عظمت و جایگاه امانتداری تأکید دارند و از آن به عنوان معیار دینداری نام برده اند. امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «لَا تَنْظُرُوا إِلَىٰ طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اِسْتَوْحَشَ لِدَلِكِ وَ لَكِنْ اُنْظُرُوا إِلَىٰ صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ؛ (تنها) نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، زیرا ممکن است عادتی برای آنها شده باشد که از ترک آن ناراحت

شوند، ولی نگاه به راستگویی در سخن و اداء امانت آنها کنید.» (۳)

این ویژگی و خصلت، در همه پیامبران الهی وجود داشته است، همانگونه که امام صادق (علیه السلام)

ص: ۲۲۸

۱- سوره نساء، آیه ۵۸.

۲- سوره بقره، آیه ۲۸۳.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۲.

فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ؛ خدایوند هیچ پیامبری را برنینگیخته، جز به راستگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار». (۱)

امیر مومنان (علیه السلام) فرمود: سوگند می خورم که لحظه ای قبل از وفات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سه بار از او شنیدم که فرمود: «يَا أَيُّهَا الْحَسَنُ إِذْ أَلَمَانَهُ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ فِيمَا قَلَّ وَجَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَالْمَخِيطِ؛ ای ابالحسن! امانت را به نیکوکار و بدکار پس بده، کم باشد یا زیاد، حتی نخ و سوزن». (۲)

حضرت صادق (علیه السلام) همچنین به یکی از دوستان خود چنین فرمود: «إِنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ ائْتَمَنَنِي وَاسْتَنْصَيْتَنِي وَاسْتَشَارَنِي ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ لَأَدَيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ؛ اگر قاتل علی (علیه السلام) امانتی پیش من می گذاشت و یا از من نصیحتی می خواست و یا با من مشورتی می کرد و من آمادگی خود را برای این امور اعلام می داشتم، قطعاً حق امانت را ادا می نمودم». (۳)

و امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «خدایوند اجازه ترک سه چیز را به هیچ کس نداده: یکی رد امانت (به صاحبش) می باشد چه نیکوکار باشد چه بدکار...». (۴)

ترک گناه؛ نشانه نماز مقبول

نشانه ی اینکه ما بفهمیم نماز ما تا چه حدی مقبول در گاه خدایوند واقع شده، همین است که ببینیم چه مقدار روی رفتار و کردار ما تأثیر گذار بوده و جلوی گناهان و انحرافات ما را گرفته است.

لذا امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَقْبَلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ، فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؟ فَبَقْدَرٍ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ؛ هر کس دوست دارد بداند نمازش قبول شد یا نه، ببیند که آیا نمازش او را از گناه و زشتی باز داشته یا نه؟ پس به هر قدر که نمازش

ص: ۲۲۹

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱.

۲- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۵.

۳- نک: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۵۴۹.

۴- مشکاه الانوار طبرسی، ج ۳، ص ۱۴۲.

او را از گناه بازداشته، به همان اندازه نمازش قبول شده است»^(۱).

و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «لَا صِيْلَةَ لِمَنْ لَمْ يُطِيعِ الصَّلَاةَ، وَطَاعَةُ الصَّلَاةِ أَنْ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»^(۲)؛ کسی که از نماز اطاعت نکند، نمازش واقعی نیست. معنای فرمان بردن از نماز این؛ است که از فحشا و منکر باز ایستی و خویشان را از گناه حفظ کنی».

پس اگر کسی غیر از این بود، یعنی نماز خواند و از گناه دوری نکرد، باید در نماز خود شک نماید و به فکر اصلاح باشد. چون «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»؛

^(۳) نماز، جلوی بدی ها و گناهان را می گیرد.

حالا چرا بعضی ها نماز می خوانند و در آنها اثر نمی گذارد، باید عیب را در خودشان جست و جو کنند. مانند اینکه شما، شارژر موبایل را به برق وصل می کنید، برق هم قطع نیست، ولی با این همه، موبایل شارژ نمی شود.

به عبارت دیگر: قرآن که می فرماید نماز بازدارنده از گناه است، معنایش این نیست که آدم نمازخوان، دیگر نمی تواند گناه کند و قدرت ارتکاب گناه از او گرفته می شود! خیر، منظور این است که طبیعت نماز باعث دوری از گناه می شود؛ زیرا انسانی که خود را در محضر الهی می بیند و برای بنده خوب خدا بودن تلاش می نماید، به خوبی می داند که انجام گناه و ارتکاب زشتی هایی مانند دروغ، غیبت، تهمت، فحاشی و بدزبانی، کینه توزی، بی حجابی، استفاده از مال حرام، فریب دیگران و هر آنچه مورد نهی خداوند است، باعث دوری او از خداوند و کم اثر شدن نماز

می گردد؛ از این رو تلاش می کند با ترک گناه و انجام واجبات الهی، رضایت خداوند را کسب نماید.

به گفته یکی از بزرگان، یاد خدا (نماز) و موانعی که از آن اثر جلوگیری می کنند، مانند دو کفه

ص: ۲۳۰

۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۰۵.

۲- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۶۲۸.

۳- سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

ترازو هستند؛ هر وقت کفه یاد خدا سنگین شود، نمازگزار گناه نمی کند و هر جا کفه آن موانع سنگین شود، یاد خدا ضعیف شده، در نتیجه شخص مرتکب گناه می شود. (۱)

نماز و تقویت معنویت

از نظر قرآن، «معنویت» پایه تکامل است. این همه عبادات که در اسلام روی آن تکیه شده است، برای تقویت جنبه معنوی روح انسان است و نماز که فلسفه اصلی آن ارتباط با خداست - به ویژه نماز جماعت - در تقویت معنویت و آثار معنوی، بسیار کارساز است و می تواند معنویت را در فضای جامعه حاکم سازد.

و نیز در حدیث آمده است: نماز، وسیله شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است؛ چرا که خواه و ناخواه نماز، انسان را به توبه و اصلاح گذشته دعوت می کند و در برابر گناهان آینده سدی ایجاد می کند؛ زیرا روح ایمان را در انسان تقویت می کند و نهال تقوا را در دل پرورش می دهد و می دانیم «ایمان» و «تقوا» نیرومندترین سدی در برابر گناه است و این همان چیزی است

که در آیه فوق به عنوان «نهی از فحشا و منکر» بیان شده است و همان است که در احادیث متعددی می خوانیم: افراد گناهکاری بودند که شرح حال آنها را برای پیشوایان اسلام بیان کردند، و آن پیشوایان در جواب فرمودند: «غم مخورید، نماز آنها را اصلاح می کند». و آنها عاقبت به

خیر شدند. (۲)

سه: تا آخرین لحظه

در تاریخ، عاقبت بخیری اهل گناه کم اتفاق نیفتاده است. در نقطه مقابل نیز کم نیستند افرادی که عاقبت به شر شدند و تمام داشته های خود را باطل کردند. بنابراین باید منتظر ماند و

ص: ۲۳۱

۱- نک: طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۳۷-۱۳۳.

۲- نک: تعلیم و تربیت در اسلام، شهید مطهری، ص ۱۸۵؛ تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۱۶، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

درباره دیگران قضاوت نکرد، چه بسا گناهکارانی اهل سعادت شدند و چه بسیار به ظاهر خوبانی که عاقبت به شر گردیدند. پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله وسلم)

می فرمودند: «إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لِيَعْمَلْ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُ النَّارَ وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَعْمَلْ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ؛ کسی از شما کار بهشتیان را انجام می دهد تا آنجا که میان

او و بهشت ذراعی بیش نماند ولی سرنوشت بر او چیره شود و کار جهنمیان کند و به جهنم رود و نیز کسی کار جهنمیان کند تا آنجا که میان او و جهنم ذراعی بیش نیست ولی سرنوشت بر او چیره شود و کار بهشتیان کند و به بهشت رود».^(۱)

و به فرموده حضرت علی(علیه السلام): «چه بسیار کسانی که اهل گناه بودند، ولی سرانجام زندگی

شان به خیر پایان یافت و چه بسیار افراد درست کاری که همواره اهل خیر بودند و پایان عمر، لغزیدند و اهل دوزخ شدند».^(۲)

مرحوم «حاج رسول دادخواه تبریزی» یکی از مهاجران حقیقی بود که با توبه، از عالم حیوانی و نفسانی خود مهاجرت کرد و سرانجام در جمع مهاجران الی الله قرار گرفت.

وی مردی قوی هیکل و مشهور به فسق بود که از ارتکاب گناهان صغیره و کبیره ابایی نداشت.

او را به عنوان «رسول ترک» می شناختند. یک سال در ماه محرم الحرام که هیئت آذربایجانی های مقیم تهران مراسم عزاداری برپا کرده بودند، او نیز مانند دیگر شرکت کنندگان سر از پا نمی شناخت و برای عرض ادب به مقام شامخ سالار شهیدان در آن مجلس شرکت می نمود.

گروهی از محترمان هیئت که «رسول ترک» را خوب می شناختند، از حضور فعال و همکاری در کارهای هیئت ناراحت شده، جوانی را به عنوان قاصد به سوی او روانه کردند تا به او بگوید دیگر به هیئت نیامده و در مجلس شرکت نکند.

ص: ۲۳۲

۱- نهج الفصاحه، ح ۵۸۲.

۲- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۰۰.

«رسول ترک» به شدت ناراحت می شود و هیئت را ترک می کند.

یکی از مسؤولان هیئت، شبی در عالم رؤیا خوابی می بیند و پس از بیدار شدن از خواب، سراسیمه به طرف منزل رسول ترک حرکت می کند. وقتی با رسول ترک روبرو می شود و او را به هیئت دعوت می کند؛ رسول می گوید: شما مرا بیرون کردید، حالا دعوت می کنید؟ باید بگویید

چه اتفاقی افتاده است.

وی ماجرای خواب خود را این گونه بیان می کند: شب در عالم خواب دیدم در صحرای کربلا هستم و خیمه های امام (علیه السلام) برافراشته است. جلو راه ورودی به خیمه ها سگی هار و درنده ایستاده بود و به هر دشمنی که قصد حمله به خیمه ها را داشت حمله می کرد و مانع ورود دشمنان به محوطه خیم می شد. بدن آن حیوان بدن سگی بود؛ اما سر و صورتش، سر و صورت تو بود.

رسول ترک با شنیدن این ماجرا می گوید: راست می گویی؟ یعنی من سگ در خیمه های حسین (علیه السلام) بودم؟

هنگامی که پاسخ مثبت می شنود، از خود بی خود می شود و توبه می کند و در جمع محبان حقیقی و مهاجران الی الله قرار می گیرد. کار رسول ترک به جایی رسید که در آخرین لحظات عمر چشمانش را باز کرد و صدا زد: آقام گلدی، آقام گلدی (آقایم آمده، آقایم آمده).

این غلام آزاد شده امام حسین (علیه السلام) سرانجام در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی مطابق با شب ۱۵

رجب سال ۱۳۸۰ هجری قمری جان به جان آفرین تسلیم کرد و در قبرستان «نو» واقع در قم روبروی حرم مطهر حضرت معصومه (علیها السلام) مدفون گردید. (۱)

تا دلم در حرم قرب تو یابد راهی

آتشی زن به وجودم که برآید آهی

سفر از خویش نکردم که رهم دور افتاد

ورنه تا کعبه وصل تو نباشد راهی

تو به یک کاه دو صد کوه گنه می بخشی

من بیچاره چه سازم که ندارم کاهی

۱- نڪ: «رسول ترك» آزاد شده امام حسين (عليه السلام)، محمد حسين سيف الله.

به جز از تو که کشی ناز گنه کاران را

نشیدم که کشد ناز گدا را شاهی (۱)

خوش عاقبتی فضیل

فَضَّیل نیز از ظلم و ستم و گناه کاری و تجاوز به مال و جان مردم دست برداشت و تا توانست ضررهایی را که به دیگران زده بود، جبران کرد و پس از مدتی اقامت در کوفه، روانه حج گردید و در مکه اقامت گزید و به عبادت و خدمت به بندگان خدا پرداخت و بر اثر این انقلاب درونی و

اراده ای استوار، مسیر گمراهی زندگی را به هدایت تبدیل کرد؛ به حضور امام جعفر صادق رسید و از آن حضرت دانش و معارف اندوخت و از یاران وی محسوب گردید و به دیگران نیز دانش و درستی آموخت. او بیشتر عمر ۸۲ ساله خود را در کنار کعبه، به عبادت و تحصیل فضایل انسانی

پرداخت و در حالی که از پارسایان معروف و مورد اعتماد به شمار می رفت، روز عاشورای سال ۱۸۷ هجری، مطابق با ۸۰۳ میلادی، در شهر مقدس مکه، چشم از جهان فرو بست و در همان سرزمین وحی، با سرفرازی و عاقبت به خیری در آغوش خاک آرمید. (۲)

ص: ۲۳۴

۱- شعر از غلامرضا سازگار.

۲- نکه: بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۵۵؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۹، ص ۱۶۹؛ لغتنامه دهخدا، ج ۳۷، ص ۲۷۷؛ فرهنگ فارسی معین، اعلام، ج ۶، ص ۱۳۷۰.

تذکر: در ابتدای جلسه مبلغ محترم با بیان یکی از احکام مبتلابه، ضمن فعال سازی دانش آموزان، توجه آنان را برای تبیین محتوای جلسه با خود همراه می کند.

دوستان من! انسانها در مقابل اتفاقات و مسائل، واکنشهای مختلفی از خود بروز می دهند.

مثلا کسی وقتی یک فلش پیدا می کند، یا هنگامی که فردی کیفی پر از پول و مدارک پیدا می کند.

شما باشید چه خواهید کرد؟ (پس از شنیدن نظرات مخاطبان) حکم شرعی: اصلاً می دانید وظیفه شرعی ما در این موارد چیست؟

مال بی ارزش یا کم ارزش

اگر مبلغ ریالی شیء یا کالا و یا پولی که پیدا می شود کمتر از یک درهم شرعی باشد، شخص یا بنده امکان تملک آن را پیدا خواهد کرد و نیازی به اعلام هم ندارد. هر چند باز بهتر است مبلغ همان را هم از طرف صاحبش صدقه بدهد. یک درهم شرعی معادل ۴/۲ گرم نقره (حدود ۵ هزار

تومان) است.

ص: ۲۳۵

پیدا کردیم چه کار کنیم؟

هنگامی که چیزی را روی زمین دیدیم، تا زمانی که آن را برنداریم، نسبت به آن مسئولیتی نداریم. اما شخصی که چیزی را پیدا می کند به لحاظ شرعی نسبت به آن مکلف خواهد بود.

شخص یابنده باید در چند مرحله نسبت به پیدا کردن مالک یک شیء گمشده اقدام کند.

چطوری اعلام کنیم؟

شخص یابنده باید خودش یا کسی از طرف خودش نسبت به اعلام پیدا شدن شیء و کالا اقدام کند. او بایست در هفته اول به صورت روزانه و سپس یک نوبت در هفته در جمع مردم و نزدیکی مکانی که شیء را پیدا کرده موضوع را اعلام کند. پرس و جو کردن برای پیدا کردن مال

نیز جزو شرایط همان هفته اول به شمار می رود. شخص یابنده تا مدت یکسال موظف است که به این روند ادامه بدهد.

اگر صدقه دادیم و مالک پیدا شد!

یک وقت هایی هم این گونه میشود که مالک شیء گمشده با ارزش پس از یک سال پیدا می شود و نشانه های درستی هم می دهد، در چنین شرایطی باید مالک شیء را راضی کنید و اگر آن را فروخته و مبلغش را صدقه داده اید، باید عین همان مبلغ را به صاحبش بازگردانید.

حالا یک سؤال دیگر:

اگر چیزی که پیدا کردیم خوراکی و فاسدشدنی است و قابل نگه داری نباشد، آن وقت تکلیف ما چیست؟

در چنین شرایطی می توانید تا پیش از فاسد شدن کالا آن را نزد خودتان نگه دارید و اگر مالکش پیدا نشد آن را مصرف کنید. نگران بعد از آن هم نباشید، چرا که اگر مالک مواد خوراکی

و فاسدشدنی پیدا شد، می توانید مبلغ همان کالا را به او بازگردانید. ضمن اینکه فراموش نکنید پس از مصرف مواد غذایی و فاسدشدنی که پیدا می شوند، باید معادل مبلغ آن را از طرف صاحب آن در راه خدا صدقه بدهید.

شاید به خاطر همین زحمت ها و گرفتاری هاست که سفارش شده اگر چیزی دیدید، بی خیال شوید و آن را برندارید، زیرا اگر برندارید تکلیفی ندارید، ولی وقتی با اختیار خودتان برداشتید، آن وقت وظیفه شرعی هم گردن شما می افتد. بنابراین، بهترین کاری که انسان در برخورد با اشیای گمشده می تواند انجام دهد، همان است که امام صادق (علیه السلام) توصیه فرموده است: «أَفْضَلُ مَا يَسْتَعْمَلُهُ الْإِنْسَانُ فِي اللَّقْطَةِ إِذَا وَجَدَهَا أَلَّا يَأْخُذَهَا وَلَا يَتَعَرَّضَ لَهَا، فَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوْا مَا يَجِدُونَهُ لَجَاءَ صَاحِبُهُ فَأَخَذَهُ؛ بَهْتَرِينَ كَارِ الْإِنْسَانَ دَرَبَارَه (لقطه)، که آن را می یابد، این است که از زمین بردارد و دست بدان نزند. اگر مردم آنچه را می یابند، برندارند، صاحبش می آید و آن را

برمی دارد».(۱)

مثال دوم:

یا وقتی کسی توهین یا حرف رکیکی به شما می گوید یا در فضاهای مجازی به شما فحاشی و بی ادبی کند، چه واکنشی نشان می دهید؟

پس از شنیدن نظرات مخاطبان....

این حالت های متفاوت انسان ها، درباره خطاها و اشتباهات خودشان هم جریان دارد. برخی به محض اشتباه عذرخواهی و جبران می کنند؛ برخی دیگر با پرویی و بی ادبی واکنش نشان می دهند و برخی دیگر بی تفاوت، انگار نه انگار که اشتباه کرده اند و برخی دیگر....

ص: ۲۳۷

۱- من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۳، ص ۱۹۰.

مثال سوم: واکنش های پس از گناه

تذکر: مبلغ محترم در صورت امکان با پاورپوینت یا تصاویر جذاب، مطلب را ارائه کند و یا اینکه روی تابلو و به تناوب بحث را ارائه کند تا جلسه شکل سخنرانی پیدا نکند و مخاطبان جوان نیز در بحث شرکت کنند.

انسانهایی که مرتکب گناه و معصیت می شوند نیز حالت های متفاوت و قابل توجهی دارند.

بی تفاوت: برخی انگار نه انگار که حریم الهی را زیر پا گذاشته اند، با بی تفاوتی و بی خیالی با آن برخورد می کنند و عین خیالشان نیست.

ناراحت: برخی ناراحت و نگران می شوند از اینکه به حرف خدا بی اعتنایی کرده اند و از مقام معنوی و ایمانی خود فاصله گرفته اند، ناراحت می شوند. این گروه معمولاً خیلی زود به فکر استغفار و جبران میافتند و با عزم و اراده قوی تلاش می کنند گناه را تکرار نکنند و خیلی زود آتش

گناه را خاموش سازند و از شعله ور شدن آن جلوگیری کنند. به فرموده امام معصوم (علیه السلام)، استغفار

مانند آبی بر آتش گناه است عَنِ الْعَالِمِ (علیه السلام). طُوبَى لِلْعَبْدِ يَسْتَعْفِرُ اللَّهَ مِنْ ذَنْبٍ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْإِسْتِغْفَارِ عَقِيبَ الدَّنْبِ مَثَلُ الْمَاءِ يُصَبُّ عَلَى النَّارِ فَيَطْفِئُهَا؛ خوشا به حال بنده ای که از خدا طلب استغفار می کند از گناهی که غیر او بر آن مطلع نیست. پس بدرستی که مثل استغفار بعد از گناه مثل آبی است که بر آتش ریخته می شود و او را خاموش می کند».

(۱)

این حدیث هم خیلی زیباست: پیامبر گرامی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمودند: «طُوبَى لِمَنْ وُجِدَ فِي صَيْحِفِهِ عَمَلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَ كُلِّ ذَنْبٍ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»؛ خوشا به حال آن کس که در نامه عملش، در زیر هر گناه، یک استغفار ثبت شده باشد».

(۲)

ص: ۲۳۸

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۶۹

بیشتر انسانهای با ایمان این گونه هستند که با حساسیت و دقت نسبت به گناه واکنش نشان

می دهند. در این میان، شهدا نمونه های بارزی از این حقیقت هستند که به محض استشمام بوی

گناه از آن دوری می کردند و اگر هم به صورت اتفاقی معصیتی پیش می آمد، خیلی زود و فوری استغفار می کردند.

شاید این داستان را شنیده باشید. داستانی که برای فرورفتگان در منجلاب گناه، تعجب آور و شاید هم خنده دار باشد؛ ولی

برای اهل ایمان و پاکی، معنای بلند و زیبایی دارد. نوجوانی ۱۶ساله که وقتی دفترچه ی یادداشت این شهید شانزده ساله در

جریان تفحص پیکر شهدا پیدا

شد، دیدند که او گناهان هر روزش را در آن یادداشت کرده است.

فکر می کنید گناهان او چه بود؟

گناهان یک روز او عبارت بودند از:

سجده ی نماز ظهر طولانی نبود.

زیاد خندیدم.

هنگام فوتبال شوت خوبی زدم که از خودم خوشم آمد. (۱)

واقعاً او در چه فضایی زندگی می کرد و بعضی از جوانان امروز ما در چه فضایی!

خیلی از شهدا و مؤمنان برای خودشان محاسبه و حساب و کتاب داشتند و الان هم خیلی از خوبان و اهل دقت چنین محاسبه

ای را دارند. درباره شهید جابری نوشته اند: طرح جالبی برای محاسبه نفس و دوری از گناه ریخته بود. در بالای یک صفحه

کاغذ، این حدیث را نوشته بود:

«حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» کمی پایین تر، انواع و اقسام گناهان را ردیف کرده و جلوی هر کدام را خالی گذاشته بود. این برگه

را تکثیر کرد و به هر کدام از مربیان، یک برگه داده بود و می گفت:

«شب که رسید، بنشینید و همه کارهایتان را بررسی کنید، ببینید چندتا دروغ گفته اید؟ چقدر

ص: ۲۳۹

غیبت کرده اید؟ تهمت زده اید یا زده اید؟ بدبینی داشته اید یا نه؟ چند تا کار خوب کردید؟

خلاصه همه اعمال را در نظر بیاورید! سر یک ماه، نگاهی به این برگه کنید و خود را محاسبه کنید! این برنامه، تأثیر عمیقی روی مربیان گذاشت و خیلی چیزها را تغییر داد. (۱)

چون خیلی وقتها انسان گناهی که می کند را به حساب نمی آورد و کوچک فرض می کند، در حالی که همین ها انباشته شده، ظرف قلب را تاریک و واژگون میسازد؛ لذا امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرمودند: «لَا تَسْتَقِلُّوا قَلِيلَ الذُّنُوبِ، فَإِنَّ قَلِيلَ الذُّنُوبِ يَجْتَمِعُ حَتَّى يَكُونَ كَثِيرًا؛ گناهان کوچک را کم نشمارید که همان معصیت های به ظاهر کوچک وقتی جمع شود، خیلی خواهد شد». (۲) شبیه همان حکایت پیامبر و جمع کردن همیزم از بیابان.....

ترسان: واکنش برخی دیگر نسبت به ارتکاب گناه، ترس است. برخی بیش از آنکه از انجام گناه ناراحت باشند، از پیامدهای گناه و بروز خطرات احتمالی ناشی از آن ناراحت و ترسان می شوند؛ زیرا می دانند هر جسارتی نسبت به ساحت خداوند، به طور قهری و طبیعی، واکنش های متفاوتی برای انسان به همراه می آورد و انسان گناهکار را در معرض آسیب ها و آفات مختلف در دنیا و آخرت قرار می دهد. حضرت علی (علیه السلام) در فرازهای اولیه دعای کمیل پیامدهای دنیایی برخی از گناهان را معرفی کرده است تا همگان بدانند که گناه، بی پاسخ نخواهد ماند و واکنش های منفی زیادی برای انسان به دنبال خواهد آورد.

حضرت می فرماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ» اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِلُ النَّعْمَ «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ» اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ ، و...

خوشحال: حالت دیگر برخی از افراد گناهکار، خوشحالی و اظهار افتخار نسبت به انجام آن گناه است. لذا با شادی، هیجان و لذت برای دیگران هم تعریف می کنند و...

ص: ۲۴۰

۱- بحر بی ساحل، ص ۹۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۲.

زشتی و بدی گناه یک طرف، ولی بدتر از گناه هم وجود دارد. می دانید چه چیزهایی است که از خود گناه بدتر هستند؟

تذکر: پس از شنیدن نظرات مخاطبان؛ چهار کلمه استحقار، افتخار، استبشار و اصرار روی تابلو نوشته می شود.

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «(أَرْبَعَةٌ فِي الذَّنْبِ شَرُّ مِنَ الذَّنْبِ: الْإِسْتِحْقَارُ وَالْإِفْتِخَارُ وَالْإِسْتِبْشَارُ وَالْإِصْرَارُ)» (۱)

چهار چیز در گناه وجود دارد که از خود گناه بدتر است:-

یک: استحقار

یعنی کوچک شمردن گناه

تمثیل به تله:

یکی از ترفندهای شیطان برای به دام انداختن انسان آن است که در مسیر زندگی معنوی او تله های به ظاهر کوچک و کم ارزش قرار می دهد تا با اسفاده از غفلت و نادیده انگاری آن، به تدریج او را گرفتار و دربند نماید.

این تله های کوچک، همان گناهان صغیره و به ظاهر ناچیزی است که انسان آن را به حساب نمی آورد و چندان ارزشی برای آن قائل نمی گردد؛ غافل از آنکه بی تفاوتی نسبت به این گونه گفتارها و رفتارها و نادیده انگاری گناهان کوچک، باعث تنزل معنوی و ایجاد قساوت و تاریکی

دل و بی تفاوتی تدریجی نسبت به گناه خواهد شد.

امام کاظم (علیه السلام) به هشام بن حکم می فرماید: «يَا هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ ... إِنَّ صِغَارَ الذُّنُوبِ وَ

ص: ۲۴۱

مُحَقَّرَاتِهَا مِنْ مَكَايِدِ إِبْلِيسَ»؛ هشام! بدان که گناهان کوچک که چندان به چشم مردم نمی آیند، از ترفندهای شیطان است که با همین نوع از گناهان، مردم را فریب داده و آنها را در دام خود سخت می فشارد و اسیر خود می کند». (۱)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز فرمودند: «لَا تَسْتَصِيْ غِرْوًا قَلِيلَ الْإِثَامِ فَإِنَّ الصَّغِيرَ يُحْصِي وَ يَزْجِعُ إِلَى الْكَبِيرِ؛ گناه کم را کوچک نشمارید؛ زیرا گناهان کوچک به حساب شما نوشته می شوند و بر اثر تکرار به گناه بزرگ تبدیل می گردند». (۲)

به عنوان مثال، بی تفاوتی نسبت به ارتکاب گناه در فضای مجازی، بستری می شود برای تداوم این گناهان و افزایش آن. در واقع، گناه در فضای مجازی، دوره آموزشی و مقدماتی گناه در فضای حقیقی است که شیطان با همکاری دوستان انسی خود و با ترفندها و رنگ و لعاب های بسیار، آن را جذاب و گیرا قرار داده و بسیاری را به دام افکنده است. چه بسیار پیامک های به ظاهر ساده

یا تماس های بدنی کوچک که فساد و فتنه های بسیار به پا کرده و آتش در خرمن دین و دنیای افراد افکنده است.

دو: افتخار

افتخار کردن به گناه

اینکه انسان به جای شرمندگی و توبه از گناه، آن را با افتخار برای دیگران تعریف کند و بر هنرمندی شیطانی خود بیالد، گناهِش بیشتر و بدتر از اصل گناه است. برخی افراد چنان به گناه عادت کرده اند که قبح و زشتی گناه برایشان مفهوم ندارد و نسبت به پروردگار رحمان و ستار، جسور و بی پروا شده اند.

رسول خدا (علیه السلام) می فرمود: «اهل تجاهُر از بدترین مردمانند». پرسیدند: «اهل تجاهُر چه

ص: ۲۴۲

۱- تحف العقول، ص ۳۹۲.

۲- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۱.

کسانی اند؟ رسول خدا پاسخ داد: اهل تعاهر، کسی است که شب، گناه می کند و خداوند، آن را

می پوشاند؛ ولی او صبح هنگام، آن را برای مردم بازگو کرده، می گوید: «شب گذشته، فلان کار و فلان کار را انجام دادم» و در نتیجه، به دست خود، پرده پوشی خدا را از روی خود می درد.» (۱)

سه: شادمانی کردن به گناه

مورد بعدی، شادمانی و خرسندی از انجام گناه است که از روحیه سرکش و جسور انسان نسبت به خداوند متعال و نیز زمینه سازی برای گناهان بزرگتر پرده بر می دارد، از این رو او را مستحق عقوبت و عذاب الهی می نماید. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

ضاحك باک

خندان گریان

«مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَ هُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ بَاكٍ.؛ کسی که گناه کند و در آن حال خندان باشد وارد آتش دوزخ می شود در حالی که گریان است.» (۲)

امام سجاد (علیه السلام) نیز می فرماید: «پرهیز از خرسند شدن به گناه؛ چرا که این کار، بزرگتر از انجام

دادن گناه است.» (۳)

یادآوری: مربی محترم می تواند برای ایجاد تنوع و جذابیت، روایت را در قالب جملات پراکنده و به به تدریج روی تابلو بنویسد و با کمک مخاطبان تکمیل نماید.

چهار: اصرار بر گناه

قرآن کریم درباره صفات پرهیزکاران می فرماید «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ آنان-

ص: ۲۴۳

۱- «كُلُّ أُمَّتِي مُعَاْفِي إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ وَ إِنَّ مِنَ الْإِجْهَارِ: أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلًا، ثُمَّ يُصْبِحُ وَ قَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَيَقُولُ: عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ بَاتَ يَسْتَرُهُ رَبُّهُ وَ يُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ.» حلیه الأولیاء، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲- مشکاه الانوار، علامه طبرسی، ص ۳۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱ ص ۱۶۸.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۶۱.

آگاهانه بر گناهانشان، اصرار نمی ورزند»^(۱).

گاهی انسان مرتکب گناه صغیره می شود و خیلی زود با توبه و استغفار آن را جبران می کند، ولی برخی اوقات با ناچیز فرض کردن این گناه به ظاهر کوچک، بر آن اصرار می ورزد و بارها آن را تکرار می کند. در این صورت، این صغیره، حکم کبیره پیدا می کند.

گناه کوچک مثل آلودگی ها کوچکی است که به راحتی قابل شستشو و پاک کردن است، ولی اگر نسبت به آن بی تفاوتی صورت گیرد، روی هم انباشته شده، شستشو و طهارت آن سخت و چه بسا ناممکن خواهد شد. مثل ویروس های سرطانی که اگر زود تشخیص داده شوند و به

درمان آن اقدام کنند، امید به بهبودی هست، در غیر این صورت شاید کار از کار بگذرد و راه نجاتی باقی نماند.

امام باقر (علیه السلام) در شرح آیه فوق فرمود: «اصرار، عبارت از این است که کسی گناهی کند و از خدا آمرزش نخواهد و در فکر توبه نباشد.»^(۲)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز فرمود: «إِيَّاكَ وَالْإِصْرَارَ فَإِنَّهُ مِنَ الْكِبَائِرِ وَأَعْظَمِ الْجَرَائِمِ؛ از اصرار بر گناه پرهیز، چرا که از بزرگترین جرایم است.»^(۳)

بنابراین باید مراقب باشیم که اگر خدای ناکرده کسی به گناهی آلوده شد، آن را به گناهی بزرگتر و بدتر تبدیل نکند و خیلی زود با توبه و استغفار با خدا آشتی کند و به مسیر بندگی برگردد.

دعا و نیایش

خدایا!

دل ما را مشتاق ذکر و نام خودت قرار بده!

به ما توفیق دوری از گناه عنایت کن!

ص: ۲۴۴

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۳۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳- مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ج ۱۱، ص ۳۶۸.

به من عزم و اراده ترک گناه عنایت کن!

ما را شرمنده امام زمان قرار نده!

ص: ۲۴۵

در اثر تکرار، یک گناه صغیره حکم یک گناه کبیره را پیدا می کند. لهذا می گویند: «لا صغیره مع الاصرار؛ هر گناه صغیره هم اگر اصرار روی آن واقع شد و تأکید و تکرار گردید، دیگر نباید آن را صغیره بشمارید»، باید کبیره بشمارید. چرا؟ علتش روشن است: هر گناهی یک مقدار روی قلب انسان و روی روح انسان اثر می گذارد و روح انسان را قسی و فاسد می کند. گناه صغیره یک ذره اثر می گذارد نه زیاد، ولی یک ذره اگر تکرار شد می شود دو ذره و ده ذره و صد ذره، بعد اثرش برابر می شود با یک گناه کبیره. (۱)

امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمودند: «مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ لِيَتَنِي لَا أُؤَاخَذُ إِلَّا بِهَذَا؛ از گناهان نابخشودنی این است که گفته شود: ای کاش مرا به غیر از این گناه مؤاخذه نکنند (یعنی گناه را کوچک و سبک شمارد). (۲)

قرآن کریم نیز درباره صفات پرهیزکاران می فرماید: «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَآ فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ آنان آگاهانه بر گناهانشان اصرار نمی ورزند». (۳) گویا گناه صغیره همچون نخ نازک و باریکی است که اگر تکرار شود، طناب و ریسمان ضخیم و کلفتی می گردد که پاره کردنش مشکل است؛ لذا در روایات اهل بیت (علیهم السلام) به توبه و استغفار فوری سفارش شده است و اینکه انسان مؤمن نباید

ص: ۲۴۶

۱- نک: مرتضی مطهری- انسان کامل- صفحه ۳۱-۳۰.

۲- تحف العقول، ص ۴۸۷.

۳- آل عمران/۱۳۵.

هیچ لغزش و گناهی را کوچک بشمارد و اگر مرتکب لغزش و گناهی شد، فوراً استغفار نماید و با عزم و اراده ای قوی، از مسیر گناه آلود جدا و به جاده دینداری و تقوا باز گردد. امام باقر (علیه السلام) در شرح آیه فوق فرمود: «اصرار، عبارت از این است که کسی گناهی کند و از خدا آمرزش نخواهد و در فکر توبه نباشد.» (۱)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز می فرمود: «إِيَّاكَ وَالْإِصْرَارَ فَإِنَّهُ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ وَأَعْظَمِ الْجَرَائِمِ.؛ از اصرار بر گناه پرهیز، چرا که از بزرگترین جرایم است.» (۲)

خطر گناهان کوچک

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتِخَفَّ بِهَا صَاحِبُهُ؛ بدترین گناهان، آن است که صاحبش آن را کوچک بشمرد.» (۳)

راوی می گوید: وقتی امام صادق (علیه السلام) فرمود: از گناه حقیر و ریز، پرهیز (سبک شمار) که آمرزیده نشود، عرض کردم: گناهان حقیر چی؟ فرمود آن است که: «الرَّجُلُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَقُولُ طُوبَى لِي لَوْلَمْ يَكُنْ لِي غَيْرُ ذَلِكَ؛ کسی گناه کند و بگوید خوشا به حال من اگر غیر از این گناه نداشتم.» (۴)

سید ساجدان (علیه السلام) نیز می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ... الْإِصْرَارِ عَلَى الْمَأْتَمِ، وَاسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَةِ؛

پروردگارا! به تو پناه می برم از اصرار بر گناهان، و کوچک شمردن گناه.» (۵)

امام جعفر صادق (علیه السلام): «الأكبيرة مع الاستغفار ولاصغيرة مع الإصرار؛ کسی که استغفار از گناه می کند دیگر گناه «کبیره» ندارد و (از طرفی) آن کس هم که از گناه کوچک دست بر نمی دارد

ص: ۲۴۷

۱- کافی، ج ۲ ص ۲۸۸.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۶۸.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۳۴۸.

۴- کافی، ج ۲ ص ۲۸۷.

۵- صحیفه سجادیه، دعای هشتم.

دیگر گناهش «صغیره» نیست (بلکه گناه کبیره است).^(۱)

امام رضا(علیه السلام): «مَنْ أَصَيَّرَ عَلَى الْمَعَاصِي وَ طَلَبَ الْعَفْوَ مِنْ رَبِّهِ وَ لَمْ يَتُبْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ ؛ کسی که بر ارتکاب گناه پافشاری می کند و از آن دست بردار نیست و (در عین حال) از خدای خود طلب عفو و بخشش می کند در حقیقت خود را مسخره کرده است».^(۲)

ص: ۲۴۸

۱- جامع احادیث الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۴۴.

۲- مواعظ العدویه، ص ۲۰۰.

بها نه ارتباط

مبلغ محترم می تواند در ابتدای جلسه پس از خوش و بش اولیه، از دانش آموزان پرسد که آیا در این جمع کسی هست که نقاشی و طراحی او خوب باشد؟ سپس یک یا دو نفر را برای کشیدن شیپور و کیف فرامی خواند تا با ایجاد تنوع، بستر بیان محتوا فراهم گردد.

تصویر

ص: ۲۴۹

بعد از ترسیم تصاویر، فرق میان آن دو از مخاطبان پرسیده می شود.

پس از شنیدن نظرات....

قیف دهانه اش پهن و گشاد است، ولی خروجی و انتهایش کوچک است، برخلاف شیپور که ابتدایش باریک است، ولی به تدریج پهن و وسیع می گردد.

به عبارت دیگر، چیزی که وارد قیف میشود، ابتدا در دهانه آن قرار می گیرد و دهانه قیف باز و پهن و گشاد است، اما آخرش تنگ، درست برعکس شیپور که اولش محدود و باریک و تنگ ولی آخرش باز و وسیع و پهن.

زندگی قیفی ها

زندگی در راه غیرمستقیم، بی اعتنایی به مسائل دینی و رفتارهای گناه آلود، همانند ورود به یک قیف است، یعنی اول آن آزادی، رهایی و راحتی و شادی است؛ از این رو انسانهای این گونه، هر جور که بخواهند زندگی می کنند و هر چه بخواهند می پوشند و هیچ قید و بندی برای خود

قائل نیستند و تمام مرزها را برای خود باز و آزاد می بینند؛ پوشش های آزاد و دلخواه، چشمان رها و حریص، تماسهای آلوده، رابطه های بی ضابطه و کثیف، زبانهای بی قید و بند و دراز به سمت گناه، رفتارهای ناروا، خوردنیهای ممنوع و حرام و ...

همه این رفتارها شاید در ابتدا برای آنها خوشایند و لذت بخش باشد، ولی به تدریج با مشکلات و مضیقه ها مواجه می شوند. مشابه سبک افراد ناباور به خدا و قیامت. به خیلی چیزها اعتقاد ندارند و زندگی آنها تنها بر اساس لذت و منافع شخصی آنها اداره می شود؛ ولی خود آنها

هم پس از مدتها به این نتیجه رسیده اند که این آزادی و خوشی اولیه، فرجام تلخ و بدی برای آنها خواهد داشت.

مثلاً در آزادی حمل سلاح، چه کشتارهایی که روزانه صورت نمی گیرد... در رابطه های جنسی چه گرفتاریها و بیماریهایی که به آن مبتلا نشوند؛ مثل همین ایدز و ... نتیجه و پایان این گونه زندگی کردن آن است که زندگی انسان در زنده بودن خلاصه می شود و محور زندگی شان در شکم و شهوت خلاصه می شود؛ چیزی شبیه زندگی حیوانات. در حالی که خداوند انسان را متفاوت از دیگر آفریده هایش می خواهد و حساب ویژه ای روی او باز کرده است، به همین سبب پیامبر و کتاب الهی فرستاده تا دست او را بگیرند و یاری اش کنند. به شرطی که گوش کند و دل بسپارد. (۱) خداوند می فرماید: برای رسیدن به زندگی پاک و سعادت‌مندانه، از خدا و پیامبرش

اطاعت کنید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی میخواند که شما را حیات می بخشد!». (۲)

حضرت علی (علیه السلام) با اشاره به آثار منفی لذت های حرام می فرماید: «كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنَ طَوِيلًا؛ چه بسا خوشی های زودگذری که اندوهی طولانی بر جای می گذارند». (۳)

و می فرماید: «حَلَاوَةُ الشَّهْوَةِ يُنْغِصُهَا عَارُ الْفَضِيحَةِ؛ شیرینی شهوت را ننگ رسوایی از بین می برد و ناگوار می کند». (۴) عیون الحکم والمواعظ، ص ۵۳۴.

۱- «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ؛ تنها کسانی [دعوت تو را] اجابت می کنند که گوش شنوا دارند». سوره انعام، آیه ۳۶.
۲- سوره انفال، آیه ۲۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۵۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۱۰.

۴- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۴۷. § و فرمودند: «لَا خَيْرَ فِي لَذَّةِ تُوجِبُ نَدَمًا وَ شَهْوَةٍ تُعَقِّبُ أَلَمًا؛ خوشی و لذتی که پشیمانی به دنبال داشته باشد، و شهوتی که گرفتاری و درد به بار آورد، خیری در آن نیست».

مشابه داستان هایی که برخی جوانان غافل برای خوشی و لذت گذرا در جشنها و پارتی ها شرکت کرده اند و بر اثر مصرف قرصهای روانگردان یا رابطه های آلوده، به بیماریهایی مانند ایدز مبتلا شدند و یک عمر باید حسرت و تأسف بخورند و خود را سرزنش کنند.

زندگی شیوری ها

نقطه مقابل این زندگی، زندگی در راه مستقیم است که چیزی شبیه همان شیور است، آغازش ممکن است با دشواری ها و تنگناها و محدودیت ها و محرومیت همراه باشد، ولی پایان و عاقبتش وسعت و گشادگی و راحتی و خوشی است. گویا زندگی انسانهای با ایمان، همانند

دمیدن نفسی است که نی نواز در مجرای باریک و تنگ و محدود نی می دمدمد و عاقبتی خوش و آهنگی زیبا و ماندگار از آن می سازد.

قرآن هم می فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۱) این سختی ها و مشقت ها لازمه دنیای مادی است که باید با استقامت و بردباری پشت سر گذاشته شود. وقتی انسان آموزه های زیبای دین را پذیرفت، لازم است به بایدها و نبایدهای آن - که همگی برگرفته از حکمت و مصلحت الهی است - هم گردن نهد و اگر محدودیتی در مسیر زندگی ایجاد شد، با

آرامش و احترام به شرع، بپذیرد. اساساً فرق و مرز میان دینداری و بی دینی، مرز میان انسان و حیوان و همین محدودیتها و مرزهای مورد احترام است.

بنابراین، مسئله اساسی، آخر کار و سرانجام زندگی است، از این رو قرآن کریم برای مردان خدا که اهل تقوا و فضیلت هستند، پایان خرم را یادآور شده و می گوید: «و العاقبة للمتقين».

امام علی (علیه السلام) در سخنی بسیار زیبا و دلنشین با اشاره به تفاوت اعمال خیری که مورد رضای خداست و لذات و هوسرانی های ناپایدار دنیا، می فرماید: «شَتَّانَ بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَ تَبْقَى تَبِعَتُهُ وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْتَتُهُ وَ يَبْقَى أَجْرُهُ ؛ این دو عمل چقدر با هم متفاوتند:

ص: ۲۵۲

عملی که لذتش می رود و عواقب سوء آن باقی می ماند

و عملی که زحمتش می رود و اجر و پاداشش باقی است». (۱)

جالب آنکه اهل بیت (علیهم السّلام) به عنوان برگزیدگان الهی هم از این قاعده مستثنا نبودند و ایشان هم

با مشکلات و مصائب بسیاری مواجه شدند، تا روزی که دوران خرمی و شادابی اهل بیت (علیهم السّلام) که

همان دوران ظهور و حکومت امام زمان (علیه السّلام) است، تحقق پیدا کند.

انقلاب اسلامی ایران نیز در ابتدا با بدترین سختی ها و مشکلات دست و پنجه نرم کرد، ولی به تدریج پیشرفت ها و موفقیت ها به آن رو آورد و از آزمونهای بسیار دشوار، سربلند بیرون آمد تا روزی که این حکومت، به انقلاب حضرت مهدی (عج) وصل شود.

آنچه مهم است اینکه بدانیم که همیشه ابتدای راه سختیها و ناهمواریها وجود دارند، اما سرانجام خوشی در انتظار خوبان و مؤمنان است.

پیامهای کاربردی

اشاره

باید با اراده و عزم معنوی، راه راست و صراط مستقیم را انتخاب کرد؛ برای همین است که روزانه چندین بار از خداوند می خواهیم که: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». این نماز خواندن به ما یادآوری می کند که از راه راست منحرف نشویم و همواره در خط مستقیم ایمان حرکت کنیم.

راه دیگری که به ما کمک می کند تا زندگی سالم و همراه با سعادت داشته باشیم، تمسک و توسل به هادیتگران به سوی صراط مستقیم است. در سوره حمد از خداوند می خواهیم که راه را نشان دهد، راه همان کسانی که به ایشان نعمت داده، یعنی نعمت فهم و آگاهی که توانسته اند به کمک آن زندگی شیپوری را گزینش و زندگی قیفی را رها کنند.

انبیاء، اولیاء و امامزادگان، راه های خدا هستند: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ؛ شما بزرگراه هدایت و استوارترین راه رسیدن به خدا هستید».

ص: ۲۵۳

آنان علامت‌ها و نشانه‌های سیر الی الله هستند که انسان را از گمگشتگی و حیرت نجات می‌دهند و به راه راست هدایت می‌کنند: «وَ أَغْلَامًا لِعِبَادِهِ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِهِ وَ أَدْلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ؛ و نشانه‌هایی برای هدایت بندگان در شهرها و راهنمایان رسیدن آنان به خدا».

هادیان راهنمایان به سوی حق می‌باشند: «الدُّعَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءُ عَلَى مَرِّضَاهِ اللَّهُ»؛ (۱) دعوت کنندگان به خدا و راهنمایان بندگان به سوی رضایت او». (۲)

خواندن دعای غریق

دوست-ان من! با توجه مهیا بودن گناهان رنگارنگ و متنوع و آلودگی محیط‌های مختلف مجازی و حقیقی، برای ثابت ماندن در دین و منحرف نشدن از مسیر امام زمان (علیه السلام)، دعای غریق را زیاد بخوانید.

«عبدالله بن سنان» یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که روزی آن حضرت خطاب به ما فرمود:

«سُئِلَ بِيُكُم شُبُهَةٌ فَتَبَقُونَ بِمَا عَلِمَ يُرَى وَ لَمَّا إِمَامٌ هُدِيَ وَ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ؛ به زودی شبهه‌های به شما روی خواهد آورد و شما نه پرچمی خواهید داشت که دیده شود و نه امامی که هدایت کند. تنها کسانی از این شبهه نجات خواهند یافت که «دعای غریق» را بخوانند.

گفتم: دعای غریق چگونه است؟

حضرت فرمود: می‌گویی: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ!؛ ای خدا، ای بخشنده، ای بخشایشگر، ای کسی که قلبها را دگرگون می‌سازی! قلب مرا بر دینت پایدار فرما». (۳)

ص: ۲۵۴

۱- فرازهایی از زیارت جامعه کبیره.

۲- نک: یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صص ۴۱۳ و ۴۱۴.

۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۹.

آخرین نکته اینکه، خواندن آیه «رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ؛

خدایا! دل‌های ما را بعد از آنکه هدایت نمودی، منحرف مساز...» (۱) هم برای عاقبت به خیری و سلامت دینداری مفید است.

ص: ۲۵۵

۱- سوره آل عمران، آیه ۸.

دستاوردها و اجابت به آموزه های دینی

بی تردید، اطاعت از خداوند و رسولش نفعی برای آنان نخواهد داشت و خداوند متعال از طریق انبیای الهی، درصدد معرفی جایگاه حقیقی انسان هستند تا با شناخت و معرفت صحیح، گام در مسیر سعادت گذارند و به جای اکتفا به زنده بودن، به حیات طیبه و زندگانی

حقیقی در دنیا و آخرت فائز شوند. از این رو قرآن کریم، دستاوردها و ثمرات مبارک پاسخ به دعوت الهی و اجابت رسولش را هدایت شدن در دنیا، (۱) نائل شدن به بهشت، (۲) همراهی با کسانی که خداوند به آنان انعام کرده است، (۳) محبت، (۴) غفران و رحمت خداوند (۵) و نیز دستیابی

ص: ۲۵۶

- ۱- «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا؛ اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد.» سوره نور، آیه ۵۴.
- ۲- «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، خداوند، او را در بهشت هایی وارد می کند که رودها پیوسته در فرودست آنها جاری است. آنان همیشه در آنجا می مانند و این دستیابی و پیروزی بزرگی است.» سوره نساء، آیه ۱۳.
- ۳- «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛ و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در روز رستاخیز) با کسانی خواهد بود که خداوند بر آنان نعمت عنایت کرده است، چونان: پیامبران، صدیقان، شهداء و صالحان. و آنان، همدم های نیکویی هستند.» سوره نساء، آیه ۶۹. و نگاه کنید به: سوره نور، آیه ۵۲؛ سوره احزاب، آیه ۷۱ و سوره فتح، آیه ۱۷.
- ۴- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد. خدا آمرزنده و مهربان است.» سوره آل عمران، آیه ۳۱.
- ۵- «وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و خداوند و رسولش را اطاعت کنید. خداوند آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد. بی تردید، خداوند نستوه و حکیم است.» سوره توبه، آیه ۷۱.

دستیابی به فوز عظیم (۱) ذکر کرده است.

شاید اگر بخواهیم مجموع این دستاوردها را در یک جمله خلاصه کنیم، باید چنین عنوان کنیم که «حیات طیبه؛ دستاورد اجابت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)» خواهد بود؛ همانگونه که خداوند فرموده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که

ایمان دارد، او را به حیاتی پاک زنده می داریم و پاداش آنها را به بهتر از اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد. (۲)

پیامدهای اجابت نکردن

اگر کسی دعوت خدا و رسول را اجابت ننماید، پیامدهای منفی و خطرات فراوانی در کمین او خواهد بود که برخی از آنها عبارتند از:

گمراهی: «وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛

و هر کس که به این دعوت کننده جواب نگوید، نمی تواند در روی زمین از خدای بگریزد و او را جز خدا هیچ یآوری نیست و در گمراهی آشکاری است. (۳)

پشیمانی بی فایده: «رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَّبِعِ الرُّسُلَ»؛ پروردگارا! عذاب را برای ما به تاخیر انداز و مهلت کوتاهی ده تا آنچه فوت شده جبران کنیم ما دعوت تو را اطاعت کنیم و پیغمبر تو را پیروی نماییم. (۴)

ص: ۲۵۷

۱- «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»؛ هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند، به رستگاری و پیروزی بزرگی دست یافته است. «سوره احزاب، آیه ۷۱.

۲- سوره نحل، آیه ۹۷.

۳- سوره احقاف، آیه ۳۲.

۴- سوره ابراهیم، آیه ۴۴.

مسیر بدون بازگشت: «اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ؛ پیش از آنکه روزی فرا رسد که آن را از جانب خدا برگشتی نباشد پروردگارتان را اجابت کنید آن روز نه برای شما پناهی و نه برایتان [مجال] انکاری هست». (۱)

آشفستگی و اضطراب دائمی: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ؛ دعوت حق [و راستین] از آن اوست، و معبودهایی را که به جای خدا می خوانند هیچ جوابی به آنها نمی دهند،

مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب باز کرده که آب به دهانش رسد، اما نمی رسد، و دعوت کافران جز در گمراهی نیست». (۲)

سرگردانی و گمراهی در دنیا: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ؛ و کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد و آنها از دعایشان بی خبرند». (۳)

جهنمی شدن: «لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْخَيْرُ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ؛ برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده اند پاداش بس نیکوست و کسانی که وی را اجابت

نکرده اند اگر سراسر آنچه در زمین است و مانند آن را با آن داشته باشند قطعاً آن را برای بازخرید خود خواهند داد آنان به سختی بازخواست شوند و جایشان در دوزخ است و چه بد جایگاهی است». (۴)

بر این باور، اساسی ترین دستاورد اجابت دعوت خدا و رسول، رسیدن به حیات طیبه و زندگی پاک و سعادت‌مندانه است. در حالی که کسانی که خدا و رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) را اجابت نکنند، تنها به

ص: ۲۵۸

۱- سوره شورا، آیه ۴۷.

۲- سوره رعد، آیه ۱۴.

۳- سوره احقاف، آیه ۵.

۴- سوره رعد، آیه ۱۸.

زنده بودن به جای زندگی کردن اکتفا می نمایند؛ مشابه سبک زندگی غربی و بسیاری از کشورهایی که از ایمان و بندگی خدا در آنها خبری نیست و در مرحله حیات حیوانی متوقف شده اند. خداوند متعال این گونه زندگی را چنین به تصویر می کشد: «ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» [ای محمد!] بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنان را سرگرم و غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید». (۱)

یعنی انسانی که دچار حیات حیوانی شود و از آموزه های دینی و سبک زندگی نبوی دور بماند، تمام همت او بر دو محور شکم و شهوت قرار می گیرد.

این نوع زندگی چه بسا از جهات مادی همراه با رفاه و موفقیت ظاهری نیز باشد، ولی به تعبیر مقام معظم رهبری حفظه الله: بحث در این است که وقتی فقط برای مادیات کار و تلاش شد، ثروت و قدرت به دست می آید، اما سعادت به دست نمی آید. (۲)

یعنی هرچه هست همین جا تمام می شود و برای دنیای پس از مرگ، هیچ برنامه ای متصور نیست؛ لذا این گونه زندگی پایان خوشی نداشته، بلکه محدودیت ها و تنگناها و سقوط های خطیر و خطرناکی در پی خواهد داشت.

پایان

ص: ۲۵۹

۱- سوره حجر، آیه ۳.

۲- ۱۳۸۱ / ۱۷ / ۷-۲.

بهبانہ ارتباط

تذکر: در ابتدای جلسه، مبلغ محترم تعدادی حروف روی تابلو می نویسد و از مخاطبان می خواهد که با این حروف هر تعداد که می توانند، اسامی سوره های قرآن را استخراج کنند. این کار در واقع سنجش اطلاعات قرآنی مخاطبان است.

ا-ب-ت-ث-ک-و-د-ر-ح-ز-ی-م-ن-ط-ف-ق-ه-س

نکته: در صورت نبود تابلو، می توانند روی کاغذ بنویسند و پس از مدت زمان مشخص مثلاً چهار دقیقه، با نوشتن نام و نام خانوادگی، به مربی تحویل دهند.

نکته بعدی اینکه تذکر داده شود که اسامی بدون ال و لام منظور است نه مثلاً الکوثر.

یادآوری: به نفرات برتر جایزه و یادگاری اهدا می گردد.

سوره های استخراج شده از این حروف عبارتند از: کوثر، ناس، محمد، یوسف، یونس، توحید، بقره، توبه، هود، یوسف، ابراهیم، کهف، مریم، طه، نور، فرقان، روم، احزاب، یس، زمر، فتح، قمر، حدید، ممتحنه، منافقون، تحریم، نوح، مدثر، قیامت، انسان، تکویر، تین، قدر، زلزله،

تکاثر، فیل، کافرون، مسد، حمد.

یکی از سوره‌هایی که ذکر شد، سوره ای است که همه مسلمانان در مناسبت‌های مختلف از آن استفاده می‌کنند. سوره ای پرتکرار و ممتاز که در شبانه روز بارها آن را تلاوت می‌کنند. بله!

سوره حمد که همه آن را حفظ هستیم و روزی چندبار در نمازهای واجب می‌خوانیم؟ آفرین! ۱۰ بار

یک سؤال:

چرا در رکعت اول و دوم نماز باید حتما سوره حمد بخوانیم و نمی‌توانیم جایگزینی برای آن انتخاب کنیم؟

پس از شنیدن نظرات مخاطبان دانش آموز...

جواب این سؤال را امام رضا(علیه السلام) داده اند: «قرائت قرآن در نماز واجب شده تا کلام خدا فراموش نشود و از بین نرود و از میان سوره‌ها، خواندن سوره حمد واجب شده، زیرا هیچ سوره ای نیست که مانند سوره حمد، در بردارند تمام خیرات و حکمت‌ها باشد». (۱)

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمودند: «این سوره بهترین و بزرگترین سوره قرآن است و این سوره همان سبع مثانی است و قرآن عظیمی (۲) است که به من داده شده است». (۳)

همچنین می‌فرمایند: «لو أنّ فاتحه الكتاب وضعت في كفة الميزان و وضع القرآن في كفة لرجحت فاتحه الكتاب سبع مرّات؛ اگر سوره فاتحه الكتاب را در کفه ای از ترازو قرار دهند و در کفه دیگر آن (باقی) قرآن را، وزن سوره فاتحه الكتاب هفت برابر سنگین تر خواهد بود». (۴)

ص: ۲۶۲

۱- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸، ح ۷۲۸۲.

۲- «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» سوره حجر آیه ۸۶.

۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۲۳.

۴- بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعه، ج ۱۵، ص ۸۹.

ویژگی ممتاز (از زبان بندگان)

شاید بارزترین ویژگی این سوره آن است که از زبان بندگان است؛ یعنی با اینکه تمام قرآن از طرف خدا نازل شده و به بندگان سبک زندگی و بایدها و نبایدها را آموزش می دهد، ولی در سوره حمد، بنده با خدا سخن می گوید، از نعمتها تشکر می کند و از او کمک می خواهد و برای هدایت

و سعادت به راه راست از او توفیق و یاری می طلبد.

به فرموده امام صادق (علیه السلام): «این سوره سوره ای است که اولش ستایش، وسطش اخلاص (۱) و

آخرش نیایش است». (۲)

از حمد تا شفاء

این سوره اسامی زیادی دارد؛ چون قرآن با این سوره شروع می شود و این سوره آغازگر قرآن است، فاتحه نامیده می شود، و به خاطر حمد و ستایشی که در این سوره از خدا به عمل آمده، نام دیگرش حمد است.

یکی از اسامی آن، شفاء است؛ یعنی با خواندن این سوره بسیاری از بیماریها و مشکلات رفع می شود. شاید همه شنیده باشید که در بسیاری از مجالس می گویند: برای فلانی حمد شفا بخوانید. این مسئله برگرفته از این گونه روایات است که فرموده اند: «سوره مبارکه حمد شفای هر

درد و بیماری است، جز مرگ». (۳)

دست بریده

شخصی از اصحاب حضرت علی (علیه السلام) که دستش قطع شده بود، محضر مقدس آقا امیر

ص: ۲۶۳

۱- و واگذاری امور به خدا با «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

۲- حرانی، هاشم بن اسماعیل، البرهان فی التفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۲.

۳- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴.

المؤمنین (علیه السلام) شرفیاب شد. حضرت دست بریده او را گرفته و به جای خودش گذاشتند و آهسته

چیزی خواندند، تا شفا یافت و دستش دوباره به حالت اولیه درآمد.

آن مرد خوشحال و خشنود شد و رفت. روز بعد آمد و گفت: یا علی چه چیزی به دستم خواندی که خوب شد؟

حضرت فرمود: سوره حمد را خواندم.

آن شخص از روی تحقیر گفت: سوره حمد را خواندی؟!

تا این حرف را زد، همان لحظه دستش آویزان شد و به سبب این بی احترامی و کوچک شمردن این سوره با عظمت، تا آخر

عمر به همان حالت بی دستی باقی ماند. (۱)

پیامهای کاربردی

هفت آیه، بدون هفت حرف

قیصر روم در نامه ای به یکی از خلفای بنی عباس نوشت: ما در کتاب انجیل خوانده ایم: هر کس سوره ای بخواند که خالی از

هفت حرف «ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف» باشد، (۲) خداوند روح و جسمش را بر آتش حرام می کند. ما تورات، زبور و انجیل

را برای یافتن این سوره جستجو کردیم؛ ولی آن را نیافتیم. آیا چنین سوره ای در کتاب شما موجود است؟

خلیفه عباسی علما را جمع کرد و این موضوع را از ایشان سؤال نمود؛ ولی آنها نتوانستند جوابی بدهند. خلیفه به حکم

ضرورت و به ناچار موضوع را از امام هادی (علیه السلام) سؤال کرد.

حضرت فرمود: تنها سور □ حمد است که هیچ یک از این حروف در آن نیست.

عرض کردند: حکمت اینکه این حروف در این سوره نیامده چیست؟

ص: ۲۶۴

۱- نهاوندی، خزینه الجواهر، ص ۵۶۷.

۲- مبلغ محترم هنگام نقل این داستان، حروف را به صورت عمودی روی تابلو می نویسد.

فرمود: «ث» عبارت است از «ثبور» که به معنای هلاکت و عذاب است «ج» جهنم، «خ» خباثت، «ز» زقوم، «ش» شقاوت، «ظ» ظلمت و تاریکی و «ف» اشاره به «فرقت یعنی جدایی و فراق از رحمت اولیای الهی». (۱)

خلیفه، این پاسخ را برای قیصر روم نوشت. قیصر پس از دریافت نامه، بسیار خوشحال شد و در حالی که مسلمان بود از دنیا رفت. (۲)

شرح کوتاه هفت حرف

حرف «ث» اشاره به «ثبور» (هلاکت و عذاب)

اشاره

روز قیامت نامه اعمال مؤمنان به دست راست و نامه تبهکاران از پشت سر یا به دست چپ داده می شود. قرآن کریم می فرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا * وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا * وَيَصِيِلَىٰ سَعِيرًا؛ اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، او بزودی و بس آسان محاسبه شود و شادمان به سوی کسانش باز گردد و اما کسی که کارنامه اش از پشت سر به او داده شود، زود است که هلاک خویش خواهد و در آتش فروخته در آید». (۳)

فرار از ثبور

در بصره زنی ثروتمند بود که تمام دارایی او از راه حرام و خوانندگی و ساز و آواز تهیه شده بود. وی روزی با کنیزان و خدمتگزاران خود از کوچه های بصره می گذشت که صدای جمعیتی را از درون خانه ای شنید. یکی از کنیزان خود را به اندرون فرستاد تا از علت شور و غوغا و اجتماع

ص: ۲۶۵

۱- ر.ک: شافیه، سید مرتضی علم الهدی. نقل از نشریه مبلغان، ش ۱۶۳؛ سیره چهارده معصوم، ص ۸۸۸.

۲- نک: منتخب التواریخ، ص ۷۹۵، به نقل از مجله بشارت، بهمن و اسفند ۱۳۸۵، شماره ۵۷، ص ۴۴.

۳- سوره انشقاق، آیات ۱۲-۷.

مردم، خبری آورد؛ ولی او رفت و نیامد. کنیز دیگری فرستاد. او هم نیامد.

از سومین خدمتگزارش، درخواست کرد که هرچه سریعتر، از اوضاع آن مجلس گزارش دهد. او رفت و برگشت و اظهار داشت: ای خاتون! اینجا مجلس موعظه است و صدای گریه، به سبب بیانات واعظی است که مردم را موعظه می کند و بدکاران را از عذاب خدا می ترساند.

آن زن گنه کار و عاصی که هرگز به چنین مجالسی پا نگذاشته بود، برای تماشا به آنجا رفت.

او وقتی وارد شد، جناب واعظ در اطراف این آیه صحبت می کرد: «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا»، «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا»، «وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا؛ بلکه آنان قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که...

قیامت را تکذیب کند، آتشی شعله ور و سوزان فراهم کرده ایم! هنگامی که این آتش، آنان را از مکانی دور ببیند، صدای وحشتناک و خشم آلودش را - که با نفس زدن شدید، همراه است - می شنوند و هنگامی که در جای تنگ و محدودی از جهنم افکنده شوند، در حالی که در غل و زنجیرند، فریاد و واویلای آنان بلند می شود!» (۱)

این کلام خداوند که از زبان واعظ بیان می شد، آنچنان دلها را نرم و افکار را به وضع آتش و عذاب روز قیامت توجه داد که یکی از افرادی که منقلب شد، همین زن بود.

او آنچنان تحت تأثیر آیه شریفه قرار گرفته بود که از پس پرده صدا زد: «جناب واعظ! من یکی از روسیاهان در گاهم. اگر توبه کنم خداوند مرا می آمرزد؟

واعظ گفت: «آری،»

او گفت: «اگرچه غرق گناهیم، ولی می خواهیم با خدایم آشتی کنم و دیگر دنبال معصیت نروم.»

واعظ، او را به کرم و لطف و عنایات بی پایان خداوند متعال، امیدوار کرد. او هم توبه کرد و

ص: ۲۶۶

سپس بندگان و کنیزکان را آزاد ساخت و مشغول عبادت و جبران گذشته شد. (۱)

نیامد بدین در کسی عذر خواه

که سیل ندامت نشستش گناه

حرف «ج» اشاره به «جحیم» (یعنی دوزخ و جهنم / جحیم نام یکی از درکات دوزخ)

دوستان در دنیا هر قدر هم که دوستی شان عمیق باشد، در روز قیامت راهشان از هم جدا می شود و بسیاری از دوستی ها هم تبدیل به دشمنی و بدخواهی می گردد، مگر دوستان اهل ایمان، باتقوا و پاک. قرآن کریم، احوال دوستان بد و خوب را در روز قیامت چنین توصیف

می کند: «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»؛ دوستان در این روز دشمن همدیگرند، مگر پرهیزگاران. (۲)

شاید یکی از تلخ ترین صحنه های روز قیامت هنگامی باشد که انسان دوست صمیمی و همیشگی خود را در آتش و عذاب ببیند.

قرآن کریم حکایتی عبرت آموز از اهل بهشت نقل می کند، بدین ترتیب که: در حالی که بهشتیان غرق در نعمت های بهشتی هستند، یکی از آنان به یاد یکی از دوستان بد خویش می افتد و احوال او را از دوستان بهشتی خود می پرسد و ناگهان او را در قعر جهنم می بیند و شروع به

سرزنش او می کند: «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالِ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبِيدُونَ * قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ قَالَ تَاللَّهِ إِن كَادَتْ لَتَزْدِينَ * وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ»؛ بعضی [از بهشتیان] رو به بعضی دیگر کرده، می پرسند. یکی از آنها می گوید: من همنشینی داشتم که

ص: ۲۶۷

۱- نک: معراج السعاده، ملا احمد نراقی، ص ۵۳۴؛ جلوه هایی از نور قرآن، عبدالکریم پاک نیا، قم، نشر مشهور، ۱۳۷۹ ش،

همیشه می گفت: آیا به راستی تو از تصدیق کنندگان هستی [و این سخن را باور کرده ای] که وقتی

ما مردیم و به خاک و استخوان تبدیل شدیم، [زنده شده و] جزا داده می شویم! سپس می پرسد: آیا [از او] اطلاعی دارید؟ ناگهان از احوال او آگاه می شود و او را در وسط جهنم می بیند. می گوید: به خدا سوگند! نزدیک بود مرا به هلاکت بکشانی و اگر نعمت پروردگارم نبود، من نیز از احضار شدگان [در دوزخ] بودم.» (۱)

بنابراین باید مراقب دوستی ها بود؛ چه بسا دوستی انسان را بهشتی و دوست دیگری که اهل گناه است، باعث جهنمی شدن انسان گردد.

حرف «خ» اشاره به «خبیث» (ناپاک)

این ناپاکی هر چیزی می تواند باشد، از شراب، قمار، شرط بندی و مال حرام و... گرفته، تا رابطه های آلوده و ناپاک با جنس مخالف در فضاهای حقیقی و مجازی.

حرف «ز» اشاره به «زقوم» (غذای بسیار تلخ دوزخ)

در حالی که اهل بهشت با بهترین غذاها و برترین و زیباترین فضاها لذت می برند و هرچه دلشان بخواهد، برایشان مهیا می شود: «مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ» (۲).

حرف «ش» اشاره به «شقاوت» (بدبختی)

شقاوت و بدبختی، از نشانه های کفار و منافقین و گناهکارانی است که به دنیای پس از مرگ اعتقادی نداشتند و حاضر نشدند به خاطر خدا، از لذتها و شهوت های نفسانی بگذرند و در دنیا، تنها به فکر خوشگذرانی و لذت بردن بودند.

ص: ۲۶۸

۱- صافات / ۵۰-۵۷.

۲- «مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ و در آن (بهشت) آنچه دلها می خواهد و چشمها از آن لذت می برد موجود است و شما همیشه در آن خواهید ماند.» (سوره ی زخرف، آیه ی ۷۱)

حرف «ظ» اشاره به «ظلمت» (تاریکی)

در سوره حمد حرف «ظ» که اشاره به ظلمت و تاریکی وجود ندارد؛ زیرا این سوره باعث نورانیت و معنویت اهل ایمان می شود و آنان را از تاریکی های گناه و بیراهه های بی خدایی نجات می دهد.

حرف «ف» اشاره به «فراق» است

این فراق و جدایی، بزرگترین آفت و بلایی است که دورماندگان از معنویت و جداافتادگان از آموزه های دینی بدان مبتلا می شوند و لذت مناجات و عبادت از آنها گرفته می شود. (۱)

پیام نهایی

این هفت حرف، مخصوص کسانی که به سمت بدی ها، زشتی ها و گناهان می روند و خود را جهنمی می کنند، برخلاف کسی که با قرآن و نماز و سوره حمد انس دارد و به سبب نورانیت آنها، از مسیر جهنم و جهنمیان جدا می شود.

بر این باور، خواندن سوره حمد در نمازها و دیگر اوقات، در واقع درخواست پیوسته و تأکید دوباره بر همین نکته است که اهل نماز و دعا، از این موارد هفتگانه دور و جدا هستند و عاقبتی نیک و دلنشین در انتظار آنهاست.

دعا و نیایش

خدایا!

ص: ۲۶۹

۱- امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «إِنَّ أَدْنَى مَا أُصْنَعُ بِالْعِبَادِ إِذَا آثَرَ شَهْوَتُهُ عَلَيَّ طَاعَتِي أَنْ أَحْرِمُهُ لَدِيدَ مُنَاجَاتِي؛ هر بنده ای که خواهش نفس خود را بر طاعت من اختیار نمود، کمترین کاری که درباره ی او انجام دهم این است که او را از لذت مناجاتم محروم می سازم». ملا احمد نراقی، ص ۶۷۳؛ و ن. ک: کافی، ج ۱، ص ۴۶۱.

ما را عامل و مشتاق عبادت و مناجات قرار بده!

ما را از اهل بهشت قرار بده!

دوستان بهشتی و پاک را در مسیر زندگی ما قرار بده!

عاقبت ما را نورانی و زیبا مقرر کن.

آمین

ص: ۲۷۰

نکاتی درباره سوره حمد

۱- امام رضا(علیه السلام) می فرمایند: «در قرآن آن مقدار که در سوره مبارکه حمد از جمیع خیرات و دانشها جمع است، در هیچ یک از سوره ها جمع نیست». (۱)

۲- از ابن عباس نقل شده است: در حالی که ما نزد رسول خدا بودیم، ناگاه فرشته ای آمد و گفت: «ای رسول خدا بشارت باد تو را به دو نوری که به تو داده شده و به انبیاء قبل از تو داده نشده است. آن دو نور «فاتحه الكتاب» و خواتیم سوره بقره است (از آیه «أَمَّنَ الرَّسُولُ» به بعد) و هرگز کسی قرائت نکند حرفی از آن را مگر آنکه حاجت او را می دهد». (۲)

۳. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «إِيْمًا مُسْلِمًا قَرَأَ فَاتِحَهَا لِكِتَابٍ أَعْطَى مِنْ الْأَجْرِ كَأَنَّمَا قَرَأَ ثَلَاثِي الْقُرْآنِ..» «... كَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ؛ هُرْكَسَ سُورَةَ حَمْدٍ رَا بِخَوَانَدٍ بِهِ أَوْ أَنْ چنان پاداش می دهند که گویی دو ثلث قرآن را خوانده و بر هر مومن و مومنه صدقه داده است». و به همین مضمون از آن حضرت به سند دیگر نقل شده است، با این تفاوت که گویی تمام قرآن را خوانده است». (۴)

۴. حضرت علی(علیه السلام) از پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل می کنند که خداوند عز و جل به من فرمود: «وَلَقَدْ

ص: ۲۷۱

۱- عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۲۰، باب ۳۴.

۲- بقره، ۲۸۵.

۳- آداب الصلوه، ۳۰۱۰.

۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴.

آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ « (۱)

خداوند منان سوره مبارکه حمد را در برابر همه قرآن

قرار داده و با نازل کردن آن به خصوص بر من مَنّت گذاشت سپس فرمودند: سوره مبارکه حمد شریف ترین چیزی است که در گنجینه های عرش الهی است». (۲)

۵- به فرموده امام صادق (علیه السلام): «در دو مورد ابلیس به شدت ناراحت شد: هنگام بعثت پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و هنگام نزول سوره حمد». (۳)

چرا سوره حمد؟

در چرایی قرائت سوره حمد در نماز، علامه طباطبائی می فرمود: سوره مبارکه حمد کلام بنده خداست، به این معنی که خدا به بنده اش یاد می دهد که چگونه حمدش گوید، این سوره کلام خداوند است اما به نیابت از بنده اش و زبان حال بنده اش در مقام عبادت و اظهار عبودیت...

بنابراین، این سوره شریفه اصلاً برای عبادت درست شده است و در قرآن هیچ سوره ای نظیر آن دیده نمی شود. (۴)

ضمن اینکه، سوره های دیگر همه از زبان خداوند است ولی این سوره از زبان بنده خداست، بنده احساس می کند که به خداوند نزدیک می شود، و با خداوند مناجات می کند و پیداست که اثر تربیتی آن چه اندازه است. (۵)

ص: ۲۷۲

۱- سوره حجر، آیه ۸۶.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴.

۳- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲.

۴- المیزان، ج ۱، صص ۳۱ و ۶۳.

۵- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲.

بها نه ارتباط

تذکر: در این جلسه مبلغ گرامی به نقد و بررسی یکی از خرافات غیردینی و رائج می پردازد که به باورهای دینی و سبک زندگی جوانان لطمات زیادی وارد می کند.

دوستان من!

باورهای یکی از کلماتی که در جامعه زیاد استفاده می شود، کلمه «واردات» است. امروزه خیلی چیزها از کشورهای مختلف وارد کشور می شود. این واردات از خودرو و کیف و کفش و سنجاق قفلی و سنگ پا گرفته تا اقلام ریز و درشت خوراکی، پوشاکی، تزئینی و آرایشی دیگر را شامل می شود.

یکی از چیزهای وارداتی....

تذکر: مبلغ محترم همزمان با صحبت کردن، کلمه **Chance** را به صورت تدریجی و مرحله به مرحله برای همراهی مخاطبان در حدس کلمه، روی تابلو می نویسد.

ص: ۲۷۳

اشاره

«شانس»، کلمه ای وارداتی در فرهنگ ما به شمار می رود؛ بدین معنا که در ادبیات کشور ما و در سخن بزرگان ما، این واژه جایی نداشته است؛ لذا در اشعار و سخنان بزرگان و شاعران نامدار ایران زمین، حرفی از شانس دیده نمی شود.

شانس یعنی چی؟

اشاره

پس از شنیدن نظرات....

یعنی اتفاق بدون دلیل؛

یعنی انرژی مثبت؛

یعنی بخت و اقبال بلند؛

یعنی نگاه ویژه از طرف خدا؛

یعنی اتفاقی با عامل ناشناخته؛

یعنی همین جوری الکی الکی....

اما واقعا امکان دارد اتفاقهای مثبت و منفی همین طور الکی و بدون دلیل اتفاق بیفتند؟

جواب این است که خیر؛ کسی که معتقد و باورمند به خداوند و حکمت و مصلحت الهی باشد، به خوبی می داند که همه چیز تحت کنترل و مشیت الهی است و هیچ چیز به صورت تصادفی و بدون دلیل واقع نمی شود.

آموزه های دینی ما آن قدر دقیق و ظریف بیان شده اند که گفته اند حتی کوچکترین چیزها هم فراموش نمی شوند و ممکن است اثرات مثبت و منفی کارهای انسان، در کوتاه مدت یا دراز مدت، دستگیر یا دامنگیر او شود؛ اگر مثبت بود، آثار و نتایج مثبت و اگر منفی بود، پیامدها و

مشکلات متوجه انسان خواهد شد.

بر مبنای آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام)، حتی کوچکترین خراش نیز بی حساب و

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «تَوَقُّوا الذُّنُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيٍّ وَلَا نَقْصِ رِزْقٍ إِلَّا بِغَدْنٍ حَتَّى الْخَدَشِ وَالْكَبُوهِ وَالْمُصِيبَةِ؛ از گناهان بپرهیزید که هیچ بلا و کم شدن روزی نیست جز بواسطه گناه؛ حتی خراشها [و زخمهای بدن] و سقوط و افتادن و هر مصیبتی.» (۲)

بنابراین، کسانی که به شانس معتقد می شوند، یا ضعف ایمان دارند و یا اینکه فقط ظاهر قضایا را می بینند و چون از پشت پرده و واقعیت ماجرا خبر ندارند و پشتوانه این اتفاق خوب یا بد را درک نمی کنند، به همین سبب آن را به شانس و اقبال نسبت می دهند.

حال به نمونه هایی از حوادث و اتفاقات اشاره می کنیم، که دو نوع قضاوت درباره آن می توان کرد.

نمونه شماره یک

اشاره

جوان هیزم شکنی از ایران به قصد اقامت همیشگی، به نجف اشرف رفت و در آنجا ساکن شد. او در مضیقه شدید مالی بود و از شدت فقر درمانده شده بود. او هرچه دعا می کرد و از خدا گشایشی برای خود طلب می کرد، دعایش مستجاب نمی شد.

شبی بر اثر فقر و تنگدستی، به حرم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمد و تا صبح با خدا، به راز و نیاز

مش-غول شد. او مرتب دعا میکرد و میگفت: خدایا تو را به حق علی (علیه السلام) قسم می دهم که قدری

قلم تقدیر را برای من کج کنی و مرا از این گرفتاری هیزم شکنی و فقر نجات دهی! در آخر دعا هم، به زبان ساده گفت: خدایا کجش کن!

خلاصه شب به پایان رسید و نماز صبح را در حرم به جا آورد و بیرون آمد. تبر بر دوش گذاشت و در نهایت خستگی به بازار نجف رفت و صدا زد: هیزم شکن! هیزم شکن!

ص: ۲۷۵

۱- خداوند در سورۀ نساء می فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ؛ هر بدی و ناراحتی که به تو می رسد از ناحیه خود توست.» سورۀ نساء، آیه ۱۷۹. نیز نک: سورۀ شورا، آیه ۳۰.

۲- خصال، شیخ صدوق، قم، جامعه مدرسین، ص ۶۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰۱.

یکی از تاجران سرشناس نجف، در مغازه اش نشسته بود که به او خبر دادند که تاجر ایرانی و طرف حساب او که ده روز است برای زیارت در کربلا حضور دارد، امروز عصر، قصد آمدن به منزل وی را داشته و می خواهد ده روز مهمان او باشد.

تاجر، فوری مغازه اش را بست و به طرف خانه آمد که وسایل پذیرایی را فراهم کند. در این بین به فکرش رسید که در منزل هیزم شکسته نداریم، بهتر است این جوان هیزم شکن را به خانه ببرم تا هیزم ها را بشکند.

او جوان هیزم شکن را به خانه برده و هیزم ها را به او نشان داد و خودش به همراه همسر و دخترش، در آشپزخانه مشغول تهیه غذا شدند.

وقتی کارها مرتب شد، همسرش گفت: وقتی در ایران به منزل این بازرگان رفته بودیم، دیدم که خودش پیش تو نشسته بود و پسرش از ما پذیرایی می کرد. خوب نیست صاحبخانه خودش از مهمان پذیرایی کند. ما که پسر نداریم، باید این چند روز یک نفر را به عنوان داماد داشته باشیم، تا در این مدت از مهمان ها پذیرایی کند.

شوهر گفت: فکر خیلی خوبی است، اما چگونه؟ (من الان از کجا داماد پیدا کنم؟)

زن گفت: وقت نداریم، به نظر من همین هیزم شکن، جوان برازنده ای است، ما که در منزل حمام داریم، او را به حمام بفرست تا خود را بشوید، یک دست لباس تمیز هم به او می دهیم که بپوشد، تا در این چند روز، مشغول خدمتگزاری به مهمان ها باشد. تاجر گفت: مانعی ندارد.

تاجر، نزد جوان هیزم شکن آمد و برای مدت ده روز با او قرار گذاشت که در آنجا کار کند.

سپس او را به حمام فرستاد و لباس تمیزی به او داد.

وقتی مهمان ها سر رسیدند، جوان تمیز و آراسته، مشغول پذیرایی از مهمانها شد.

بازرگان ایرانی از میزبان پرسید: این جوان زیبا پسر شماست که در اینجا خدمت می کند؟

صاحبخانه شرم کرد که بگوید او هیزم شکن است، از این

رو گفت: من پسر ندارم، این جوان داماد ما است!

پرسید: آیا عروسی کرده است؟ گفت: خیر تازه نامزد کرده اند!

مهمان گفت: پس من از شما خواهش می‌کنم در این ده روز که در اینجا هستیم، بساط عروسی را برپا کنید، تا ما نیز در جشن شما شرکت کنیم. میزبان گفت: چشم! اطاعت می‌کنم.

میزبان از جا برخاست و نزد زنش آمد و گفت: تو مرا وادار کردی که دروغ بگویم، اکنون تاجر ایرانی اصرار دارد که در این چند روز، برای این جوان جشن عروسی راه بیندازیم. اگر به او بگویم که دروغ گفته‌ام، آبرویم می‌رود و روابط تجاریمان به هم می‌خورد. نمی‌دانم چه کنم؟

زن گفت: فعلاً کاری است که شده و ما هم که ثروت زیادی داریم و داماد پولدار نمی‌خواهیم، چه بهتر که دخترمان را به همین جوان بدهیم که در خانه‌ی خودمان زندگی کند و دخترمان را از ما جدا نکند. تازه، این جوان هیچ عیبی ندارد، جز اینکه فقیر است که آن هم چاره دارد، مقداری از ثروت خود را به او می‌دهیم، تا به تجارت و کسب و کار پردازد و با دختر ما زندگی کند.

مرد تاجر هم سخنان همسرش را پذیرفت و به نزد مهمان خود رفت. روز بعد تاجر ایرانی دوباره پرسید: قضیه عروسی چه شد؟ میزبان گفت: در این چند روز ان شاء الله، مراسم عروسی را برپا می‌کنیم.

تاجر میزبان، فوری نقاش و بنا آورد و یکی از اتاق‌های منزل را مزین و مرتب کرد و تمام لوازم عروسی را خریداری نمود.

سه شب بعد، مراسم باشکوهی ترتیب دادند و دختر تاجر را به عقد جوان درآوردند و او را به حجله‌ی عروسی فرستادند.

جوان هیزم شکن وقتی خواست وارد حجله شود، رو به آسمان کرد و گفت: خدایا! کجش کردی، خوب هم کجش کردی!

(۱)

پشت پرده حوادث

در داستان این جوان نیز شاید در نظر اول کسی که این داستان را می‌شنود، بگوید: خوش به

ص: ۲۷۷

حالش! عجب شانس، خدا شانس بدهد، پدر زن پولدار و ...

ولی در نگاهی عمیق تر باید گفت: این ها همه از روی تصادف و اتفاق و شانس نبود. بدون شک در این جوان خصوصیات و ویژگی هایی بوده، که لیاقت این توجه خداوند را یافته است:

ویژگی هایی همچون توکل او بر خداوند، درخواست رفع مشکل از خداوند با توسل به ائمه اطهار(علیهم السّلام) ، اهل عبادت و نماز بودن، اهل کار و تلاش بودن و تنها منتظر فرصت های بادآورده نبودن، عار ندانستن کار و مشغول شدن به کارهای ساده و ...

اینها، همان چیزهایی است که خداوند به انسانها یاد داده و از آنان خواسته که انجام دهند، که در این صورت به موفقیت و کامیابی رسیده و لطف خداوند شامل حالشان خواهد شد.

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟!؛ آیا خدا برای بنده اش کافی نیست؟»-

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»؛ آنکه بر خدا توکل کند، خدا برایش کفایت می کند.

«قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»؛ اگر دعایتان نباشد، خدا به شما اعتنا نمی کند.

یکی از دلایل مهم اعتقاد به شانس این است که حقیقت و پشت پرده را نمی داند و به همین جهت چون به ظاهر علتی پیدا نمی کند، آن را به یک دلیل فرضی و موهوم به نام شانس نسبت می دهد. مثل موفقیت و پیروزی در لحظات پایانی مسابقه فوتبال یا گل شدن یا نشدن یک توپ و....

نمونه شماره دو

در مورد صاحب بن عبّاد، که یکی از دانشمندان و خوبان بود، داستان زیبایی بدین مضمون نقل شده است.

وی از همان دوران کودکی که برای درس خواندن به مسجد می رفت، هر روز صبح مادرش یک دینار و یک درهم به وی می داد و سفارش می کرد که به اولین فقیری که رسید، صدقه بدهد.

این عمل برای صاحب عادت شده بود و حتی هنگامی که به مقام وزارت رسید، هیچگاه سفارش مادر را ترک نمی کرد. وی از ترس اینکه مبدا یک روز صدقه را فراموش کند، به خادم

متصدی اتاق خوابش، دستور داده بود که هر شب یک دینار و یک درهم زیر تشک او بگذارد و صبح که بر می خاست پول ها را برداشته و به اولین فقیر صدقه می داد.

اتفاقاً شبی خادم فراموش کرد که این کار را بکند. صبح که صاحب، سر از خواب برداشت بعد از خواندن نماز، دست زیر تشک خود برد تا پول را بردارد، ولی متوجه شد خادم فراموش کرده است. او این فراموشی را به فال بد گرفت و با خود گفت: حتماً مرگ من فرا رسیده که خادم

از گذاشتن دینار و درهم غفلت کرده است؛ از این رو به غلام خود دستور داد که آنچه در اتاق خوابش از لحاف و تشک و بالش - که همگی از دیبا بود- وجود دارد را به کفاره ی فراموش کردن صدقه ی آن روز، به اولین فقیری که ملاقات کرد، بدهد.

غلام هم آنها را جمع کرد و از منزل خارج شد و با مردی از سادات که به دلیل نابینایی، زنش دست او را گرفته بود برخورد کرد. خادم پیش رفت و گفت: اینها را قبول می کنی؟

پرسید: چیست؟ جواب داد: لحاف، تشک و بالش دیبا است.

ناگهان مرد فقیر با شنیدن تفصیل وسائل، بیهوش شد و بر زمین افتاد.

جریان را به صاحب بن عبّاد اطلاع دادند. وقتی آمد، دستور داد تا آب بر سر و صورتش بپاشند تا به هوش بیاید. وقتی به هوش آمد، صاحب از او پرسید: چه شد که از حال رفتی؟

گفت: من مردی آبرومندم؛ ولی مدتی است تهی دست شده ام. از این زن دختری دارم که به حد رشد رسیده و مردی از او خواستگاری کرده است. ازدواج آن دو صورت گرفت و اکنون دو سال است که از خوراک و لباس خودمان ذخیره می کنیم و برای او اسباب و جهیزیه تهیه

می کنیم.

دیشب زخم گفت: باید برای دخترم لحافی با بالش دیبا تهیه کنی. هر چه خواستم او را منصرف کنم نپذیرفت. بالاخره بر سر همین خواسته بین ما اختلافی پیدا شد. عاقبت گفتم: فردا صبح دست مرا بگیر و از خانه بیرون ببر تا از میان شما بروم و شما را ترک کنم.

اکنون که خادم شما این سخن را گفت، جا داشت که من بیهوش شدم!

صاحب بن عبّاد که سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود، گفت: لحاف و تشک دیبا باید با سایر

وسائل مناسب خودش آراسته شود. به من اجازه بدهید تمام وسائل زندگی دختر شما را مطابق این لحاف و تشک فراهم کنم.

سپس صاحب بن عباد شوهر دختر را خواست، به او سرمایه ی کافی داد که به شغلی آبرومند

مشغول شود و تمام جهیزیه ی دختر را به طوری که مناسب دختر وزیر بود، تهیه کرد و به آنان تقدیم کرد. (۱)

نمونه شماره سه

یکی از رؤسای قُلدر، مهمان شاهزاده ای شد و کنار سفره ی او نشست. از قضا کبک بریان شده ای را در میان سفره نهاده بودند. همین که چشم قلدر به آن کبک ها افتاد، خندید.

شاهزاده از علت خنده اش پرسید: او گفت: در آغاز جوانی، روزی سر راه تاجری را گرفتم و وقتی خواستم او را بکشم، رو کرد به دو کبکی که بر سر کوه نشسته بودند و گفت: ای کبک ها!

شاهد باشید که این مرد قاتل من است. اکنون این دو کبک را بریان شده در میان سفره دیدم، حماقت آن تاجر به خاطر آمد.

شاهزاده که فردی غیور بود، به قاتل گفت: اتفاقاً کبک ها گواهی خود را دادند، سپس دستورداد گردن قاتل پدرش را زدند.

(۲)

نمونه شماره چهار

شخصی به نام مفضل بن بشیر، می گوید: همراه قافله ای به سفر حج می رفتیم. در راه به قبیله ای از اعراب چادر نشین رسیدیم.

ضمن بحث و گفتگو درباره ی آن قبیله، شخصی گفت: در این قبیله زنی است که در زیبایی و

ص: ۲۸۰

۱- پند تاریخ، ج ۴، ص ۱۱۲.

۲- داستان دوستان، ص ۱۲۸.

جمال نظیر ندارد و در معالجه و درمان مارگزیدگی، مهارت عجیبی دارد.

به فکر افتادیم که برای دیدن آن زن زیبا، بهانه ای جز معالجه ی مارگزیدگی وجود ندارد.

جوانی از همراهان ما که از شنیدن اوصاف آن زن، فریفته ی وی شده بود، تکه چوبی از روی زمین برداشت و پای خود را با آن چوب به اندازه ای خراشید که خون آلود شد. بعد هم به بهانه ی درمان مارگزیدگی، به خانه ی آن زن رفتیم و او را از زیبایی، مانند خورشید، درخشان دیدیم.

آن جوان خراش پای خود را نشان داد و گفت: این اثر نیش ماری است که ساعتی پیش مرا گزیده است و اکنون می خواهم که مرا مداوا کنی!

زن زیباروی، نگاهی به خراش پای جوان انداخت و پس از معاینه گفت: این زخم مار نیست،

ولی از چیزی که به ادرار مار آلوده بوده خراش برداشته و باعث مس-مومیت بدن شده است و علاجی هم ندارد. تشخیص من این است که تا چند ساعت دیگر خواهی مُرد.

جوان هوسران که مشغول هوسرانی خود بود و حرف های او را نمی فهمید، ناگهان به خود آمد و تازه متوجه شد که در راه یک فکر شیطانی، جان خود را در معرض خطر مرگ قرار داده است.

اما دیگر کار از کار گذشته بود و ظهر همان روز، بر اثر مسمومیتی که از ناحیه ی آن چوب آلوده پیدا کرده بود، قربانی نگاه هوس آلود و نیت ناپاک خود شد. (۱)

دست اندازهای زندگی

بنابراین، خدایی هست که امور را تنظیم می کند و انسان بر اساس رفتارهای خوب و بد خود، پاداش یا عقاب می بیند؛ گاهی یک دعا و نفرین پدر و مادر، یک ظلم و ستم، یک بدطینتی و ذهن و رفتار آلوده و... می تواند انسان را گرفتار و از رسیدن به هدف بازدارد؛

ص: ۲۸۱

همانگونه که دعای خیر پدر و مادر، انجام وظایف دینی و شرعی، کارهای نیک و دستگیری از نیازمندان و... می تواند مسیر رسیدن به هدف را آسان و دست اندازهای مسیر موفقیت را برطرف نماید .

پیامهای کاربردی

رابطه شانس و موفقیت

یک سؤال: پس نقش تلاش و تدبیر انسان در زندگی چه می شود؟ این همه تفاوتها چگونه قابل توجه است؟ این خوش شانسی ها و بدشانسی ها در ورزش، تحصیل، کسب و کار، ازدواج و دهها نمونه دیگر در زندگی را چگونه باید تحلیل و هضم کرد؟

پاسخ آن است که بی تردید، در اسلام چیزی به نام شانس وجود ندارد، اما واقعیت دیگری وجود دارد که شاید پاسخی قانع کننده و راه حلی مشکل گشا، برای برخی ابهامات پیرامون اعتقاد به شانس باشد، زیرا برخی مواقع فردی می خواهد مثلاً در طول چند روز کاری را انجام دهد، ولی در فاصله کوتاهی کارها به گونه ای با یکدیگر جور می شوند که هر کس آن را می بیند، ناخودآگاه به شانس ربط می دهد و می گوید: عجب آدم خوش شانسی است! یا در برخی مواقع، کارهای انسان به راحتی و به

صورت پشت سر هم و با کمترین مشکلی برطرف می شود و یا برعکس؛ مشکلات پیاپی و گره افتادن های متعدد در کارها و روند زندگی اتفاق می افتد که نامی جز شانس بر آن نمی گذارند.

واقعیتی به نام توفیق. در فرهنگ قرآن کریم، توفیق به معنای «آسان کردن» است؛ یعنی خدای سبحان، پیمودن راه را برای انسان آسان تر می کند.

جالب آنکه توفیق، هم خانواده [□] موفقیت و از ماده «وفق» و «وفاق» است که به انطباق، همراهی و هماهنگ شدن کارهای انسان معنا می شود. بنابراین، این گونه موارد که در زندگی بسیاری از افراد اتفاق می افتد، حکایت از واقعیتی به نام توفیق و عدم توفیق دارد؛ به این معنا که انسانی که به وظایف شرعی و تعهدات دینی خود پایبند باشد و بدانها عمل نماید و صد البته از رموز ظاهری موفقیت و کامیابی

نیز غفلت نورزد، توفیقاتش بیشتر می شود و در اصطلاح عرفی، کارهایش جور درمی آید و مشکلات به راحتی از سر راهش برداشته می شود. همان گونه که معصوم (علیهم السلام) در روایت فرمودند: «بِالتَّوْفِيقِ تَكُونُ

السَّعَادَةُ؛ با همراهی توفیق، موفقیت و سعادت به دست می آید».(۱)

راز موفقیت ابن سینا

ابن سینا دانشمند نابغه قرن چهارم هجری، به علم و دانش علاقه بسیار داشت. او مدتی بود که به دنبال یک کتاب- در مورد فلسفه و حکمت از علمای یونان قدیم- می گشت. وی در این مدت مسافرتها کرده و به جستجوی وسیع پرداخت؛ اما هر چه تلاش نمود آن را پیدا نکرد. تا

اینکه روزی روانه مسجد شد، دو رکعت نماز خواند و پس از نماز از درگاه خدای بزرگ خواست تا آن کتاب را به وی برساند. از مسجد بیرون آمده و به سوی منزل حرکت کرد، ناگهان سر راه خود چشمش به پیرزنی افتاد که مقداری اشیاء کهنه و پوسیده قدیمی را در زمین گسترده و در

معرض فروش قرار داده بود، از جمله چند کتاب کهنه نیز در کنار بساط او دیده می شد.

بوعلی که عاشق بی قرار کتاب بود، بی اختیار به سوی آنها کشیده شد، از قضا همان کتابی را که سالها به دنبالش بود در میان آن اشیاء قدیمی مشاهده کرد، آن را برداشته و به پیرزن گفت: این کتاب را چند می فروشی؟ او نیز مبلغ ناچیزی را درخواست کرد. بوعلی با خوشحالی وصف ناپذیری وجه را پرداخت کرد و به گمشده دیرین خود رسید. آری او با نماز و حضور در خانه خدا توانست به مقصودش نائل شود.(۲)

حضرت آیت الله بهاء الدینی، یکی از بزرگان علم و عرفان نیز می گوید: شش ساعت از شب گذشته بود. چراغ ها همه خاموش و اهل خانه خواب بودند.

ناگهان صدای کوبیدن در، مرا از خواب بیدار کرد. در را که باز کردم دیدم زنی جلوی در

ص: ۲۸۳

۱- تحف العقول، ص ۸۳.

۲- آموزه های کلام وحی در قصه های تربیتی، ص ۱۴۶.

ایستاده است. وقتی مرا دید، گفت: حاج آقا! چراغ بقالی روشن است.

در را بستم و به اتاق رفتم. در این فکر بودم که این چه خبری بود، آن هم در این وقت شب.

چرا بعضی ها مزاحم دیگران می شوند.

چشم ها را روی هم گذاشتم که بخوابم، صدای خفیفی شنیدم. دقت کردم. حدس زدم حرکت سوسک باشد. چراغ را روشن کردم، دیدم دو عقرب سیاه و بزرگ نزدیک بچه ی کوچکمان در حال راه رفتن هستند. فوراً آنها را از بین بردم. چراغ را که خاموش کردم، ناگهان متوجه شدم که آن زن مأمور بیدار کردن ما و سبب نجات این طفل معصوم بوده است. (۱)

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

نبرد رگی تا نخواهد خدای

هیچ کس بی امر او در ملک او

در نیفزاید سر یک تار مو

بنابراین، تلاش و دعا مکمل موفقیت هستند، و از آن طرف گناه باعث کند شدن و ایجاد دست اندازهای زیاد در مسیر موفقیت می شوند و توفیق انسان را کم می کنند؛ چه توفیق تحصیل و عبادت خالصانه برای خدا و چه توفیق عبادت و میل به زیارت، نماز، دعا و قرائت قرآن.

مراقب باشید که فریب شیطان را نخورید و خود را معطل خرافاتی همچون خوش شانسی و بدشانسی نکنید، با توکل به خداوند و اتکا به نیروهای خدادادی، قدم در مسیر موفقیت و کامیابی بگذارید و حرکت به سوی سعادت و خوشبختی را آغاز کنید.

دعا و نیایش

خدایا!

ایمان ما را روز به روز محکم تر بگردان!

توفیق دوری از گناه و انجام عبادت به ما عنایت کن!

در مسیر زندگی، توفیق خودت را نصیب ما بگردان!

۱- آیت بصیرت، ص ۸۳. سید حسن شفیعی.

ما را از خوبان و مورد رضایت خودت قرار بده.

آمین

ص: ۲۸۵

یک: دیدگاه شهید مطهری در مورد شانس

ایشان پس از مردود دانستن بخت و اقبال و نیز علل گرایش به آن می نویسند: «ما دو منبع الهام دیگر بیشتر نداریم: یکی دین است که گاهی شعرا از آیات و کلمات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) الهام می گرفتند، و منبع دیگر عقل و علم و فلسفه است.

در تمام قرآن و روایات، نامی از بخت و شانس نمی بینیم. کتب فلسفه نیز از قدیم هر وقت از بخت و اتفاق بحث کرده اند، از آن به عنوان یک موهوم یاد کرده اند.» (۱)

ایشان در سخنی دیگر، شانس را اندیشه ای شیطانی دانسته و می گوید: «کسانی که در آنها هیچ گونه واقع بینی ای نیست و می خواهند با وهم و خیال، قضایا را حل کنند، خیال می کنند یگانه چیزی که باید به کمک و یاری آدمی بیاید و به او ظفر و موفقیت بدهد، بخت و تصادف است.

گمان می کنند هر کسی با بخت و شانس مخصوص به دنیا آمده است؛ اگر خوشبخت به دنیا آمده باشد، هیچ چیز نمی تواند او را بدبخت کند؛ او برود راحت بخوابد که بخت و اقبالش بیدار است. و اما اگر بدبخت و بدشانس به دنیا آمده باشد، هیچ چیز قادر نخواهد بود او را خوشبخت

سازد، نه علم، نه ایمان، نه عمل و نه اخلاق و ملکات فاضله. به هر راه راست و صراط مستقیم

ص: ۲۸۶

۱- بر گرفته از بیست گفتار، شهید مطهری، نشر صدرا، تهران، ص ۷۵.

که قدم بگذارد، آن بخت بد و سیاه مانند سایه همراه اوست و نمی‌گذارد به نتیجه مطلوب خود برسد:

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد

یا سقف فرود آید و یا قبله کج آید

به گمان این اشخاص هیچ قدرتی در جهان قادر نیست که خوش بخت را بدبخت و بدبخت را خوشبخت نماید؛ زیرا:

گلیم کسی را که بافتند سیاه

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

متأسفانه این طرز تفکر در میان بسیاری از مردم شیوع دارد. بدیهی است که اگر بشر اندکی واقع بین باشد و روابط علی و معلولی حوادث و قضایای عالم را درک کند، اگر اندکی در مسائل جهان، علمی فکر کند، اگر کمی عقل و اندیشه خود را به کمک بخواهد، می‌فهمد که مسئله شانس و بخت، خیال و واهمه شیطانی بیش نیست؛ نه عقل، شانس و بخت را به رسمیت می‌شناسد و نه دین.

خداوند احدی را خوشبخت و بدبخت بالذات نیافریده است. گلیم بخت هیچ کس نه آنچنان سفید بافته شده است که قابل سیاه شدن نباشد و نه آنچنان سیاه که قابل سفید شدن نباشد؛ بلکه گلیم بخت هر کس همان صفحه روح و آینه قلب خود اوست. این صفحه هم قابل سفید شدن و صیقل یافتن است و هم قابل سیاه شدن و تکدر یافتن.

علم و معرفت، ایمان و تقوا و مداومت بر عمل صالح این صفحه را سفید، صیقلی و نورانی می‌کند و جهل، خرافات، تعصبات، فسق و فجور آن را سیاه و تاریک می‌سازد. قرآن مجید در آیه دوم سوره دهر می‌فرماید: «ما بشر را از نطفه ای آفریدیم که ترکیبی از استعدادهای مختلف است.» بنابراین در آدمی همه گونه استعداد وجود دارد. و همه گونه راهی به روی او در این جهان باز است. او آزاد و مختار آفریده شده و این خود اوست که باید راه راست را تشخیص بدهد و درست عمل کند و سقوط نکند.» (۱)

ص: ۲۸۷

اشاره

گرایش به شانس علل مختلفی همانند ناآگاهی از واقعیت ها و ناشناخته بودن دلیل اتفاقات، تکرار مداوم این کلمه در زبانها و... دارد، ولی در این باره، دو عامل نقش اساسی دارند.

الف: تبلیغات رسانه ها

مشهور است که رسانه های هر جامعه ای به نوعی نمایندگان واقعیت های آن جامعه هستند. نگاهی

به رسانه ها و برنامه های آنها نشان دهند افزایش شمار تبلیغاتی است که به نوعی با خوش شانسی

آدمها گره خورده اند. این تبلیغات مجموعه وسیعی از آگهی های تبلیغاتی بانکها، تلفنهای همراه

و دیگر شرکتها گرفته تا مصرف انواع لبنیات و حتی خودروها و لوازم فنی و الکترونیکی لوکس را در بر می گیرد. آگهی هایی با وعده های عجیب و گاه آرزوهایی دست نیافتنی که همگی رواج اعتقاد به شانس را در پی خواهد داشت. آگهی هایی با وعده دستیابی ناگهانی به مقادیر زیادی

پول بدون «کار» و فقط بر اساس «شانس»، که فرهنگ مفت طلبی و توقع پول بی زحمت را تقویت می کند. امروزه حتی برای اینکه شانس و اقبال در ذهن کودکان تثبیت شود، اسباب بازیها و کارتونها جذاب فراوانی تهیه و تولید می شود که اول و آخر آن چیزی جز القای واژه شانس بر فکر و ذهن کودک و نوجوان نیست. از آن سو نیز لپ لپ و سسک سسک و تخم مرغ شانسی، برنده

خوش شانس مسابقه، لوک خوش شانس و... .

ب: ضعف ایمان

کسی که به خدا اعتقاد داشته باشد و همه چیز را در کف اختیار او ببیند، هیچ گاه منتظر شانس و تصادف نمی نشیند؛ بلکه با توکل بر خدا به گذران زندگی خود پرداخته و با بهره گیری از خرد و توان خود به سوی آینده ای روشن در سایه توجه و توکل به قدرت پروردگار حرکت

می نماید. او می داند که هیچ چیزی در این عالم بدون دلیل و حکمت و خواست خدا صورت

نمی پذیرد. اگر در جایی چیزی نصیب او نشد - مثلاً در قرعه کشی بانک و مانند آن برنده نشد - حتماً خواست خدا نبوده یا خود او به انجام برخی اشتباهات همچون ارتکاب گناه باعث برخی محرومیتها برای خود شده است؛ پس او باید خود را اصلاح نماید تا توجه دوباره خدا را به سوی خود جلب نماید.

انسان با ایمان، به جای بکارگیری ادبیاتی که نشان دهند تسلیم شدن، ضعف فکر و ارادۀ انسان و خوش بینی بیش از حد او و غوطه ور شدن در دنیای اوهام و تخیلات است، از واژه هایی همچون: به مصلحت نبودن، قسمت و روزی نبودن، یا خواست خدا نبودن و... به خود آرامش می بخشد و از زندگی ناامید نمی شود و با نصب العین قرار دادن تابلوی «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

به حرکت و تلاش برای کسب موفقیتها و کامیابیها اقدام می نماید.

سه: شانس ایرانیان

گفتیم که در اسلام، بخت و شانس به معنای پیش آمد بدون علت، وجود ندارد و آنچه در میان مردم رواج دارد یا به معنای قضا و قدر و مقدرات الهی اطلاق می گردد که این اطلاق ناشی از رواج و شیوع این گونه کلمات بر سر زبان ها و نبود معادلی جامع و جایگزین گویا برای این واژۀ

فرانسوی است، در حالی که منظور و مقصود افراد متدین و مؤمن، همان خواست و ارادۀ الهی است که با دیدن وقایع به ظاهر غیرمنتظره و غیر قابل پیش بینی، از واژۀ «شانس» استفاده می کنند.

و گاهی نیز شانس را به معنای فرصت می دانند، که در این معنا هم شانس منافاتی با آموزه های دینی ندارد و در فرهنگ لغت نیز، یکی از معانی شانس فرصت، امکان و مجال دانسته شده است؛ طبق این تعریف، واژۀ «شانس» به معنای استفاده از فرصت و موقعیت برای کسب

موفقیت است که در اسلام نیز بر استفاده از فرصت ها و موقعیت های مثبتی که در زندگی رخ می دهد، تأکید شده است.

ربط کلمات به هم یا جمله سازی

تذکر: در ابتدای جلسه و پس از سلام و احوالپرسی با دانش آموزان، دو یا سه گروه انتخاب می شوند و این چند کلمه در اختیار آنها قرار می گیرد، تا با آنها جمله بسازند و در مرحله بعدی، ربط بین این کلمات و نیز پیام و برداشت خود را از جملات ساخته شده بگویند.

گروه اول: سبزه، درخت، گل، باغ، شکوفه، غنچه، شاخه، کاج

گروه دوم: ستون فقرات، استخوان، جمجمه، چشم، مغز، رگ، قلب، مخچه

گروه سوم: کرگدن، پروانه، فیل، سنجاقک، اسب آبی، پشه، شتر، مورچه

تذکر: هدف از کلمات، ساختن جملات با معنا و مفهوم خاص نیست و چه بسا نتوانند جملات زیبایی خلق کنند، آنچه مهم است اینکه این کلمات، پایه های تبیین بحث موضوع این جلسه هستند.

پس از اتمام زمان مشخص نوشتن جمله ها، هر سه گروه باید جملات خود را برای دانش آموزان حاضر در جلسه بخوانند و برداشت و فهم خود را از آن جمله، برای دیگران بیان کنند. در واقع، این مسابقه چیزی شبیه تریبون آزاد است که هم جمله ها را می نویسند و هم برای دیگران

تبیین و تشریح می کنند.

در پایان با نظرخواهی از دانش آموزان، یکی از متنها -در صورت برخورداری از معنا و مفهوم مناسب -، به عنوان متن برگزیده و شایسته دریافت جایزه معرفی می شود.

با انتخاب متن برگزیده، مبلغ محترم به تبیین محتوای جلسه می پردازد و مفاهیم مدنظر را برای دانش آموزان تبیین می کند.

تبیین متن و محتوا

اشاره

در متنی که در اختیار دوستان شما قرار گرفت، هم چیزهای ظریف، شکننده و آسیب پذیر وجود داشت و هم چیزهای محکم، مستحکم و دارای قدرت و قوت و ماندگاری بیشتر.

در متن اول:

شکوفه، گل و شاخه را در نظر بگیرید؛ شاخه جسمی نسبتاً خشن و سستبر دارد، ولی گل و شکوفه از ظرافت و نرمی ویژه ای برخوردار است. زیبایی، خودآرائی و خودنمائی گل، چشمگیر و استحکام و توانمندی شاخه، غیر قابل انکار است. اگر شاخه چنین نباشد، گل پشتوانه محکم و جایگاه مستحکمی برای خودنمائی نخواهد داشت و اگر گل چنان نمی بود، شاخه قادر به ابراز وجود و امید به آینده و میوه و ثمر نداشت. گل نشانگر زندگی و حیات درخت و شاخه است و شاخه و درخت، پشتیبان و نگهدارند گل.

در اینجا صحبت از تساوی یا تفاوت بی معنی است؛ اگر بکشیم که شاخه و گل را مساوی معرفی کنیم غیرعقلانه است؛ چون زیبایی شاخه و گل همین است که هستند و نظام خلقت به بهترین وجه آنها را تنظیم نموده است.

یعنی همیشه مساوات، مساوی با حق و عدل نیست و تفاوت نیز همواره ظلم و ستم نخواهد بود. در اینجا اگر شاخه و گل یکسان و مساوی بودند، خلاف عدالت بود و اگر تفاوت نداشتند، بی عدالتی بود. بنابراین، زیبایی و تکامل موجودات، وابسته به تفاوت ها و اختلافات طبیعی و

در متن دوم:

در میان قسمت های مختلف بدن انسان، چشم انسان متفاوت از بقیه است؛ چشم عضوی است که اگر نباشد، زندگی تلخ و همه چیز رنگ سیاهی و تاریکی و تکرار می گیرد، زندگی بی مفهوم و لذت و خوشی و نشاط حقیقی رخت بر می بندد؛ بخش بزرگی از پیشرفت ها و موفقیت ها را کد و متوقف خواهد شد؛ با نبود چشم، چهره، نقصی جبران ناپذیر می گیرد و...

بنابراین، چشم به معنای واقعی، زیبا و کارآمد است، اما با تمام لطافت، زیبایی و کارآیی که چشم دارد، حساس، ظریف و در معرض خطر و آسیب پذیری است؛ لذا آفریدگار مهربان و حکیم انسان، از میان قسمت های مختلف صورت انسان، برای چشم حساسی ویژه باز کرده و

محافظان متعددی بر آن گماشته است؛ ابروها، مژه ها، پلک ها، آبی روان و دائمی به نام اشک برای شست و شو و تمیزی آن و زدودن غبارها و کثیفی ها و

آیا دست و پا، استخوان ها و اسکلت بدن انسان مستحکم و قوی ساخته شده اند، به خاطر برتری و مزیت آنان است یا به خاطر نوع کارکرد و هدفی که برای آن خلق شده اند؟! آیا سزاوار است که چشم اعتراض نماید که در میان این همه اعضای بدن، چرا مرا ظریف، حساس و شکننده آفریده و این همه پوشش و محافظ برای من قرار داده ای؟

به عبارت دیگر، در اینجا می توان دو جور نظر داد:

اول اینکه بگوییم: این مراقبت و محافظت از چشم، توهین به آن است، تبعیض و ناعدالتی است نسبت به دیگر بخش های صورت؟! حتماً شما هم موافقید که این حرف غیرمنطقی و نشان آن است؛ این تفسیر، همان حرفی که مدام در ماهواره ها و فضاهای کم خردی دهند گویندگان

مجازی و شبکه های اجتماعی تکرار می شود و سعی دارند این مطلب منطقی و عقلانی را،

ص: ۲۹۳

غیرمنطقی و نشانهٔ اُمُل بودن و عقب ماندگی زنان جلوه دهند.

دوم اینکه گفته شود: چشم به خاطر ظرافت خاص خود، دارای محافظ‌های بیشتری است و این در واقع، احترام به مقام و جایگاه آن است، نه تنزل شأن آن.

یا مثلاً مغز انسان در داخل استخوان جمجمه و نخاع در داخل ستون فقرات جای گرفته است و سه پرده که در مجموع مننژ(۱) نامیده می‌شوند، مغز و نخاع را از اطراف محافظت می‌کنند.

اگر جمجمه بخواهد آزاد باشد و تحت حفاظت و مراقبت نباشد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ یا اگر قلب بخواهد از زندان استخوان‌های قفسه سینه و رگ‌های متعددی که به او وصل شده و رهایش نمی‌کنند، خلاص شود، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

آیا عاقلانه و منطقی است که جمجمه اعتراض کند که من چرا باید از این محافظت کنم و سپر بلای او باشم؟!

در متن سوم:

اشاره

جثه و هیكل برخی حیوانات، پرقدرت، تنومند و قوی و برخی دیگر ظریف و زیبا آفریده شده است. هر کدام هم در جای خود لازم و ضروری است، و گرنه اگر همه مثل باشند و دارای قدرت و توانایی یکسان و با اندامی شبیه به هم، دیگر تنوع موجودات معنا نداشت و نیازمندی‌های

غذایی و دیگر مسائل موجود در طبیعت، برطرف نمی‌شد.

آفرینش متفاوت زن و مرد

خداوند متعال مرد و زن را متفاوت آفریده است؛ اکثر مردان از لحاظ ظاهری بزرگتر و دارای قدرت بدنی بیشتری هستند و از آن طرف، زنان و دختران دارای اندامی ظریف تر و کوچک تر

ص: ۲۹۴

۱- شامه یا مننژ(به انگلیسی meninge) سامانه ای متشکل از چند لایه (غشاء) است که سیستم عصبی مرکزی را در بر می‌گیرد. این غشاها کار محافظت، تغذیه و کاهش ضربه مغزی را به عهده دارند.

هستند.

هر کدام نیز متناسب با وظایف و کارکردهایی که خداوند برای آنها در نظر گرفته، روحیات متفاوتی دارند؛ زنان دارای روحیه لطیف، صبور، مهربان، محتاط و ... و مردان دارای روحیه ای نسبتاً خشن، سخت گیر و همراه با صلابت و استواری هستند تا در برابر مهاجمان ایستادگی کنند

و از کشور، ناموس و خانواده مراقبت و حمایت کنند.

باید باور کنیم که خداوند حکیم در خلقت جهان، موجودات را حکیمانه آفریده است؛ یعنی هر موجودی را به تناسب موقعیت و مسئولیتی که باید عهده دار آن باشد، آفریده است، همانگونه که چشم را ظریف اما استخوان های اطراف آن را سخت و محکم آفریده است. در سیستم بدن

هر عضوی به تناسب با وظیفه اش آفریده شده است تا این مجموعه اعضا با تناسب و دقت حکیمانه بتوانند در کنار یکدیگر در سیستمی واحد، هر کدام وظیفه خود را به انجام برسانند.

این مربوط به سیستم اندام واره ای چون بدن است، حال در سیستم اندام واره بزرگتری به نام اجتماع بشری نیز همین حکمت و ظرافت لحاظ شده است.

در نظام آفرینش برای هر یک از مردان و زنان وظایف و مسئولیت های تکوینی ویژه ای در نظر گرفته شده، خداوند حکیم با تناسب همان وظایف، ویژگی ها و قوت و ضعف هایی در خلقت هر یک لحاظ کرده است. به همین جهت است که خصوصیات روانی و جسمی زنان با مردان

متفاوت است. زن با توجه به زن بودنش وظایفی را برعهده دارد، خداوند خصوصیات روحی و عاطفی و توان جسمانی اش را در راستای آن آفریده است.

برای مرد با توجه به مرد بودنش وظایفی قرار داده و خصوصیات روانی و جسمی او متناسب با

همین وظایف آفریده شده است. به قول شاعر:

جهان چون چشم و خط و خال و

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

با توجه به همین تفاوتها و ظرافتهای وجودی زن است که نیاز به مراقبت بیشتری دارد؛ همانند دیگر موجودات و آفریده های ظریف و شکننده. بر همین اساس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمله زیبایی دربار [□] زنان و دختران فرموده اند که در آن چگونگی برخورد با دختران و زنان را مشخص

کرده است.

تذکر: مبلغ محترم هنگام توضیح مطالب، به تدریج روی تابلو جدول مربوطه را ترسیم می کند.

این جمله را شما می توانید از این جدول پیدا کنید.

ز س ی ه د

ن ت ف ر م

گ و ن م ی

ل ل ه ا ر

ا ط ق ن □

شیوه پیدا کردن رمز جدول:

ابتدا حرف اول (ز) را نوشته و با رمز پنج به صورت افقی شروع به شمارش کنید، یعنی به عنوان مثال، دومین حرف به دست آمده (ن) خواهد بود و همین طور ادامه دهید تا ۲۴ حرف که کامل شد، با آنها جمله مورد نظر را بسازید. توجه داشته باشید که خانه آخر که با شکل ساعت

مشخص شده است، جزء شمارش جدول نیست و نباید شمرده شود.

رمز جدول: «زن، گل است و لطیف، نه قهرمان دلیر». (۱)

پیام های کاربردی

اشاره

حال که دانستیم آفرینش دختران و زنان متفاوت و دارای ظرافت و حساسیت است، باید راههای مراقبت و حفاظت از آن را به خوبی بشناسیم و به کار ببندیم. چند مورد از این راهکارها به شرح زیر است:

ص: ۲۹۶

۱- «إِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ». نهج البلاغه، نامه ۳۱.

راه اول: انتخاب پوشش مناسب

همانطور که شما از طلا- و جواهر و دیگر وسائل قیمتی مواظبت می کنید یا از گل، چشم و حتی لباس های ظریف و حساس خودتان مراقبت می کنید، بیش از همه اینها باید از خودتان مراقبت نمایید. مگر می شود کسی طلاها و جواهرات خودش را وسط خیابان بگذارد و انتظار داشته باشد هیچ کس در آن طمع نکند؟!

یکی از مهم ترین راهها این است که خودتان را از معرض نگاه نامحرمان و افراد بیگانه دور نگه دارید. برای این کار، یک محافظ برای شما در نظر گرفته است. حفاظ خداوند، پوشاندن اعضای بدن از نگاه دیگران و پوشش لباس های مناسب در خانه و بیرون از خانه است که به وسیله چادر کامل می شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم فرمود: «پوشیدگی زن، برای سلامتی اش مفیدتر است و زیبایی او را با دوام تر می کند». (۱)

راه دوم: حفظ نجابت و حیا

سعی کنید در کوچه و خیابان یا در جمع هایی که افراد نامحرم حضور دارند، از رفتارهایی که ارزش شما را در حد یک عروسک بازی پایین می آورد، دوری کنید؛ مثل خنده و شوخی بی جا، آرایش کردن، استفاده از عطر و ادکلن پیش مردان نامحرم، پوشیدن لباس کوتاه یا نامناسب و...

حتماً داستان آن مرد نابینا را شنیده اید؟!

یک روز مرد نابینایی وارد منزل حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شد. در این هنگام حضرت برخاستند و به اتاق دیگر رفتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: دخترم! این مرد نابیناست و تو را نمی بیند.

بچه ها! فکر می کنید حضرت زهرا (علیها السلام) چه جوابی دادند؟

آفرین! حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فرمودند: پدرجان، اگر چه او مرا نمی بیند، ولی

ص: ۲۹۷

۱- «صِيَانَةُ الْمَرْأَةِ أَنْعَمَ لِحَالِهَا وَ أَدْوَمَ لِحَمَالِهَا» . مستدرک وسایل الشیعه، ج ۱۴ ص ۲۵۵.

من که او را می بینم، در ضمن او بوی مرا استشمام می کند. (۱)

رعایت نجابت و حیا می تواند در فضای حقیقی و کوچه بازارها و جمع های خانوادگی یا فضای مجازی باشد که ظاهراً کور و نایبناست، ولی می تواند نجابت و حیا و نیز شأن و وقار دختران را پایین بیاورد.

راه سوم: رابطه با نامحرم، ممنوع؛

از هرگونه شوخی، خلوت و رابطه غیر ضروری- مثل تماس بدنی (دست دادن)- با افراد نامحرم دوری کنید؛ داماد خانواده، شوهرخاله، شوهرعمه، پسرخاله، پسردایی و پسرعمو، در نامحرم بودن، هیچ فرقی با مردان کوچه و خیابان ندارند و آشنایی و رابطه بیشتر، جزء یک خانواده

بودن، مثل بچه خودشان بودن و بهانه هایی مانند آن، دلیلی بر محرم بودن و رعایت نکردن پوشش نزد آنان نمی شود.

راه چهارم: افزودن انس و دوستی با خدا؛

برای حفظ دوستی با یک نفر همکلاسی یا هم مدرسه ای، سعی می کنید کارهای مورد علاقه او را انجام دهید و چیزهایی که باعث ناراحتی او می شود را ترک کنید.

بهترین دوست همه انسان ها، خدای مهربان و قدرتمندی است که همیشه خیر و صلاح بندگانش را در نظر می گیرد و آنها را از خطرها حفظ می کند. برای دوست شدن با خدا باید کارهایی را که خدا دوست دارد، انجام دهیم؛ مثل نماز خواندن، دوری از گناه، حفظ حجاب، دوری از موسیقی و فیلم های نامناسب و مانند آن. پس از امروز همین کار را با دوست جدید و مهربان خود یعنی خدای بزرگ انجام بدهیم و کارهایی را که دوست ندارد، ترک کنیم.

ص: ۲۹۸

از امروز متفاوت باشید؛ یعنی اگر تا امروز نسبت به حجاب و نوع پوشش خود سهل انگار یا بی تفاوت بودید، از امروز تصمیم قاطع و جدی بگیرید و متفاوت باشید؛ از امروز به خودتان قول بدهید که رضایت خدا را بر هیچ چیز ترجیح ندهید تا خداوند هم لذت بندگی و دوستی با خودش را به شما بچشاند؛ زیرا خداوند افراد با اراده در دوستی با خود را دوست دارد، (۱) همانطور که پاکان و افراد با عفت و حیا را دوست دارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمود: «خداوند، انسان با حیای صبوری را که عفت ورزی را پیشه خود گردانیده است، دوست دارد». (۲)

دوستی با امام زمان و امام رضا و حضرت زهرا و دیگر معصومین (علیهم السلام) هم می تواند شما را در این مسیر یاری کند.

دعا و نیایش

خدایا!

ما را دوستدار حجاب و دوستدار پاکی و خوب بودن قرار بده!

ما را وفادار به حجاب حضرت فاطمه (علیها السلام) و حضرت زینب (علیها السلام) قرار بده!

ما را از وسوسه های شیطان حفظ کن!

روح امام و شهدا که زمینه پاکی و خوب بودن را برای ما مهیا کرده اند، شاد بفرما!

ما را شرمنده شهدا و به ویژه شهدای مدافع حرم نگردان.

آمین

ص: ۲۹۹

۱- اشاره به آیه: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند». سوره مائده، آیه ۵۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۱۲.

نگاهی به تفاوت های زن و مرد در خلقت

برخی از فمینیست ها بر این باورند که هیچ تفاوتی میان زن و مرد نیست و تنها تفاوت های بیولوژیک بین آنها وجود دارد؛ یعنی تنها جسم آنها متفاوت است، ولی ذهنیت ها، اخلاق ها و رفتارهای متفاوتی که از آنها مشاهده می شود، همگی ناشی از تأثیرات محیطی و فرهنگی است و

هیچ ریشه تکوینی ندارد. به همین خاطر تفاوت نقش هایی را که بین زن و مرد در خانواده و اجتماع وجود دارد - و دین هم بر آن تأکید می نماید- نمی پذیرند و خواهان برابری زن و مرد در همه مسایل حتی در محیط خانواده می باشند. این در حالی است که پس از گذشت نیم قرن از حضور جدی زنان در صحنه های اجتماعی، هیچ تغییری در روحیه مردان و روحیه زنان ایجاد نشده است.

به علاوه، روان شناسان جدید غربی اذعان دارند که اختلاف های موجود میان زن و شوهر از آن جایی برمی خیزد که هر یک از دو طرف به تفاوت های یکدیگر توجه ندارند. این سخن اعترافی است بر این مدعا که حقیقتاً بین زن و مرد تفاوت وجود دارد. تحلیل هایی هم که به مدد

دستگاه های جدید عکس برداری از مغز زن و مرد شده است، نشان دهند اختلاف های متعدد بین آن دوست. پس از آنکه معلوم شد تفاوت هایی میان زن و مرد وجود دارد، اشاره به چند نکته ضروری است:

۱- جهان تکوین آکنده از تفاوت هاست، اما هیچ کس چنین اختلافاتی را به خودی خود نشانهٔ عیب و کمال نمی داند. قدرت بینایی انسان بسیار کمتر از کرکس است و نیز قدرت شنوایی انسان ضعیف تر از سگ است. آیا این تفاوت باعث عیب انسان است؟ استعدادهایی را که هر موجود

دارد، باید با توجه به هدفی که از آن موجود در نظر بوده و کارکرد خاصش ارزیابی کرد. بر همین قیاس، قدرت عاطفه و احساسات زن غالباً قوی تر و احساسات مرد ناقص تر است، چنانکه قدرت تدبیر و خطرپذیری مرد معمولاً کامل تر است و توان زن در این مورد، ناقص تر می باشد.

۲- در قرآن کریم گاه از این گونه نقص و کمال ها به «درجه» و «فضل» تعبیر شده است: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» (۱) و «وَلِلرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۲) و «وَلِلرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۳)

از این گونه عبارت ها استفاده می شود که برتری مردان در پاره ای از ویژگی های تکوینی است و ربطی به جایگاه و ارزش حقیقی آنان ندارد. آنچه برای انسانیت و نیل به هدف غایی خلقت برای آنها لازم بوده است، در هر دو به یکسان وجود دارد. آنچه یکی بیش از دیگری دارد، فضل

است و این فضل با توجه به نقشی که از هر یک انتظار می رفته، به او داده شده است؛ لذا نباید با ملاحظه اختلاف در خلقت آنها، دستگاه حکیمانهٔ آفرینش را متهم به عیب و کاستی کنیم و نه به عنوان دفاع از عدالت خداوند، وجود تفاوت ها را انکار نماییم.

۳- با توجه به اختلاف های تکوینی در خلقت زن و مرد و اینکه این تفاوت ها ملاکی برای ارزش گذاری نیست، طبیعی است که در تشریح هم بین آن دو تفاوت باشد. نباید با وجود تفاوت های متعدد در زن و مرد، حقوق یکسانی به آنها داده شود و تکالیف واحدی از آن دو خواسته شود. آنچه مهم است، این است که حقوق و تکالیف هر کدام متناسب با استعدادها باشد. پس تشابه در حقوق نه تنها مطلوب نیست، بلکه نشان دهندۀ عدم ژرف نگری قانون گذار است.

ص: ۳۰۱

۱- سوره زخرف، آیه ۳۲.

۲- سوره بقره، آیه ۲۲۸.

۳- سوره نساء، آیه ۳۴.

بها نه ارتباط

تذکره: در ابتدای جلسه با نقل یک داستان تاریخی توسط مبلغ محترم، بستر تبیین بحث لذت های معنوی و حقیقی مهیا می شود.

روزی حضرت عیسی (علیه السلام) با گروهی از حواریون به سوی شهری در حرکت بودند. در نزدیکی آن شهر گنجی پیدا شد. حواریون به طمع افتادند و به قصد دست یابی به گنج، از ادامه ی همراهی با حضرت مسیح سرباز زدند.

عیسی (علیه السلام) به آنان فرمود: «این گنج، جز رنج و مشقت ثمره ای ندارد، اما من در این شهر گنج بی رنجی سراغ دارم که به سوی آن می روم».

حضرت وقتی وارد شهر شد و گشتی در آن زد، خانه ای خرابه یافت، وارد شد، پیرزنی در خانه بود.

از او اجازه گرفت که شب را مهمان آنها باشد و استراحت کند. بعد پرسید: آیا جز تو کس دیگری هم در خانه هست؟

پیرزن گفت: آری، پسری دارم که وقتی کوچک بود پدرش از دنیا رفت و یتیم شد و خودم او را

بزرگ کردم. اکنون روزها به صحرا می رود و خار و خاشاک جمع می کند و می فروشد و با پول آن امرار معاش می کنیم. وقتی فرزند زن آمد، پیرزن به او گفت: خدا امشب مهمان صالحی برایمان فرستاده که انوار هدایت و صلاح از پیشانی او تابان است، خدمت و همراهی وی را غنیمت شمار!

پسر بر حضرت عیسی (علیه السلام) وارد شد و ایشان را اکرام و احترام کرد. چون پاسی از شب گذشت،

حضرت عیسی (علیه السلام) از حال و زندگی جوان پرس و جو کرد و با فراست، آثار عقل و استعداد ترقی در درجات کمال را در او مشاهده کرد، اما متوجه شد دلش به اندوه بزرگی گرفتار است.

فرمود: «ای جوان! دلت را گرفتار اندوه بزرگی می بینم، مرا از آن با خبر کن، شاید دوی دردت نزد من باشد».

وقتی حضرت عیسی (علیه السلام) اصرار نمود جوان گفت: آری در قلب من اندوهی ست که جز خدای متعال کسی نمی تواند آنرا درمان کند.

حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: «دردت را بگو! شاید خداوند به من راهی الهام کند که آنرا برطرف کنم».

جوان گفت: روزی پشته ای خار به شهر می بردم که گذرم به قصر دختر پادشاه افتاد، قصر را می نگریستم که چشمم به دختر پادشاه افتاد و عشق او دلم را گرفت و این عشق هر روز زیادتر می شود و دارویی جز مرگ برای آن سراغ ندارم.

حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: «اگر او را می خواهی من چاره ای می اندیشم تا با او ازدواج کنی!»

جوان نزد مادرش آمد و او را از گفته ی حضرت عیسی (علیه السلام) با خبر کرد.

مادرش گفت: پسر! گمان نمی کنم این مرد وعده ای بدهد که نتواند به آن وفا نکند، پس به سخنانش گوش فراده و هر چه گوید از او اطاعت کن.

وقتی صبح فرا رسید، حضرت عیسی (علیه السلام) به جوان فرمود: «به قصر پادشاه برو و چون نزدیکان

او آمدند تا نزد او بروند به آنها بگو: از قول من به پادشاه بگوئید: برای خواستگاری از دختر شما آمده ام، سپس نزد من بیا و آنچه بین تو و پادشاه واقع شد را برایم بگو».

جوان به قصر رفت، وقتی سخنش را به خواص پادشاه گفت برایش خندیدند و از حرفش تعجب کردند و هنگامی که نزد پادشاه رفتند، قضیه را با ریشخند برای او گفتند.

پادشاه جوان را احضار کرد. جوان همین که پادشاه را دید، دخترش را خواستگاری کرد. پادشاه با ریشخند به او گفت: دخترم را به تو نمی دهم، مگر اینکه فلان مقدار مروارید و یاقوت و جواهرات آن چنانی برایم بیاوری.

پادشاه آنقدر جواهرات نام برد که در خزانه ی هیچ پادشاهی از پادشاهان دنیا یافت نمی شد.

جوان گفت: من می روم و جواب می آورم.

پس نزد حضرت عیسی (علیه السلام) رفت و ماجرا را گفت.

حضرت عیسی (علیه السلام) او را به خرابه ای برد که در آن سنگ ها و کلوخ های بزرگی بود.

دعا کرد، خدا آن سنگ ها را به جواهراتی که پادشاه خواسته بود و به بهتر از آن تبدیل کرد.

آنگاه فرمود: «ای جوان! هر چه می خواهی از این ها بردار و نزد پادشاه ببر».

وقتی جوان آن جواهرات را نزد پادشاه برد، پادشاه و اهل مجلسش همه در کار او فرو مانده و در حیرت شدند، گفتند: اینها کافی نیست!

جوان نزد حضرت عیسی (علیه السلام) بازگشت و ماجرا را خبر داد.

حضرت فرمود: «به خرابه برو و هر چه خواستی بردار و نزد آنها ببر».

این بار، جوان با جواهراتی که چندین برابر دفعه ی پیش بود به قصر رفت، حیرت شاه و اطرافیانش افزوده شد.

پادشاه گفت: این امری خارق العاده است.

پس با آن جوان خلوت کرد و از او حقیقت ماجرا را جویا شد، جوان هم ماجرای دیدارش با حضرت عیسی (علیه السلام) و عشق خود به دختر پادشاه را برای او بیان کرد.

پادشاه با شنیدن ماجرا، دریافت که آن مهمان عزیز، حضرت عیسی (علیه السلام) است. پس به او گفت: از مهمانت بخواه تا اینجا بیاید و تو را به ازدواج دختر من در آورد.

حضرت عیسی (علیه السلام) به قصر آمد و دختر پادشاه را به عقد جوان در آورد. پادشاه هم لباس

فاخری بر جوان پوشاند و همان شب برایش عروسی گرفت و صبح فردا وی را فراخواند و با او صحبت کرد.

او را جوان عاقل و فهمیده ای یافت. چون غیر از آن دختر، فرزند دیگری نداشت، آن جوان را ولیعهد و وارث پادشاهی خویش قرار داد و همه ی خواص و اهل مملکتش را فرمان داد تا با او بیعت و از او اطاعت کنند.

وقتی شب دوم رسید، پادشاه از دنیا رفت و جوان بر تخت سلطنت نشست و مردم همه ی مطیع او گشتند و خزانه ها را تقدیم وی کردند.

حضرت عیسی (علیه السلام) روز سوم نزد جوان آمد تا با او وداع کند.

جوان گفت: ای حکیم! همانا شما را حقوق زیادی بر گردن من است که من از عهده ی سپاس یکی از آنها هم بر نمی آیم. ولی دیشب سؤالی به فکرم رسید که اگر پاسخش را به من نگویی از هیچ کدام از چیزهایی که برایم فراهم آوردی، سودی نخواهم برد!

فرمود: «سؤال چیست؟»

گفت: شما که در عرض دو روز توانستید مرا از آن حالت پست به چنین مرتبه ی بلندی برسانی، پس چرا نسبت به خود چنین عملی انجام نمی دهی و در این حالت بسر میبری؟

حضرت ابتدا از پاسخ دادن امتناع کرد، ولی وقتی جوان پرسش خود را تکرار کرد، حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: «کسی که دانا به خدا و خانه ی پادشاه و کرامت او و بینا به نابودی و پستی دنیا باشد، به این فرمانروایی ناپایدار، رغبت نمی کند و همانا ما را در قرب خدای متعال و معرفت و محبت او، لذت های روحانی است که لذت های فانی دنیا در برابر آن هیچ است.»

حضرت عیسی (علیه السلام) در ادامه فرمود: «فرزندم این لذت های فانی دنیوی، در نظر کسی ارزش دارد که از لذت های جاودان اخروی بی خبر باشد. کسی پادشاهی ظاهری را اختیار می کند، که لذت پادشاهی معنوی را نچشیده باشد.

همان کسی که تو اکنون به جای او بر این تخت پادشاهی نشسته ای، اینک زیر خاک خفته است و کسی از او یاد نمی کند. پس همین یک مورد برای عبرت گرفتن کافی است. دولتی که به

مذلت و فراموش شدن می انجامد، به چه کار می آید؟»

هنگامی که سخنان حضرت عیسی‌کنند. به پایان رسید، پادشاه جوان، دوباره دست به دامان ایشان شد و گفت: ای بزرگوار، آنچه را گفתי فهمیدم و شبهه ام زدوده شد، ولی پرسش و ابهام محکمتری برایم پیش آمد.

عیسی (علیه السلام). فرمود: «چه پرسشی؟»

عرض کرد: با اطمینانی که نسبت به شما دارم، گمان ندارم که در آشنایی با کسی خیانت کنی و آنچه را حق نصیحت و نیکوخواهی او باشد، فرو گذاری.

شما که بر من و مادرم منت گذاشتی و به خانه ی ما آمدی، سزاوار نبود چیزی را که اصیل و باقی است، از من دریغ ورزی و مرا در رسیدن به امر فانی و ناچیز، یاری رسانی و از سلطنت جاوید و لذت حقیقی، محروم گردانی.

عیسی (علیه السلام) فرمود: «می خواستم تو را بیازمایم و بینم آیا شایسته ی آن مرتبه های عالی هستی یا

نه؟ و آیا پس از ادراک این همه لذت های فانی، برای ادراک لذت های باقی آنها را ترک می کنی یا نه؟

اکنون اگر این ها را ترک کنی، هم پادشاه بزرگ نصیب تو خواهد شد و هم حجتی خواهد بود برای آنان که زیبایی های دنیا را، مانع سعادت کامل آخرت می دانند» .

جوان با شنیدن این سخنان، جامه های زیبا و زیورهای گران بها را به دور افکند، از تخت پادشاهی پایین آمد و در راه دست یابی به پادشاهی معنوی، گام نهاد.

عیسی بن مریم (علیه السلام) او را نزد حواریون آورد و گفت: «آن گنجی که من در پی آن بودم، این یتیم

است که در عرض سه روز، او را از خوارکشی به پادشاهی رساندم، ولی او به همه ی آن مقام های

ظاهری پشت پا زد و در راه اطاعت از من گام نهاد.

ولی شما، پس از سال های دراز پیروی از من، به این گنج پر رنج، فریفته شدید و از من دست

تبیین متن و محتوا

اشاره

واقعیت این است که بیشتر انسانها و حتی مسلمانان و باورمندان به وجود خدا و قیامت، استفاده از لذتها و خوشی های دنیایی برای آنها اولویت اول است و به همین جهت بسیاری از تلاشها و زحماتی که متحمل می شوند، برای نیل به همین هدف است. البته اینها در جای خود

هیچ بدی و زشتی ندارد و اگر در کسب و کار و تلاش خود مقررات شرعی و خط قرمزهای الهی را رعایت نمایند، خوب و پسندیده و مورد تأیید آموزه های دینی است. ولی نباید فراموش کرد که همه چیز در خوردن و خوابیدن، پوشیدن و لذت بردن، تفریح و گردش، پول درآوردن، داشتن

خانه و ماشین مجلل و گرانبه، تبلت و گوشی آخرین مدل، رفتن به سینما و استخر و دیگر لذتها و خوشی ها خلاصه نمی شود.

کسی مخالف این لذتهای حلال نیست؛ تمام حرف در این است که چیزهایی دیگری هم هستند که حال آدم را خوب می کنند. چیزهایی هستند که اگر انسان از آنها باخبر باشد، نگاهش خیلی تغییر می کند. مثل کسی که سوار بر هواپیماست و هر قدر که بالاتر می رود، خانه ها، رودخانه ها، ماشینها، آدمها و... کوچک و کوچک تر می شوند.

همه شما به بازیهای رایانه ای یا با موبایل خودتان که مشغول می شوید، تمام تلاش و همت شما این است که مراحل مسابقه را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارید و تا آخرین مرحله پیش بروید و به نهایت برسید.

جالب اینکه انسان هر مرحله را که پشت سر می گذارد، با خنده و تمسخر به مراحل قبلی نگاه می کند و بعدها که نسخه های جدیدتر و با کیفیت تر آن بازیها به دستش می رسد، بر آن همه وقت و هیجانی که به پای آن بازیها گذاشته، افسوس می خورد و لبخند تلخی بر لب می نشاند!

ص: ۳۰۸

دانش آموزی خوش ذهن و مستعد آن چنانی که زبازد همه بود و می توانست دانشمندی برجسته و نخبه یا حداقل یک دکتر و مهندس مفید و خلاق باشد، وقتی متوجه شویم که در حد یک دستفروش یا معتاد تنزل کرده، خیلی جای افسوس و ناراحتی دارد.

انسان ثروتمند و دارا که می توانست با کارهای اقتصادی مفید، ارزش افزوده و دارایی خود را چندین برابر بیشتر کند، وقتی همه را خرج خوشی ها و لذت‌های بیهوده و گذرا می کند نیز، جای تأسف و حسرت دارد.

فرمول فرائیر

در بحث های معنوی نیز همین قاعده و فرمول جریان دارد. وقتی انسان می تواند به اوج برسد و میلیاردها ثروت معنوی برای خود اندوخته کند، چرا باید به کم قناعت و بسنده نماید و از اوجی که خداوند برای او در نظر داشته، به پایین ترین درجه ها تنزل کند؟

انسانی که روح خدادادی او می تواند شگفتی ها بیافریند و در درجات معنوی آن قدر رشد کند که تمام دنیا برایش ناچیز و بی ارزش شوند، وقتی تمام هم و غمش می شود لذت بردن و پروار کردن جسم، جای تأسف و حسرت ندارد؟

تذکر: مبلغ محترم کلمات خیالی، عقلی، حسی و معنوی را روی تابلو نوشته و سپس کلمه لذت را اضافه می کند.

لذت چند نوع است:

لذت خیالی: لذتی که از طریق خیال نصیب انسان می شود؛ مانند لذت در خواب. لذت بردن از ناحیه خیال حضور در جایی زیبا، لذت بردن از یک خاطره خوش و...

لذت عقلی: لذت بردن از درک حقایق عقلی؛ مانند لذت بردن از کشف فرمول های ریاضی و فیزیک و لذت بردن از آگاهی یافتن بر امور علمی

لذت حسی: لذت هایی که از طریق اعضای بدن و حواس پنج گانه ظاهری نصیب انسان می شود.

لذت معنوی و «روحی»: مانند لذتی که از امور معنوی و بندگی خدا نصیب بنده می شود.

از میان این لذتها، لذت حسی و جسمی پایین ترین رتبه را دارد؛ یعنی همان لذتی که اولویت و انتخاب اول بیشتر آدمهاست! «لذت»ی که با کمی تغییر حروف، «ذلت» به بار می آورد!

واقعیت این است که چون از لذتهای واقعی محروم بوده ایم و مزه شیرین و بی نظیر آن را نچشیده ایم، لذا لذت جسمانی برای ما برترین و عالی ترین نوع لذت است... رها بودن چشم و نگاه کردن به تصاویر مختلف لذتبخش است، ولی نگاه نکردن و به خدا خاطر از آن حرام گذاشتن، لذت بخش تر است. (۱)

سه نمونه

کم نبوده اند کسانی که لذتهای برتر معنوی را چشیده اند و نمک معنویت آن چنان آنها را نمک گیر کرده است که به هیچ قیمتی حاضر به بازگشت به مرحله قبل نبوده اند. حضرت آیه الله بهجت که خود عارفی واصل و اهل لذت های سرشار معنوی بود، درباره لذت نماز می فرماید: اگر

سلاطین عالم می دانستند که انسان در حال نماز چه لذت هایی می برد، هیچ گاه دنبال این مسائل مادی نمی رفتند. (۲)

داستان حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا را همه شنیده ایم که زلیخا با هر ترفندی بود تلاش کرد به یوسف (علیه السلام) برسد، تا این که بالاخره پس از سالیان سال و ماجراهای بسیار زیاد، به این آرزوی خود رسید و پس از ایمان آوردن، حضرت یوسف با او ازدواج کرد، ولی با کمال

تعجب دیدند که زلیخا از یوسف فاصله می گیرد و دیگر علاقه ی چندانی نشان نمی دهد و به جای هم نشینی با یوسف (علیه السلام)، بیشتر به عبادت مشغول می شود.

ص: ۳۱۰

۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: «ما من مسلم ینظر محاسن امرأه ثم یغض بصره إلا أحدث الله له عبادة یجد حلاوتها فی قلبه؛ هر مسلمانی که نگاهش به زیبایی های زنی بیفتد و چشمان خود را از نگاه فرو بندد، خداوند حلاوت و شیرینی عبادت را به او می چشاند». میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۲۹۲.

۲- گلشن ابرار، ج ۶، ص ۳۷۸.

وقتی حضرت یوسف دلیل آن را جویا شد، زلیخا گفت: ای پیغمبر خدا! من تو را وقتی دوست داشتم که خدای تو را شناخته بودم، اما چون او را شناختم همه ی محبت ها را از دل خود بیرون کردم. (۱)

یا در مورد عشق «لیلی و مجنون» نظامی گنجوی- شاعر معروف- می گوید: در پایان امر که لیلی مریض شد، به مادرش وصیت کرد و گفت: پیام مرا به مجنون برسان و به او بگو: اگر خواستی به کسی علاقه پیدا کنی، به موجودی که با یک تب از بین می رود دل نبند. (۲)

داستان گوهرشاد

در مورد مسجد گوهرشاد که نزدیک حرم امام رضا(علیه السلام) است نیز داستان جالبی نقل شده است. «گوهرشاد» همسر «شاهرخ میرزا» بود که در منطقه ی وسیعی از ایران حکومت می کرد.

او به فکر ساختن مسجدی در کنار بارگاه ملکوتی امام رضا(علیه السلام) افتاد. بدین منظور، تمام خانه ها و زمین های اطراف حرم را خریداری کرد.

ساختن مسجد شروع شد و گوهرشاد هرچند روز یک بار جهت سرکشی به ساختمان، به محوطه ی کار می آمد و دستورات لازم را به معماران و استادکاران می داد. روزی برای سرکشی ساختمان آمده بود که باد مختصری وزید و گوشه ی چادر گوهرشادخانم کنار رفت. در این هنگام

یکی از کارگران چهره ی او را دید و دلباخته ی او شد.

ولی از آنجا که آن زن هم از جهت مقام معنوی و هم از جهت موقعیت اجتماعی در رتبه ی بالایی قرار داشت، او جرأت بیان این علاقه را نداشت، زیرا ممکن بود به محض چنین اظهارنظری، او را به جرم اظهار عشق به ملکه ی مملکت اعدام کنند.

دو سه روزی نگذشت که کارگر بیچاره مریض شد و پرستاری جز مادر دردمندش نداشت.

ص: ۳۱۱

۱- معراج السعاده، ص ۵۸۴.

۲- اسرار عبادات، آیت الله جوادی آملی، ص ۹۴.

دکتر از علاج او عاجز شده بود و مادر هم در کنار بستر تنها فرزندش گریه می کرد. فرزند چاره ای ندید جز اینکه دردش را به مادر اظهار کند. مادر ساده دل هم برای رفع این مشکل به گوهرشاد خانم مراجعه کرده و درد فرزندش را با او در میان گذاشت و گفت: اگر کاری نکنی، تنها پسر من از

دستم می رود.

گوهرشاد به آن مادر دلسوخته گفت: چرا این مطلب را زودتر با من در میان نگذاشتی.

آنگاه گفت: ای مادر به خانه برو و سلام مرا به فرزندت برسان و بگو من حاضرم با تو ازدواج کنم، ولی شرطی را باید من رعایت کنم و شرطی را باید تو رعایت کنی.

شرطی که من باید رعایت کنم جدایی از شاهرخ میرزا است، اما شرطی که تو باید مراعات کنی پرداختن مهریه به من است و آن مهریه این است که چهل شبانه روز در محراب زیر گنبد مسجد، نماز بخوانی.

مادر به خانه برگشت و تمام مسائل را با پسر خود در میان گذاشت. پسر از شدت تعجب خیره شد و از این خبر آن چنان شادمان شد که به زودی سرپا شد و با کمال اشتیاق قبول کرد که این مهریه را انجام دهد و پیش خود گفت: چهل روز که چیزی نیست، اگر چند سال هم به من

پیشنهاد می شد حاضر به اجرای آن بودم.

در هر صورت، او به محراب مسجد رفت و چهل شبانه روز در آنجا نماز خواند، به این امید که به وصال گوهرشاد برسد. ولی به تدریج علاقه اش به گوهرشاد از بین رفت و به عشق الهی تبدیل گردید، به گونه ای که وقتی پس از چهل شبانه روز، نماینده ی گوهرشاد به محراب آمد تا از

حال او باخبر شود، متوجه شد که حال او تغییر کرده و اثری از علاقه و عشق به گوهرشاد در او نیست و او به عشق و علاقه ای بهتر و برتر دست پیدا کرده است.

نماینده ی گوهرشاد به او گفت: من از طرف خانم آمده ام. گفت: به خانم بگو: من روز اول عاشق تو بودم، ولی الان دیگر عاشق تو نیستم بلکه عاشق خدا شده ام. (۱)

ص: ۳۱۲

چگونه به این لذت برسیم؟

هرکس می خواهد لذت‌های واقعی را درک و احساس کند، راهی وجود ندارد جز اینکه باید از لذت‌های مادی و گذرای خود کم کند.

همانند جوانان با غیرت و پاک‌ی که از هر گناهی دوری می کردند و حتی فکر گناه هم به ذهن خود راه نمی دادند.

بی تردید، مهم ترین مراقبت، نیفتادن در منجلاب گناه است که باعث نزول برکات و توفیق الهی برای پذیرش حق و چشیدن حلاوت و شیرینی گفت و گوی با پروردگار مهربان و انس و هم صحبتی است. به قول شهید بزرگوار، علامه مطهری (رحمت الله علیه): اگر انسان بخواهد

لذت های معنوی و الهی را در این دنیا درک کند، چاره ای ندارد جز اینکه از لذت های مادی و جسمانی کسر بکند. (۱)

به همین جهت بود که بسیاری از جوانان و از جمله امثال شهید بابایی، با چشیدن لذت‌های معنوی، حتی در آمریکا هم نماز و مناجات را ترک نمی کرد و برای شکست شیطان، شبها می دوید و پرده وسط اتاقش را با هم اتاقی گناهکارش نصف کرده بود تا چشمش به تصاویر آلوده

نصب شده بر دیوار نیفتد.

باید ای دل اندکی بهتر شویم

یا نه، اصلاً آدمی دیگر شویم

از همین امروز، هنگام نماز

با خدا قدری صمیمی تر شویم

مثل رؤیای درخت و روح گل

زیر احساسات باران، تر شویم (۲)

ص: ۳۱۳

۱- نک: حق و باطل، صص ۱۷۱-۱۷۳.

۲- سید حسن ثابت محمودی.

دعا و نیایش

خدایا!

لذت انس و مناجات با خودت را به ما بچشان!

ما را از گناه و زشتی دور کن!

ما را پذیرای حقیقت عبادت بگردان!

آمین

ص: ۳۱۴

راه رسیدن به لذت برتر

مقام معظم رهبری، امام خامنه ای نیز در فرمایش خودشان، به زیبایی این فضا را به تصویر می کشند: اسلام می خواهد انسانها را آنچنان بالا ببرد، دلها را آنچنان نورانی کند، بدی ها را آن چنان از سینه ی من و شما بیرون بکند و دور بیندازد که ما آن حالت لذت معنوی را در همه ی آنات زندگیمان، نه فقط در محراب عبادت، بلکه حتی در محیط کار، در حال درس، در میدان جنگ، در هنگام تعلیم و تعلم و در زمان سازندگی احساس کنیم. «خوشا آنان که دایم در نمازند»، یعنی این. در حال کسب و کار هم با خدا، در حال خوردن و آشامیدن هم باز به یاد

خدا. این گونه انسانی است که در محیط زندگی و در محیط عالم، از او نور پراکنده می شود. اگر دنیا بتواند این طور انسان هایی را تربیت کند، ریشه ی این جنگ ها و ظلم ها و نابرابری ها و پلیدی ها و رجس ها کنده خواهد شد. این، حیات طیبه است. (۱)

علامه جوادی آملی در این زمینه می فرماید: آنها که عاقل، زاهد، عارف، عابد و بنده خدا هستند و طعم ریاست را به خوبی چشیده اند، قبل از این که در باره مسائل اجتماعی، سیاسی و... سخن بگویند، در محیط داخلی روح خود، تکلیف رئیس و مرئوس را مشخص می کنند و می گویند روح، باید فرمان بدهد و بدن باید اطاعت کند و این گونه ریاست، لذت بخش است؛

ص: ۳۱۵

۱- سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا(علیه السلام) ۲۹ / ۱ / ۷۰ .

مثلاً روح دستور می دهد که شما روزه بگیرید، ولی بدن رنج می برد و اطاعت می کند و روح از این فرمانروایی بر بدن لذت می برد یا روح در حالت دفاع و جهاد و نبرد با بیگانه ها به بدن دستور می دهد و بدن اطاعت نموده و از جایی به جایی حرکت و جهاد را آغاز و رنج تیر و دشنه را تحمل می کند و زخمی می شود. اینجا روح، خدا را شکر می کند که من فرمان دادم و بدن اطاعت کرد.

نیز چنین است در نگاه نکردن به نامحرم یا گوش ندادن به آهنگ های حرام و یا نخوردن مال های حرام و صدها دستورهای دینی دیگر، ولی جاهل، بدن را بر روح، مسلط کرده و آن را امیر و رئیس می کند و بر کرسی ریاست می نشاند و روح الاهی را تحت اسارت بدن می گیرد. (۱)

هرچند انسان بر حسب طبع خود، طالب لذت های مادی است و زندگی دنیا را برمی گزیند، (۲)

اما قرآن کریم و آموزه های دینی ما را به لذت و شادی پایدارتر و همیشگی فرا می خوانند (۳) که پس باید مراقب لذات و شادی های دنیوی در مقایسه با آن چیز با ارزشی به شمار نخواهند آمد.

بود تا فریب جلوه های ظاهری را نخورد و با توجیحات غیر شرعی، پا را از محدوده مشخص شرعی شادی و لذت فراتر ننهد.

شهید مطهری می فرماید: ما یک سلسله لذت های معنوی داریم که معنویت ما را بالا می برد.

برای کسی که اهل تهجد و نماز شب باشد، جزو صادقین و صابریین و مستغفرین بالاسحار باشد، نماز شب لذت و بهجت دارد... ما چنین اشخاصی را دیده ایم، به لذت های مادی ای که ما دل بسته ایم، هیچ اعتنا ندارند... آدمی اگر بخواهد از چنین لذتی بهره مند شود، ناچار از لذت های مادی تخفیف می دهد تا به آن لذت عمیق الهی معنوی برسد. (۴)

ص: ۳۱۶

۱- جوادی آملی، عبدالله، مبادی اخلاق در قرآن، ص ۲۴۱.

۲- «بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (سوره اعلی، آیه ۱۶).

۳- «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»؛ جهان دیگر بهتر و پایدارتر است». (سوره اعلی، آیه ۱۷)

۴- حق و باطل، ص ۱۷۰.

تذکر: مبلغ گرامی در ابتدای جلسه با تبیین کوتاهی از انواع بیماری، به تبیین موضوع اصلی جلسه و راهکارهای مطرح شده در این زمینه می پردازد.

بیماریهای جسمی علائم و نشانه هایی دارند که با آنها شناخته می شوند.

یادآوری: مبلغ محترم در گوشه جدول تیتربیماری جسمی را نوشته و حفظ می کند تا در مرحله بعدی بیماری روحی و معنوی را نیز اضافه نماید.

یک: بیماری جسمی

بیماری قلبی با علائمی مانند:

تنگی نفس، درد در جلوی قفسه سینه، طپش قلب، تهوع، تعریق سرد، احساس خستگی زودرس، ضعف و سرگیجه و...

بیماری کلیه با علائمی مانند: ورم (به خاطر جمع شدن مایعات در بدن و در نقاطی مانند پاها، مچ دست، شکم و ...)، تغییرات ادرار (دفعات مکرر ادرار در شب، ادرار تیره رنگ، دفع

ادرار به همراه خون و ...، خستگی، احساس طعم فلز در دهان (حس کردن طعم آهن در دهان و یا نفسی آغشته به بوی آمونیاک)، سرگیجه و عدم تمرکز، احساس سرما، درد پهلو و پاها آنفولانزا با علائم: تب، تعریق، سردرد، درد عضلات و مفاصل، گلو درد و گرفتگی بینی دیگر بیماری های جسمی هم هر کدام علائم و نشانه هایی دارند که با تشخیص به نوع بیماری، می توان برای درمان مناسب آن اقدام کرد.

دو: بیماری روحی

اشاره

یک سری بیماریها هم داریم که روحی هستند، مثل حسادت، کینه توزی، دورویی، بدخواهی، افسردگی و... این بیماریها هم نشانه هایی دارند که توجه به علائم آنها، نوع بیماری را مشخص می کند. پیامبر و ائمه (علیهم السّلام) به عنوان انسان شناسان و روانشناسان واقعی، علائم و نشانه های بیماریهای روحی انسان را آشکار و برای همگان بیان کرده اند که به چند نمونه آن اشاره

می کنیم.

حسادت:

امام صادق (علیه السّلام) فرمودند: « وَلِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَغْتَابُ إِذَا غَابَ ، وَيَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ، وَيَشْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ؛ حسود را سه نشانه است: پشت سر غیبت می کند، روبه رو تملق می گوید و از گرفتاری دیگران شاد می شود»^(۱).

یادآوری: در متن مطالعاتی، داستانها و نکاتی پیرامون مصادیق بیماری روحی گردآوری شده است که مبلغ محترم در صورت نیاز و صلاحدید، می تواند به آنها مراجعه و استفاده نماید.

ص: ۳۱۸

ریاکاری:

امام علی (علیه السلام): «ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي: يَنْشِطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ وَ يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ؛ سه نشانه ریاکار: نشاط در هنگام دیدن دیگران، کسالت در تنهایی، و علاقه به ستایش شدن در هر کاری». (۱)

اسراف:

امام صادق (علیه السلام): «لِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ؛ اسراف کننده سه نشانه دارد: آنچه در شأنش نیست خریداری می کند، آنچه در شأنش نیست می پوشد و آنچه در شأنش نیست می خورد». (۲)

ظلم:

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «وَاللَّظَالِمِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعَصِيَةِ بِهِ ، وَمَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ ، وَيُعِينُ الظَّالِمَةَ؛ ستمگر سه نشانه دارد: به آنها که بالاتر از او هستند با مخالفت و نافرمانی ستم می کند، و نسبت به آنها که زیر دست او قرار دارند از طریق قهر و غلبه ستم می نماید، و با ستمگران همکاری دارد». (۳)

سه: بیماری معنوی

اشاره

نوع دیگر بیماری: بیماری معنوی

علائم این بیماری در این شعر ناصر خسرو بیان شده است:

ص: ۳۱۹

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲- خصال ص ۱۲۱، ح ۱۱۳؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۲۹۶.

۳- قرب الاسناد ص ۲۸

تذکر: مبلغ محترم برای جذابیت بیشتر و نیز مشارکت مخاطبان در بحث، می تواند کلمات را به صورت پراکنده روی تابلو بنویسد و از دانش آموزان بخواهد که علائم نوشته شده در این نسخه را بخوانند.

گهی تیر نشانه گرانی روی بس خرابات به سوی همچو مسجد سوی

متن صحیح:

بس به گرانی روی گهی سوی مسجد

سوی خرابات همچو تیر نشانه

ناصر خسرو در مورد اشتیاق مردم به لذتها و منافع مادی و حرکت کند و باکسالتشان به سوی اعمال معنوی و آخرتی این شعر را گفته است که این گونه افراد بی علاقه به عبادت و معنویت هستند و خوشحال و دوان به سمت بازیها و سرگرمی های بیهوده در موبایل، کامپیوتر، اینترنت،

فضاهای مجازی و شبکه های اجتماعی.

امام صادق(علیه السلام) نیز چند نشانه برای تشخیص سستی در ایمان و ضعف باورهای اعتقادی معرفی کردند و درباره نشانه های بیماری معنوی فرمودند: «عَلَامَةُ الْوَقْفِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ زَوَالُ حَلَاوِهِ الطَّاعَةِ وَ عِدْمُ مَرَارِهِ الْمَعْصِيَةِ وَ الْتِيَّاسُ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ» (۱).

تذکر: مبلغ محترم هر کدام از فرازهای روایت را روی تابلو نوشته و به تناسب فضا و نیاز مخاطب، توضیحات کوتاه و کاربردی درباره آن ارائه می کند که به نمونه هایی از آن در متن زیر اشاره شده است.

نشانه اول: «زَوَالُ حَلَاوِهِ الطَّاعَةِ ؛ از بین رفتن شیرینی عبادت»

سخت ترین بلایی که انسان بر اثر ارتکاب گناه، بدان مبتلا می گردد، محرومیت از لذت عبادت و محبت پروردگار و نیافتن توفیق عبادت است که در روایات از آن به عنوان بزرگترین بلا برای گنه کاران یاد شده است. امام صادق

می فرماید: إِنَّ أَدْنَى مَا أَصْنَعُ بِالْعِبَادَةِ إِذَا آثَرَ شَهْوَتُهُ

ص: ۳۲۰

عَلَى طَاعَتِي أَنْ أَحْرِمَهُ لَذِيذَ مُنَاجَاتِي؛ هر بنده ای که خواهش نفس خود را بر طاعت من اختیار نمود، کمترین کاری که درباره ی او انجام دهم این است که او را از لذت مناجاتم محروم می سازم». (۱)

خیلی وقتها انسان برای انجام کارهای خیر متمایل و راغب است، ولی به سبب گناهان و رفتارهای ناشایست خود، توفیق انجام آن را پیدا نمی کند و اگر هم تصمیم به انجام آن بگیرد، اتفاقات و مسائلی بروز می کند که مانع تحقق آن هدف می شود.

گاهی در روندی تنزلی، لذت عبادت هم از او سلب می شود؛ نمازهایش بدون توجه و حضور قلب است، توفیق شرکت در نماز جماعت و عزاداری ندارد و برای حضور در بقاع متبرکه و زیارت امامان و امامزادگان، دهها مشکل و معضل ناخواسته، پیش پیش می افتد و او نیز همین

بهانه های ظاهری را دلیل آن می پندارد، در حالی که باطن و حقیقت ماجرا، چیز دیگری است.

نشانه دوم: «وَعَدَمُ مَرَارَةِ الْمَغْصِيهِ؛ تلخ نشدن معصیت»

اشاره

امروزه با توجه به گسترده شدن راههای گناه، عادی شدن معصیت و بی تفاوتی برخی افراد نسبت به شکستن حریم های الهی و نادیده انگاری واجبات و محرمات، چه بسا این نشانه فراگیری بیشتری دارد. به همین سبب است که بسیاری از استغفارها و توبه ها کارساز نبوده و مشکلات و معضلات همچنان باقی می مانند.

حلاوت گناه در دل

عارف بزرگ شیخ محمد بهاری (رحمه الله) می فرمود: «آیا نشنیده ای قضیه پیامبری از بنی اسرائیل که سؤال نمود از حضرت باری جل شأنه قبول توبه بنده ای از بندگان را بعد از اینکه سالها آن بنده در عبادت خدا جدّ و جهد نموده بود که از سوی خدا جواب آمد: قسم به عزت خودم که

ص: ۳۲۱

اگر آسمانها و زمین در حق او شفاعت کند، توبه او را نخواهم پذیرفت؛ زیرا حلاوت و شیرینی گناه هنوز در دل اوست.» (۱)

نشانه سوم: «وَ التَّبَاسُ عَلِمَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ؛ فرق نگذاشتن در حلال و حرام».

یعنی افراد ضعیف الایمان، حلال و حرام برایشان معنا ندارد؛ حق الله و حق الناس نمی فهمند و آنچه برای آنان اولویت و اهمیت دارد، لذت بردن و خوش بودن است. این گونه افراد گرایش زیادی به گناه دارند و هر جا دعوت های آلوده به گناه و لذت های حرام است، با شتاب و بی درنگ

خود را مهیا کرده و حضور می یابند، ولی آن گاه که بحث از مسائل معنوی و انجام وظایف و تکالیف شرعی می شود، دچار رخوت و سستی می گردد و دست و پایشان قفل می شود.

امیرالمومنین امام علی (علیه السلام) درباره گرایش این گونه انسان ها فرمودند: «الْقَلْبُ الْمُحِبُّ لِلَّهِ يُحِبُّ كَثِيرًا النَّصَبَ لِلَّهِ ، وَ الْقَلْبُ اللّاهِي عَنِ اللَّهِ يُحِبُّ الرَّاحَةَ، فَلَا تَظُنُّ يَا بَنَ آدَمَ أَنَّكَ تُدْرِكُ رِفْعَةَ الْبِرِّ بِغَيْرِ مَشَقَّةٍ؛ فَإِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مُرٌّ، وَ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ حُلْوٌ وَنِي ؛ قلب دوستدار خدا، رنج و

زحمت برای خدا را بسیار دوست دارد و قلب بی خبر از یاد خدا، آسایش و خوشی را دوست دارد. پس ای آدمیزاد! گمان مبر که مقام والای نیکی را بی سختی به دست می آوری؛ زیرا حق، سنگین و تلخ است و باطل، سبک است، شیرین و سست.» (۲)

پیامهای کاربردی

اشاره

نقل شده که مردی حضرت شعیب (علیه السلام) را دید و گفت: به خدایت بگو من هیچ یک از دستورات را عمل نمی کنم و هر جور بخواهم رفتار می کنم، تو هم هر جور خواستی مرا عقوبت کن!

ص: ۳۲۲

۱- تذکر المتقین، شیخ محمد بهاری، قم، انتشارات نهانندی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ هـ. ش، ص ۴۵.

۲- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۸۷.

حضرت موسی (علیه السلام) به مناجات رفت ولی سخنی از حرف آن جوان به زبان نیاورد. پس از مناجات خدا خطاب به او فرمود: ای موسی! ما شنیدیم آن جوان چه گفت، هر چند تو از گفتنش شرم داشتی!

به آن جوان بگو: من تو را به بدترین عذاب دچار کرده ام، ولی نفهمیدی!

حضرت موسی (علیه السلام) عرض کرد: ولی او که حالش خوب بود و در سلامت بود!

خدا فرمود: من لذت و حلاوت مناجات و عبادت را از او گرفته ام؛ یعنی بیماری او جسمی نیست، او بیمار معنوی است و خود نمی داند. مولوی این داستان را به نظم در آورده است:

آن یکی می گفت در عهد شعیب

که خدا از من بسی دیدست عیب

چند دید از من گناه و جرم ها

وز کرم یزدان نمی گیرد مرا

حق تعالی گفت در گوش شعیب

در جواب او فصیح از راه غیب

که بگفتی چند کردم من گناه

وز کرم نگرفت در جرمم اله

عکس می گویی و مقلوب ای

ای رها کرده ره و بگرفته تیه

چند چندت گیرم و تو بی خبر

در سلاسل مانده ای پا تا به سر

زنگ تو بر توت ای دیگ سیاه

کرد سیمای درونت را تباه

بر دلت زنگار بر زنگارها

جمع شد تا کور شد ز اسرارها...

از نماز و از زکات و غیر آن

لیک لیک یک ذره ندارد ذوق جان

می کند طاعات و افعال سنی

لیک لیک یک ذره ندارد چاشنی

طاعتش نغز است و معنی نغز نی

جوزها بسیار و در وی مغز نی

ذوق باید تا دهد طاعت بر

مغز باید تا دهد دانه شجر

دانه بی مغز کی گردد نهال

صورت بی جان نباشد جز خیال

چون شعیب این نکته ها بر وی بخواند

از تفکر همچو خر در گل بماند(۱)

ص: ۳۲۳

یادآوری: در صورت امکان، مبلغ محترم متن شعر را همزمان با نقل داستان برای دانش آموزان بخواند.

واقعیت این است که انسانی که ویروس گناه در تمام بدنش سرایت و نفوذ کرده باشد و همه اعضا و جوارح او را فراگرفته باشد، همان بیمار معنوی است که نیاز فوری به درمان دارد در غیر این صورت چه بسا فرصت بگذرد و درمان غیرممکن گردد.

نسخه درمان

برای درمان این گونه افراد نسخه مختصری از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که در سه

مرحله می توان چنین بیماری را به زندگی و حیات معنوی برگرداند و به او امیدوار باقی ماند.

نکته مهم در بسیاری از بیماریها، امکان بازگشت دوباره آن بیماری است. حتی در بیماریهایی نظیر سرطان، تیروئید و امکان عود دوباره آن بیماری وجود دارد که این مسئله باعث می شود

پزشکان نتوانند نسخه قطعی برای درمان ارائه دهند، ولی برای بیمار معنوی این نکته نیز حل شده و با رعایت همین نسخه مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، درمان قطعی حاصل می شود. حضرت فرمودند: **الدُّنُوبُ الدَّاءُ وَ الدَّاءُ الدُّوَاءُ اِلسْتِغْفَارُ وَ الشِّفَاءُ اَنْ لَا تَعُودَ**؛ گناهان درد است و دوی آن استغفار، و شفا و بهبودی کامل، عدم ارتکاب مجدد و تکرار نکردن آن است». (۱)

بنابراین، مشخصات، نوع و نام بیماری مدنظر و درمان آن به شرح زیر است:

نام بیماری: بیماری معنوی

نام بیمار: انسان گناه کار

پزشک معالج: امیرالمؤمنین (علیه السلام)

دارو: استغفار

درمان قطعی: عدم بازگشت

ص: ۳۲۴

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز در این مورد می فرمایند: «آیا شما را از بیماری و درمان آن آگاه نکنم؟ آگاه باشید که همانا بیماری شما، انجام گناه و دارو و درمان و راه نجات از آن هم، استغفار است». (۱)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، در سخنی دیگر، توبه را چنین معنی می کنند: «التَّوْبَةُ نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَ اسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَ تَرْكُ بِالْجَوَارِحِ، وَ اِضْمَارٌ أَنْ لَا يَعُودَ»؛ توبه عبارت است از پشیمانی قلبی، آمرزش خواهی زبانی، ترک [عملی] گناه با اندام و تصمیم بر عدم بازگشت [به گناه] است». (۲)

دعا و نیایش

خداوند!

ما را از بیماریهای جسمی، روحی و معنوی نجات بده!

ما را از ابتلا به بیماریهای معنوی رهایی عنایت کن!

به ما لذت مناجات و حلاوت ذکر و نماز را بچشان!

ما را در زمره خوبان و اهل عبادت و نیایش با خودت قرار بده!

عاقبت ما را ختم به خیر و سعادت بگردان!

در ظهور امام زمان (علیه السلام) تعجیل بفرما.

آمین

ص: ۳۲۵

۱- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۲۷۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۷۹.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

یک: پیرامون استغفار

امام محمد باقر (علیه السلام): «كَلَّمَ عَادَ الْمُؤْمِنُ بِالِاسْتِغْفَارِ وَ التَّوْبَةِ عَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ ؛ هر بار که

مؤمن توبه و استغفار خود را تجدید کند خدا نیز مغفرت و آمرزش خود را برای وی تجدید می نماید». (۱)

امام جعفر صادق (علیه السلام): «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا أَجَلَهُ اللَّهُ سَبْعَ سَاعَاتٍ فَإِنْ اسْتَعْفَرَ اللَّهَ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَإِنْ مَضَتِ السَّاعَاتِ وَلَمْ يَسْتَغْفِرْهُ كُتِبَ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ؛

بنده هر گاه گناهی مرتکب شود خداوند تا هفت ساعت او را مهلت می دهد چنانچه توبه کرد چیزی برای او نوشته نمی شود و الا تنها یک گناه برایش ثبت می گردد». (۲)

همو فرمود: لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ وَ دَوَاءُ الذَّنْبِ الْاسْتِغْفَارُ؛ هر دردی دوا و درمانی دارد. داروی گناه، طلب آمرزش و استغفار کردن است». (۳)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أَكْثَرُوا مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ فِي بُيُوتِكُمْ وَ فِي مَجَالِسِكُمْ وَ عَلَى مَوَاعِدِكُمْ وَ فِي أَسْوَاقِكُمْ وَ فِي طُرُقِكُمْ وَ إِنَّمَا كُنْتُمْ فَاِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ مَتَى تَنْزَلُ الْمَغْفِرَةُ ؛ [از خداوند] زیاد طلب

ص: ۳۲۶

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲- لئالی الاخبار، ج ۱، ص ۳۷۲.

۳- ثواب الاعمال، ص ۳۶۵.

بخشش کنید! در خانه، در مجالس، بر سر سفره ها، در بازارها و در راه هایتان و در هر جا که باشید، استغفار کنید؛ چرا که شما نمی دانید که کی خدا آمرزش خود را [بر شما] نازل می کند [که با استغفارتان مشمول آمرزش خدا گردید].» (۱)

آورده اند: در قوم بنی اسرائیل مردی بود که سالها عصیان کرده و دمی اطاعت خالق به جا نیاورده بود. روزی که حضرت موسی (علیه السلام) به کوه طور می رفت، او را دید. او به طعنه به موسی (علیه السلام) گفت: ای موسی! به خدایت بگو که خدایی تو مایه ننگ من است و به روزیت هم نیازی ندارم.

موسی (علیه السلام) به کوه طور رفت؛ ولی پیغام او را نرساند. خطاب آمد: ای موسی! چرا پیغام بند □ ما را

نیاوردی؟ موسی (علیه السلام) عرض کرد: بار خدایا! تو بهتر می دانی که وی چه گفت. خطاب آمد: ای

موسی! به او بگو: اگر خدایی من برای تو ننگ است، بندگی تو برای من ننگ نیست. اگر تو روزی

مرا نمی خواهی، من بدون خواست تو هم تو را تکفل می کنم. موسی (علیه السلام) پیام خدا را رسانید. مرد

شرمنده شد و سرش را پایین انداخت و گفت: ای موسی! چه خدای کریمی داری! اما حیف که عمر را ضایع کردم. آیینت را به من عرضه کن. موسی (علیه السلام) او را هدایت کرد. او به سجده افتاد و مدام ذکر خدا می گفت که اجلش در رسید. (۲)

دو: نشانه های بیماران روحی

الف: ریاکاران

اشاره

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم): «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُرَائِي فَأَرْبَعَةٌ: يَحْرِصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ يَكْسِبُ إِذَا كَانَ وَحِيدَهُ وَ يَحْرِصُ فِي كُلِّ أَمْرٍ عَلَى الْمُحْمَدَةِ وَ يُحْسِنُ سِيَمَتَهُ بِجَهْدِهِ»؛ ریاکار چهار نشانه دارد: در حضور دیگری خود را بر طاعت خدا حریص نشان می دهد، در تنهایی سستی و تبلی

ص: ۳۲۷

۱- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین نوری طبرسی، لاحیاء التراث، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ. ---. ق، ج ۴، ص ۳۸۷.

۲- مصابیح القلوب، حسن بن الحسین السبزواری، قم، انتشارات برگزیده، ۱۳۷۹ ش، ص ۳۶.

می‌ورزد، در هر کاری شیفته ستایش است و در ظاهرسازی می‌کوشد».(۱)

امیرالمومنین امام علی: «لِلْمُرَائِي ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَخِيْدَهُ وَ يَنْشَطُ إِذَا كَانَ فِي النَّاسِ وَ يَزِيدُ فِي الْعَمَلِ إِذَا أُثْنِيَ عَلَيْهِ وَ يَنْقُصُ إِذَا لَمْ يُثَنَّ عَلَيْهِ.» ؛ ریاکار چهار نشانه دارد: در تنهایی تنبل است، در میان مردم کوشا، اگر در کاری از او ستایش کنند آن را بیشتر انجام می‌دهد، و اگر ستایشش نکنند از کار کم می‌گذارد».(۲)

امام علی (علیه السلام): «لِلْمُرَائِي ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَخِيْدَهُ، وَ يَنْشَطُ إِذَا كَانَ فِي النَّاسِ، وَ يَزِيدُ فِي الْعَمَلِ إِذَا أُثْنِيَ عَلَيْهِ، وَ يَنْقُصُ إِذَا لَمْ يُثَنَّ عَلَيْهِ.» ؛ برای ریاکار سه نشانه است: در تنهایی کسل و بی‌حال، در بین مردم سرحال و بانشاط می‌باشد. هنگامی که او را تمجید و تعریف کنند خوب و زیاد کار می‌کند و اگر انتقاد شود، سستی و کم کاری می‌کند».(۳)

داستانی از ریا

می‌گویند: مردی بود که هر کار می‌کرد نمی‌توانست اخلاص خود را حفظ نماید و ریاکاری نکند، روزی فکر کرد و با خودش گفت: در گوشه‌ی شهر، مسجدی متروک هست که کسی به آن توجه ندارد و رفت و آمد نمی‌کند، خوبست شبانه به آن مسجد بروم تا کسی مرا ندیده، خالصانه خدا را عبادت کنم در نیمه‌های شب تاریک، مخفیانه به آن مسجد رفت، آن شب باران می‌آمد و

رعد و برق و بارش شدیدی بود. او در آن مسجد مشغول عبادت شد، در وسط‌های عبادت، ناگهان صدائی شنید با خود گفت: حتماً شخصی وارد مسجد شد، خوشحال گردید که آن شخص فردا می‌رود و به مردم می‌گوید: این آدم چقدر خداشناس و ارسته‌ای است که در نیمه‌های شب به مسجد متروک آمده و مشغول نماز و عبادت است. او بر کیفیت و کمیت عبادتش افزود و همچنان با کمال خوشحالی تا صبح به عبادت ادامه داد، وقتی که هوا روشن شد

ص: ۳۲۸

۱- تحف العقول، ص ۱۷.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۰.

۳- محجبه البیضاء، ج ۵، ص ۱۴۴؛ تنبیه الخواطر، ص ۱۹۵.

و به آن کسی که وارد شده بود، زیر چشمی نگاه کرد دید آدم نیست بلکه سگ سیاهی است که بر اثر رعد و برق و بارندگی شدید، نتوانسته در بیرون بماند و به مسجد پناه آورده است. بسیار ناراحت شد و اظهار پشیمانی می کرد و پیش خود شرمند بود که ساعت ها برای سگ عبادت می کرده است.

به خودش گفت: من فرار کردم و به مسجد دور افتاده آمدم تا در عبادت خود، احدی را شریک خدا قرار ندهم، اینک می بینم سگ سیاهی را در عبادتم شریک خدا قرار داده ام. وای بر من! چقدر مایه ی تأسف است که این حالت را پیدا کرده ام.

(۱)

ب: حسادت

امام صادق (علیه السلام) به یکی از شاگردان خود به نام «سفیان ثوری»، چنین فرمود: «پدرم مرا از همنشینی با سه کس نهی کرد: نهی نمود مرا از مصاحبت و همنشینی با حسود نعمت (کسی که تحمل دیدن پیشرفت ها و نعمت های انسان را ندارد) و شماتت کننده به مصیبت (کسی که به جای دلداری در حوادث ناگوار، سرکوفت می زند) و سوم، همنشینی با سخن چین». (۲)

ما را چه از آنکه هر کسی بد بیند؟

یک عیب که در ما بود او صد بیند؟ (۳)

نقل شده که در ایام خلافت «معتصم عباسی» شخصی از ادبا وارد مجلس او شد. از صحبت های او، معتصم بسیار خوش وقت گردید و دستور داد هر چند روزی در مجلس او حاضر شود و عاقبت از جمله ی ندیمان خلیفه گردید.

یکی از ندیمان خلیفه در حق این ادیب حسد ورزید که مبادا جای او را بگیرد. به خیال افتاد او را به طریقی از بین برد. روزی وقت ظهر با ادیب از حضور خلیفه بیرون آمدند و از او خواهش

ص: ۳۲۹

۱- منتخب قوامیس الدرر، ص ۱۴۴.

۲- تحف العقول، ص ۳۷۶؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۲.

۳- امیر شاهی سبزواری.

کرد به منزلش بیاید و کمی صحبت کنند و غذا بخورند. او هم قبول کرد.

او هنگام نهار، سیر سر سفره گذاشته بود و ادیب از آن خوراک سیر زیاد خورد.

وقت عصر صاحب خانه به حضور خلیفه رفت و صحبت از ادیب کرد و گفت: «من نمک پرورده ی شما هستم؛ نمی توانستم این سرّ را پنهان کنم که این ادیب که ندیم شما شده [است]، در پنهانی به مردم می گوید: بوی دهان خلیفه دارد مرا از بین می برد، اما او پیوسته مرا نزد

خود احضار می کند».

خلیفه بی اندازه آشفته شد و او را احضار کرد. ادیب چون سیر خورده بود، کمی با فاصله نشست و با دستمال دهان خود را گرفته بود.

خلیفه یقین کرد که حرف وزیر درست است. نامه ای به یکی از کارگزارانش نوشت که حامل نامه را، گردن بزن.

ندیم حسود، خارج اتاق خلیفه منتظر بود. او دید ادیب خیلی زود از نزد خلیفه بیرون آمد مکتوبی دست دارد.

خیال کرد خلیفه در نامه نوشته مال زیادی به وی دهند. حسدش زیادتر در شد و گفت: «من تو را از این زحمت خلاص می کنم» و این نامه را دو هزار درهم از او خرید و

گفت: «چند روز خودت را به خلیفه نشان مده. او هم قبول کرد».

ندیم حسود، نامه را به عامل خلیفه داد و او گردنش را زد. مدتی بعد، خلیفه سؤال کرد:

«ادیب ما کجاست پیدا نمی شود؟ آیا به سفر رفته است؟»

گفتند: «چرا ما او را دیده ایم».

احضارش کرد و با تعجب گفت: «تو را نامه ای دادیم، چرا به عامل ندادی؟»

ادیب قضیه ی نامه و وزیر را نقل کرد.

خلیفه گفت: «سؤال می کنم، دروغ نگو».

بگو تو به ندیم ما گفتی: «بوی دهان خلیفه مرا اذیت می کند؟»

گفت: «نه».

خليفة بیشتر تعجب کرد و گفت: « پس چرا وقتی نزد ما آمدی، دورتر نشستی و با دستمال

ص: ۳۳۰

عرض کرد: «ندیم شما، مرا به خانه ی خود برد و سیر به من خورانید. چون به حضور شما آمدم، ترسیدم بوی دهانم خلیفه را آزار دهد.»

خلیفه گفت: «الله اکبر» و قضیه ی حسادت ندیم و قتل حاسد و زنده بودن محسود را برای همه نقل کرد و همگان در حیرت شدند. (۱)

ج: تکبر و غرور

کبر و غرور به حالتی گفته می شود که فرد خود را از دیگران برتر می شمارد و از آنان انتظار احترام و اکرام دارد. از بلاهای مهمی که خود شیفتگی و غرور بر سر افراد متکبر وارد میسازد، انزوای اجتماعی و پراکنندگی مردم از اطراف آنها است؛ چرا که شرف هیچ انسانی اجازه نمی دهد تسلیم برتری جویی های افراد متکبر و مغرور شود و عزت و کرامت خود را فدای حس خود برتر بینی آنان کند؛ از این رو خیلی زود نزدیک ترین دوستان و بستگان نیز از آنها فاصله می گیرند و اگر هم به حکم الزام های اجتماعی خانوادگی، به برقراری ارتباط با آنان مجبور باشند، در باطن از آنها بیزارند.

علی (علیه السلام) در این باره می فرماید: «مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ.» (۲) کسی که فخر فروشی کند، ذلیل می شود.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «أَمْقَتُ النَّاسِ الْمُتَكَبِّرَ.» (۳) منفور ترین مردم، متکبر است.

در پیدایش کبر و غرور، عوامل پیدا و پنهان فراوانی نقش دارند که به فراخور بحث به دو علت آن اشاره می کنیم:

الف- احساس خود برتر بینی: انسان متکبر به دلایل مختلفی همانند مال و ثروت، جمال و

ص: ۳۳۱

۱- یکصد موضوع، پانصد داستان، ص ۲۰۳.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۹؛ تحف العقول، ص ۸۸.

۳- معانی الاخبار، ص ۱۹۸؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۳۱۲.

زیبایی، علم و دانش، حسب و نسب و... خود را برتر از دیگران می‌پندارد و از آنان توقع احترام و تجلیل دارد. منشأ این حس فرد خودخواه، ضعف ایمان و عدم شناخت او نسبت به خود و خداوند متعال است؛ زیرا از منظر دین، ملاک قرب و ارجمندی، ایمان و تقوا و نیز دارا بودن

فضایل و مکارم اخلاقی است؛ و گرنه همه انسانها در اصل وجود و خلقت با هم برابر هستند و هیچ فضیلتی بر دیگری ندارند. در هر صورت، این نوع نگرش و رفتار فرد متکبر باعث فاصله گرفتن افراد و حتی نزدیکان از او می‌شود و تصویری منفی از او در ذهن‌ها برجای می‌گذارد.

ب- نوعی رفتار دفاعی: کسی که خود را حقیر و ناچیز می‌شمارد و از حقارت خود رنج می‌برد دنبال راهی برای جبران این کمبود است. فخر فروشی به دیگران، یکی از راههای جبران و سرپوش‌گذاری بر این نقص و کمبود است. چنین فردی گمان می‌کند که اگر در برابر دیگران

بزرگی کند، حقارت درونی او پوشیده خواهد ماند؛ در حالی که این عمل او باعث ناراحتی دیگران و جدا شدن و فاصله گرفتن بیش از پیش از او می‌شود. امام صادق(علیه السلام) در تحلیل این نوع رفتار افراد متکبر می‌فرماید:

« من رَجُلٍ تَكْبَرُ أَوْ تَجَبَّرَ أَلَّا لَدَلَّهُ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ؛ هیچ کس بزرگی نفروشد و زورگویی نکند مگر به سبب حقارتی که در خود احساس می‌کند. » (۱)

نردبان خلق این ما و منی است

عاقبت زین نردبان افتادنی

لاجرم آن کس که بالاتر نشست

استخوانش سخت تر خواهد

ص: ۳۳۲

نوشتن جملات بدون نقطه

در ابتدای جلسه مبلغ گرامی خطاب به دانش آموزان می گوید: «امروز می خواهیم سرعت عمل و تمرکز شما را محک بزنم». برای این کار از چند نفر از دانش آموزان می خواهد که پای تابلو آمده و جملاتی را که مبلغ گرامی می خواند، با سرعت و بدون مکث روی تابلو بنویسند.

شرط اصلی پیروزی این است که باید متن را «بدون نقطه» بنویسد. هر کجا که اشتباه کند، نوبت نفر بعدی یا دانش آموزان دیگر فرا می رسد. در پایان به برندگان جوایزی اهدا می شود.

متن اول: خداوند جوان با حیای پاکدامن و اهل عبادت را دوست دارد و به او افتخار می کند.

متن دوم: افرادی که هیچ هنر و علمی ندارند برای نشان دادن خود مجبورند تیپ های آن چنانی بزنند تا جلب توجه کنند. از قدیم هم گفته اند: میمون هر چی زشت تر، بازیش بیشتر.

متن سوم: شکست و پیروزی فرمولها و قواعد خاص خودش را دارد؛ برخی شکستها پیروزی و برخی بردها بی فایده و پوچ است.

مفهوم متن سومی که دوست شما نوشت، چیست؟ چگونه ممکن است گاهی برد و پیروزی، تلخ و گریه آور باشد و در نقطه مقابل، گاهی شکست، لذت پیروزی داشته باشد؟

پس از شنیدن تعدادی از نظرات....

برد تلخ و گریه آور

بله درست است؛ گاهی برد و پیروزی، تلخ و گریه آور است، مثل کجا؟

مثلاً- در مسابقه فوتبال، گاه پیروزی با اختلاف چندین گل هم فایده ای ندارد؛ چرا که تیم پیش از این امتیازهای لازم را از دست داده، یا در مسابقه رفت، با چندین گل شکست خورده و یک یا دو گلی که در بازی برگشت زده، بی فایده است و بردن مسابقه هم سودی به حالشان نخواهد داشت و همه از این برد، به عنوان یکی از تلخ ترین بردهای زندگی ورزشی خود یاد می کنند.

مشابه این قصه در مباحث دینی و در میدان دینداری نیز ممکن است اتفاق بیفتد؛ گاه از کارهای مثبت و خوب زیاد خود سرمست و خوشحالیم، از کمک به دیگران، درس خواندن، دوری از تبلی و کسالت، کنترل نگاه و چشم و اما باید مواظب باشیم جمع آوری امتیاز اصلی را فراموش نکنیم و با ترک یا قضا شدن نماز، این خوشی ها و گلهای پیروزی، به شادی تلخ تبدیل نشود. مانند آن مردی که برای رفتن به سفر تجاری، خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و درخواست استخاره کرد. استخاره بد آمد، ولی آن مرد نادیده گرفت و به سفر رفت. اتفاقاً به او

خوش گذشت و سود فراوانی هم برد. پس از مسافرت خدمت امام رسید و عرض کرد: ای پسر پیامبر خدا! یادتان هست چندی قبل خدمت شما رسیدم، برایم استخاره کردید و بد آمد.

استخاره ام برای سفر تجاری بود، به سفر رفتم و سود فراوانی هم کردم.

امام صادق (علیه السلام) تبسمی کرد و به او فرمود: «در سفری که رفتی یادت هست در فلان منزل خسته بودی، نماز مغرب و عشا را خواندی، شام خوردی و خوابیدی و زمانی بیدار شدی که

آفتاب طلوع کرد و نماز صبح تو قضا شده بود؟»

عرض کرد: آری. حضرت فرمود: «اگر خداوند متعال آنچه را که در دنیاست به تو داده بود، جبران آن دو رکعت نماز قضا شد[□] تو نمی شود». (۱)

شکست افتخار آفرین

برخی شکستها و باختها شیرین هستند، چرا می گوییم با وجود اینکه شما در ظاهر شکست خورده و او نیز ظاهراً پیروز و غالب شده است، باز هم شیرین و گوارا است.

چون درست است که ظاهراً شکست خورده ایم، ولی همین شکست هم آنها را از رسیدن به هدفهایشان بازداشته است.

به عبارت دیگر، همین که نگذارید دشمن به اهداف خود برسد، در واقع پیروزی است؛ برد و موفقیتی شیرین و افتخار آفرین است.

نمونه این شکست ظاهری و پیروزی واقعی در کربلا و حادثه عاشورا اتفاق افتاده است. در ظاهر لشکر امام حسین (علیه السلام) شکست خوردند و یزید هم پیروز شد، ولی در واقع سیدالشهدا (علیه السلام)

برنده این نبرد بود. چرا؟

چون اجازه نداد آنها به اهداف پلیدشان که همان از بین بردن اسلام بود برسند. داستان مشهور تاریخی که «مغیر[□] بن شعبه» برای فرزندش نقل کرده است، نمونه ای از تلاش و واهمه دشمنان است. وی که همنشین و همدم معاویه بود، می گوید: روزی در سنین پیری معاویه، به وی گفتم:

در واپسین روزهای زندگی ضرورت دارد به بنی هاشم عاطفه نشان دهی و از آنان دلجویی کنی و ذکر خیری از خود بر جای بگذاری.

معاویه گفت: به کدام ذکر خیر امیدوار باشم؟ از خلفای قبل از من - با وجود چندین سال خلافت - تنها نامی بر سر زبانها مانده است؛ اما نام محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در هر شبانه روز پنج بار بلند است

ص: ۳۳۵

و مسلمانان در اذان با صدای رسا اعلام می کنند: «اشهد أنّ محمد رسول الله». باید کاری کرد که نام وی از ذهن جامعه اسلامی محو گردد و از شهرت و رونق عالم گیر او کاسته شود. (۱)

خود یزید هم که وضعیتش معلوم بود؛ فردی شرابخوار، آموزش دیده با تعلیمات مسیحیت، مأنوس با حیوانات، اهل عیش و بزم و گناهان پیوسته که حالا اسمش هم شده حاکم مسلمانان و بناست احکام اسلام را اجرا کند و مسلمانان را به خدا نزدیک کند و رهبر آنان باشد!!!

اینجا بود که امام حسین (علیه السلام) سکوت را روا ندیدند و با تمام وجود به میدان آمدند، اگرچه ظاهراً شکست خوردند و به شهادت رسیدند، ولی زنگ بیداری در دنیای اسلام به صدا درآمد و یزید رسوا و مفتضح گردید و قیامها و اعتراضات یکی پس از دیگری (مانند قیام مختار و...) به راه افتاد.

لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: «حسین منی و انا من حسین؛ حسین از من است و من هم از حسین». جمله اول معنایش مشخص است، ولی من از حسینم یعنی چه؟

تذکر: مبلغ گرامی پس از شنیدن نظرات دانش آموزان، تبیین محتوا را با داستان زیر ادامه می دهد.

یعلی عامری می گوید: با پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) که برای صرف غذا دعوت شده بودیم به راه افتادیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشاپیش ما حرکت می کرد. در مسیر به مکانی رسیدیم که حسین (علیه السلام) با کودکان مشغول بازی بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست حسین را بگیرد، حسین (علیه السلام) این طرف و آن طرف می دوید و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم او را می خداند و به دنبالش می دوید، تا این که او را گرفت، یک دست زیر چانه ی

او و دست دیگر پشت سرش نهاد، او را بلند کرد و دهان او را بوسید و فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، اللَّهُمَّ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا؛ حسین از من است و من از حسینم، خدایا دوست بدار هر کس حسین را دوست می دارد». (۲)

ص: ۳۳۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۲۵؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۳؛ رجال کشی، ص ۴۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱.

بنابراین، این شکستها، نقاب از چهره دروغ و تزویر حاکمان به ظاهر حق و مسلمان برمی دارد و ذات پلیدشان را آشکار می سازد و ناحق بودن و نادرستی رفتارشان را برملا می سازد؛ همانگونه که پیش از این، حضرت زهرا سلام الله علیها و امام حسن (علیه السلام) هم قیام کردند و در مقابل دشمن، سکوت نکردند.

پیروز جنگ عاشورا

بعد از حادثه عاشورا و آن همه گرفتاری و مصیبت، ابراهیم بن طلحه (از بلواگران جنگ جمل) خطاب به امام زین العابدین (علیه السلام) گفت: «یا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟» ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟!»

امام (علیه السلام)، فرمود: پیروز ما ایم که نگذاشتیم اهداف پلید دشمنان اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) محقق شود.

بعد فرمودند: می خواهی نشانه و دلیل این پیروزی را ببینی؟

تذکر: مبلغ محترم برای ایجاد جذابیت و پویایی کلاس، می تواند از خود دانش آموزان بخواهد که جمله امام را در قالب مسابقه جدول، در مدت زمان پنج دقیقه، پیدا کنند و سپس به نفرات برگزیده، جوایزی اهدا شود.

شیوه پیدا کردن رمز جدول:

ابتدا حرف اول (و) را نوشته و با رمز چهار به صورت افقی شروع به شمارش کنید، یعنی به عنوان مثال، دومین حرف به دست آمده (ق) خواهد بود و همینطور ادامه دهید تا ۱۹ حرف که کامل شد، با آنها جمله مورد نظر را بسازید. توجه داشته باشید که خانه آخر که با شکل ساعت مشخص شده است، جزء شمارش جدول نیست و نباید شمرده شود.

واوشق

نزن ت پ

ص: ۳۳۷

جمله رمز: «وقت اذان پیروز را بشناس»

حضرت فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمْ؛ می خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین (علیه السلام)) پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آنگاه متوجه می شوی که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) جد ما ماندگار شده است)» (۱)

یعنی اینکه دشمن به هدف خود نرسد، بزرگترین پیروزی است؛ قیام امام حسین (علیه السلام) بر علیه

کسانی بود که قصد هدم دین داشتند، ولی با قیام حضرت ناکام ماندند... آنها می خواستند نام و نشانی از اسلام و پیامبر باقی نماند؛ نامی از علی (صلی الله علیه و آله وسلم) و فاطمه زهرا و فرزندانشان باقی نماند،

ولی به هدفشان نرسیدند و نام مبارکشان همیشه نورانی و درخشان باقی ماند و تمام اهداف و برنامه هایشان برای مقابله با دین و نابودی اسلام و تبدیل حکومت به حکومت پادشاهی، شکست خورد و رسوا گردیدند.

هر بساطی را که عمری شامیان گسترده بود

نیم روزی این حسین بن علی برچید و

پیامهای کاربردی

اشاره

کل یوم عاشورا

ص: ۳۳۸

عاشورا، رسم الخط مبارزه است؛ مبارزه با دشمن و هر آنکه می خواهد دین و ایمان و اصالت و معنویت آدمی را نابود کند. باید در مقابل آنها ایستاد و از جان خود هزینه کرد. دشمن امروز ما با تغییر تاکتیک وارد میدان شده است؛ همین موبایل، فضاهای مجازی، شبکه های اجتماعی، سایتها و کانالها و میدان مبارزه امروز است.

آنها می خواهند با سرگرم کردن جوانان به امور بیهوده، آنان را غافل و بیهوده گرا بار بیاورند و با مشغول کردنشان به چیزهای بیهوده و سرگرمی های آلوده، از پیشرفت و معنویت باز دارند. (۱)

باید با جانفشانی فرهنگی و تقویت ایمان و باورها، با محکتر کردن ارتباط با اهل بیت (علیهم السلام) و

امامزادگان، با حضور مثبت و تأثیرگذار در سایتها و کانالها، در این میدان حضور پیدا کنیم و رسم الخط معنوی عاشورا و فرهنگ ناب آموزه های دینی را ترویج کنیم.

در این صورت است که دشمن ناکام می ماند و از رسیدن به اهدافشان که همان نابودی ایمان جوانان، ترویج بی حیایی و بی عفتی و در دراز مدت، نابودی انقلاب اسلامی است، دست یابد. باید مبارزه کرد.

البته نقشه های دشمنان برای ایران اسلامی از طریق شیخون فرهنگی، تحریم اقتصادی و رواج بی بند و باری از طریق ماهواره، اینترنت، فضای مجازی و شبکه های اجتماعی و ارتباطی مختلف و.... تاکنون با فضل و عنایت الهی و نیز رهبری امام خامنه ای با شکست مواجه شده

است و آنان به هدف اصلی خود که ساقط کردن نظام اسلامی و دور کردن مردم از انقلاب بود نرسیدند.

آخرین نکته اینکه، این مبارزه بین حق و باطل، همیشه ادامه دارد. نمونه دیگر آن را امروزه

ص: ۳۳۹

۱- در حدیث آمده است: «عَلَامَةُ الْعَاقِلِ فَارَبَعَهُ الْعَمَى وَالسَّهُوُ وَاللَّهُوُ وَالنَّسِيَانُ؛ علامت غافل چهار چیز است: کوردلی، اشتباه، سرگرمی و فراموش کاری». بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۲۲.

می توان در نبردهای رزمندگان در عراق، سوریه، یمن، بحرین، لبنان و ... مشاهده کرد که دشمنان، با تجهیز همه امکانات و پشتیبانی همه جانبه از داعش، تاکنون به هدف اصلی خود نرسیدند و انشاءالله هم نخواهند رسید....

این خط و مکتب را حسین (علیه السلام) و آموزه های ناب دینی و شیعی به ما آموخته است که در مقابل انحراف باید ایستاد و در صورت نیاز از جان خود هم گذشت تا اصول و پایه های دین الهی استوار و پابرجا باقی بماند.

دعا و نیایش

خداوندا!

اسلام و قرآن را در تمام دنیا پیروز بگردان!

دشمنان اسلام و حاکمان بی دین کشورهای عربی در کشورهای بحرین، عربستان و ... را نابود کن!

معنویت و انس با آموزه های دینی را در ما بیشتر بگردان!

ما در زمره مبارزان و حامیان دین خودت قرار بده!

به ما توفیق درک حقایق را عنایت کن!

ما را عاقبت به خیر بگردان!

ما را جزء یاران انقلاب اسلامی و امام زمان (علیه السلام) قرار بده.

آمین

ص: ۳۴۰

محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به امام حسین (علیه السلام)

الف: پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را می بوسید و به یاران خود می فرمود: «من از شدت علاقه ام به این دو، دوست دارم زندگی ام را میان آنها تقسیم کنم. این دو گل‌های زیبای من از دنیا هستند». (۱)

ب: همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می گوید: روزی رسول خدا در خانه ی من خوابیده بودند که حسین (علیه السلام) آمد. من سعی کردم او را سرگرم کنم تا مبادا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بیدار شوند. چند لحظه از او غفلت کردم و او داخل اتاق شد. دنبال او رفتم، دیدم روی شکم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نشسته است. خواستم او را بگیرم که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «ای زینب! فرزندم را به حال خود واگذار».

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برخاستند و پس از وضو گرفتن شروع به نماز کردند. هنگام سجده حسین (علیه السلام) بر پشت پیامبر سوار شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قدری درنگ کردند تا پایین آمد. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بلند شدند، حسین (علیه السلام) برگشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را در بغل گرفتند، تا اینکه نماز تمام شد. (۲)

ج: امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) کودک بودند. روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) وقتی آنها را دید، هر دو را بلند کرد، یکی را بر شانه ی راست خود گذاشت و دیگری را بر شانه ی چپ خود. مردی به

ص: ۳۴۱

۱- العمده، ابن بطریق، ص ۴۰۵؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۷۳.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۹، حدیث ۱۱.

آنها گفت: «بچه‌ها! خوب جایی نشسته اید (مرکب خوبی دارید)».

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اینها خوب سوارهایی هستند. این دو کودک، ریحانه‌های من در دنیایند». (۱)

د: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه عده‌ای از یاران خودشان از کوچه‌ای عبور می‌کردند. چند تا از

بچه‌ها مشغول بازی بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به طرف بچه‌ها رفت و یکی از آنها را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید.

همراهان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که این کار حضرت برایشان سؤال برانگیز شده بود، از دلیل آن پرسیدند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «یک روز دیدم این کودک با حسین بازی می‌کند و خاک پای او را بر می‌دارد و به صورت و چشمان خود می‌کشد. من نیز او را به خاطر اینکه فرزندم، حسین (علیه السلام) را دوست

دارد، دوست دارم. جبرئیل نیز به من خبر داده است که این کودک از یاوران حسین (علیه السلام) در کربلا خواهد بود». (۲)

جلوه‌ای از مبارزه معصومین (علیهم السلام)

وقتی مسیر جریان آب به دست برخی بدخواهان به گونه‌ای تغییر کند که از هدف خود باز بماند و به مسیری غیر از مسیر از پیش تعیین شده جاری شود؛ آن کسی که متوجه این خطا و ضررهای جبران‌ناپذیر آن باشد، خیلی زود جلوی این تغییر مسیر و انحراف را خواهد گرفت تا

پیامدهای منفی آن دائمی نشود. پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ماجرای سقیفه و غصب خلافت، عملاً این تغییر مسیر آغاز شد و هر یک از معصومین (علیهم السلام) به تناسب موقعیت و امکان خود، اعتراض و قیام بر ضد این انحراف را انجام دادند. حضرت زهرا سلام الله علیها اولین قیام‌کننده در این مسیر بود. ایشان به خوبی می‌دانست که باید از ابتدا جلوی انحراف را گرفت، وگرنه این

ص: ۳۴۲

۱- همان، ج ۳۷، ص ۸۷، حدیث ۵۴.

۲- همان، ج ۴۴، ص ۲۴۲، حدیث ۳۶.

انحراف تا همیشه ادامه خواهد یافت؛ لذا اولین گام حضرت این بود که با صدایی رسا فریاد زد و همگان را متوجه نمود که این حکومتی را که الان برپا داشته اند، غیر واقعی و بر خلاف سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است. رهبر واقعی علی (علیه السلام) است که در غدیر خم و دهها مورد دیگر توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اعلان شده است.

امام علی (علیه السلام) نیز بارها اعتراض خود را اعلام کردند، اگرچه به خاطر مصالح عالی اسلام و به سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سکوت اختیار کردند تا اصل اسلام باقی بماند. پس از ایشان امام حسن (علیه السلام) به مبارزه برخاست، ولی با توجه به حمله های تبلیغاتی سنگین، تهدیدها و قتل و کشتارها، انحراف

در باورها و دنیاگرایی مردم، جعل حدیث و ممنوعیت نشر فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و همه اینها

باعث شد مردم از اسلام واقعی فاصله بگیرند و با همه اعلام خطرها و هشدارها، خلفایی به عنوان رهبر جامعه ی اسلامی انتخاب شدند که در وجودشان از اسلام واقعی خبری نبود. شاید نمونه ی بارز آن را بتوان همان داستان معروفی دانست که «عمرو عاص» مشاور «معاویه» به وی می گفت: مردم از روی نادانی و جهالت و دنیاپرستی که دارند پیرو ما شده اند، و گرنه هیچ گاه

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) را رها نمی کردند.

این سخن به مذاق معاویه خوش نیامد و این مطلب را انکار کرد. عمرو بن عاص تصمیم گرفت ادعای خود را ثابت نماید؛ لذا دستور داد در شهر اعلام کنند که برای خلیفه - معاویه -

امر مهمی پیش آمده و مجبور است به سفر برود، از اینرو برای اینکه از ثواب نماز جمعه محروم نشویم، نماز جمعه این هفته، در روز چهارشنبه برگزار خواهد شد. (۱)

ص: ۳۴۳

۱- «مسعودی» یکی از بزرگان اهل سنت می گوید: «و لقد بلغ من أمرهم له انه صلی بهم عند مسيرهم إلى صفین الجمعه يوم الاربعاء؛ آنان چنان فرمانبردار و مطیع معاویه بودند که وقتی آنها را به صفین می برد، روز چهارشنبه با آنها نماز جمعه خواند! و کار سرسپردگی و اطاعتشان از معاویه بدانجا کشید که لعنت فرستادن بر علی را سنت و رویه ای مستمر ساختند و از کودکی به آن می پرداختند و تا پیری و مرگ ادامه می دادند». مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۷۲؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۷۹.

آن حضرت از اول و همان دوران کودکی هم با دشمنان و بدخواهان دین مبارزه می کرد. مثلاً وقتی «ابوبکر» با زور و دروغ و ناحقی خلیفه شد، روز جمعه ای برای سخنرانی روی منبر رفت.

امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) که در سنین کودکی بودند، برای شرکت در نماز جمعه رفته بودند.

امام حسین (علیه السلام) که جلوتر بود پیش رفت تا به ابوبکر که بر فراز منبر قرار داشت رسید و به او

فرمود:

«هذا مُتَّبِرُ أَبِي لَا مُتَّبِرُ أَبِيكَ ؛ این منبر [محل سخنرانی = کنایه از حقانیت] پدر من است نه منبر پدر تو!» (۱)

هم چنین نقل شده که در زمان خلیفه ی دوم، وقتی عمر بر فراز منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مشغول سخنرانی بود و به دروغ ادعا می کرد: من از جان مردم به آنان نزدیکترم، امام حسین (علیه السلام) از

گوشه ی مسجد صدا زد: «ای دروغگو! از منبر پدرم رسول الله پایین بیا، این منبر پدر تو نیست».

خلیفه که دست و پای خودش را گم کرده بود و از ناراحتی و عصبانیت نمی دانست چه جوابی

بدهد، گفت: به جان خودم قسم! درست است، منبر پدر توست، نه منبر پدر من. بگو چه کسی این را به تو آموخت. پدرت علی بن ابی طالب؟

حضرت فرمود: «اگر دستور پدرم را اطاعت کنم، سوگند به جانم، او مرا به خوبی و درستی و راه راست هدایت می کند... وای بر کسانی که حق ما اهل بیت (علیهم السلام) را نادیده می گیرند» (۲).

ص: ۳۴۴

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۵.

۲- خود امام حسین (علیه السلام) می فرماید: «بر منبر بالا رفتم در حالی که عمر بر منبر نشسته بود، به او گفتم: از منبر پدر من بیا پایین و برو بر منبر پدر خودت بنشین. عمر گفت: چه کسی این سخن را به تو یاد داده است؟ گفتم: کسی به من یاد نداده است؟ عمر گفت: منبر پدر تو است، سوگند به خدا که منبر پدر تو است، آیا جز شما کس دیگری به ما آبرو داده است». معرفه الثقات من رجال العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم، العجلی، ج ۱، ص ۳۰۱.

امام حسین (علیه السلام) در سفر حج بودند، تا این که در سرزمین « منی » فرصتی دست داد تا امام از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و شیعیان و مردم را دعوت کند و حقایق را برای آنان بازگو نماید. بیش از هفتصد

نفر گرد امام اجتماع کردند که دویست نفر آنان از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بودند.

حضرت پباخواست و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: «این تجاوزگر (معاویه) بر ما و شیعیان ما سختی ها و ناملایماتی روا داشته که خود می دانید و دیده اید یا شنیده اید...»

سخنم را بشنوید و گفتارم را بنویسید. بعد وقتی به شهرها و قبایل خویش برگشتید، حق را برای مردم بگویید و کارهای بد معاویه را برایشان بیان کنید». (۱)

وقتی معاویه می دید امام حسین (علیه السلام) خلاف های او را برای مردم بیان می کند، از امام حسین (علیه السلام) و نفوذ معنوی ایشان خیلی می ترسید و همیشه سعی می کرد امام حسین (علیه السلام) را از چشم مردم بیندازد. مثلاً یک روز به معاویه گفتند: توجه و نگاه مردم به سوی حسین (علیه السلام) است، کاری کن که او منبر برود و سخنرانی کند تا از چشم مردم بیفتد، زیرا توانایی خطابه و سخنرانی ندارد!

معاویه گفت: این را درباره ی برادرش حسن (علیه السلام) تجربه کردم، به رسوایی ما منجر شد. سرانجام

اصرار زیاد مردم باعث شد معاویه از امام حسین (علیه السلام) بخواهد به منبر برود و با مردم سخن بگوید.

حضرت سخنرانی خود را با حمد و ثنای الهی آغاز کرد و آن قدر شیرین و محکم سخنرانی کرد که معاویه چنان رسوا شد که مجبور شد از امام حسین (علیه السلام) بخواهد سخنرانی را تمام کند. (۲)

اعتراض به ولایت عهدی یزید

یکی دیگر از جاهایی که امام حسین (علیه السلام) اعتراض کرد و در مقابل ستم ایستاد و مردم را آگاه

کرد، زمانی بود که معاویه تصمیم داشت یزید را جانشین خود کند.

ص: ۳۴۵

۱- الغدیر، ج ۱۰، صص ۱۶۱-۱۶۲.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۲۰۵-۲۰۶.

معاویه راهی حج شد، به مدینه آمد و از مردم برای یزید بیعت گرفت. سپس منبر رفت و از یزید چنین تعریف کرد: یزید دانا به سنت پیامبر و قرآن شناس است و حلم و بردباری اش از سنگ های سخت تر است.

وقتی امام حسین (علیه السلام) این دروغ های شاخ دار را از معاویه شنید، بلند شد و پس از ستایش خدا

و درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «ای معاویه! دروغ می گویی و حقیقت را مخفی می کنی».

سپس امام حسین (علیه السلام) به زشت کاری های یزید اشاره کرد و فرمود: «فکر می کنی انسانی ناشناس و دور از چشم مردم را تعریف می کنی [فکر می کنی مردم یزید را نمی شناسند؟] در رسوایی یزید همین بس که با سگ ها بازی می کند، [رفیق اش سگ ها هستند] با آنها گلاویز می شود (کشتی می گیرد) و کبوتر باز است و با کنیزکان آوازه خوان مشغول گناه است».

(۱)

خطبه امام سجاد (علیه السلام)

این خطبه نیز جلوه ای از تداوم همین روش و نشانی از پیروزی حقیقی طرفداران حق است.

این خطبه معروف امام عارفان حضرت زین العابدین (علیه السلام) در مسجد شام و مجلس یزید و در بزرگان و مردم صورت گرفت. در این مجلس یزید ملعون به یکی از خطیبان دربار دستور داد تا به مذمت علی (علیه السلام) و اولادش و به توجیه و تمجید فجایع عاشورا اقدام نماید. سخنران پس از اینکه بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را به جا آورد، فوق العاده از حضرت علی (علیه السلام) و امام

حسین (علیه السلام) بدگویی کرد و نسبت به بزرگداشت معاویه و یزید سخنانی طولانی گفت و آنها را به هر عمل نیکویی نسبت داد.

در این حال امام سجاد (علیه السلام) بر آن خطیب فریاد زد و فرمود: ای خطیب، وای بر تو! رضایت مخلوق را به وسیله غضب خالق خریدی. اینک جایگاه خود را در آتش شعله ور دوزخ آماده بنگر و خود را برای آنجا آماده ساز!

ص: ۳۴۶

آن گاه حضرت از یزید خواست که او هم برای مردم سخن بگوید. یزید که از قدرت و نفوذ کلام امام می ترسید، اجازه نداد، سرانجام پس از پافشاری امام و درخواست مردم، اجازه داد.

امام سجاد(علیه السلام) از پله منبر بالا رفت و خطبه ای را با نوای گرم توحیدی بیان کرد و در فرازهایی از خطبه خود فرمود: «انا بن مکة و منی، انا بن الزمزم و الصفا؛ انا بن محمد المصطفی؛ انا بن علی المرتضی؛ انا بن فاطمه الزهراء...؛ من فرزند مکة و منایم؛ من فرزند زمزم و صفایم؛ من فرزند محمد مصطفایم؛ من فرزند علی مرتضایم؛ من فرزند فاطمه زهرایم.....»

امام زین العابدین همچنان به معرفی خویش ادامه داد، تا آن جا که صدای مردم به گریه بلند شد و ارکان کاخ یزید به لرزه درآمد و یزید از تحت تاثیر قرار گرفتن مردم سخت بیمناک شد، از این رو برای قطع کردن سخنان امام(علیه السلام) به مؤذن دستور اذان داد. مؤذن دربار برخاست و با صدایی که همه می شنیدند، اذان گفت.

وقتی مؤذن گفت: اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ

حضرت سجاد فرمود: چیزی از خدا بزرگتر نیست.

هنگامی که مؤذن گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ

علی بن الحسین فرمود: مو، پوست، گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند.

موقعی که گفت: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ

در این حال امام سجاد(علیه السلام) عمامه خویش را از سر برداشت و خطاب به مؤذن گفت: تو را به

حقّ محمد ساکت باش تا من سخنی بگویم. آن گاه از بالای منبر خطاب به یزید فرمودند: ای یزید! این پیغمبر، جد من است و یا جد تو؟ اگر گویی جد من است، همه می دانند که دروغ می گویی، و اگر جد من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل

بیت او را به اسارت گرفتی؟! حضرت این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت:

به خدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست، آن منم، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟! آنگاه فرمود: ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی

و باز می گویی: محمد رسول خداست؟! و روی به قبله می ایستی؟! وای بر تو! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند.

در این هنگام یزید فریاد زد که مؤذن اقامه بگوید! و آنگاه در میان مردم هیاهویی برخاست، بعضی نماز گزارند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند. (۱)

ص: ۳۴۸

۱- مقاتل الطالبین، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۰ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹.

بهبانۀ ارتباط

تذکر: در ابتدای جلسۀ و پس از سلام و احوالپرسی با دانش آموزان، مبلغ گرامی شماره های زیر را به تدریج نوشته و از آنان می خواهد که برداشت و حدس خود درباره این اعداد و ارقام را بگویند.

۱۳۸۴- ۲۷۷۵۵

۱۳۸۵- ۲۷۵۶۷

۱۳۸۶- ۲۲۹۱۸

۱۳۸۷- ۲۳۳۶۲

۱۳۹۲- ۱۷۹۹۴

۱۳۹۳- ۱۶۸۷۲

۱۳۹۴- ۱۶۸۵۴

این اعداد و ارقام، آمار کشته های تصادفات است که هر ساله اتفاق می افتد و متأسفانه تعداد زیادی از کشته می شوند. در همین نوروز سال ۹۶، هر ۷۱ ساعت، یک نفر در جاده ها کشته شده

ص: ۳۴۹

است که جای تأسف دارد. به همین دلیل مسئولان دنبال راهکارهای متعددی رفتند تا این آمار کاهش یابد؛ افزایش مبلغ جریمه ها، تنبیه و توقف خودروهای متخلف، نمره منفی و... از جمله این راهکارها بود.

یکی یگر از راهکارها، فرهنگ سازی و نشان دادن عینی و ملموس نتیجه تخلف رانندگی بود؛

به همین سبب در برخی اتوبانها و جاده ها، ماشینی تصادفی و میچاله را در معرض دید دیگر رانندگان می گذارند تا حواسها را جمع کنند و بدانند که تندروری و سرعت و سبقت غیر مجاز و عبور از خطوط قرمزی که پلیس قرار داده، چنین پیامد و عاقبتی برای انسان به بار خواهد آورد.

تبیین متن و محتوا

اشاره

خ-داوند نیز در قرآن کریم، چند نمونه و هشدار گذاشته است که اگر در جاده زندگی بد رانندگی کنید و بدمستی و سرعت غیرمجاز و جوگرفتگی داشتید، انحراف از جاده و تصادف نموده و سقوط خواهید نمود.

به عبارت دیگر، خداوند خودش آمار داده و فرموده است که بسیار بوده اند کسانی که در زندگی بدمستی و غرورشان آنان را به هلاکت انداخته و مستحق دریافت جریمه و تنبیه الهی شده اند.

خداوند همچنین در سکوی هشدار خود، نمونه هایی از این افراد را قرار داده و عاقبت بد این افراد را شرح داده است؛ از قارون و فرعون وهامان و نمرود گرفته، تا مردم دوران انبیای گوناگون که با نادیده انگاری و نشنیدن پیامهای الهی، خطوط قرمز را زیر پا گذاردند و خود را در دره های عمیق بی خدایی و گرداب گناهان انداخته و غرق کرده اند.

چند هشدار اصلی خدا

اشاره

خدا سه سکوی هشدار گونه برای انسان قرار داده است؛ یعنی اگر قوانین و حدود الهی را رعایت نکردید، چنین عاقبتی در انتظار شماست و این چنین تنبیه و جریمه خواهید شد:

ص: ۳۵۰

تذکر: برای جذابیت بهتر مبلغ محترم می تواند ابتدا بخشی از آیات را به نمایش گذارده یا روی تابلو بنویسد تا فضای ذهنی مخاطبان برای تبیین کوتاه هشدار مهیا گردد. از خود دانش آموزان هم برای قرائت آیات و بیان ترجمه می توان استفاده کرد.

یک: زندگی حیوانی

اشاره

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»

اولین هشدار جدی خداوند این است که اگر انسان از خدا و معنویات دوری کرد و به تاختن خود در جاده گناه ادامه داد، زندگی اش شبیه حیوانات میشود. چون آنچه انسان را ارزشمند و ممتاز از سایر موجودات می کند، همان ایمان و برخورداری از معنویات است؛ و گرنه انسان در برخورداری از حیات مادی با سایر موجودات و به ویژه حیوانات، مشترک است؛ به طوری که اگر نگوییم حیوانات در این وجود از انسان برترند، حداقل با او مساوی هستند.

به همین دلیل، خدای متعال در قرآن کریم و اهل بیت (علیهم السلام) در روایات خود ملاک برتری انسان

را حیات معنوی او بیان کرده و فرموده اند که اگرچه انی افراد به صورت عمودی راه می روند، ولی حقیقت وجودی شان افقی است؛ زیرا کسانی که از حیات معنوی بهره ای ندارند، مردگانی متحرک هستند و نه تنها فضیلتی بر سایر موجودات ندارند، بلکه از حیوانات نیز پست ترند.

به عنوان نمونه، در روایتی آمده است که از امیر مؤمنان (علیه السلام) سؤال شد: آیا انسان برتر است یا

فرشتگان؟ حضرت در پاسخ فرمود: إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلٍ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ؛ همانا خدای متعال در ملائکه عقل را بدون شهوت قرار داد (ترکیب کرد) و در حیوانات شهوت را بدون عقل قرار داد و در فرزندان آدم هر دو را ترکیب کرد. پس کسی که عقلش بر شهوتش پیروز شود، از ملائکه برتر است و کسی که شهوتش بر

عقلش غلبه کند، از حیوانات بدتر است.»^(۱)

یعنی انسان در کشمکش غرایز حیوانی و تمایلات عالی انسانی است که اگر به منزلت و کرامت انسانی رو کند، اوج می گیرد و اگر به غرایز بها بدهد، مثل حیوانات می شود، بلکه بدتر از آنها.

خدای متعال نیز در قرآن از این حقیقت پرده برداشته و تصریح کرده است که حیات حقیقی انسان به داشتن اعضاء و جوارح ظاهری نیست؛ چرا که بسیاری از افراد از نظر جسمی دارای سلامت کاملی هستند، اما در حقیقت بهره ای از انسانیت ندارند: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ؛ به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌هایی دارند که با آن درک نمیکنند (با عقلشان اندیشه نمی کنند) و چشمانی

که با آن نمی بینند و گوش‌هایی که با آن نمی شنوند. آنها همچون چهارپایان اند، بلکه گمراه تر. اینان همان غافلان اند.»^(۲)

به قول شاعر:

آدمیزاد طرفه معجونی است

کز فرشته سرشته است و از حیوان

گر کند میل این شود به از این

ور کند میل آن شود به از آن

همچنین خدای متعال در سوره فرقان می فرماید: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا؛ آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند! آنان فقط همچون چهارپایان اند، بلکه گمراه ترند.»^(۳)

امیرمؤمنان در وصف افرادی که تنها لذت برای آنان مطرح است و ارزشها و فضایل و

ص: ۳۵۲

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۹، ح ۲۰۲۹۸.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳- سوره فرقان، آیه ۴۴.

کمالات برایشان واژگانی بی معناست، می فرماید: كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمَّهَا عَلْفُهَا؛ همانند حیوانات پرواری که تنها به علف خود می اندیشند و بس. (۱)

رفع یک شبهه

آقا چرا توهین می کنید؟ چرا انسان را شبیه حیوان بلکه بدتر از حیوان می دانید؟

بر اساس آنچه اشاره شد، تشبیه بعضی انسان ها به حیوان در قرآن، جسارت و ناسزاگویی به شأن و جایگاه انسان نیست؛ چرا که بسیاری از حیوانات با وجود غرایز صرف و نداشتن عقل و فکر، منافع بسیاری برای انسان دارند و وجودشان مایه منفعت و خیر است، در حالی که کم نیستند انسانهای به ظاهر عاقل و فرهیخته ای که وجودشان جز شرارت و زحمت برای دیگران ندارند و با نعمت عقل خدادادی، بدترین جنایتها را انجام می دهند؛ جنایتها و زشت کاریهایی که در دنیای حیوانات هم چه بسا نظیری ندارد.

ضمن اینکه برخی از همین به ظاهر آدمها، با دست و اختیار خودشان، خودشان را همسطح حیوان می دانند؛ مثل افرادی که با سگ، گاو، اسب، دلفین، خانه و... ازدواج می کنند و به این انتخاب کفو و همتا برای خودشان هم افتخار می کنند!!

دو: مثل چوب

«كَانَهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ»

هشدار دوم خداوند این است که در صورت ادامه این روند، خشک و بی روح و بی تفاوت و قسی القلب می شوید، مثل چوب! در قرآن کریم می خوانیم: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ؛

هنگامی که آنها (منافقان) را می بینی ظاهر آراسته

و قیافه های آنان تو را در شگفتی فرو می برد و جذاب سخن می گویند که وقتی حرف می زنند تو

ص: ۳۵۳

نیز به حرفهایشان گوش فرا می دهی، اما از نظر باطن چنان بی محتوا هستند که گویی چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند». (۱)

یعنی برخی افراد منافق و دو رو هستند؛ این ویژگی، نشان از خباثت باطن و زشتی رفتارشان دارد. آنان شاید در ظاهر آراسته و زیبا باشند، ولی به دلیل عدم انعطاف در مقابل حق و نپذیرفتن آموزه های دینی، همانند چوب خشک هستند؛ شاید حتی ظاهر زیبایی داشته باشند، ولی بی ریشه و درون تهی هستند و دیر یا زود از بین می روند.

سه: دل‌های سنگی

«فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً؛

هشدار بعدی خداوند این است که با این روند، چنان سنگدل، بی عاطفه و بی محبت خواهید شد که دل‌های سنگی پیدا کرده و عطفوت، ترحم و مهربانی از قلب شما خواهد رفت. در مقابل آه مظلومان و کمک خواهی نیازمندان بی تفاوت می شوید و تنها به فکر لذت و خوشی

خود خواهید بود.

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ سپس، دل‌هایتان سخت شد که چون سنگ یا سخت تر بود [چرا] که از بعضی

سنگ‌ها جویها بشکافد و بعضی آنها دو پاره شود و آب از آن بیرون آید و بعضی از آنها از ترس خدا فرود افتد، و خدا از آن چه می کنید غافل نیست». (۲)

ص: ۳۵۴

۱- سوره منافقون، آیه ۴.

۲- سوره بقره، آیه ۷۴.

شاید شدیدترین و بدترین تنبیه خداوند برای این گونه افراد، این باشد که خدا آنها را آدم حساب نکند و به قول معروف، از خیرشان بگذرد!

مثل اینکه وقتی پدر یا مادر خانواده به خاطر رفتارهای اشتباه و اذیت و آزارهای فراوان او، از او ناامید می شوند و از چشمشان می افتد. اگر هم از آنها درباره فرزندشان سؤال شود، انگار نه انگار، او را جزء خانواده آدمیان به حساب نمی آورند. واقعاً که این نوع تنبیه، سخت ترین و

دردناک ترین نوع تنبیه است.

خداوند نیز درباره برخی بندگان که اشتباه و خطا از حد گذرانده و با هیچ اخطار و تنبیه ی متوجه نمی گردند نیز، جمله ای شبیه این دارد. این جمله را خودتان می توانید از این جدول کوچکی که برای شما ترسیم می کنم، بیابید. توجه داشته باشید که با کامل شدن یازده حرف، این

جمله عربی که بخشی از آیه قرآن کریم است، به دست می آید.

ص ع ل غ

ن ل ا د

ه ر ا .

شیوه پیدا کردن رمز جدول:

ابتدا حرف اول (صلی الله علیه و آله وسلم) را نوشته و با رمز سه به صورت افقی شروع به شمارش کنید، یعنی به

عنوان مثال، دومین حرف به دست آمده (غ) خواهد بود و همی نظیر ادامه دهید تا ۱۱ حرف که کامل شد، با آنها جمله مورد نظر را بسازید. توجه داشته باشید که خانه آخر که با شکل ساعت مشخص شده است، جزء شمارش جدول نیست و نباید شمرده شود.

جمله رمز: «صغار عندالله»

یعنی چه؟

ص: ۳۵۵

یعنی گاهی وقتها کار انسان که قرار بود خلیفه الله باشد و به مقامات والا برسد، به جایی می رسد که خدا دیگر روی او حساب نمی کند. به قول معروف، خدا او را ریز می بیند، خوار و بی ارزش می پندارد.

این انسانی با عظمتی که این همه ارزش داشت و زمین و زمان به خاطر او خلق شده بود، او که اشرف مخلوقات بود، کارش به جایی می رسد که می شود مثل حیوانات، مثل سنگ و چوب و بلکه بدتر، «صغائر عندالله»؛^(۱) خدا هم دیگر از خیرش می گذرد و روی او حساب نمی کند.

آخرین هشدار

وقتی خدا یک فرد را ناچیز حساب کرد و به او اعتماد و اطمینان نکرد، طبعاً امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم روی او حساب نخواهد کرد؛ زیرا یکی از مهم ترین شاخصه های یاران امام زمان (علیه السلام) این است: اهل ایمان و دوری از گناهان.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: رَجَالَ مُؤْمِنُونَ عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ هُمْ أَنْصَارُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ

؛ مردان باایمانی که خدا را آن چنان که شایسته است، شناخته اند و آنان یاوران مهدی (عج) در آخر الزمان اند.^(۲)

بنابراین، اگر من و شما می خواهیم در لشکر امام زمان و جزء یاران حضرتش باشیم، باید این سخن امام صادق (علیه السلام) را همواره مدنظر داشته باشیم که درباره منتظران واقعی فرمود: «مَنْ سَيَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَ لِيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ فَإِنْ مَيَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ فَجِدُوا وَ انْتَظِرُوا؛ هر کس که خوشحال می شود که از یاران قائم (علیه السلام) باشد، باید منتظر باشد و با پرهیزگاری و اخلاق نیکو عمل نماید و با چنین حالی منتظر باشد که هرگاه بمیرد و پس از مردنش قائم (عج) به پا خیزد، پاداش

ص: ۳۵۶

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۲۹؛ منتخب الاثر، ص ۶۱۱.

او هم چون کسی خواهد بود که دوران حکومت آن حضرت را درک کرده باشد، پس بکوشید و منتظر باشید». (۱)

دعا و نیایش

خداوندا!

مارا جزء بندگان خوب خودت قرار بده!

ما را شنوای هشدارها و تحذیرهای خودت بگردان!

ما را از بلاها و تنبیهات مادی و معنوی خودت مصون بدار!

ما را در زمره یاران واقعی و پاک امام زمان (علیه السلام) قرار بده.

آمین

ص: ۳۵۷

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۰۰، ح ۱۶.

بهبانۀ ارتباط

تذکر: در ابتدای جلسه، پس از رعایت آداب اولیه جلسه، مبلغ محترم حروف زیر را روی تابلو نوشته و از دانش آموزان می خواهد که بدون استفاده از قرآن، در زمان مشخص (مثلا ۵ دقیقه) نام پیامبران را از میان حروف زیر استخراج کنند. افرادی که بتوانند بیشترین نام را استخراج

کنند، برنده و مستحق دریافت جایزه خواهند بود.

ا ق ی س ب د ف ه و ن د ز ر ک م ح ز ت ع ش ل

برخی از اسامی انبیا: موسی، عیسی، نوح، آدم، ابراهیم، محمد، اسماعیل، زکریا، الیسع، یونس، هود، صالح، اسحاق، سلیمان، الیاس، داوود، لوط، یوسف، ادیس، شعیب، یحیی، موسی و...

یادآوری: در این مرحله مبلغ گرامی به دانش آموزانی که موفق شده اند اسامی بیشتری را استخراج کنند، ضمن تشویق، جوایزی اهدا می کند.

مرحله دوم: در این مرحله خود مبلغ محترم یا یکی از دانش آموزان که قرائت و روخوانی قرآن او مناسب است، کنار مبلغ حضور می یابد و آیات ۸۵، ۸۴ و ۸۶ سوره انعام را برای

دانش آموزان قرائت می کند.

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»، «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلُّ مِّنَ الصَّالِحِينَ» * «وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ؛ پس از این قرائت، مبلغ از دانش آموزان می پرسد: در این آیاتی که قرائت شد، نام چند نفر از انبیا ذکر شده بود؟

تذکر: طبعاً چون دانش آموزان با این نگاه به آیات گوش نداده اند، لذا بعید است بتوانند تعداد و اسامی را ذکر کنند، از این رو قاری قرآن یک بار دیگر و در صورت نیاز، برای بار سوم، آیات را با چاشنی اندکی سرعت، قرائت می کند و دانش آموزانی که بتوانند تعداد انبیا به همراه اسامی آنها را ذکر کنند، برنده این مرحله بوده و جوایزی دریافت خواهند کرد.

پاسخ صحیح: نام هفده نفر از انبیاء در این آیات ذکر شده است.

تبیین متن و محتوا

اشاره

مرسوم است که برای یک انتخاب مهم، ابتدا کارنامه و سابقه کاری او را مورد بررسی قرار داده و سپس او را جزء گزینه های اصلی قرار داده، از او برنامه می خواهند. مثلاً برای انتخاب یک سرمربی تیم، پس از بررسی عملکرد گذشته او در تیمهای مختلف، اگر او را پسندیدند، به او

پیشنهاد می دهند. یا برای انتخاب یک مدیر، از میان گزینه های مختلف، کسی که بهترین سابقه،

کیفیت و شرایط را دارد، انتخاب خواهد شد.

خداوند متعال هم برای هدایت و مدیریت جامعه انسانی، برای آنان مدیران و مربیانی کاربلد، دلسوز و با کارنامه های درخشان فرستاده است تا انسان را در میدان مسابقه دنیا یاری دهند و با هدایت این پیامبران، انسان با سربلندی و سرافرازی از زمین خاکی دنیا خارج و کیفیت زندگی و

کسب مدارج عالی مادی و معنوی آنان، به بهترین نحو ممکن انجام شود. (۱)

ص: ۳۶۰

۱- «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ و هیچ پیامبری را نفرستادیم جز اینکه با اذن خدا اطاعت شود» (نساء / ۶۴)

نگاهی به سوابق و کارنامه پیامبران الهی که برای هدایت و سعادت بشر انتخاب شده اند، نشان می دهد که هم کارنامه درخشانی دارند و هم برنامه کامل و دقیقی که با عمل به آن، موفقیت تضمینی خواهد بود.

کارنامه پیامبران

اشاره

در آیاتی که در ابتدای جلسه قرائت شد، خداوند متعال از تعبیری مهم و کلیدی برای آنها استفاده کرده است که نشان دهنده مورد تأیید بودن و ویژگی ممتاز این پیامبران است: «كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»-

یعنی در پرونده زندگی اینان هیچ عیب و نقصی وجود ندارد و هیچ کس نمی تواند بر آنان خدشه ای وارد نماید؛ آنان همواره از گناه و زشتی ها پرهیز می کرده اند و به صفات والای انسانی و اخلاقی آراسته بوده، دیگران را نیز به خوبی ها و اعمال صالح فرامی خواندند.

در واقع، ویژگی هایی این پیامبران، رمز موفقیت و و به تعبیر قرآن: «وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ»، باعث برتری و ارتقای درجه آنان شده، به انتخاب شدن آنان توسط خداوند برای هدایت مردم انجامیده است.

به عنوان مثال خداوند درباره حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: او از نیکان، (۱) صالحان، (۲) قانتان، (۳) صدیقان، (۴) بردباران (۵) و وفاکنندگان به عهد (۶) بود و شجاعت (۷) بی نظیر داشت.

ص: ۳۶۱

۱- سوره ص، آیه ۴۷.

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۲.

۳- همان، آیه ۱۲۰.

۴- سوره مریم، آیه ۴۱.

۵- سوره توبه، آیه ۱۱۴.

۶- همان.

۷- شکستن بتها در نوجوانی و مقابله با شرک و کفر فراگیر در آن جامعه.

یادآوری: مبلغ محترم برای تنوع و جذابیت می تواند سه حرف آخر برخی از این صفات (کان، حان، تان، قان، ران) را روی تابلو بنویسد و سپس کلمات را تکمیل نماید.

دیگر انبیا نیز از یکسری ویژگی ها برخوردارند که به تعبیر قرآن عبارتند از:

تذکر: مبلغ گرامی این موارد را در قالب کارت یا نوشتن روی تابلو ارائه و برای همه یا تعدادی از آنها توضیح کوتاهی ارائه می کند و یا اینکه - با توجه به ظرفیت مخاطب و محدودیت زمان، به ذکر تیتروار آنها بسنده می کند.

تبلیغ دین خدا، (۱)

یادآوری نعمتهای الهی، (۲)

ترسیم سرنوشت عبرت انگیز گنهکاران، (۳)

دعوت به دین واحد، (۴)

توکل بر خداوند (۵)

ص: ۳۶۲

۱- «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ وَ مَا لِلرَّاسِخِينَ فِي قُلُوبِهِم مِّنَ الْإِسْلَامِ فَذَكَرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» ؛ نعمتهای خدا را به یاد آورید، شاید رستگار شوید! (اعراف/ ۶۹) و [همگی می گفتند:] خدا را پرستید و از پرستش بت اجتناب ورزید. «(سوره نحل، آیه ۳۶).

۲- هود(علیه السلام): فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ؛ از [مخالفت با] خدایی بپرهیزید که شما را به آنچه که می دانید مدد داده و شماها را به وسیله مال و فرزند و باغها و چشمه ها کمک کرده است. «(شعراء/ ۱۳۴ - ۱۳۲)

۳- «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ؛ در بیان قصه ها و داستان های پیامبران و امت هایشان، عبرتی است برای اندیشمندان و صاحبان خرد». (سوره یوسف، آیه ۱۱۱). حضرت شعیب (علیه السلام): «وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ؛ (هود / ۸۹) «ای قوم! مخالفت شما با من سبب نشود که به عذابی مانند عذاب قوم نوح و هود و صالح گرفتار شوید! و سرگذشت قوم لوط از شما دور نیست.» حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم): «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ» (انعام/ ۱۱).

۴- منطلق پیامبرانی مانند: نوح، هود، صالح و شعیب (علیه السلام) همگی این بود که: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ؛ ای قوم قوم من! خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست. «(اعراف/ ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵). و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَامُ»؛ همانا دین در نزد خدا اسلام است. «(آل عمران/ ۱۹).

۵- نوح (علیه السلام): «يَا قَوْمِ إِنْ كَانَكُم مَّقَامِي وَتَذَكَّرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ».

(سوره یونس ، آیه ۷۱) سخن دیگر انبیا نیز در کنار تدبیر و تبلیغ هوشمندانه و همه جانبه، این بود: «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْنَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» «چرا ما بر خدا توکل نکنیم! در حالی که ما به راههای خودمان هدایت کرده و ما در برابر آزارهای شما استقامت می ورزیم و متوکلان باید بر خدا تکیه کنند.» (ابراهیم / ۱۲).
(. نیز نک: هود / ۵۶ و ۸۸؛ یوسف / ۶۷؛ اعراف / ۸۹ و ...).

از میان این کارنامه زیبا و افتخارآمیز، به دو مورد آن اشاره می کنیم.

یک: خیرخواهی و دلسوزی

در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) به ایشان خبر دادند که فلان جوان تازه مسلمان، عادت زشت زمان جاهلیت را ترک نکرده و همچنان با زنان ناپاک در خارج شهر مکه ارتباط دارد.

یکبار که جوان از خارج شهر می آمد، پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) سر راهش قرار گرفت و به او فرمود: «جوان!

کجا بودی؟» عرض کرد: «ای رسول خدا! شترم گم شده بود، رفتم پیدا کنم». پیامبر فرمود:

«امیدوارم دیگر در بیابان شتر گم نکنی!»

مدتی از این ماجرا گذشت. بار دیگر به رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) خبر دادند که فلان جوان را در همان

محلله های بدنام دیده اند. باز پیامبر سر راه جوان قرار گرفت، ولی آن جوان تا از دور چشمش به پیامبر افتاد، با خود گفت: «این بار به رسول الله چه بگویم؟! او چاره ای اندیشید و به نماز ایستاد، تا شاید پیامبر او را آزاد بگذارد، ولی هرچه نماز خواند، نتیجه ای نداد. وقتی پیامبر نزد او رسید، فرمود: «ای جوان! من مصمم هستم که تو دیگر در بیابان شتر گم نکنی!» (۱)

همه پیامبران(۲) و از جمله حضرت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) چنان دلسوز و مهربان بودند. آن حضرت چنان

برای هدایت مردم دلسوزی می کردند و نگران بودند که خداوند او را دلداری داد و سفارش کرد مراقب خود باشد؛ «چه بسا از شدت اندوه به خاطر اینکه این مردم ایمان نمی آورند، جان خود را از دست بدهی!» (۳) «گویا می خواهی بخاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی، اگر به

ص: ۳۶۳

۱- نشریه طوبی، ش ۱۷، اردیبهشت ۱۳۸۶.

۲- «يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَيْتُكُمْ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»؛ ای مردم! من رسالتی را که از جانب خدا بر عهده داشتیم، ابلاغ کردم و شما را پند دادم، ولی شما ناصحان را دوست نمی دارید». سوره اعراف، آیه ۷۹.

۳- سوره شعراء، آیه ۳.

این گفتار ایمان نیاورند!» (۱).

دو: صراحت و قاطعیت و کوتاه نیامدن از اصول

امروزه همه مریبان و مدیران مدعی هستند که یک سری اصول و باورهایی دارند که به هیچ عنوان از آن کوتاه نخواهند آمد. این مسئله به صورت واقعی و جدی در کارنامه پیامبران قرار دارد.

آنان از یک سو در نهایت مهربانی و عطف، ولی قاطعانه و با صراحت می گفتند: «اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»؛ خداوند را پرستید که معبودی جز او برای شما نیست.» (۲) و از سوی دیگر، حاضر نبودند از اصول کوتاه بیایند و به هر قیمتی برای خود پیرو و مسلمان و معتقد جمع کنند.

در زندگی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) این مسئله به خوبی روشن است. قریش از او دعوت کردند که پیامبر، خدایان آنان را عبادت کند تا آنان نیز خدای پیامبر را عبادت کنند. قبول چنین پیشنهادی، یک نوع عدول از اصول مکتب به شمار می رفت و به همین جهت، وحی الهی رسول گرامی را تعلیم داد که بفرماید: «لَا أُعْبَدُ مَا تَعْبُدُونَ؛ آنچه را شما می پرستید، من نمی پرستم.» (۳)

همچنین نقل شده که گروهی از مردم طائف آمدند تا با پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) از در صلح وارد

شوند، مشروط بر اینکه صلحنامه ای نوشته شود و دو طرف امضاء کنند و مواد صلحنامه این باشد

که مردم طائف پس از قبول اسلام در انجام این امور آزاد باشند:

۱. نماز نگزارند؛

۲. ربا بخورند؛

ص: ۳۶۴

۱- سوره کهف، آیه ۶.

۲- قرآن این جمله را از پیامبرانی مانند: نوح، هود، صالح و شعیب (علیه السلام) نقل می کند. (نک: سوره اعراف، آیات ۷۳، ۶۶، ۵۹، ۸۵).

۳- سوره کافرون، آیه ۲.

۳. عمل جنسی مطلقاً مباح و آزاد باشد؛

۴. بتکده آنان یکسال یا بیشتر برپا باشد تا زنان آنان، آنها را عبادت کنند.

یک چنین صلح و آشتی پذیری، عدول از اصولی بود که پیامبر برای تبلیغ و تحکیم آنها برانگیخته شده بود. از این جهت، پیامبر همه این شرائط را رد کرد و در رد برخی از این مواد آیه ای از قرآن را تلاوت فرمود تا به آنان بفهماند که این مواد، مخالف برنامه های قطعی مکتب و آرمانهای رسالت اوست و سازش در مورد آنها پذیرفته نیست.

در مورد ربا فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از [مخالفت فرمان] خدا پرهیزید و آنچه از [مطالبات] ربا باقی مانده، رها کنید!» (۱)

درباره زنا فرمود: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا؛ و نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بد راهی است.» (۲)

و درباره نماز فرمود: «لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَّا صَلَاةَ مَعَهُ؛ آیینی که به همراه آن نماز نباشد، سودی ندارد.» (۳)

پیام های کاربردی

کارنامه دینداری و برنامه های فرستادگان الهی مشخص است؛ از آدم و نوح و عیسی و موسی (علیه السلام) گرفته، تا زمان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) که برنامه نهایی خداوند برای انسان تدوین و ارائه شد.

حال این خود انسان است که می تواند در تیم انبیا و برنامه های سعادت آفرین آن شرکت کند و با انتخاب مسیر درست، راه سرافرازی در دنیا و آخرت را برگزیند، یا اینکه همانند برخی از همان مردم زمان انبیا، تنها به لذت های دنیایی پردازد و از آخرت و نعمت های بی نهایت آن محروم

و در عذاب الهی جاودان گردد.

ص: ۳۶۵

۱- سوره بقره، آیه ۲۷۸.

۲- سوره اسراء، آیه ۳۲.

۳- سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۵۴۴ - ۵۴۲.

در واقع ارسال انبیا و تبیین برنامه های آنان برای اتمام حجت است تا راه بهانه جویی را بر بهانه جویان مسدود کند و به تعبیر قرآن: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ؛ پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند، توانا و حکیم است» (۱).

و فرمود: « وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا؛ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم» (۲).

نکته دیگر آنکه، پیامبران همه برای مدت مشخص و محدودی زنده هستند، از این رو خداوند متعال برای تداوم راه انبیای الهی، مجریان حقیقی و دائمی برای اجرای این برنامه سعادت معین کرد که همان ائمه (علیهم السّلام) هستند و خداوند به برکت حضور ایشان، نقاط نامفهوم، فروع و نکات نیازمند به بروزرسانی را به اطلاع مردم رسانده و سؤالها و شبهات ایشان را پاسخ گفته اند، تا این

شاء الله آخرین موعود و منجی بیاید و این برنامه را به طور کامل و دقیق اجرا کند.

دعا و نیایش

خداوند!

ما را با آموزه های نورانی قرآن آشناتر بگردان!

به ما توفیق حضور و عمل به برنامه های سعادت آفرین انبیا و اولیاء عنایت بفرما!

ما را جزء یاران امام زمان (علیه السلام) قرار بده!

عاقبت همه ما را ختم به خیر و سعادت بگردان!

ما را در دنیا و آخرت سرافراز و سعادت مند بفرما.

آمین

ص: ۳۶۶

۱- سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۲- سوره اسراء، آیه ۱۵.

تذکر: مبلغ گرامی در ابتدای جلسه با تبیین کوتاهی از بحث خالکوبی، به موضوع اصلی جلسه و راهکارهای مطرح شده در این زمینه می پردازد.

گر عاشقی و صادق با ما شوی موافق کوری هر منافق صلوات بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (

امروزه بسیاری از جوانان اهل خالکوبی و نقاشی های ماندگار روی اعضای بدن خودشان هستند. هر کس با توجه به علاقه ها، ناکامی ها، شخصیت و فرهنگ و یا مد و کلاسی که به آن باور دارد، این کار را انجام می دهد. گاهی تصاویر است و گاهی نوشته های عاشقانه، اظهار

محبت یا درد دل های گلایه آمیز و دردناک.

تذکر: در صورت نیاز مبلغ گرامی می تواند ضمن نشان دادن تصاویری از خالکوبی های عجیب و غریب، حکم خالکوبی را هم بیان کند. (۱)

ص: ۳۶۷

۱- تتو کردن ابرو و سایر اعضای بدن چه حکمی دارد و وظیفه ی مکلف نسبت به وضو و غسل چیست؟ تتو کردن اگر برای بدن ضرر قابل توجهی داشته باشد یا تصاویر مستهجن یا مطالب باطلی را بر بدن تتو کنند جایز نیست؛ اما اگر برای بدن ضرری نداشته باشد و مطالبی که نوشته شده، مطالب یا نماهای حرامی نباشد و مفسده ی دیگری بر این کار مترتب نشود، اصلش اشکالی ندارد؛ اگر چه مستحب و پسندیده هم نیست. تتو کردن همچنین نسبت به وضو و غسل -آن چیزی که امروزه متداول است در تتو کردن که جوهر زیر پوست می رود- مانع نیست و وضو و غسل فرد اشکالی ندارد. اما حکم تتو کردن از جهت دیگر این است که اگر خانمی ابرو یا دستش را تتو کرده و آرایش محسوب شود ولو آرایش ثابت، باید از نگاه نامحرم پوشاند. (به نقل از سایت مقام معظم رهبری).

جوانی روی سینه خودش نوشته بود: لعنت بر پدر و مادر کسی که اینجا آشغال بریزد.

شاید دیده باشید (مخصوصاً در شهرها) یک جایی که یک زمین بایر وجود دارد، بعضی همسایه ها آشغال های منزلشان را می برند و آنجا می گذارند. معمولاً کسی که نزدیک به آن فضای خالی باشد، با رنگ یا چیز دیگری روی دیوار خانه اش می نویسد: لعنت بر پدر و مادر کسی که

اینجا آشغال بریزد.

حالا ببینیم منظورشان از این کار چیست؟

آن کسی که آشغال منزلش را می برد و کنار دیوار دیگری می گذارد، با این کارش در واقع این را می رساند که آشغال های خانه خودم را هر طور که باشد، باید از خودم دور کنم، هرچند دیگران را اذیت کند!

آن کسی هم که رو دیوار خانه اش آن شعار را می نویسد، حرفش این است که هر کسی مسئول عمل خود است؛ نباید با آشغال هایی که خودش تولید کرده، دیگران را اذیت کند. (این قضیه را داشته باشید، باهاش کار داریم).

تبیین متن و محتوا

اشاره

اگر یک روزی (فرضاً) اسلحه بگذارند روی سر ما و بگویند که مخیری یکی از این دو را انتخاب کنی: یا تو را می کشیم و یا فلان ساختمان، فلان مرکز، فلان دفتر با هر جایی رو مثلاً با خاک یکسان کن، انصافاً کدام یکی را انتخاب می کنیم؟

پس از شنیدن نظرات تعدادی از دانش آموزان....

ص: ۳۶۸

بدون شک خیلی از ما فوراً خواهیم گفت: چون پای جان در میان است، حتماً آن کار را انجام می دهیم! (۱) می گوید نه! آرام بگویم کسی نشنود، حتی برخی پایش که برسد، پدر و مادرشان را هم فدای خودش می کند. می گویند اسکیموهای جوان، پدر و مادرشان را زمانی که خیلی پیر شده باشند، با دست خودشان می کشند. یعنی می گذارند در برف و سرما تا بمیرد. کسی که از انجام این کار سر باز بزند، انگار وظیفه فرزندى را انجام نداده است. (۲)

خوب بگذریم. می دانم باورش خیلی سخت است، چون ما به برکت آموزه های دین زیبای خودمان، نه تنها به والدین بی احترامی نمی کنیم، که حتی کمال ادب و متانت را در حقشان اجرا می کنیم.

یک سؤال: چرا در فرض پرسش بالا، ما باید بمانیم و فلان ساختمان، فلان مرکز و فلان دفتر از بین برود؟

جواب: احسنت! چون خود را دوست داریم؛ لذا خودمان را مهم تر از چند تا آجر و چند قطعه آهن و... می دانیم.

حالا! اگر روزی یک کاری در آن ساختمان، مرکز یا دفتر داشته باشیم، کسی را بخواهیم ملاقات کنیم و... نمی توانیم همین طور سرمان را بیندازیم پایین و وارد آنجا شویم؛ چون مدیر آنجا، حتماً یک شخصی به نام نگهبان را جلوی در گذاشته تا ورود و خروج ها را کنترل کند، لذا

به محض ورود، می پرسد: چه کار دارید؟ با چه کسی کار دارید؟

گاهی پس از تماس با فرد مورد نظر و هماهنگی، می توانید وارد آن ساختمان شوید. خلاصه اینکه به راحتی اجازه نمی دهند وارد شوید. حالا- هر چه آن مرکز از لحاظ امنیتی مهم تر باشد، فیلترهایی که می گذارند بیشتر و دقیق تر است؛ دوربین های مداربسته، بررسی بدنی، واریسی کیف و وسایل همراه، خاموش کردن و تحویل موبایل و... .

ص: ۳۶۹

۱- البته بحث شهید و شهادت مقوله اش جداست. آنجا قطعاً همه ما شهادت را انتخاب می کنیم.

۲- نشریه اخلاق پزشکی، ص ۳، سال اول، شماره ۳، آبان ۸۴ و تاریخ تمدن ویل دورانت.

فکر می کنید مدیر و رئیس آن مرکز، به چه دلیلی این کارها را انجام می دهد؟ بله، مثلاً:

کسی اشتباهی نیامده باشد؛

کسی قصد خرابکاری نداشته باشد؛

کسی نخواستہ باشد چیزی را سرقت کند؛

پرونده یا اسنادی جا بجا نشود؛

...

آفرین! همه این احتمالات وجود دارد.

حالا از يك طرف ما گفتیم: اگر امر دائر باشد بین اینکه یا ما باید از بین برویم و یا آن ساختمان، مرکز و یا دفتر نابود شود، می گوئیم: آن از بین برود، حالا بینیم مایی که ادعا داریم اهمیت مان از آن مکان بیشتر است، چقدر مراقب خود هستیم؟

آن مرکز برای مسئول آنجا آن قدر مهم بود که چندین مراقب و محافظ و فیلتر برایش گذاشته است، ما چقدر مراقب و محافظ برای کنترل خود داریم؟

آقا یعنی چی؟! مگر هر انسانی می تواند برای خودش نگهبان داشته باشد؟ اصلاً آدم چی دارد

که نیاز به مراقبت داشته باشد؟!

بینید: من چند چیز را می شمارم و نام می برم، اگر شما تأیید کردید، معلوم می شود که رها شده ایم و هیچ مراقبتی از خود نداریم و آن ادعایی که کردیم، صرفاً از روی خودخواهی محض بوده، ولی اگر گفتید که نه، چه کسی این طور گفته، نه این طور نیست، معلوم می شود که خیلی مراقب خودتان هستید و در ادعای خودتان صادقید.

چرا به هر موسیقی ای گوش می دهیم؟

چرا به هر تصویری نگاه می کنیم؟

چرا هر چیزی که سر زبانمان می آید، می گوئیم؟

چرا با هر کسی رابطه دوستی برقرار می کنیم؟

چرا با نامحرم و جنس مخالف رابطه داریم؟

ص: ۳۷۰

چرا اجازه می دهیم هر کسی راه می افتد در خیابان، هر چی شبهه از دین و مذهب دارد، تو ذهن ما بکارد؟

چرا....

خطر عادت به گناه

می گویند شخصی بود که سالها کارش با کود و مدفوع حیوانات بود، (می دانید که مدفوع بعضی حیوانات را برای پُربار کردن بعضی محصولات کشاورزی استفاده می کنند)، به طوری که بویی بجز بوی کود حیوانی به مشامش نخورده بود و به آن عادت کرده بود. یک روز برای کاری

رفته بود شهر. در شهر مشغول قدم زدن بود که مسیرش خورد به مغازه[□] عطر فروشی، زمانی که داشت از جلوی مغازه رد می شد، ناگهان بوی عطر به مشامش خورد و غش کرد، برای اینکه او را به هوش بیاورند، گلاب به صورتش پاشیدند، دیدند که حالش بدتر شد. یک نفر که از آنجا رد می شد، او را شناخت و گفت: چه کار می کنید، صبر کنید خودم درستش می کنم. آن وقت رفت و

کمی کود حیوانی آورد و جلوی بینی او گذاشت، طرف حالش خوب شد و رفت پی کارش.

دوستان عزیز! کسی که موسیقی غیر مجاز گوش می دهد، به نامحرم نگاه گناه آلود می اندازد، کسی که تصویر غیر مجاز می بیند، نه تنها راه ورود شیطان را در وجودش باز گذاشته، بلکه هیچ وقت از نماز، دعا، ارتباط با خدا و امام زمان و امام حسین (علیه السلام) لذت نمی برد؛ چون رابطه گناه با قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) مثل رابطه عطر با مدفوع است.

آن وقت، نه تنها نظر امام زمان (عج) را به خودش جلب نکرده، بلکه کاری کرده که حضرت را خدای نکرده، از خودش رنجانده است.

گر لذت ترک لذت بدانی

باور کنید، خیلی از اینهایی که الان خلاف می کنند و اهل گناه و لابلالی گری هستند، از کارهایشان خسته شده اند، ولی بیچاره ها چون غیر گناه، مزه کار دیگری را نچشیده اند، نمی توانند

ص: ۳۷۱

برگردند. به قول سعدی:

اگر لذت ترک لذت بدانی

دگر شهوت نفس، لذت نخوانی

هزاران در از خلق بر خود ببندی

گرت باز باشد دری آسمانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت

گر از چنبر آز بازش پرانی

ولیکن تو را صبر عنقا نباشد

که در دام شهوت به گنجشک

ز صورت پرستیدنت می هراسم

که تا زنده ای ره به معنی ندانی

کافی است که چشم، گوش، زبان و... به گناه عادت کند، آن وقت ترک کردن این عادت، کار ساده ای نیست. آنهایی که سر از زندان درآوردند، از اول که خلافکار به دنیا نیامدند!

اینجاست که «قلب»، گرفتار فشار و سوسه های ابلیس می شود، اینجاست که اعصاب «خدا ترسی» از کار می افتد و حس خودش را از دست می دهد. «چهره روح»، در اثر تکرار گناهان، زشت می شود، اینها نشانه نوعی بیماری درونی است و باید به فکر «مداوای روح» افتاد

و غده های رذایل را جراحی کرد و «تب شهوات» را پایین آورد و «فشار غضب» را کنترل کرد.

تذکر: مبلغ محترم برای تأثیرگذاری بیشتر محتوا و پرهیز از یکنواختی، کلمات داخل مشخص شده را روی تابلو بنویسد.

ولی... کدام «دارو» یی است که تشنج روح و افسردگی روان را برطرف می کند؟ و کدام طیب است که «نبض دل» ما را می گیرد و «ضربان هوای نفس» را می -سجد و نسخه مناسب برای درمان آن می نویسد؟

عزیزم! دشواری کار اینجاست که بیماری های روحی، به این زودی خودشان را نشان نمی دهند با کتمان درد هم هرگز مشکلی حل نمی شود و انکار بیماری، خطر را برطرف نمی کند..

چشم و گوش، دوتا پنجره باز به قلب اند و دیدنی ها و شنیدنی های ما هستند که به قلب ما حالت و شکل می دهند. از طریق چشم و گوش و از رهگذر دیدن و شنیدن، مفاهیم و مضامینی وارد این خانه میشود و به مرور زمان به «باور» تبدیل خواهد شد. فراموش نکنیم که روزی باید

ص: ۳۷۲

پاسخ گوی تمام کارهایی باشیم که با این اعضا و جوارح انجام می دهیم.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: فِي قَوْلِ اللَّهِ «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُورًا»، (۱) قال: «يُسْأَلُ السَّمْعُ عَمَّا يَسْمَعُ، وَالبَصِيرُ عَمَّا يَطْرَفُ، وَالفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ عَلَيْهِ.؛ اینکه خداوند در قرآن می فرماید: «همانا گوش و چشم و قلب، از همه آنها سؤال خواهد شد»، یعنی سؤال می شود گوش چه چیزهایی را شنیده است و چشم چه چیزهایی را دیده است و قلب (دل) به چه چیزهایی گره خورده است؟ (دل بسته چه چیزهایی شده است؟) (۲)

چند مثال عینی و ملموس

کسی که این دو پنجره (چشم و گوش) را بی حفاظ و مراقب و بدون کنترل و دربان، به روی هر سخن و تصویر و صدا و فیلم و عکس و منظره و صحنه و نوشته و... باز بگذارد، چه تضمینی است که ویروس به درون خانه دل راه نیابد؟ سیلاب، از کمترین شکاف، نفوذ می کند و خانه ای را ویران می کند.

غبار و دود و هوای آلوده هم از منفذهای کوچک عبور می کنند و فضا و دیوار را تیره و آلوده می کنند.

بارانی که بر سقف خانه ای می بارد، وجود کمترین شکاف و ترک در پشت بام، موجب چکه کردن آب و گاهی فروریختن سقف می شود.

ورود آلودگی های فکری و روحی به دل هایی که عایق بندی نشدند، هویت انسان را تغییر می دهد. طبیعی است که در بستن منافذ و شکافها و رخنه هایی که از آنها انگیزه های گناه به خانه دل راه می یابد، هرچه دقت و محکم کاری شود، خوب است و جا دارد.

ص: ۳۷۳

۱- سوره اسراء، آیه ۳۶.

۲- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۶۷.

روزی کسی خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و عرض کرد: من بندگ گنهکاری هستم و نمی توانم

گناه نکنم، ای فرزند پیامبر خدا چه کار کنم؟

حضرت فرمودند: «اگر نمی توانی گناه را ترک کنی، پنج کار را انجام بده، بعد هر چه می خواهی گناه کن:

اول: روزی خدا را نخور؛

دوم: گناه را جایی انجام بده که خدا تو را نبیند؛

سوم: از سرزمین خدا دور شو و برو جایی که زیر سلطه و قدرت خداوند نباشی؛

چهارم: وقتی که فرشته مرگ خواست جانت را بگیرد، آن را از خودت دور کن؛

پنجم: هنگامی که مالک دوزخ خواست تو را داخل آتش بیندازد، با قدرت ایستادگی کن و داخل نشو. (۱)

این پنج عمل را انجام بده و آن وقت هر چه خواستی گناه کن.»

یک تمثیل زیبا

بینید: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵... فکر می کنید تا چند می خواهم بشمارم؟ درسته، معلوم نیست؛ چون عدد بی نهایت است. اما حالا ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵... فکر می کنید تا چند می خواهم بشمارم؟ باز هم درسته، تا یک؛ چون آخرین عدده. حالا چرا این را گفتم؟!

بعضی از ماها به شکل قسم اول، عمرمان را محاسبه می کنیم و نگاهمان به عمر این جوری

ص: ۳۷۴

۱- رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَنَّهُ جَاءَ رَجُلٌ وَقَالَ أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ وَلَا أَصْبِرُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ فِعْظِنِي بِمَوْعِظِهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْعَلْ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ فَأَوَّلُ ذَلِكَ لَا تَأْكُلْ رِزْقَ اللَّهِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّانِي أُخْرِجْ مِنْ وَلايَةِ اللَّهِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّالِثُ أَطْلُبْ مَوْضِعًا لَّا يَرَاكَ اللَّهُ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلِكُ الْمَوْتِ لِيُقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعْهُ عَنِ نَفْسِكَ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الْخَامِسُ إِذَا أَدْخَلَكَ مَلَكَكَ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۶، حدیث ۷.

است (البته این کار شیطان است که ذهن ما را سوق می دهد که این طور تصور کنیم). وقتی از پایین نگاه می کنیم، می گوئیم خوب امسال یک سال به سن ما اضافه شد، ولی چون آخرش را نمی دانیم، کمی سهل انگاری می کنیم. ولی اگر از بالا نگاه کنیم، می گوئیم: خوب یک سال از ظرف سن ما کم شد، داریم می رویم به طرف یک و کم شدن عمر را بیشتر حس می کنیم؛ چون اینکه یک روز به یک می رسیم، برای ما ملموس تر است.

این است که رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می فرماید: «قدر این جوانی را بدانید که صفا و نوراتیت و معرفت و سلوک و عروج و خدایی شدن و همه ی این چیزها، در دوران جوانی آسان به دست می آید». (۱)

امام راحل (رحمت الله علیه) نیز می فرمود: «تا جوان هستی خود را بسازید. انسان وقتی پیر می شود دیگر هیچ کاری از او بر نمی آید؛ حتی عبادت». (۲)

بوسه شیطان

جالب اینکه روایات هم می گویند که خداوند به عبادت جوان مباهات و افتخار می کند؛ (۳) زیرا در سن پیری انسان خود به خود نیروهای جسمی و جنسی خود را از دست داده و دیگر توانایی

چندانی برای فساد و گناه ندارد. برای همین است که گفته اند:

در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است

ورنه هر گبری به پیری می شود

ص: ۳۷۵

۱- ۱۳۷۶/۶/۲۶، بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه.

۲- www.jamaran.ir

۳- رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَأَ كَهَكَ، يَقُولُ: أَنْظُرُوا إِلَى عَبْدِ ! تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِ ؛؛ خداوند به جوان عابد بر فرشتگان مباهات می کند و می فرماید: بنده ی مرا بنگرید که به خاطر من، از تمایلات و شهوات خود چشم پوشیده است». میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴۰۱. و فرمود: «دوست داشتنی ترین مخلوقات نزد خداوند متعال، نوجوان زیبارویی است که نوجوانی و زیبایی خود را برای خدا و عبادت پروردگار خویش قرار می دهد. خداوند به چنین نوجوانی بر فرشتگان می بالد و می فرماید: این است بنده راستین من». میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴۰۱؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۸۵، ح ۴۳۱۰۳.

به همین دلیل است که به فرموده پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) (۱) انسان تا چهل سالگی وقت دارد، اگر خوب نشد، شیطان وسط پیشانی اش را می بوسد می گوید:

جمله شیطان را خودتان از میان حروف این جدول پیدا کنید.

ا ه و ی ا ن

ن د ی د م س

ی ب ت گ گ ش .

شیوه پیدا کردن رمز جدول:

ابتدا حرف اول (الف) را نوشته و با رمز سه به صورت افقی شروع به شمارش کنید، یعنی به عنوان مثال، دومین حرف به دست آمده (ی) خواهد بود و همی نظیر ادامه دهید تا ۱۷ حرف که کامل شد، با آنها جمله مورد نظر را بسازید. توجه داشته باشید که خانه آخر که با شکل ساعت

مشخص شده است، جزء شمارش جدول نیست و نباید شمرده شود.

جمله رمز: «این دیگه آدم بشو نیست!»

بله! شیطان پیشانی افراد فاسد و گنه کار این چنینی را می بوسد و می گوید: این دیگه آدم بشو نیست، اگر قرار بود خوب شود، تا الان شده بود.

البته کار شیطان که در واقع نیروگیری برای خود اوست، با یک چراغ سبز و محبت و عنایت الهی از بین می رود و انسان با توبه واقعی و دوری از گناه، می تواند به آغوش پروردگار باز گردد.

روزهای زیاد بی عبادت چه کنم؟ طبعم به گناه کرده عادت چه کنم؟

گویند کریم است و گنه می بخشد

گیرم که ببخشد ز خجالت چه کنم؟

ص: ۳۷۶

۱- پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ قَبَلَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ - وَ قَالَ هَذَا وَجْهٌ لِأَنَّ يَفْلَحُحُ؛ هر گاه انسان چهل ساله شود و خویش بیشتر از بدیش نشود، شیطان بر پیشانی او بوسه می زند و می گوید: این

چهره ای است که روی رستگاری را نمی بیند». مشکاه الأنوار، ص ۱۶۹.

برای همین است که می‌گوییم: خوب بودن را باید از نوجوانی و جوانی شروع کرد، و گرنه خیلی زود دیر می‌شود، آنهایی هم که خوب بودند، مثل شهدا و دیگران، از همین سن و سالها شروع کردند و راه نفوذ شیطان را به روی خود بستند. ولی نباید هم ناامید بود و از رحمت و مغفرت پرودگار نباید مأیوس شد.

دعا و نیایش

خدایا!

ما را جزء بندگان خوب خودت قرار بده!

قلب ما از غبار گناه پاک کن!

توفیق توبه خالص به همه ما عنایت کن!

ما را از ناامیدی شیطانی و امروز و فردا کردن برای توبه، رها کن!

ما را شرمنده امام زمان(علیه السلام) مگردان.

آمین

ص: ۳۷۷

در دوران جوانی صفا و نورانیّت وجود دارد که جلب رحمت الهی را برای انسان آسان می کند. (۱)

جوانان! قدر جوانی را بدانید و این دل‌های پاک، این نورانیت و این صفا را که در شما وجود دارد، حفظ کنید. (۲)

تمتع از جوانی یعنی جوانی را در اطاعت خدا گذراندن

پیغمبر اکرم از جوانی از صحابه ی خودشان خوششان آمد و برای او دعایی کردند و فرمودند: «اللَّهُمَّ أَمْتِعْهُ بِشَبَابِهِ»؛ یعنی پروردگارا! او را از جوانی خود متمتع کن، بهره مند کن. ^۱ «أَنَّهُ سَقَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَبْنَا فَقَالَ: "اللَّهُمَّ أَمْتِعْهُ بِشَبَابِهِ، فَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيْهِ ثَمَانُونَ سَنَةً لَا يَرِي شَعْرَهُ بِيَضَاءٍ؛ عمرو بن حَمِقٍ به پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شیر نوشاند. پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمودند: «بار خدایا! او را از جوانی اش برخوردار بدار». پس، هشتاد ساله شد و یک موی سپید در خود ندید» المصنف، ابن اَبی شیبَه، ج ۷، ص ۴۳۷؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۲۱، ص ۵۹۸؛ الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۱، ص ۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۸، ص ۱۲، ح ۲۷.

۱- ۱۳۹۲/۰۷/۱۷، بیانات در دیدار شرکت کنندگان در هفتمین همایش ملی نخبگان جوان.

۲- ۱۳۸۲/۰۲/۲۲، بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی.

تمتع از جوانی، بهره مندی از جوانی به چه معناست؟ خطاست اگر خیال کنیم بهره مندی از جوانی به معنای لذت بردن از شهوات مادی جوانی است، سرگرمی های جوانی است، استفاده ی از لهویات در دوره ی جوانی است؛ این نیست بهره بردن از جوانی. در یک بیان دیگری پیغمبر اکرم فرمودند: «مَا مِنْ شَابٍّ يَدْعُ لَذَّةَ الدُّنْيَا وَ لَهْوَهَا وَ أَهْرَمَ شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ اثْنَيْنِ وَ سَيِّعِينَ صِدِّيقًا.»؛ یعنی جوانی که دامن خودش را پاک نگه می دارد، از شهوات مادی دوری می گزیند، در پیش خدای متعال اجر هفتاد و دو صدیق را دارد». (۱) «در جوانی پاک بودن شیوه ی پیغمبری است».

مثالی هم که خدای متعال به عنوان الگو در مقابل جوانان گذاشته است، یوسف پیغمبر (علیه السلام) است.

تمتع از جوانی به این نیست؛ تمتع از جوانی این است که انسان - همچنان که در این حدیث هست

- «اهرم - شبابه فی طاعه الله»؛ جوانی را در اطاعت خدا بگذرانند. اطاعت خدا هم فقط نماز خواندن نیست. البته نماز خواندن خیلی با فضیلت و مهم است و سازنده است، اما فقط این نیست.

در عرصه ی وسیع زندگی، مصداق های زیادی برای اطاعت خدا هست؛ که یکی از مهمترین آنها ترک گناه است، آلوده نکردن دامن است. درس هم که شما می خوانید، اطاعت خداست؛ ابتکار هم که می ورزید، اطاعت خداست؛ همین کارهایی که این جوان های عزیز اینجا گفتند - در زمینه ی مسائل شیمی، انرژی، علوم انسانی، پزشکی و غیره - تلاش در این راه ها، همه اطاعت خداست. (۲)

دو: نگاهی به خالکوبی و تنو

تاتو یا همان خالکوبی سنتی دیرینه در کشورهای جهان است که افراد برای زیباتر شدن نقوشی را با ماندگاری دائمی روی پوست خود ایجاد می کنند.

ص: ۳۷۹

۱- الامالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۴، ص ۸۴؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۵، ص ۷۸۵.

۲- ۱۳۹۰/۰۷/۲۴، بیانات در دیدار دانشجویان کرمانشاه.

تتو یا خالکوبی همان نقش هایی با ماندگاری طولانی هستند که روی پوست زده می شوند، روزگاری این طرح ها نمادی برای تمایز قبیله ها با هم بود. خالکوبی از زمان های قدیم در ایران رایج بوده، چنانچه مولوی در مثنوی معنوی از آن به عنوان کیودی زدن یاد می کند که بیشتر زنان، پهلوانان و اوباش جاهل، طالب انجام این کار بوده اند.

اما امروزه خالکوبی کردن در سراسر جهان فراگیر شده و زنان بیشتر ابروان و خطوط مژه و لبهای خود را تاتو می کنند. مردان هم بیشتر به ایجاد نقش و نگارهایی روی بازو، ساعد و کتف های خود تمایل دارند.

امروزه جریان تا جایی ادامه پیدا کرده که خالکوبی برای پسرها و دخترها تنها یک «مد» به حساب می آید. خیلی از کسانی که خودشان تتو می زنند، اینکار را هنر نقاشی می دانند؛

نقاشی هایی با ظرافت و جزئیات بالا که هنگام کشیدن آنها باید تمرکز زیادی داشته باشند و همه تلاششان را برای رسیدن به بهترین طرح در اولین اقدام داشته باشند.

روزگاری نگاه چندان مثبتی نسبت به خالکوبی وجود نداشت، اما ستاره های دنیای بازیگری و ورزش کاران کسانی بودند که این شوی بزرگ را در تمام جوامع به راه انداختند، روزهایی بود که اگر یک بازیکن فوتبال خالکوبی داشت، تلویزیون صحنه های مربوط به او را خیلی نشان نمی داد یا عکس هایش را منتشر نمی کرد، اما حالا- کار به جایی رسیده که در رسانه ای داخلی و خارجی

اخباری می خوانیم مبنی بر اینکه «خالکوبی های مسی چه معنایی دارند؟» و داخل خبر، عکس تک تک تتوهای رنگی این بازیکن آرژانتینی را به وضوح منتشر می کنند. یا جانی دپ بازیگر مشهورهالیوودی روی تک تک انگشتان دستش نوشته هایی را خالکوبی کرده و روی بازو و

ساعدش هم همین طور. اصلا چرا راه دور بویم؛ بعضی بازیگران و ورزشکاران خودمان هم این روزها نمایش تتو راه انداخته اند! (۱)

ص: ۳۸۰

بهبانۀ ارتباط

اشاره

تذکر: مبلغ گرامی، با سلام و احوالپرسی گرم و صمیمی با دانش آموزان و معرفی خود شروع می کند. اگر تعداد بچه ها خیلی زیاد نیست، با پرسیدن نام بچه ها ادامه می دهد و به این بهانه، ارتباط ابتدایی را با دانش آموزان برقرار می کند.

نکته: مبلغ محترم، از قبل در یک مقوای بزرگ به صورت نوشته درشت با خطی زیبا یا توسط یونولیت و برش آن در یک رنگ یا چند رنگ زیبا و یا در صورت داشتن هنر خطاطی، با خطی بزرگ و زیبا بر روی تخته، عنوان بحث را که «میلیاردر متحرک» است می نویسد و می چسباند.

مبلغ گرامی از دانش آموزان راجع به عنوان بحث پرسش کند و نظرات آنها را بشنود. مثلاً به چه کسی میلیاردر می گویند؟ متحرک یعنی چی؟ میلیاردر متحرک به چه معناست؟ و...

مسابقه گروهی

اشاره

از بین دانش آموزان کسانی که مایل به شرکت در مسابقه هستند را دعوت می کند و آنها را به سه گروه تقسیم می کند.

مرحله اول

می توان برای جذاب تر شدن مسابقه، از قبل سه تابلو تهیه کرد که نام سه گروه را به عدد، یا به نام سه عالم آن شهر و یا سه شهید آن منطقه درج کنند.

مرحله دوم

اشاره

قبل از هر اجرایی برای گروه ها و مخاطبان شیوه مسابقه را توضیح می دهد که اجرای یک تئاتر گروهی است و داور این مسابقه، دانش آموزان تماشاگر هستند.

مبلغ گرامی در سه قطعه کاغذ در ابعاد متوسط، به ترتیب می نویسد:

قطعه اول

دو نفر از اعضای گروه سه نفری آنان باید یکی نقش ثروتمند و دیگری نقش فقیری را بازی کند که تصمیم دارد از فرد ثروتمند درخواست پول کند و ثروتمند بعد از کمی تحقیق و سؤال و جواب از ایشان، به او پول را میدهد و از او می خواهد تا فلان مدت قرض را بازگرداند.

مربی، این قطعه کاغذ را به گروه اول تقدیم کند و یک فرصت چند دقیقه ای به آنها می دهد تا برای اجرای تئاتر خود برنامه ریزی و هماهنگی کنند.

در این بین برای همه گروه ها و داوران مسابقه که تماشاگران هستند، توضیح می دهد: در این مسابقه آن چه مهم است، نحوه اجرای گروه و طنز و خنده دار بودن اجرا و دیالوگ های آنان است.

بعد از اجرای گروه اول، قطعه کاغذ گروه دوم به آنها داده می شود و تا گروه دوم هماهنگ شوند، نظر دیگر دانش آموزان و تماشاگران را راجع به اجرای گروه اول مطلع شود.

قطعه دوم

هر سه نفر اعضای گروه دوم باید در نمایش شرکت کنند. یکی نقش ثروتمند، دیگری نقش

واسطه بین ثروتمند و فقیر و دیگری نقش فقیر را بازی کنند. شخص فقیر رفته است و درخواست و نیاز به قرض خود را محترمانه به واسطه ی موجه و آبرومند گفته است و آن فردی که واسطه بوده، پیش ثروتمند رفته و از او برای فقیر درخواست قرض می کند. ثروتمند بعد از کمی تحقیق و سؤال و جواب از فقیر، به واسطه پول را می دهد و از او می خواهد به فقیر بگوید تا مدتی دیگر قرض خود را بازگرداند.

مربی، در حین نظرخواهی از تماشاگران راجع به اجرای نمایش گروه دوم، قطعه کاغذ سوم را به گروه سوم می دهد.

قطعه سوم

دو نفر از اعضای گروه سوم باید در این بخش شرکت کنند. یکی نقش ثروتمندی را بازی می کند که خودش به دنبال کارهای خیر و نیکو است و جاهای مختلف را خودش رصد می کند تا به نیازمندان کمک کند و دیگری، نقش فقیری را بازی کند که اهل رو انداختن به کسی نیست

و فقط دست خود را در پیشگاه الهی دراز می کند و از خداوند متعال کمک و استمداد می طلبد.

مرد ثروتمند با کمی تحقیق متوجه می شود در همسایگی او این فرد فقیر وجود دارد و به ملاقات او می رود. بعد از کمی احوالپرسی، مبلغی را که مورد نیاز اوست به او تقدیم می کند.

مرد فقیر قبول نمی کند و بعد از اصرار مرد ثروتمند، پول را قبول می کند و این بار برخلاف دو گروه گذشته، شخص فقیر قول می دهد در نزدیک ترین زمانی که وضع مالی اش مساعد شد، قرضش را به ثروتمند برگرداند.

مبلغ گرامی بعد از اجرای این گروه نیز از دیگر دانش آموزان و تماشاگران نظرخواهی می کند.

در نهایت، برنده گروهی است که در اجرای این مفاهیم بهتر و زیباتر عمل کردند و از لحاظ طنز و خندهدار بودن، اجرای بهتری داشتند.

گروه برنده، در این مرحله امتیاز بیشتری خواهند گرفت.

دوستان عزیز! به نظر شما کدام یک از این روش‌هایی که دوستان شما درباره قرض دادن و قرض گرفتن اجرا کردند، از دیگر روش‌ها زیباتر و بهتر است؟

قطعاً نتیجه‌ای که حاصل خواهد شد، این است که حالت سوم بهترین شکل قرض دادن و بهترین شکل قرض گرفتن است.

مرحله دوم مسابقه

جذابیتی دیگر در قالب سؤال جدید از گروه‌ها

مبلغ گرمی، عکس بدن انسان (۱) را به شکلی که اعضای بدن در آن مشخص باشند بر روی تخته بچسباند و یا در صورت امکان با استفاده از مولاژ (۲) بدن انسان که عموماً در مدارس وجود دارد، به گروه‌های شرکت‌کننده و تماشاگران نمایش دهد و از آنها بخواهد چند تا از اعضای بدن که دوتایی هستند را نام ببرند؛ مانند: گوش، چشم، کلیه، دست، پا و...

سپس از گروه‌ها بپرسد به نظر شما دیه (۳) یک انسان با قیمت بیمه فعلی و در جامعه فعلی ما چه اندازه است؟

هر گروهی زودتر پاسخ صحیح را دادند، امتیاز این بخش را دریافت خواهند کرد. مثلاً

جواب: دویست و پنجاه و سه میلیون تومان است.

مربی، برای دانش‌آموزان توضیح دهد، در دین ما برای اعضایی که در بدن، جفت و دوتایی هستند، دیه کامل قرار گرفته است. (۴) مثلاً اگر کسی خدایی نکرده یکی از چشم‌های دیگری را

ص: ۳۸۴

۱- نسبتاً بزرگ باشد، تا برای همه دانش‌آموزان قابل دیدن باشد.

۲- به نیم تنه‌های بدن انسان یا دیگر موجودات گفته می‌شود که برای امر آموزش زیست‌شناسی و بدن‌شناسی از آن بهره می‌برند.

۳- دیه، مالی است که به سبب قتل و یا جنایت بر جان و یا عضو دیگری بر عهده انجام‌دهنده آن می‌باشد

۴- ماده ۵۸۷ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: در آوردن و یا از بین بردن دو چشم بینا دیه کامل و هریک از آنها نصف دیه دارد. چشم‌هایی که بینایی دارند در این حکم یکسانند، هر چند میزان بینایی آنها متفاوت باشد، یا از جهات دیگر مانند شب‌کوری و منحرف بودن با هم فرق داشته باشند.

نابینا کند، باید نیمی از دیه کامل را به او پرداخت کند و اگر هر دو چشم او را از بین ببرد، باید یک دیه کامل بدهد. علاوه بر این، اعضای که در بدن تک می باشند، به تنهایی قیمت یک دیه کامل را دارد و در صورت خسارت وارد کردن به آنها و از بین رفتن آن، باید دیه کامل به شخص مصدوم پرداخت شود.

مرحله سوم

مربی به شکل کلی سؤال را مطرح می کند و هر گروهی سریع تر پاسخ دادند، امتیاز می گیرند.

سؤال: اگر فرزندم را در مدرسه دوستش هل داده باشد و باعث شکسته شدن ۲ تا از دندان های جلوی او شده است، لطفا بفرمایید چه مقدار دیه می توانیم بگیریم؟ (۱)

الف- ۱۰ درصد دیه کامل

ب- ۲۰ درصد دیه کامل

ج- ۵۰ درصد نصف دیه

د- ۵ درصد دیه کامل

دوستان عزیز، اگر قرار باشد به انسان فقط و فقط یک نگاه مادی داشته باشیم و با او، با وجود همه ابعاد معنوی بی نظیری که دارد، کاری نداشته باشیم و تنها یک معامله مادی با جسم شما داشته باشیم نه بیشتر، ببینیم بر اساس نرخ دیه امروز کشورمان یک انسان چه قیمتی دارد و ارزش سرمایه او چقدر است؟

حال با هم حساب می کنیم:

تذکر: مبلغ گرامی روی تخته همه این موارد و مبالغ را بنویسد و از همه بخواهد جمع بزنند.

دوتا چشم داریم به قیمت...

ص: ۳۸۵

۱- پاسخ صحیح گزینه الف می باشد.

دوتا گوش داریم به قیمت...

دوتا دست داریم به قیمت...

دوتا پا داریم به قیمت...

دوتا کلیه داریم به قیمت...

یک قلب داریم به قیمت...

یک مغز داریم به قیمت...

پیام محتوایی: حقیقت آن است که همه ما انسانها یک میلیارد در متحرک هستیم و در واقع ارزش و قیمت مادی ما نیز قابل شمارش و اندازه گیری نیست، چه برسد به این که بخواهیم نعمت های معنوی و یا همه نعمت های مادی را شمارش کنیم و قیمت گذاری کنیم. در این صورت خواهیم فهمید که امکان چنین چیزی از موجود محدودی مانند ما برنخواهد آمد.

دوستان خوب من! چه کسی این همه سرمایه را به ما عنایت کرده است؟ این همه سرمایه را چرا و چگونه در اختیار ما قرار داده است؟ آیا خودمان مستقیم از او که سرمایه دار کل عالم است، گرفته ایم؟ یا واسطه ای برای به دست آوردن این سرمایه قرار داده است؟ چرا آن سرمایه دار بی نظیر و آفریننده مهربان، بخشنده و عزیز، بدون هیچ منتی و با بی نهایت محبت و عشق، چنین سرمایه هنگفتی را به همه ما ارزانی کرده است؟

واقعیت این است که خداوند متعال همه انسان ها را دوست دارد، به آنها عشق می ورزد و با نعمت های زیادی که به او ارزانی داشته، محبت خود را ابراز و آشکار کرده است: « إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ » ؛ خداوند نسبت به همه مردم رحیم و مهربان است. (۱)

عزیزان من! ما انسان ها هستیم که همیشه نیازمند و فقیر بوده و هستیم و او است که همیشه غنی و بی نیاز بوده و هست: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » ؛ ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدا هستید، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش

ص: ۳۸۶

اما این خداوند غنی، یک ویژگی منحصر به فرد دیگری نیز دارد که تا به امروز هیچ کس به اندازه او و در عمق و وسعت آن صفت و ویژگی، به گرد پای او نرسیده است: «فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛ به تحقیق پروردگار من، غنی و کریم است» (۲).

تذکر: مبلغ محترم می تواند معانی آیات را از گروه ها و دانش آموزان دیگر پرسش کند، تا آنان نیز در بحث شرکت داشته باشند.

چه کسی میدانند کریم به چه معناست؟

کریم یعنی خداوندی که ذاتا بزرگ منش و مهربان است و به خاطر این ویژگی، بدون این که انسان هیچ درخواستی از او بکند و یا واسطه ای را بفرستد تا نیازهای خود را به او اعلام کند، خدای کریم خودش فقط بر اساس توجه لحظه به لحظه ای که به محبوب و معشوق خود یعنی انسان داشته و دارد، (۳) تمام چیزهایی را که انسان قبل از وجود و بعد از وجود برای بهتر زندگی کردن به آن نیاز دارد، برای او مهیا کرد و بدون هیچ منتی به او عنایت کرد و بخشید. به تعبیر قرآن

؛ و از هر چیزی که از او کریم: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعِدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا؛ و از هر چیزی خواستید، به شما داد و اگر نعمت های خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد» (۴).

ا در بیان دیگر نعمتها می فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ او خدایی است که همه آنچه را در زمین وجود دارد، برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود

ص: ۳۸۷

۱- سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲- سوره نمل، آیه ۴۰.

۳- «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست». سوره حدید، آیه ۴.

۴- سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

و او به هر چیز آگاه است».(۱)

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» ؛ او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید، هر یک در مداری در حرکتند».(۲)

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

؛ او کسی است که شما را از خاک و در واقع از هیچی آفرید، سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته

شده)، سپس شما را به صورت طفلی (از شکم مادر) بیرون فرستاد، بعد به مرحله کمال قوت خود می رسید، و بعد از آن پیر می شوید و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و در نهایت به سرآمد عمر خود می رسید و همه این توجه ها به امید آن است که شاید تعقل کنید».(۳)

آیا این خداوند متعال نبود که به انسان دو چشم زیبا و یک زبان گویا و دو لب عنایت کرد: «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ».(۴)

یادآوری: مبلغ محترم به تناسب فضا و ظرفیت مخاطبان، آیات را قرائت و به مفاهیم آن اشاره می کند که این مهم می تواند به صورت نوشتن تیرهای اصلی روی تابلو باشد تا توجه و تنوع در انتقال پیام مراعات گردد.

پیامهای کاربردی

اشاره

باید قدر سرمایه های بی نظیری را که داریم بدانیم. باید به داشته های خود توجه کنیم و نسبت به نداشته ها حسرت و افسوس نخوریم.

ص: ۳۸۸

۱- سوره بقره، آیه ۲۹.

۲- سوره انبیاء، آیه ۳۳.

۳- سوره غافر، آیه ۶۷.

۴- سوره بلد، آیات ۸-۹.

باید به بهترین دوست و تنها دوست همیشگی خود افتخار کنیم که بدون ابراز کوچک ترین نیاز و درخواستی از جانب ما، ما را غرق در نعمتها و لطف و محبت خود کرده است. آن قدر به ما نعمت داده که قابل شمارش نمی باشد.

دوستی که با وجود تمام نامهربانی هایی که از ما می بیند،^(۱) باز هم لطف و مهربانی اش را از ما دریغ نمی کند.^(۲)

دوستان عزیز!

اگر فردی در شرایط اقتصادی جامعه کنونی مبلغ نه چندان زیادی به شما قرض دهد و به شما بگوید هر زمان که برایتان مقدور بود آن را بازگردانید، شما در برابر لطف و محبت او چگونه رفتار می کنید؟ میزان احترام و محبت شما به چه اندازه است؟

حال در برابر خداوند منانی که چنین سرمایه های بی مثل و ماندنی را به ما عنایت کرده که قابل شمارش نیستند، چگونه باید رفتار کرد؟ چه اندازه باید او را دوست داشت؟ آیا واقعا چنین دوست با محبت و مهربانی که هر چه از خوبی های او بگوییم، هیچ نگفته ایم را، نباید دوست

داشت؟ آیا او دوست داشتنی نیست؟

آیا چیزی را که دوست داشتنی است، همه اش عشق به مخلوق و بندگانش است، همه اش زیبایی بی مانند است، نباید دوست داشت؟

حالا یک سؤال خصوصی:

ما چه عکس العملی در برابر رفتار خداوند متعال داریم، چقدر او را تحویل می گیریم و...

یکی از قرض هایی که خدا به انسان داده، اعضای بدن اوست که امانت دست او هستند، آیا امانت های خداوند به خوبی مراقبت می کنیم؟!

ص: ۳۸۹

۱- « إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ». سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۲- « إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ». سوره نحل، آیه ۱۸.

خدایا!

ما را در شناخت هر چه بیشتر خودت توفیق مرحمت بفرما!

به ما توفیق قدرشناسی و درک کاملی از محبت و عشق خودت، عنایت بفرما!

ما را از دوستان واقعی خودت قرار بده!

ما را از گناهان و ناپاکی ها دور کن!

ما را در حفظ امانتهایی که به ما سپرده ای، موفق و سربلند بدار!

ظهور امام زمان (علیه السلام) را زودتر مقرر بفرما.

آمین

بها نه ارتباط

تذکر: در ابتدای جلسه، مبلغ گرامی در صورت امکان، شعر زیر را به شکل آواز یا با صدایی مناسب و بلند بخواند و یا اینکه می تواند برای خواندن آن از خود دانش آموزان کمک بگیرد و بدین صورت، جذابیت ابتدایی و ارتباط گرفتن با مخاطبان، انجام و بستر تبیین بحث فراهم می شود.

ای دوست قبولم کن و جانم بستان

مستم کن وز هر دو جهانم بستان

با هر چه دلم قرار گیرد بی تو

آتش به من اندر زن و آنم بستان

پس از این مرحله، مبلغ محترم در حین اینکه ۵ پاره خط به شکل زیر بر روی تابلو رسم می کند، از دانش آموزان می پرسد: کدام یک از شما دوستان عزیزم می دانید این شعر از چه کسی است؟

تذکر: مبلغ محترم از بچه ها بخواهد حروفی را بیان کنند. اگر حرفی درست بود در بالای

خط بنویسد و اگر غلط بود، پایین خط. با توجه به سن دانش آموزان، قطعاً آنان سریع به جواب که جناب «مولوی» است، خواهند رسید، سپس مبلغ گرامی بسیار کوتاه راجع به جناب مولوی و کتاب معروف ایشان، مطالب زیر را در عرض ۳ دقیقه بیان کنند:

جلال‌الدین محمد در قرن هفتم در شهر بلخ دیده به جهان گشود، ایشان اجدادش همه اهل خراسان بوده‌اند. او با لقب مولوی در میان فارس زبانان شهرت یافته است. مولوی در هجده سالگی با گوهر خاتون دختر خواجه لالای سمرقندی ازدواج نمود که حاصل این ازدواج سه پسر و یک دختر بود.

مولوی یک لحظه از تربیت خود غافل نبود. می‌گویند یک روز شمس وارد مجلس مولانا می‌شود. در حالی که مولانا در کنارش چند کتاب وجود داشت. شمس از او می‌پرسد: اینها چیست؟ مولانا جواب می‌دهد: قیل و قال است. شمس می‌گوید: تو را با اینها چه کار است و

کتابها را برداشته، داخل حوضی که در آن نزدیکی قرار داشت می‌اندازد.

مولانا با ناراحتی می‌گوید: ای درویش چه کار کردی، برخی از اینها کتابها از پدرم رسیده بوده و نسخه منحصر بفرد می‌باشد و دیگر پیدا نمی‌شود! شمس تبریزی در این حالت دست به آب برده و کتابها را یک یک از آب بیرون می‌کشد بدون اینکه آثاری از آب در کتابها مانده باشد.

مولانا با تعجب می‌پرسد این چه سری است؟ شمس جواب می‌دهد این ذوق و حال است که تو را از آن خبری نیست. از این ساعت است که حال مولانا تغییر یافته و در مسیر دیگری قرار می‌گیرد.

مولوی شصت و هشت سال زندگی کرد و یکی از مهم‌ترین آثار او، کتاب معروف مثنوی معنوی است که به زبان فارسی می‌باشد.

تبیین متن و محتوا

اشاره

مبلغ گرامی سه یا چهار نفر از دانش آموزان را که با هنر پانتومیم آشنایی دارند. برای شرکت در یک مسابقه دعوت می‌کند. بعد خود شروع می‌کند به بیان داستان زیر و از آنان می‌خواهد

کلمات و جملات او را به صورت پانتومیم برای دیگر دانش آموزان اجرا کنند. هر کدام که زیباتر، جذاب تر و خنده دارتر اجرا کردند، به عنوان برنده اعلام می شود. (۱)

مبلغ باید سعی کند جملات را با یک مکثی بخواند تا آنان بتوانند کلمات و جملات را نمایش دهند. بهتر است قبل از خواندن، با آنها هماهنگ کند که ابتدا اجازه دهند یک جمله کامل بیان شود و بعد از شنیدن کامل، آن را اجرا کنند.

تذکر: هر زمان مبلغ در چهره دیگر دانش آموزان خستگی را احساس کرد، باید جملات را سریع تر بخواند و چند لحظه بعد باید خیلی آرام بخواند تا کسانی را که برای اجرا دعوت کرده است، تند و کند و عادی به حرکت درآورد تا برای دیگر دانش آموزان علاوه بر شنیدن داستان، جذابیت نیز داشته باشد.

متن داستان

آورده اند که در زمان های دور، مرد بسیار پولداری زندگی می کرد. او پسری به شدت خوشگذران و ولخرج داشت و همیشه در حال پند دادن به فرزندش بود و او را از همنشینی با دوستان بدکردار و سودجو منع می کرد. اما پسرش از او حرفشوی نداشت و یکسره به دنبال

عیش و نوش بود و افرادی هم که با او دوست بودند فقط به دنبال پول و ثروتش بودند.

روزی پدر به شدت بیمار می شود و او بلافاصله طبیب را خبر می کند. طبیب بعد از معاینه به او می گوید که چند روز بیشتر زنده نمی مانی. اگر وصیتی داری بگو. مرد ثروتمند به یکی از نوکرانش می گوید پسرم را نزد من بیاورید. پسر وقتی حال و روز پدر را از طبیب جويا می شود، بسیار ناراحت می شود. مرد ثروتمند به او می گوید: پسرم! من چند روز بیشتر از عمرم باقی نمانده است و در این لحظات آخر وصیتی دارم. از تو می خواهم هر زمان که احساس کردی به ته خط رسیدی و هیچکس در کنارت نماند، به سمت آشپزخانه برو و وقتی وارد آنجا شدی، طنابی

ص: ۳۹۳

۱- اگرچه مبلغ گرامی باید از هر دو دانش آموز تقدیر کند و به هر کدام هدیه جداگانه بدهد.

از سقف آویزان است. آن را بر گردنت ببنداز و خودت را خلاص کن و بدان این دنیا دیگر به تو احتیاجی ندارد!

پسر تمام سخنان پدرش را شنید و با چشمانی گریان به او گفت که صحبت های شما را به ذهنم می سپارم و عمل می کنم.

بعد از چند روز مرد ثروتمند از دنیا رفت و پسرش مانند قبل به خوشگذرانی و عشق و حال با دوستانش پرداخت. او روز به روز بر ولخرجی هایش می افزود تا جایی که تمام ثروتش را خرج عیش و نوشش کرد و دیگر پولی برایش باقی نماند. تمام دوستانش از او فاصله گرفتند و هنگامی

از آنها کمک خواست، هیچکدام دست او را نگرفتند و او را طرد کردند.

پسر جوان از رفتار و برخورد دوستانش متعجب شد و به یاد پدرش افتاد که چقدر او را نصیحت می کرد، ولی او توجهی به حرفهای پدر نمی کرد. یک روز پسر جوان که خیلی گرسنه بود، برای خودش تخم مرغی درست کرد و کمی نان هم برداشت و به صحرا رفت. در بین راه رودی را دید و در کنار آن نشست. کفشهایش را از پا درآورد و داخل آب رفت تا سر و صورتش را بشوید. ناگهان کلاغی کنار رود خانه نشست و دستمالش را با خود برد.

پسر بیچاره دستش به کلاغ نرسید و خسته و گرسنه به راه افتاد. در بین راه دوستانش را دید که مشغول خوشگذرانی بودند. به آنها که رسید، سلام کرد و برایشان تعریف کرد که کلاغ دستمالش را برده است. آنها هم او را مسخره کردند و به او گفتند: اگر غذا می خواهی به تو می دهیم، دلیلی ندارد به ما دروغ بگویی!!

پسر جوان از حرف های دوستانش بسیار ناراحت شد و بلافاصله به خانه برگشت و یاد نصیحت پدرش افتاد، پس طبق گفته ی پدرش عمل کرد و وقتی که طناب را به گردنش انداخت، سقف آشپزخانه به لرزه درآمد و کیسه ای از آنجا به زمین افتاد. داخل کیسه را نگاه کرد، طلا و

جواهرات بسیاری در آن بود.

در همان لحظه خدا را شکر کرد و زیر لب گفت: پدر! خدا تو را رحمت کند که به فکر من بودی و می دانستی روزی آن قدر فقیر می شوم که حتی پولی برای خریدن نان هم نخواهم داشت!

پسر جوان فردای آن روز، مهمانی ترتیب داده و همه ی دوستانش و همچنین تعدادی از مردان قوی و نیرومند را هم به مهمانی دعوت کرد.

دوستانش که متوجه می شوند پسر جوان دوباره صاحب مال و ثروت شده است، دعوت او را پذیرفتند و هنگامی که وارد خانه ی او شدند با زبان چرب و نرم از او معذرت خواهی کردند.

مدتی از مهمانی گذشت و پسر جوان رو به دوستانش کرد و گفت: خاطره ی جالبی دارم و دوست دارم برای شما تعریف کنم. امروز هنگامی که برای خرید به بازار رفته بودم، در بین راه کلاغی را دیدم که با پاهای خود گوسفندی را گرفت و پرواز کرد. دوستانش بلافاصله حرف او را

تأیید کردند و گفتند که حرف شما کاملاً درست است!

در همان لحظه پسر جوان گفت: یادتان می آید آن روز برایتان تعریف کردم که کلاغی دستمال مرا از کنار رودخانه برداشت و رفت، شما به من تهمت دروغ زدید و مرا به سخره گرفتید؟ اکنون چرا حرف های مرا تأیید می کنید؟

سپس به آن مردان قوی هیکل فرمان داد تا دوستانش را به شدت کتک بزنند و از خانه بیرونشان کنند. پسر جوان متوجه تمام اشتباهاتش شد و فهمید که دوستانش، به خاطر پول با او دوستی می کردند.

از آن دوران تا به امروز اگر بخواهند به کسی بگویند که با دوستان ناباب رفت و آمد نکن، این ضرب المثل را به کار می برند.

یادآوری: مبلغ گرامی از دانش آموزان می پرسد: آن ضرب المثل چیست؟

بله! جواب ضرب المثل: قربون بند کیفیتم، تا پول داری رفیقم است.

پیامهای کاربردی

اشاره

دوستان من!

خداوند متعال این چنین رفیقی نیست که بگوید: عاشق بند کیفیتم تا پولداری رفیقم، بلکه او رفیق سختی ها و گرفتاری های سخت ما انسانها بوده و هست. او دوستی است که انسان را فقط و

فقط برای خودش دوست دارد، نه منافع و یا فوایدی که انسان دارد؛ زیرا خداوند متعال از انسان و هر چیز دیگری در این عالم بی نیاز بی نیاز است.

تذکر: مبلغ گرامی، همزمان با این صحبتها، یک جدول پانزده خانه ای مانند شکل زیر که از قبل تهیه کرده را روی تابلو نصب کند، یا اینکه جدول را روی تابلو کشیده و حروف را داخل آن بنویسد.

ا ل ل

ه و ل

ی ا ل

م و م

ن ی ن

شیوه پیدا کردن رمز جدول: از خانه اول به صورت افقی حروف را کنار هم قرار می دهند تا رمز جدول کشف شود.

رمز جدول، آیه شریفه «اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (۱) می باشد.

به این معنا که خداوند متعال دوست همیشگی کسانی است که او را به عنوان دوست خود باور و انتخاب کرده اند. بی گمان، خداوند متعال دوستی صادق، عاقل، خیرخواه، ستار و بخشنده و... است.

فرمول های انتخاب دوست

اشاره

دانستیم خداوند متعال بهترین دوست و رفیق قابل اعتمادی است که انسان باید او را برای دوستی و همنشینی انتخاب کند. پس در انتخاب دوستان دنیایی، به این نکته ها و فرمولها با دقت

ص: ۳۹۶

توجه کنید تا در زندگی خود هم بتوانید دوستانی این چنین انتخاب کنید که رفاقتی نزدیک به فرمولهای خدایی دارند.

۱ - خداوند متعال، دوستی عاقل است؛

عقل و عاقل به کسی می گویند که افکار و اعمال خود را حکیمانه، عالمانه و کنترل شده، مدیریت شده، بجا و زیبا انجام می دهد. لذا اگر ما بخواهیم دوستان دیگری به عنوان دوست در زندگی خود انتخاب کنیم، باید فردی را انتخاب کنیم که دارای حداقل این ویژگی مهم و اساسی

باشد و نسبت به خودش و ما، کنترل شده و مدبرانه انتخاب و رفتار کند.

۲- خداوند متعال دوستی صادق است؛

به این معنا که ۶۲۳۶ نشانه و آیه برای من و شما فرستاد و همه چیز را در مورد همه عالم و حقایق این دنیا و آخرت بیان کرد، تا ما در توهمات و ظلمت و تاریکی خیالات خود غرق نباشیم؛ زیرا انسان تنها زمانی احساس آرامش خواهد کرد و از زندگی دنیا و آخرت خود لذت خواهد برد که با حقایق زندگی کند، لذا دوستان دیگر ما نیز باید با ما صداقت حکیمانه و مدبرانه داشته باشند و دروغو نباشند، زیرا دروغ انسان را از مسیر حقیقت و لذت واقعی دور خواهد کرد.

۳- خداوند متعال دوستی خیر خواه است؛

این دوست مهربان، همیشه به دنبال رساندن خیر و بهترین ها به ما می باشد. حتی بعضی وقت ها ما بر اثر خیالات و توهمات خود گمان می کنیم کاری به صلاح و خیر ماست و حواسمان به این نیست که حقیقتاً این گونه نیست و در آینده نه چندان دور، لطمه خواهیم خورد؛ لذا او

بدون زور و اکراه ما را به بهترین ها دعوت کرده است و از بدترین ها باز داشته است. بنابراین، دوستان دیگری که می خواهیم انتخاب کنیم باید در مقام خیر رساندن به ما باشند، نه عاشق بند کیف ما و تا ما برای آنها منفعت داریم با ما باشند و بعد از آن، کلا ما را فراموش کنند.

۴- خداوند متعال دوستی ستار و عیب پوش است؛

این بهترین دوست ما با اینکه همه چیز را می بیند و می شنود، اما این گونه نیست که تا عیب و گناه و خطایی از ما دید، بخواهد به همه بگوید و آبروی ما را به حراج بگذارد. خیر! او مدام در حال پوشاندن عیوب و حفظ آبروی ماست.

یک لحظه فکر کنید اگر او سیستم عالم را به گونه ای قرار می داد که هر خطا و اشتباهی از ما سر می زد، در سراسر عالم پخش می شد و آبروی ما می رفت، الان چه اوضاع و احوالی در جهان حاکم بود؟! دوستان دیگر ما نیز باید اهل پوشاندن خطاها و اشتباهات ما باشند، البته باید با نهایت محبت و رفاقت، اشتباهات ما را به ما می گویند و ما را از ادامه دادن مسیر خطا باز دارند.

۵- خداوند متعال دوستی بخشنده است؛

همانطور که در عمل و رفتار و افکار خود ثابت کرده ایم، بارها و بارها در حق او کوتاهی کرده ایم و هرچه او با کمال احترام و متانت با ما رفتار می کند، ما از او غافل هستیم و احترام لازم را برای او قائل نیستیم. همه محبت های بی نهایت او را وظیفه او می دانیم و طلبکارانه برخورد

می کنیم. اما او با این همه، این رفتارهای کودکانه ما را نادیده می گیرد و می بخشد.

دوستانی که برای دوستی انتخاب می کنیم نیز اگر این گونه باشند، دوست واقعی ما خواهند بود، و الا فقط عاشق بند کیف شما خواهند بود.

آخرین نکته اینکه: باید از دوستی با کسانی که چه در دنیا و چه در آخرت باعث شوند ما از ارتباط و تحت تأثیر بودن آنان پشیمان شویم، خودداری کنیم. افرادی که بر اساس جهل و هواهای نفسانی خود رفتار می کنند؛ کسانی که درغگو، سخن چین، بدخواه و اهل کینه و حسد

هستند، باعث خواهند شد در آخرت، به این کلام سخن باز کنیم: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا؛ ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم» (۱)

ص: ۳۹۸

دعا و نیایش

خدایا!

دوستان خوب، دیندار و پاک نصیب ما بگردان!

ما را از زشتی‌ها و آلودگی‌ها نجات و خلاصی عنایت کن!

ما را از دوستی‌های ناپاک با جنس مخالف، نجات بده!

محبت خوبان را در دل ما بینداز!

ما را مأنوس با مسجد، هیئت، زیارت، نماز و ذکر بگردان!

در ظهور امام زمان (علیه السلام) تعجیل بفرما.

آمین

والحمد لله اولاً و آخراً.

ص: ۳۹۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

